یَشت‌ها

یشت‌ها

جلد دوّم

تفسیر و تألیف

ابراهیم پورداود

انتشارات اساطیر

۲۵۵

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا. یشتها. فارسی - اوستایی
یشتها/ ابراهیم پورداود. - تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
۲ ج- - (انتشارات اساطیر؛ ۲۵۴، ۲۵۵)
ISBN 964-331-020-5 (دوره) - ISBN
964-331-003-5 (ج.۱). ISBN 964-331-004-3 (ج.۲)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)
عنوان دیگر: ادبیات مزدیسنا، یشتها.
ص.ع به انگلیسی: Poure Davoud. Introdution to the Yashts.
«افست از چاپ بمبی».
۱. اوستا. یشتها. ۲. اوستا. یشتها -- نقد و تفسیر. الف پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴ - ۱۳۴۷، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: ادبیات مزدیسنا. یشتها.
۱۰۰۲ PIR ۲۹۵/۸۲
۱۳۷۷
کتابخانه ملی ایران
۱۵۸۶۷ - ۷۷ م

شابک: ۵-۰۰۳-۳۳۱-۹۶۴ ISBN 964-331-003-5
شابک دوره: ۱-۹۹-۰۵۹۶۰-۹۶۴ ISBN 964-331-020-5

انتشارات اساطیر
یشت ها (جلد دوم)
ترجمه و تفسیر ابراهیم پورداود
چاپ اول: ۱۳۷۷
لیتوگرافی: طیف‌نگار
چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
ناشر: اساطیر: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۶۱۹۹ فاکس: ۸۸۲۴۲۵۰

پندار نیک　　گفتار نیک　　کردار نیک

ادبیّات مزدیسنا

یشتها

(جلد دوم)

قسمتي از کتاب مقدس

اوستا

تفسیر و تألیف

پور داود

از سلسلهٔ انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

و

انجمن ایران لیگ بمبئی

قیمت بی متن اوستا ۳۷ قران با متن اوستا ۸۰ قران

قیمت هر دو جلد باهم بی متن اوستا در جلد دوم ۷۲ قران

و با متن اوستا در جلد دوم ۷۵ قران

مکتوب[1]

دوست عزیز معظّم محترم   مرقومهٔ شریفه چند روز قبل زیارت گردید . . . . در خصوص ترجمهٔ یشتها عقیدهٔ این ضعیف را خواسته بودید، بلی این کتاب یکی دو ماه قبل برای بنده رسید و بنده با کمال لذّت یکدور آنرا مطالعه کردم و خواستم همان وقت مکتوبی خدمت سرکار در این خصوص عرض کنم و سرکار را باین خدمت بسیار مهم بادبیات فارسی یعنی ترجمهٔ (اوستا) بفارسی سلیس معمولی عوام فهم خواص پسند که شاید این اوّلین مرتبه باشد بعد از اسلام که چنین کاری انجام داده شده است تهنیت بگویم، ولی حقیقتش اینست که بقول سعدی خجل شد چو پهنای دریا بدید خودم را و معلومات ناقصهٔ خودم را در جنب این کتاب عظیم القدر جلیل الشان

---

[1] نامهٔ ایست از پاریس که استاد بزرگوار حضرت میرزا محمد خان قزوینی از براي بنده به برلین فرستاده بودند

عقیدهٔ ایشان را در خصوص جلد اول یشتها از این رو خواستار شده بودم تا آن را کار بسته در جلد دوم یشتها خطاهاي پیش خود را اصلاح کنم و تفسیر مجلدات دیگر اوستا را بطرزي خوشتر بمطالعهٔ هموطنان رسانم پس از چندی از دانشمند پارسی حضرت دینشاه جی جی باهاي ایراني از بمبئی کاغذي بآقای میرزا محمد خان قزویني رسیده انتقادي راجع بجلد اول یشتها درخواست نمودند تا آن را در جلد دوم درج کرده یادگاري از دانشمند بزرگ معاصر در تفسیر نامهٔ آسماني ایرانیان که از آثار عهد فرخندهٔ پهلوی است بجاي ماند و ضمناً مایهٔ شادمانیٔ مفسّر آن باشد استاد بزرگوار از براي اینکه دیگر باره بمطالعهٔ یشتها وقت گرانبهاي خویش صرف نکنند مکتوب سابق خود را از بنده باز خواسته بهند فرستادند

اینك که این مکتوب باسر دوست دانشمندم آقای دینشاه ایراني در سر این کتاب جاي داده شده و نمونهٔ آن از برای تصحیح از چاپخانهٔ بمبئی راه دور پیموده در برلین دوباره بنظر بنده رسیده برخود واجب دانستم که از باب سپاسگزاری خوشی دوستان دانشمند خود را که نوشتهٔ ناچیز بنده را بدیدهٔ مهرباني نگریسته و مایهٔ شادماني بنده شده اند از درگاه اهورامزدا دادار مهربان پژوهش کنم

پور داود

برلن ۱۰ بهمن ۱۳۰۹

کبیرالحجم ۶۲۸ صفحهٔ کوچك دیدم و مداخلهٔ خودم را در این موضوع که مطلقاً بنده از آن بی اطلاعم و سرکار تقریباً تمام عمر خود را در آن صرف کرده اید بکلّی بی محلّ دانستم، سرکار خوب میدانید که اطلاعات ضعیف بنده از حدود لفظیّات و بعضی معلومات مختصر تاریخی ولی تاریخ بعد از اسلام تجاوز نمیکند، در صورتیکه این کتاب نفیس مهم از ابتدا تا انتهای آن راجع بیك عصری است که اقلاً یکی دو هزار سال قبل از اسلام است و بنابرین بقدر سر سوزنی دایرهٔ تنگ اطلاعات من بآن تماس نمیکند، ولی معذلك کلّه برای امتثال فرمایش عالی بذکر چند فقره از ملاحظات خودم که عمده راجع بانشا و عبارات کتاب است نه باصل موضوع و مندرجات آن اقتصار نمودم تا بدانید که خواندن این کتاب در وهلهٔ اول برای یك ایرانی معمولی یعنی برای کسی که هیچ تخصّصی در این موضوع ندارد مثل بنده چه قبیل اثراتی دارد

اولین فکری که از یکدور مطالعه این کتاب عارض انسان میشود اینست که خوش بختانه ازین ببعد عموم ایرانیان میتوانند مستقیماً بدون استعانت از کتب مستشرقین اروپائی کتابی را که قرنهای بي شمار تا ظهور اسلام در سر تا سر ایران یگانه کتاب آسماني آبا و اجداد همین ایرانیان حالیه بشمار میرفت، و علاوه بر این — با توریة و انجیل و مهابهاراتا — یکی از قدیمترین کتب مدوّنه نوع بشر است (در مقابل کتب منقوره بر احجار الواح و نحو ذلك) که از زمنه بسیار قدیم بیادگار باقی مانده و بدست مردم امروزی رسیده است، یعني کتاب اوستا را امروزه بهمین زبان فارسی معمولی حالیه مطالعه کنند و از اوضاع ورسوم و اخلاق و مواعظ و حکم و دستور العملهای زندگی و فلسفهٔ عالی و معتقدات دینی و روایات تاریخی و قصص اساطیری نیاکان قدیم خود و برادران زردشتی حالیهٔ خود کما هوحقّه اطلاع بهمرسانند و در نتیجه این قوم نجیب یادگار عنصر خالص ایرانی را بهتر بشناسند،

و شاید نیز یکی از نتایج حسنهٔ این شناسائی این باشد که این دو خاندان یك عایلهٔ بزرگ آریائی (یعنی ایرانیان مسلمان و پارسیان زردشتی) که

قرنهای طویل در مقابل طوفانهای عظیم تاریخي مقاومت ورزیده و خصایص ممیزهٔ نژاد خود را از دست نداده اند و در ضمن اقوام دیگر مستهلك نشده اند ازین ببعد بواسطهٔ شناسائي کاملتر از حال یکدیگر بیشتر از سابق بیکدیگر نزدیك گردیده بقوّت اتحاد بیش از پیش درحفظ ملّیت خود پایدار باشند٬

از خصایص انشاء سرکار در این ترجمه و در سایر مسطورات خودتان در این سنوات اخیره ایجاز انشاء است یعنی خلّو از حشو و زواید و مکّررات و عطف مترادفات و سجعهای خنك زورکي و ایراد اشعار و امثال بعنف گنجانیده با سریشم چسبانیده است٬ انشاء سرکار حدّ وسط است بین اطناب مملّ و ایجاز مخلّ ولی متمایل بایجاز است از جنس انشاء تاریخ گزیده و تذکرة الاولیاء شیخ عطار٬ نه متمایل باطناب از جنس انشاء تاریخ بیهقی در فارسی یا مؤلفات جاحظ در عربي٬ گرچه هردو طریقهٔ مذکوره (یعنی ایجاز غیر مخلّ و اطناب غیر مملّ) مستحسن و مقبول ورایج است ولی سلیقهٔ نویسندگان در این باب مختلف است٬ کلّ یعمل علی شاکلته٬

دیگر از صفات بارزهٔ انشاء سرکار طبیعی بودن و بی تکلّفی است که خاص و عام آنرا می فهمند و تمایلی بطرف یکی از انشا های خصوصی تا اندازهٔ مصنوعی در آن مشهود نیست: نه تمایلی بوضع چیزنویسی فرنگی مآبان تازه و ولوع باستعمال عین کلمات اروپائیان و تقلید از طرز تعبیرات و اسالیب تالیف کلام ایشان٬ و نه تمایلي بفارسی خالص و اخراج عنصر عربی که شیوهٔ مصنوعی دستهٔ از وطن پرستان کم اطلاع از اوضاع فقه اللّغهٔ دنیاست٬ و نه تمایلی بانشاء فاضلانهٔ عالمانهٔ متعربین که کلمات و اصطلاحات عربي در آن غالب باشد٬ باری انشاء سرکار حدّوسط بین این افراطیات و مطابق ذوق سلیم و نزدیك بفهم جمهور ناس است٬ گرچه برای آنکه بکلّی حاقّ مطلب را گفته باشم باز در جزو بیست و نهم آثار تمایل بفارسی تا اندازهٔ بسیار قلیلی از آن لایح است برای کسی که مکرر آنرا بخواند ولي فقط تا اندازهٔ که اسباب ملاحت انشا شده است نه تا حدّی که آثار تکلّف و ساختگی بر آن ظاهر گردد

یکی از کارهای بسیار خوبی که در این کتاب کرده اید اینست که همه جا در تضاعیف کتاب اعلام را هم بحروف فارسی نوشته اید و هم بحروف لاتینی که باینطریق تلفظ صحیح آنها را هر خوانندهٔ که اقلاً حروف فرنگی را بشناسد اگرچه زبان دان نباشد (و اکنون اغلب مردم از همین قبیل اند) میتواند مسبوق شود، و الاّ اگر بحروف فارسی تنها اقتصار میکردید تلفظ صحیح اغلب اعلام مبهم میماند وخطّ حالیهٔ ما از عهدهٔ آن فروق و تفاوتات دقیقهٔ اصوات اوستائی بهیچوجه من الوجوه بیرون نمیآمد

حواشی و توضیحاتی که بر این کتاب افزوده اید فوق العاده مفید است و گمان میکنم بلکه یقین دارم فهم ترجمهٔ خشك و خالی اصل کتاب اوستا بدون این حواشی و توضیحات و تفسیرات و مقدمات مفصلهٔ مشروحه بواسطهٔ بعد عهد اصل متن و خفاء و دقّت اشارات آن برای جمهور ایرانیان حالیه تقریباً از محالات میبود و بکلّی اصل مقصد بی نتیجه و عقیم میماند، مخصوصاً مقدمات مبسوطهٔ که در ابتدای اغلب یشتها افزوده اید فوق آنچه بتصوّر آید مفید و ممتّع و دلکش و برای فهم اصل متن بکلّی ضروری ولابدّ منه است مثلاً فصل راجع بمهر شاهکاری است از نظم و ترتیب و وضوح مطلب و کثرت فوائد تاریخی، و همچنین است کما بیش حال سایر فصول

افسوس که در مسئله سجاوندی[1] در این کتاب اندکی اهمال ورزیده شده است، مثلاً جمل و کلمات مستقلّه از دیگر بواسطهٔ نقطهٔ یا ویرکولی یا خطّ افقی یا قدری فاصله از یکدیگر تمایز داده نشده است و باین جهت بسیاری از اوقات مطالب در یکدیگر داخل شده برای خواننده اشکالات فراهم میآورد و فهم عبارت را تا اندازهٔ در وهلهٔ اول قبل از مراجعهٔ ثانوی و ثالث تاریك کرده است، مثلاً در ص ۶۲۰ مرقوم فرموده اید: — «مَرِتَ مرد انسان مردنی درگذشتنی» خواننده در وهلهٔ اولی خواهد خواند: —

---

1 Punctuations.

«مرد انسان مردنی در گذشتنی» بتتابع اضافات و با خود خواهد گفت مردِ انسان یعنی چه؟ ولي بعد از اندکی مراجعه و فکر مقصود سرکار را در خواهد یافت که اینست:— «مرد، انسان، مردنی، در گذشتنی» یعنی این کلمات اربعهٔ متقاربة المعنی عطف بیکدیگر اند و در عین اینکه هرکدام از آنها تفسیر مستقلّی است برای کلمهٔ «مرت» از اجتماع آنها معاً و روی هم رفته اصل حاق معني «مرت» بهتر دستگیر خواننده میشود، در فرهنگ آخر کتاب همه جا از مراعات این نکتهٔ جزئي غفلت ورزیده شده است، در فرهنگهای متقدّمین که آنوقت نقطه و ویرگول و نحوذلك رسم نبوده در اینگونه موارد همیشه و بلا استثنا یك واو عاطفهٔ می افزوده اند که درست آن واو عاطفه کار ویرگول امروزی را انجام میداده است و میگفته اند مثلا:— «مرت مرد و انسان و مردني و در گذشتنی» و باینطریق مطلب بکلّی روشن میشده است،

دیگر بسیار حیف که یك فهرست اعلام الرّجال و الاماکن بکتاب الحاق نفرموده اید تا فایدهٔ آن اتمّ باشد و شاید در آخر جلد دوّم بتوانید فهرست عامّی ازین قبیل که شامل هر دو جلد باشد بیفزائید که فوق العاده مفید خواهد بود[1]

فرهنگی که در آخر این ترجه افزوده اید از کارهای بسیار مفید و یك دسته از لغات فارسي امروزه ریشهٔ آنها باینطریق بدست می آید بخصوص که هم فرهنگ است و هم فهرست زیرا که بیان کلمات را بصفحاتی که در آنجابتفصیل صحبت از آن کلمات شده است حواله داده اید ایکاش در خصوص اعلام نیز همین شیوهٔ مرضیّه را اختیار نموده بودید،

مطلب بسیار صحیحی فرموده اید در صفحهٔ ٦ ــ ٧ در خصوص کتب مستشرقین که عموماً آن کتب برای استفادهٔ جمهور ناس نیست بلکه برای یك

---

۱ آقای پور داود متّعنا الله بطول بقائه در مکتوبي که بعدها براقم سطور مرقوم فرموده اند نوشته اند که خودشان نیز این خیال را کرده بودند و قصد دارند که در آخر جلد دوم عین این کار را انجام دهند یعنی فهرست عامی از اعلام رجال و اماکن که شامل هر دو جلد باشد بدانجا الحاق نمایند،

دسته از متخصّصین است، و باید بر این اضافه کرد که مخصوصاً کتب مستشرقین آلمان که کتب ایشان از بس حاوی اشارات و رموز و اختصارات است که فی‌الواقع برای خود متخصّصین هم استفادهٔ از آنها همیشه آسان نیست، کتاب «اساس اشتقاق فارسی جدید»[1] تألیف پول هورن نمونهٔ ازین قبیل کتب است، پس از تفسیر هر لغتی عدّهٔ کثیری از این رموز و اختصارات مانند L W و A M و K Z و نحو ذلك ایراد نموده است که بعضی از آنها را میتوان از پیش و پس عبارات و از سایر قرائن حدس زد ولي بعضی دیگر را بهیچ رمل و اسطرلابی مطلقاً و اصلا نمیتوان دانست مقصود از آنها چیست و اشاره بچه چیزهاست، و در اول یا آخر کتاب نیز بهیچوجه جدولي برای تفسیر این اختصارات بدست نداده است بلکه فهم آنها را بذکاوت قرّاء باز گذاشته است مانند فهم الغاز و معمیات که تعمّداً بقصد تشحیذ اذهان (یا شاید در مورد ما نحن فیه و امثاله تا اندازهٔ برای اظهار فضل و سر و صورت عالمانه دادن بمطالب مبتذل) راه حلّ آنها را از عموم ناس مستور میدارند، اوقاتي که من در برلین بودم از یکی دو نفر از آلمانیان فاضل که با من آشنا بودند حلّ بعضي ازین رموز و اشارات کتاب مذکور را که بدانها جدّاً محتاج بودم خواستار شدم، ایشان پس از تأمل و مراجعهٔ زیاد در منزل خود شان بالأخره نتوانستند مقصود مؤلف را حدس بزنند و اشکالات من همانطور لاینحل ماند،

انتقادی که از طبری در مقدّمهٔ کتاب ص ز-ح فرموده اید و مسطورات او را «موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصب» فرض کرده اید اگر اذن بدهید عرض میکنم که تا اندازهٔ بی اساس است زیرا که طبری این مطالب را و جمیع مطالب تاریخ کبیر و تفسیر کبیر خود را بطرز روایت سماعی که در صدر اسلام تا قرن چهارم و پنجم ما بین علمای مسلمین

---

[1] Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn. Strassburg. 1893.

معمول بوده است از روات مختلفه تلقّی نموده است و یك کلمه بلکه یك حرف در آن روایات منقولهٔ مسموعه از خودش تصرّفی یا جرح و تعدیلی یا زیاده و نقصانی نکرده است, و چون بابن عباس و قتاده و عکرمه و وهب بن منبه و اعمش و شعبی و مداینی و سایر روات و محدّثین معروف آن عصر معتقد بوده است و حسن ظن بلیغ در حق آنها داشته است (مانند اعتقاد عموم عیسویان و عموم یهود و عموم هنود و غیرهم بروٌسای روحانی خود، نه بیشتر و نه کمتر) هر روایتی را که از آنها بلا واسطه یا مع الوسایط تلقّی می نموده آنرا عیناً بی کم و زیاد و مهما امکن با همان الفاظ و کلمات و حرکات و سکنات مانند «گراموفون» برای مستمعین اعاده می نموده و املا می کرده و ایشان می نوشته اند، حالا اگر سرکار توقع دارید که در مورد شت و خشور زرتشت بخصوصه او میبایستی طریقهٔ روایت معنعن ادای عین مسموعات و مرویات خود را بکنار گذاشته برود از چپ و راست جویای صحت وسقم این روایت بخصوص که موضوع آن شت وخشور زرتشت بوده است بشود و از موبدان و دانایان زردشتی استفسار کند که آیا این روایت هشام بن محمد کلبی [راوی اصل روایات زردشت اوست چنانکه در اصل طبری عربی هست که بنده رجوع کردم ــ و هشام بن محمد کلبی چنانکه معلوم است از اشهر مشاهیر روات قرن دوم بوده است] در خصوص شت وخشور زرتشت راست است و مطابق باتواریخ ومنقولات زردشتیان است یادروغ و موهوم است و تاکجای آن راست است و تاکجای آن موهوم، اگر فی‌الواقع سرکار این توقع را از طبری دارید باید عرض کنم که از اوضاع و مجاری امور آن عصر و طریقه روایت و شدّت ورع و تقوای روات و محدّثین مشاهیر که عین یك مطلب راگاه تا ده مرتبه تکرار میکنند بواسطهٔ اینکه گاهی یك کلمه باهم در نتیجهٔ اختلاف دو راوی اختلاف دارند تصوّری کما هو حقّه نباید داشته باشید و الا ابداً چنین توقعی که بکلی خلاف عادات و رسوم و اوضاع آن عصر بوده است و وقوعش تقریباً از محالات است از طبری نمیداشتید،

اما میر خواند صاحب روضة الصّفا و فضل الله قزوینی صاحب تاریخ معجم وامثال این مولفین متأخر که ابداً اسمشان را هم نباید برد زیرا که این اشخاص غالباً تهیدست و قلیل البضاعة ازعلم و فضل بوده اند و هرچه بزرگان علما مثل طبری و مسعودی و ابن الاثیر و غیرهم مسطور داشته اند ایشان آنهارا عینا بفارسی ترجمه کرده اند دیگر توقع اجتهاد ازطرف ایشان در صحت و سقم اینگونه اخبار راجع بملل قدیمه که بهیچگونه وسائل مقایسه وتحقیق وانتقاد درخصوص آنها برای ایشان موجودنبوده است في‌الواقع توقع بسیار بعید ازاوضاع وآداب آن عصراست.

[در اینجا جدولی ازبعضي اغلاط مطبعی جمع کرده بودم که چون آقای پور داود مدّظله در مکتوبی که بعدها براقم سطور مرقوم فرموده اند نوشته اند که آنها را در اول جلد دوم در ضمن جدول غلطنامه درج خواهند کرد دیگر آنهارا اینجا تکرار نکردم].

محمد بن عبد الوهاب قزويني

غرّهٔ فروردین ۱۳۰۸		پاریس.

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

کتابهائي که استفاده شده است

از برای تألیف این جلد نیز برخی از کتبی که فهرست آنها درجلد اول مندرج است استفاده شده اما بملاحظه اختصار سلسلهٔ شمارهٔ آن کتب را در این فهرست نگاهداشته ایم وفقط اسامي کتابهائی در این جا نگاشته میشود که در جلد اول مورد استفاده نبوده است از برای فهرست کامل رجوع شود بجلداول صفحه ۱۳ــ۲۰

۱۳۷ ابن خلکان چاپ طهران سنهٔ ۱۲۸٤

۱۳۸ Aischylos: Die Perser, übersetzt von Lion Feuchtwanger; München 1917.

۱۳۹ امین احمد رازي: هفت اقلیم، جزو اول چاپ کلکته ۱۹۱۸ میلادي

۱۴۰ Bartholomae, Christian: Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten; Strassburg 1906.

۱۴۱ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor: Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, erster Band, Zweiter Teil; Leipzig 1888.

۱۴۲ Benjamin, S. G. W.: Persia; London 1889.

۱۴۳ Bouvat, L: Les Barmécides; Paris 1912.

۱۴۴ Boucher, Colonel Arthur: L'Anabase de Xénophon; Paris 1913.

۱۴۵ Brockelmann, C.: Geschichte der Arabischen Litteratur, Zweite Ausgabe; Leipzig 1909.

۱۴۶ Casartelli, L. C.: Médecine Mazdéenne; Louvain 1886.

۱۴۷ Cassel, D. Paulus: Zoroaster, sein Name und seine Zeit; Berlin 1886.

۱۴۸ Christensen, Arthur: Les Types du premier Homme et du premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens; Stockholm 1917.

۱۴۹ „ „ Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique; Kobenhavn 1928.

۱۵۰ Christensen, Arthur: Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme; Copenhague.

۱۵۱ Clarke, James Freeman: Ten Great Religions; Boston 1883.

۱۵۲ Darab, Dastur Peshotan Sanjana: Gaotema in the Avesta; Leipzig 1898.

۱۵۳ Darmesteter, M.: Lettre de Tansar au roi de Tabaristan (Journal Asiatique, Mars-Avril 1894).

۱۵۴ Dastur Hoshang Memorial Volume, being Papers on Iranian Subjects, written by various scholars; Bombay 1918.

۱۵۵ Dhalla, Maneckji Nusservanji: Zoroastrian Civilisation; New York 1922.

۱۵۶ Dubash, Sorabji Edelji: Zoroastrian Sanitary Code; Bombay 1906.

۱۵۷ Dubeux, Louis: Chronique de Mohammed Tabari, Tome premier; Paris MDCCCXXXVI.

۱۵۸ Encyclopédie de l'Islām.

۱۵۹ Ethé, Hermann: Neupersische Litteratur im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.

۱۶۰ گردیزي, ابوسعید عبدالحی بن الضحاك بن محمود بسعی واهتمام محمد ناظم چاپ برلین ۱۳۴۷

۱۶۱ Geiger, Wilhelm: Geographie von Iran im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.

۱۶۲ Geiger, Bernhard: Ameša Spentas; Wien 1916.

۱۶۳ Geldner, Karl F.: Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) im Religionsgeschichtliches Lesebuch, I Heft. herausgegeben von Alf. Bertholet; Tübingen 1926.

۱۶۴ Gobineau, Le Comte de: Histoire des Perses; II Tomes; Paris MDCCCLXIX.

۱۶۵ Gutschmid, Alfred von: Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden; Tübingen 1888.

۱۶۶ Hedin, Sven: Zu Land nach Indien, durch Persien, Seïstan, Belutschistan, zweiter Auflage, zweiter Band· Leipzig 1920.

۱۶۷ Hertel, Johannes: Die Zeit Zoroaster; Leipzig 1924.

۱۶۸ " " Achaemeniden und Kayaniden; Leipzig 1924.

۱۶۹ حمداله مستوفی قزوینی: نزهته القلوب بسعی و اهتمام لیسترانج چاپ لیدن از بلاد هلاند ۱۳۳۱

۱۷۰ Horn, Paul: Übersetzungen aus dem Pehlevi-vendīdād.
" " Geschichte Irans in islamischer zeit im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.

۱۷۱ Hoshang Jamasp, Dastoor: Vendidâd, Avesta text with Pahlavi translation and commentary, Vol. II—Glossarial Index; Bombay 1907.

۱۷۲ Ibnul' L. Balkhi: The Fársnàma
ابن البلخی: فارس نامه بسعی و اهتمام لیسترانج و نیکلسون کمبریج ۱۹۲۱

۱۷۳ Inostranzev: Iranian Influence on Moslem Literature, Part I, translated from the Russian by G. K. Nariman; Bombay 1918.

۱۷۴ Julius, Dutoit: Das Leben des Buddha; Leipzig 1906.

۱۷۵ Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavīk; Heidelberg 1912.

۱۷۶ Kessler, Konrad: Manichäische Religion I B.; Berlin 1889.

۱۷۷ Koeppen, Carl F.: Die Religion des Buddha und ihre Entstehung, zweite Auflage II B.; Berlin 1906.

۱۷۸ Marquart, Josef *: Untersuchungen zur Geschichte von Eran, Heft I; Göttingen 1896; Heft II; Leipzig 1905.

---

* استاد مار کوارت Marquart در سن شصت و شش سالگی در شب چهارم فوریه ۱۹۳۰ = ۱۵ بهمن ماه ۱۳۰۸ بواسطه حادثهٔ ناگواری در اطاق خواب خود باگاز مسموم گردید از مرگ ناگهانی این دانشمند بزرگ آسیب بزرگی بوطن مارسیده چه هنوز یك رشته از تألیفات گرانبهای او که نگارنده خود نسخ خطی آنها را دیده ام از آنجمله تفسیر گاتها (سرودهای زرتشت) و ترجمهٔ بندهش (کتاب دینی پهلوی) و ترجمهٔ کتاب پهلوی «شهرهای ایران» ورساله ای راجع بامشاسپندان (مهین فرشتگان مزدیسنا) وغیره بطبع نرسیده است

تألیفات دیگر آن دانشمند مرحوم که بطبع رسیده معتبرترین اسنادی است راجع بایران قدیم آخرین تألیف او رساله ایست در خصوص نوروز که نگارنده به بمبئی از برای Dr. Jivanji Jamshedji Modi Appreciation Committee فرستاده ام

۱۷۹ محمد عوفی: لباب‌الالباب بسعي واهتمام ادوارد براون چاپ لیدن ۱۳۲۱

۱۸۰ Mohl, Jules: Livre des Rois (شاهنامه), Tome premier; Paris MDCCCLXXVI.

۱۸۱ Modi, Jivanji Jamshedji: Haoma in the Avesta; Bombay 1905.

۱۸۲ Moulton, James Hope: The Treasure of the Magi; Oxford 1917.

۱۸۳ Nyberg, H. S.: Hilfsbuch des Pehlevi; Upsala 1928.

۱۸۴ Oldenburg, H.: Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde; Stuttgart u. Berlin 1921.

۱۸۵ Pahlavi-Pazand Glossary, edited by Dastur Hoshangji Asa and Martin Haug; Bombay 1870.

۱۸۶ Pavry, Jal Dastur C.: The Zoroastrian Doctrine of a Future Life; New York 1926.

۱۸۷ Rehatsek, E.: Orientalische Rüstungsstücke in der Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI.

۱۸۸ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, being Papers on Irânian Subjects, written by various scholars; Bombay 1914.

۱۸۹ سر جان مالکم: تاریخ ایران چاپ بمبئي

و در آنجا در جزو کتاب Modi Memorial Volume مندرج شده و یک ماه پیش از وفاتش منتشر شده است با اینکه مارکوارت هیچوقت در ایران نبوده اما علاقه مفرطی بسر زمیني که موضوع تحقیقات عمرش بوده داشته است مانند پروفسور براون Browne خواستار مجد و جلال آن بوده است خواستار بوده که سراسر ایران زمین قدیم دیگر باره جزو قلمرو ایران گردد و ایرانیان بدین قدیم آباء و اجداد خود روي کنند و ثروتمندان زیارت گور کورش را در دشت مرغاب برخود واجب شمرند و زبان فارسی را از لغات بیگانه پاك کنند و الفبای عرب را بالفباي اوستا تبدیل دهند و بجای تاریخ هجري یک تاریخ ملی برگزینند چون کاملاً دوستار ایران و با وضاع قدیم آن آگاه بوده کین مخصوصي نسبت بعربها و ترکها که محوکنندگان تمدّن ایران اند اظهار مینمود هوش و حافظه و پشتکار فوق العاده مارکوارت او را بي نظیر ساخته و بجرأت میتوان گفت سر آمد مستشرقین ایران شناس بوده است شاید باین زودیها دیگر کسي بپایه او نرسد و بدبختانه جاي او چندی تهي بماند این دانشمند مرحوم را بگردن عموم مستشرقین و همه ایرانیان و بخصوصه بنگارنده حق بزرگی است که مکرراً درطی تألیف این نامه کتباً و شفاهاً از او استفاده نموده ام و بسا در موارد مشکله با و متوّسل شده ام اهورا مزدا روانش را در کشور جاوداني خود شاد و خرم کناد وفروهر زر تشت یارش باد

۱۹۰ Spiegel, Fr.: Alexandersage bei den Orientalen; Leipzig 1851.

۱۹۱ „ „ Avesta und Shâhnâme.

۱۹۲ Shikand-Gûmânîk Vijâr, the Pazand-Sanskrit Text, edited by Hôshang Dastûr J. Jâmâsp-Âsânâ and E. W. West; Bombay 1887.

مؤلف شکند گمانیك وجار موسوم است به مردان فرخ پسر اهرمزدات

۱۹۳ Schwarz, Paul: Iran im Mittelalter nach den Arabischen Geographen II u. IV Abt.; Leipzig 1910 und 1921.

۱۹۴ Taraporewala, Irach Jehangir Sorabji: Selections from Avesta and Old Persian, Part I; Calcutta 1922.

۱۹۵ „ The Religion of Zarathushtra; Madras 1926.

۱۹۶ Unvala, Jamshedji Maneckji: Neryosangh's Sanskrit version of the Hōm Yašt (Yasna IX—XI) with the original Avesta and its Pahlavi version: Vienna 1924.

۱۹۷ Wesendonk, O. G. von: Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung; Hannover 1924.

۱۹۸ West, E. W.: Zarathuštra's Doctrine regarding the Soul. [From the "Journal of the Royal Asiatic Society," July, 1899].

۱۹۹ Wolff, Fritz: Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen; Strassburg 1910.

۲۰۰ Wurm, Paul: Handbuch der Religionsgeschichte, Zweite Auflage; Stuttgart 1908.

۲۰۱ Xénophon: Cyropédie et Retraite des Dix-Mille, traduction française de Gail; Paris.

۲۰۲ Zeitschrift für Indologie und Iranistik, herausgegeben im Auftrage der D. M. G. von Wilh. Geiger, Band 1, Heft 1; Leipzig 1922.

۲۰۳ زرتشت بهرام پژدو؛ زرتشت نامه، بسعی واهتمام فریدریك روز نبرغ چاپ پطر بورغ ۱۹۰٤

۲۰۴ Zimmern, Heinrich: Akkadische Fremdwörter; Leipzig 1917.

دین دبیره
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املاء لاتین	املاء فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا	
a	اهورا، خدا	ahura	اُهورَ	𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀	اَ	𐬀	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آتَر	𐬁𐬙𐬀𐬭	آ	𐬁	۲
i	اینجا	idā	اِیدا	𐬌𐬛𐬁	اِیْ (کوتاه)	𐬌	۳
ī	حمله، قوه	īra	اِیرَ	𐬍𐬭𐬀	اِیْ (کشیده)	𐬍	٤
u	اُشتر، شتر	uštra	اُوشتَرَ	𐬎𐬱𐬙𐬭𐬀	اُوْ (کوتاه)	𐬎	۵
ū	چربی	ūtha	اُوثَ	𐬏𐬚𐬀	اُو (کشیده)	𐬏	٦
e (medial)	میهن، خانه	maetha-na	مَئِثَنَ	𐬨𐬀𐬉𐬚𐬀𐬥𐬀	اِ (در وسط کلمه)	𐬉	۷
ĕ (broad)	راست، درست	ĕrĕš	اِرِشْ	𐬆𐬭𐬆𐬱	اِ (کوتاه)	𐬆	۸
ê (long)	توانا، زورمند	ēma-vant	اِمَوَنت	𐬇𐬨𐬀𐬬𐬀𐬧𐬙	اِ (کشیده)	𐬇(۱)	۹
ŏ (broad)	پرُ، بسیار	pouru	پَاوُرُوْ	𐬞𐬊𐬎𐬭𐬎	اُ (کوتاه در وسط کلمه)	𐬊	۱۰
ô long)	یک	ōyum	اَوْیُوم	𐬋𐬌𐬎𐬨	اَوْ (کشیده)	𐬋(۲)	۱۱
aw	آخور	åṅharena	آونگهَرَنَ	𐬃𐬢𐬵𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀	آوْ	𐬃	۱۲
ñ	اندر، میان	antarĕ	اَنتَرِ	𐬀𐬧𐬙𐬀𐬭𐬆	اَن	𐬅(۳)	۱۳
ã	لگام	ăxna	اَخنَ	𐬄𐬑𐬥𐬀	اَ (در بینی تلفظ میشود)	𐬄	۱٤
k	کام، کامه	kāma	کامَ	𐬐𐬁𐬨𐬀	کَ	𐬐	۱۵
kh	خرد	xratu	خرَتو	𐬑𐬭𐬀𐬙𐬎	خَ	𐬑	۱٦
khv or q	خواب	xvafna	خوَفنَ	𐬓𐬀𐬟𐬥𐬀	خو	𐬓(٤)	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گامَ	𐬔𐬁𐬨𐬀	گَ	𐬔	۱۸
gh	موج زدن / جاری شدن	ghžar	غژر	𐬖𐬲𐬀𐬭	غ	𐬖	۱۹
ñ (ang)	فراخی، بزرگی	frathañh	فرَثنگه	𐬟𐬭𐬀𐬚𐬀𐬢𐬵	اَنگ (در وسط و آخر کلمه در بینی تلفظ میشود)	𐬣	۲۰

۱ 𐬇 این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در 𐬔𐬆𐬎𐬱 گئوش geuš بمعنی گاو فقط در گاتها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق (𐬇𐬨𐬀𐬬𐬀𐬧𐬙) با 𐬀 و یا 𐬆 نوشته میشود

۲ مثال فوق (𐬋𐬌𐬎𐬨) بمعنی یك در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ 𐬅 در توي بینی گفته میشود (nasal) خیشومی

٤ این حرف بمنزله خ فارسی است که پیش از واو معدوله نوشته میشود مثل خوار، خواهر، خواهش

دین دبیره

(الفبای زند)

English	معنی امثال	املاء لاتین	املاء فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا	
ch	چشیدن	čaš	چَشْ	[illegible]	چ	[illegible]	۲۱
j	ژرف، عمیق	ǰafra	جَفْرَ	[illegible]	ج	[illegible]	۲۲
z	زاده	zāta	زاتَ	[illegible]	ز	[illegible]	۲۳
zh	زانو	žnu	ژنو	[illegible]	ژ	[illegible]	۲۴
ṅ (ang)	آگاه ساختن، خبر کردن	srâva- yēṅhē	سْراوَ نْگْهِ	[illegible]	تلفظ مثل ڱ	[illegible] (۱)	۲۵
t	تن	tanu	تَنو	[illegible]	ت	[illegible] (۲)	۲۶
th	تخشا کوشا	thwaxš	ثوَخْشْ	[illegible]	ث (تهْ)	[illegible]	۲۷
d	درفش	drafša	دْرَفْشَ	[illegible]	د	[illegible]	۲۸
dh	پنجم	puxdha	پوخْذَ	[illegible]	ذ (در وسط کلمه)	[illegible]	۲۹
n	ناف، نژاد، خویش	nāfya	نافیَ	[illegible]	ن	[illegible]	۳۰
p	پل	pĕrĕtu	پِرِتو	[illegible]	پ	[illegible]	۳۱
ph or f	فروهر، فرورد	fravaši	فَرَوشی	[illegible]	ف	[illegible]	۳۲
b	بغ، خداوند	Bagha	بَغَ	[illegible]	ب	[illegible]	۳۳
w	گرفتن	garĕw	گَرِوْ	[illegible]	و (w انگلیسی)	[illegible]	۳۴
m	مرد	mareta	مَرِتَ	[illegible]	م	[illegible]	۳۵
y	ایزد	yazata	یَزَتَ	[illegible]	ی (بزرگ در سر کلمه)	[illegible] (۳)	۳۶
y	بز	buzya	بوزیَه	[illegible]	ی (کوچک وسط کلمه)	[illegible]	۳۷
r	رد (سردار دینی)	ratu	رَتو	[illegible]	ر	[illegible]	۳۸
v	برف	vafra	وَفرَ	[illegible]	و (بزرگ در سر کلمه)	[illegible]	۳۹
v	بیور (ده هزار)	baevarĕ	بَاِوَرِ	[illegible]	و (کوچک در وسط کلمه)	[illegible]	۴۰

۱ که تلفظ این حرف مثل ڱ (آنکْ) میباشد همیشه پیش از [illegible] (ه) که بحرف [illegible] ختم شده باشد استعمال میشود حرف [illegible] همان [illegible] (اِ) میباشد که در نمره ۷ مرقوم شد و در آخر کله باین شکل نوشته میشود و گاهی در وسط کله نیز میآید

۲ حرف [illegible] (ت) در آخر کله تغییر یافته باین شکل [illegible] نوشته میشود مثل [illegible] نپات یعنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از و (ك) یا [illegible] (ب) باشد [illegible] کیش و [illegible] کنبه ورزیدن

۳ [illegible] (ی بزرگ) و [illegible] (واو بزرگ) مثل حرف ماژوسکول majuscule الفبای

دین دبیره
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املاء لاتین	املاء فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا	
s	ستودن	stu	ستُوْ	𐬯𐬙𐬎	س	𐬯	٤١
sḫ	شاد	šāta	شات	𐬴𐬁𐬙𐬀	ش مشدد	𐬴	٤٢
š	کردار نیک	hvaršta	هُوَرْشْتَ	𐬵𐬬𐬀𐬭𐬱𐬙𐬀	ش	𐬱	٤٣
h	هاون	hāvana	هاوَنَ	𐬵𐬁𐬎𐬀𐬥𐬀	ه	𐬵	٤٤

فرانسه و الماني در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه 𐬌𐬌 (ی کوچك) و 𐬎𐬎 (واو کوچك) میآید در بعضی از نسخ بجای 𐬵 این حرف دیده میشود 𐬶

در کلمه 𐬎𐬎𐬀 که بمعنی هر دو میباشد برخلاف معمول واو کوچك در صدر کلمه واقع است این کلمه اصلاً 𐬎𐬎𐬀 دَوَ بوده است بمرور و افتاده است

بسا در نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوصي پیدا کرده‌است مثلاً این طور 𐬱 (ش) و 𐬀 (اَ) = 𐬱𐬀 و حروف 𐬱 و ۲ (چ) = 𐬱𐬗 و حروف 𐬱 و ۳ (ت) = 𐬱𐬙 و حروف 𐬀 و 𐬵 (ه) = 𐬀𐬵

——:o:——

برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل درمقابل برخي از حروف اوستائي و فرس و پهلوي انتخاب گردید

a = اَ بسته ā = آ باز dh = ذ č = چ. ǰ = ج. ž = ژ. g = گ
gh = غ. s = س. š = ش. th = ث v فرانسه = و u الماني مثل ou فرانسه = اُو
x = خ. z فرانسه = ز. q = اَ (تلفظ در بینی). ṅ = آنگ

در کلماتي که v از ردیف خارج شده قدری بالاتر قرار داده شده دلیل است که واو معدوله است مثل $x^{v}afna$ (خَوْفَنَ) خواب



دیباچه

بنام ایزد بخشندهٔ بخشا یشگر

سوی گنبد آذر آرید روی　　بفرمان پیغمبر راستگوی
بیزدان که هرگز نه بیند بهشت　　کسی کو ندارد ره زردهشت[1]

(دقیقی در شاهنامه)

اهورا مزدا خدای یگانهٔ ایرانیان را ما میستائیم امشاسپندان نیرومند و توانا را که مهین فرشتگان و مظهر صفات پروردگار اند ما میستائیم ایزدان مینوی را که گماشتگان شهریار بیهمتا و نگهبانان آفریدگان نیك اند ما میستائیم زرتشت سپنتمان, پیغمبر نیك پندار و نیك گفتار و نیك کردار را ما میستائیم آنچه در جهان نیکو و سودمند است ما میستائیم فروهرهای فرخندهٔ پارسایان را ما میستائیم ایران سر زمین ناموران و دلیران را ما میستائیم

پس از ستایش و درود چنین گوید مفسر این نامهٔ مقدس ابراهیم پور داود پور باقر پور محمد حسین رشتی که این بنده کم مایهٔ را از خرد سالی, بدون مشوق, میلی بدانستن اوضاع ایران قدیم افتاد بتدریج این ذوق چنان در وی رگ و ریشه گرفت که مطالعهٔ کتب راجع بایران باستان را بمطالعهٔ کتب دیگر برتری داد بخصوصه درمیان این کتب مسائل راجع بمزدیسنا یعنی دین زرتشتی بیش از همه توجهٔ او را بخود کشید سالهای دراز درتفرّج این گلزار پر شکوفه و بهار گذشت و همیشه آرزوی آن داشت که گلی برسم ارمغان بایران فرستد و از گلزار مزدیسنا

---

(۱) [illegible]
[illegible]
راه یکی و آن راه راستی است همهٔ (راههای) دیگر بیراهه است « یسنا ۷۲ فقرهٔ ۱۱ »

بروی هموطنان روزنه ای گشاید و آنان را بشنیدن سرودهای مقدّس اوستا و نیایشهای نیاکان پارسا خوش و خرم سازد تا اینکه در سال ۱۳۰۴ شمسی گذارش بهندوستان افتاد در آنجا آمیزش با پارسیان و مطابق نمودن اخلاق آنان باخلاق ایرانیان قدیم بر وی ثابت داشت که هنوز اثرات تعالیم اوستا باقی است و پیروان کیش کهن درمیان گروه انبوه برهمنان و مسلمانان از هرجهت آراسته و دارای مقام بلند اند گرچه پیش از این سفر درکتب مستشرقین خوانده بود که پارسیان هند نمایندهٔ خصلتهای ستوده و اخلاق پاك ایرانیان باستان اند[۱] اما پس از دیدن اوضاع آنان, که در هنگام دست یافتن عرب بر ایران مهاجرت اختیار نمودند, بر وی نیز یقین شد که هوای نا خوش هند که بیشتر مردمان آن سامان را سست نموده, نتوانسته بقوّت آئین اوستا غلبه کند و نیروی اراده وعزم و کوشش را از پیروانی که گوش بدستور پیغمبر ایران دارند سلب نماید و کسانی را که باید بنا بتعلیم اوستا زندگانی را میدان کار زار خوبی و بدی بشمرند ودر بهبودی خود کوشا و در برانداختن دیو دریوزی و نادانی تخشا باشند بگوشه گیری محکوم کند و قضا وقدر شوم را بر آنان چیر سازد نه اینکه فقط نگارنده از پارسیان خاطره‌های خوب دارد هر که از کشتی به بندر بمبئی فرود آید خواهد دانست که قوم پارسی در آن سرزمین از یك سرچشمه دیگري زنده و خرم است[۲] همچنین نگارنده همیشه در گوش داشت که زرتشتیان ایران نیز درمیان هموطنان خود درست کار و بی آزار و بردبار مشهور اند مطالعهٔ کتب مزدیسنا و مشاهدهٔ اعمال پارسیان او را برآن داشت که بتفسیر اوستا کتاب دینی ایرانیان پردازد تا از اینرو بتکلیف وجدانی و وظیفهٔ وطنپرستی خود رفتار کند و عموم هموطنان را از آئین کهن که امروزه هم موافق تمدن و مقتضیات این دوره است آگاه گرداند در ماه خرداد سال ۱۳۰۵ شمسی

۱ رجوع شود به Geschichte des Alten Persiens von Justi S. I
وبکتاب دیگر همین مؤلف Geschichte Irans im Grundriss der Irani. Philo. II Band S. 395

۲ The Treasure of the Magi by James Hope Moulton : Oxford 1917 p. 119-122

تفسیر گاتها را که قدیمترین قسمت اوستا و از سرودهای خود پیغمبر است بانجام رسانیده است و در ماه فروردین سال ۱۳۰۷ تفسیر جلد اول یشتها پایان پذیرفته است این دو کتاب در بمبئی بطبع رسیده منتشر شده است خدای را شکر که این ارمغان نزد هموطنان مقبول افتاده و خود جداگانه مایهٔ تشویق گشته که تفسیر جلد دوم یشتها را بمعرض مطالعه عموم گذارم اینک پس از صرف مدت طولانی این کار در آلمان صورت گرفته و باز در بمبئی بطبع رسیده است امید است که ارباب هنر و دانش در آن نیز بدیدهٔ محبت بنگرند تا از حسن اقبال آنان بزودی بتفسیر خرده اوستا دلگرم گردد و آنچه در خصوص مزدیسنا ناگفته مانده در مجلدات دیگر برشته نگارش آید از بیست و یك یشت دوازده یشت که هرمزد یشت و هفتن یشت و اردیبهشت یشت و خرداد یشت و آبان یشت و خورشید یشت و ماه یشت و تیر یشت و گوش = درواسپ یشت و مهر یشت و سروش یشت و رشن یشت باشد در جلد اول جای داده شده و نه یشت دیگر که فروردین یشت و بهرام یشت و رام یشت و دین یشت و ارت یشت و اشتاد یشت و زامیاد یشت و هوم یشت و ونند یشت باشد در جلد دوم آمده است مقالهٔ فروهر که متعلق است بفروردین یشت در جلد اول بطبع رسیده است در این جلد نیز مانند جلد اول ایزد هر یشت را مقاله ایست و مندرجات خود یشت تجزیه گردیده و از برای روشن نمودن معنی برخی از جملات جداگانه توضیحات داده شده است از برای اجتناب از تکرار در بسیاری از موارد بتوضیحاتی که در جلد اول داده شده حواله گردیده است از برای مزید فایده یك دسته از لغات اوستائی بالغات فارسی مطابق گردیده و معنی لغوی بسیاری از اسماء خاص نیز نگاشته شده است از همهٔ پادشاهان دو سلسلهٔ پیشدادی و کیانی کما بیش سخن رفته بطوری که در فهم فقراتی که دریشتها از آنان یاد شده اشکالی نمانده است در آخر کتاب فهرستی از برای لغات اوستائی که در این جلد بکار رفته موجود است و فهرست دیگری از برای اسماء خاص و برخی از کلمات که در هر دو جلد آمده ترتیب داده شده است برای اینکه علائم قدمت را نموده باشم

در ترجمه خود ساده مانده ام چیزی نیفزوده و چیزی نکاسته ام در وقت مقایسه کردن متن و ترجمه معلوم خواهد شد که بعینه یك دسته از لغات اوستائی که در فارسی هم مورد استعمال دارد در ترجمه بکار رفته است با اینکه این تفسیر فارسی درمیان کلیّه تفاسیر موجودهٔ پیشنها چه در زبان گجراتی و چه در السنهٔ اروپائي از همه مفصل تر است و نگارنده توفیق استفاده از کتب دانشمندان بزرگ اوستا شناس داشته و از هیچ زحمتی روی نگردانده و صبر و حوصله وافر بکار برده و وقت طولانی صرف کرده باز مقرّ است که حق این نامهٔ کهن سال را بجای نیاورده است همینقدر خوشدل است از اینکه پس از هزار وسیصد سال برخی از اجزاء کتاب مقدس ایرانیان را بزبان متداولی کنونی ایران در آورده و امروزه هر ایرانی میتواند بداند که رتبه اخلاقی آباء و اجدادش بچه پایه بوده است و دیگر اینکه خوانندگان این نامه یك دسته از لغات و اصطلاحات دینی را در آن جمع خواهند یافت بطوری که محصّلین بعد در نوشتهای خود از برای ادای کلمات و تعبیرات کمتر بتنگنا خواهند بود چون این تفسیر نخستین تفسیری است که از براي اوستا بزبان فارسی فراهم شده نگارنده آن را مثل ترجمهٔ فرانسه زند اوستای آنکتیل دوپرون Anquetil Duperron مي پندارد که پس از چندین سال اقامت در هندوستان و معاشرت با پارسیان بوطنش فرانس برگشته و در سال ۱۷۷۱ میلادي ترجمهٔ اوستا را بزبان فرانسه منتشر ساخته است و همین ترجمه که نخستین ترجمه بوده بیکی از زبانهاي اروپا سبب گردیده که دانشمندان درپی تحقیق برآیند و از دین ایران که درگوشه وکنار تألیفات قدماء نیز ذکری از آن شنیده بودند اطلاع کامل بهمرسانند[۱] نتیجهٔ تحقیقات صد و شصت ساله این شده که امروزه چندین صد کتب معتبر در زیر دست داریم نگارنده نیز امیدوار است که این تفسیر فارسی هموطنان دانشمندش را بر آن دارد که از باب خدمت بفلسفه و اخلاق و تاریخ و لغت در زمینه مزدیسنا خدمات شایان کنند و سزاوار است که دولت ایران

---

۱ رجوع شود به Ten Great Religions by James Freeman Clarke; Boston 1888 p. 178-180

درمیان شاگردانی که هر ساله از برای تحصیل باروپا میفرستند چند نفر را از برای تحصیل اوستا و پهلوی تخصیص دهد یا چند تن از دانشمندان اوستا و پهلوی دان پارسی را از برای تدریس بطهران بخواهد مادامی که ایرانیان اطلاع کافی از تاریخ و دین ایران ندارند بناچار باید آنچه در کتب بیگانه میخوانند بپذیرند و تمام ناسزا هائی که از زمان بسیار قدیم تا بامروز برخی از مغرضین و متعصّبین از برای ما پسندیده اند همه را عین صواب بشمرند چنانکه این مغلطه‌ها در مشتی از هموطنان نا آزموده و نادان ما جای کرده آنچه در کتابی مندرج است بنظر شان "زرسره" می آید تاریخ ما و ضمناً بسیاری از مسائل دینی بتوسط نویسندگان یونان و رم و بیزانس و سوریه و ارمنستان و بعدها عربها بما رسیده است مجموع تألیفات آنان روبهمریخته اسنادی است معتبر اما بیك یك آنها نمیتوان اعتماد داشت بسا شده که مندرجات یکی از آنها بکلی برخلاف دیگری نوشته شده و بسا در کتابی مطلب کتاب دیگری صراحةً تکذیب گردیده است غالباً مطلبی از کتابی بکتاب دیگر ویا در ازمنهٔ مختلفه بسایر کتب نقل داده شده اگر آن مطلب صواب است یا خطا از یك مأخذ و مدرك است پیش از قرأت کتابی باید درجهٔ فهم و اطلاع نویسنده آن را بسنجیم و بعد ببینیم که در چه عهدی میزیسته و در کجا بسرمیبرده و در زیر نفوذ چه وقایع و پیش آمدهائی بوده و با ایرانیان چه پدر کشتگی داشته و اگر کشیش یا شیخ بوده تا بچه اندازه تعصب عیسوی و اسلامی گریبان گیرش بوده است این دقتها در کتب مورّخین یونانی قرن پنجم پیش از میلاد و در تألیفات نویسندگان اروپائی همین روز های خودمان لازم و نخستین شرط رسیدن بحقیقت امر است با اینکه هرودت قدیمترین و بهترین سرچشمه اطلاعات ماست راجع بایران قدیم اما کلیّه مندرجات او را نمیتوان چشم بسته پذیرفت همیشه باید بخاطر داشت که این مورخ در سال ۴۸۴ پیش از میلاد یعنی فقط دو سه سالی پس از انجام جنگ یونان و ایران تولد یافت در زمان او هنوز آتش کین ایرانیان در دلهای یونانیان زبانه میکشید و هنوز

بودند کسانی که خود مصائب و شداید آن جنگ را چشیده بودند در چنین عهد و محیطی چگونه ممکن بوده که هرودت در تاریخ خود بیطرف بماند

آیا ممکن است کزنفون Xenophon یونانی در ذکر وقایع جنگ کورش صغیر با برادرش اردشیر دوم (۴۰۴–۳۶۱ پیش از مسیح) که همین مورّخ, پس از کشته شدن کورش, در سر ده هزار یونانی که در جزو لشکریان کورش بودند فرار کرده و با هزار خطر و مشقّتی که خود ذکر میکند از دست ایرانیان بیونان جان بدر برده, در کتابش انابازیس Anabasis, بکلی بیغرض باشد؟ محققاً نه تذکار این نکتهٔ تاریخی در این کتاب دینی از برای این است که در جزو مندرجات مورّخین قدیم بیك رشته از مطالبی که راجع بدین ایران است برمیخوریم مثلاً هرودت در کتاب هفتم فقرهٔ ۱۱۴ مینویسد که «خشایارشا در هنگام لشکر کشی خود بطرف یونان در آنجا بسیاری از پسر بچگان و دختران مردم را زنده بخاك کرد، زندگان را بخاك کردن از رسوم ایرانی است زیرا که من شنیده ام وقتی که امستریس Amestris زن خشایارشا پیرشد چهارده تن از پسر بچگان بزرگان ایران را زنده بخاك کرد تا اینکه خوشنودی خدائی را که در زیر زمین آرام دارد بجای آورده باشد» نه اینکه فقط چنین خدای زیر زمینی آدمیخواری درهیچ قرنی از برای ایرانیان سراغ نداریم ایرانیان مردگان را هم بخاك نمیکردند چه رسد بزندگان در کتابی که در بیشتر از دو هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از این نوشته شده چنین خبر نادرستی که در آن نظیر هم بسیار دارد چندان عجب نیست ولی حیرت انگیز است که استاد نولدکه Nöldeke دانشمند معاصر آلمانی درکتابش تاریخ ایران در ذکر سلطنت خشایارشا در جزو بدسلوکیهای این شاهنشاه هخامنشی در یونان همین خبر هرودت را یاد آور شده می افزاید: خشایارشا را از این حرکت که ناشی از خرافات مذهبی وی بوده میتوان بخشید اما آزردن لاشهٔ لئونیداس Leonidas (پادشاه اسپارت Sparte) و بریدن سر امیرالبحر فنیقی دلیل شعور بچگانه اوست [1] البته نولدکه بخوبی

[1] Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke; Leipzig 1887 S. 46

میداند که درخبر مذکور هرودت کمتر احتمال صدق میرود اما چون این مستشرق بنا باقرار خودش طرفدار یونانیان است و از مشرقیان و بخصوصه از ایرانیان خوشش نمیآید[۱] کلیه درتألیفاتش راجع بایران در هرجا که دلش خواسته, بسا بدون بهانه بدست آوردن, بیجا نیشی بما زده است راست است هرودت پدر تاریخ دنیا شمرده شده و نولدکه از بزرگان مستشرقین این دوره است اما نباید از برای پاس آبروی آنان آبروی خود را بریزیم آنان رافرشتگانی بیگناه یا مردمانی بیغرض و مرض پنداریم در این جا موقع آن نیست که از مورخین قدیم بحث کنیم و صحّت مندرجات آنان را درخصوص ایران بسنجیم همچنین راجع بمستشرقین همینقدر کافی است که بگوئیم: هر مستشرقی دانشمند نیست و هر دانشمندی منصف نیست بی شك ایرانیان قدیم مانند کلیه اقوام عهدکهن و مثل همهٔ ملل حالیه روی زمین دارای عیوب و نواقصی بوده اند راست یا دروغ بودن آنچه درکتب قدماء بما نسبت داده شده منوط بجمع آوردن کلّیهٔ وسایل تاریخی است و اما آنچه راجع بدین ایران نوشته‌اند از یونانیان گرفته تا عربها, میتوان بتوسط اوستا بصحّت وسُقم آنها پی برد مطالعهٔ اوستا بما ثابت میدارد که قسمتی از شایعات بکلی درست و قسمت دیگر نه اینکه فقط درکتاب دینی ایران مصداقی ندارد بلکه برخلاف رسم و عادت و خصلت ایرانیان است تعصّبی که پس از استیلای عرب بایران رسیده در مدت بیشتر از هزار سال بایرانیان مجال نداده که در پی تحقیق بر آیند رفته رفته کار بجائی رسیده که اسم مزدیسنا از زبانها افتاده و تا چند سال پیش از این «اوستا» از کلمات شاذ و نادر بشمار میرفته است همه آباء و اجداد خود را همانطوری که عربهای دشمن بما تلقین کرده اند, از دوزخیان مي پنداشته اند

اینك که حس وطن پرستی در ایران زیاده شده و بیداد دشمنان بیاد آمده و همه دانسته اند که دست کین تازی و مغول درِ علم و معرفت را بروي آنان بسته و آنان را از کاروان تمدن و ترقی دور داشته امید است که فرزندان آن خاك بایران قدیم متوجّه گردند در زمینهٔ تاریخ و مزدیسنا که بمنزلهٔ ناموس ملّی ماست از شنیدن

---

۱ درصفحهٔ VI از همان کتاب

عقاید بیگانگان بی نیاز گردند و آنچه در آنها نیك و زشت است خود بتوانند حکم کنند طوطی وار محتاج بتکرار کردن قول یك مؤلف قدیم متعصّب یا یك نویسنده جدید مغرض نشوند شکی نیست که در آینده در خود ایران تحصیلات اوستائی بدرجهٔ کمال خواهد رسید چون این کتاب در سرزمین ما بوجود آمده و زبانش مصطلح نیاکان ما بوده و هنوز یك دسته از لغات و تعبیرات آن در زبان ما موجود است و بسا از رسوم و عادات عهد زرتشتی درمیان ما باقی مانده و بخصوصه کتب پهلوی که کلید فهم اوستاست با اندك تغییری فارسی است نظر بهمهٔ اینها یك ایرانی نژاد و فارسی زبان بهتر بمطالب اوستا پی تواند برد و ترجمهٔ اوستا بزبان فارسی بهتر و مقرون‌تر بصواب خواهد افتاد تا بیکی از زبانهای خارجه اوستا باید در آینده فروغی بتاریخ ما افکند و آنچه در آنجا پیچیده است روشن سازد و ارزش داستان ملی ما را که پراز مردانگی و پهلوانی است بما بنما یاند و در زمینهٔ ادّبیات ما عهد تجدّدی (renaissance) پیش آورد و ریشه و بنیان چندین هزار سالهٔ لغات فارسی را بما نشان دهد و بالاخره ما را باخلاق پاك نیاکان نامدار ما نزدیك سازد و بدانیم که آن ناموران در روزگار فرخندهٔ خویش بخوشی و سرافرازی بسر میبردند دنیا را سرای سپنج و گلخنی پر از آسیب و رنج نمی پنداشتند, گدائی و دریوزی نزد آنان نیکو و پسندیده نبود برزیگرانشان بجامهٔ شیّادان درنیامده بودند, نعمت اخروی آنان را خیره نکرده چشم از نعمت دنیوی نمی پوشیدند و دست از کار و کوشش نمیداشتند بهشت را پاداش تنبلی دو روز عمر خود نمی شمردند با داشتن زندگانی خوش دیندار و پارسا هم بودند این کتاب که عبارت از سرودهای مقدس اجداد ما و دستور زندگانی آنان است بما میگوید: کار و کوشش مایهٔ رستگاری است در راستی و درستی سعادت جهانی و مینوی است, منش پاك فروغ ایزدی است, کسی شایسته فرماندهی و برتری گردد که سر اطاعت بدرگاه خسرو بیهمتا فرود آورد از کسی فرمان برند که خود از سروش, فرشتهٔ بردباری و فرمانبری پند نیوشد, خانهٔ بهشتی کسی راست که ارت, فرشتهٔ توانگری بدو روی آورد و او را در زندگانی جهانی بی قید نه بیند کسی

از گله ورمه برخوردار گردد که ایزد گوش، موکل چارپایان سودمند از سلوك وی نسبت بجانوران اهلي خوشنود باشد، تشتر، فرشتهٔ باران کشت زار کسی را سیراب کند که از دستگیري مستمندان و انفاق در راه خدا دریغ نورزد؛ کسی همیشه پیروزگر و سر افراز ماند که مهر، پاسبان عهد و پیمان را نیازرده باشد کسی از بیداد اهرمني و ستم جفاکاران در امان خواهد بود که خود از راه عدل و انصاف نگشته باشد، وبه رشن، فرشتهٔ عدالت روی آورده باشد فروهرهای نیاگان از برای خان و مانی بخشایش ایزدی درخواست کنند که کسان آنخانه پاکیزه خو و با داد و دهش باشند همای دانش (چیستا) برسر کسی شهپر افکند که دیندار و پارسا و پرهیزگار باشد فرّ و شکوه هماره از آن ایرانیان است اگردست از دامن کوشش باز ندارند این است خلاصهٔ بیست و یك یشت اوستا نظر بهمین مطالب است که این کتاب بسیار کهن کهنه نشدنی است و سزاوار است که ایرانیان این میراث مقدّس اجدادی را محترم بدارند همانطوری که ادباء و نویسندگان ما میکوشند که درگوشه و کنار باز چند فرد شعري از سخن سرایان قدیم ایران مثل حنظلهٔ بادغیسی و فیروز مشرقی و بوسلیك گرگانی و شهید بلخی وغیره بجویند بجاست بسرودهاي اوستا نیز که راه چندین هزار ساله پیموده واز پراکندگي و پاشیدگي خود گویای ستم اسکندر و بیداد عرب و یاد آور روزگار پست و زشت چنگیز و تیمور است روکنند و از خواندن این سرودها روان خود را بفروهرهای پاك و دلیر نیاگان پیوندند

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب

اینك که از دست کین دشمنان همه چیز خود را باخته ایم جز از همین اوستا یادگار دیگری از گذشتگان در دست نداریم تا از این سرودها در سرها شوری نیست تا دلها از هیجان ملی تهی است و تا یك ایرانی از هرحیث ایرانی نیست وطن ما بفّر و شکوه ایران باستان نخواهد رسید اگر ما را آرزوی بقاست باید از برای مادیات دست حاجت بسوی اروپا بریم و از برای معنویات چشم امید بسوی عهد فرخندهٔ نیاگان دوخته داریم

عربها عندالله مستحسن دانستندکه تمام آثار تمدّن قوم قدیم ایران را نابود کنند آنچه مفاخر ملی ما بود دستخوش تعصّب آنان شد آثار و نقوش پادشاهان ما را محو کردند معبدهای ما را ویران نمودند بزرگان و دانشمندان مارا کشتند بانوان ما را بخرید و فروش در آوردند. کتابهای ما را سوختند چنان کردند که ما امروزه جز از چند آثار باقیماندهٔ پادشاهان و چند قطعات پراکندهٔ اوستا سند دیگری از عهد آبادی و سر افرازی در دست نداریم آری چنان کردند که امروزه به برخی از ما امرمشتبه شده میگویند: اگر ایران حقیقةً در قدیم هنروران و دانشمندانی داشته پس کو آثار و کتب آنان؟ اینك بجاست که از زبان یکی از مورخین دانشمند عرب بشنویم که دشمنان فرومایهٔ ما در هنگام استیلای خود چه برسر ما آوردند عبدالرحمن ابن خلدون که در سال ۷۳۲ در تونس تولد یافت و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره در گذشت در فصل معنون به «العلوم العقلیّة و اصنافها» پس از یك صفحه مطلب دیگر که ربطی بما نحن فیه ندارد گوید: «و اعلم انّ اکثر من عنی بها [ای بالعلوم العقلیّة] في الأجيال الذين عرفنا اخبارهم الأمّتان العظيمتان قبل الاسلام و هما فارس والرّوم . . . . . . اما الفرس فكان شأن هذه العلوم العقليّة عند هم عظيماً و نطاقها متّسعاً لما كانت عليه دولتهم من الضخامة و اتّصال الملك, ولقديقال انّ هذه العلوم انما وصلت الى يونان منهم حين قتل الاسكندر دارا و غلب علي مملكة الكينيّة فاستوی [فاستولی؟] علي كتبهم و علومهم مالا يأخذه الحصر, ولمّا فتحت ارض فارس و وجدوا فيها كتباً كثيرة كتب سعد بن ابی وقاص الي عمر بن الخطّاب ليستأذنه في شأنها و تفتيلها للمسلمين فكتب اليه عمر أن اطرحوها في الماء فان يكن ما فيها هدىً فقد هدانا الله با هدى منه و ان يكن ضلالاً فقد كفانا الله فطرحوها في الماء او في النّار و ذهبت علوم الفرس فيها عن ان تصل الينا»[1] يعنی: «و بدانکه ما بین اممی که اخبار و تاریخ احوال ایشان بما رسیده است اقوامی

---

۱ مقدمه ابن خلدون, طبع مصر سنه ۱۳۱۱، ص ۲۸۵-۲۸۶

عین همین عبارت را نیز حاجی خلیفه در کشف الظنون (طبع اسلامبول ج ۱، ص ٤٤٦) در تحت عنوان علم الحکمه ذکر کرده است و گویا از همان مقدمه ابن خلدون نقل کرده است

که از همه بیشتر بعلوم عقلیّه توجه نموده اند همانا دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعني ایرانیان و یونانیان بوده اند . . . . . اما ایرانیان اهمیّت این علوم عقلیّه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنهٔ آن بغایت وسیع بمنا سبت عظمت و فخامت دولت ایشان وطول مدّت سلطنت آنان , و گویند که این علوم بیونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض نمود و برکتب و علوم ایرانیان که از حدّ و حصر بیرون بود استیلا یافت و وقتی که مملکت ایران [بدست عرب] مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست ایشان افتاد, سعد بن ابی وقاّص [سردار لشکر عرب] بعمر بن الخطّاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید. عمر باو نوشت که آن کتب را در آب افکنید چه اگر آنچه در آنهاست رهنمائی است خداوند مارا برهنما تر از آن رهنمائی کرده است, واگر گمراهي است خداوند مارا از شرّ آن محفوظ داشته است، لهذا آن کتب را در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتب مدّون بود از میان رفت و بدست ما نرسید»

ابوریحان بیرونی نیز که در ۳ ذي الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰ هجری در غزنه درگذشت درخصوص وطنش خوارزم که یکی از ایالتهای ایران قدیم بوده در آثار الباقیه مینویسد: «ولمّا فتح قتیبة بن مسلم خوارزم المرة الثانیة بعد ارتداد اهلها ملكَ علیهم اسکجموك . . . . وكان قتیبة اباد من یحسن الخطّ الخوارزميّ ویعلم اخبارهم ویدرس ماكان عندهم و مزّقهم كلّ ممزّق فخفیت لذلك خفاءً لایتوصل معه الی معرفته حقایق ما بعد عهد الاسلام به»[1] یعنی: «و چون قتیبه بن مسلم ثانیاً خوارزم را پس از مرتد شدن اهالي آن فتح نمود اسکجموك را بر ایشان والی گردانید . . . . . و قتیبه هرکس را که خط خوارزمي میدانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطلّع بکلّی فانی و معدوم الاثر نمود و ایشان را در اقطار ارض متفرّق ساخت ولهذا اخبار و اوضاع ایشان بدرجهٔ مخفی و مستور

۱ الآثار الباقیه عن القرون الخالیه باهتمام زاخو Sachau چاپ لیپسیك ۱۹۲۳ ص ۳۵-۳۶

مانده است که بهیچوجه وسیلهٔ برای شناختن حقایق امور در آن مملکت بعد از ظهور اسلام بدست نیست »

باز ابوریحان در صفحهٔ ٤٨ از همان کتاب گوید: « ثمّ لمّا کان من اهلاك قتیبة بن مسلم الباهلّی کتبتهم [ای کتبة اهل خوارزم] و قتله هرابذتهم واحراقه کتبهم وصحفهم بقوا أُمّیّین یقولون فیما یحتاجون الیه علی الحفظ فلّما طال علیهم الأمد فاتهم ما اختلف فیه وحفظوا ما أتّفق علیه » یعني: « و چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشان را [یعني نویسندگان اهالي خوارزم را] هلاك نمود و هربذان [پیشوایان دینی] ایشان را بکشت و کتب و نوشتهای ایشان را بسوخت اهل خوارزم اُمّی ماندند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اتّکا نمودند و چون مدّت متمادی گردید و روزگار در از برایشان بگذشت امور جزئیّهٔ مختلف فیه را فراموش کردند و فقط مطالب کلیّهٔ متفّق علیه در حفظ ایشان باقی ماند »[1] دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء مینویسد: « حکایت کنند که امیر عبداّله بن طاهر که بروزگار خلفای عبّاسي امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او نهاد پرسید که این چه کتاب است گفت این قصّه وامق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما بنام نوشیروان جمع کرده اند، امیر فرمود که مامردم قرآن خوانیم بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم مارا از این نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تألیف مغانست و پیش ما مردود است فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هرجا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند »[2] چنین بود

۱ تشکرات فروان تقدیم استاد بزرگوار دانشمند آقاي میرزا محمدخان قزوینی میکنم که درخواست نگارنده را راجع باتلاف کتب ایران بدست عرب اجابت فرموده چند فقره عبارات ابن خلدون و بیروني را از پاریس فرستاده اند ترجمه فارسی آنها نیز از ایشان است

۲ تذکرة الشعراء دولشاه سمرقندی طبع براون ص ۳۰ درخصوص خبر دولتشاه آقای میرزا محمدخان قزوینی درکاغذي بنگارنده مینویسد: « امیرعبدالله (٢١٤-٢٣٠) بن طاهر سوم از ملوك طاهریهٔ خراسان است که اصلاً ایراني بودند و شبه استقلالی در خراسان داشتند و بهمین جهت که اصلاً ایرانی بودند و پدر شان طاهر در قصیدهٔ معروفی افتخار بایراني بودن خود شان مینماید حکایت مذکور بي اصل بنظر می‌آید یا شاید دولتشاه درشخص اشتباه کرده است و کسی دیگر بوده غیر عبد الله بن طاهر »

سلوك عرب چنین بود سرانجام کتابهای ما اوستا نیز از آسیب زمان و گزند دشمنان مصون نمانده امروزه فقط یك چهارم اوستای عهد ساسانیان را در دست داریم از بیست و یك نسك یا کتاب آن عهد که به ۳٤٥,۷۰۰ کلمه تخمین شده[۱] حالیه فقط چند جزوه باقی است که مجموعاً به ۸۳,۰۰۰ کلمه تخمین گردیده است[۲] در عهد ساسانیان نیز تمام اوستای عهد هخامنشیان را در دست نداشته اند چه قسمتی از آن در استیلای اسکندر از میان رفته بوده است پلینیوس Plinius بزرگ رُمي که در سال ۷۹ میلادی در گذشت نوشته که سرودهای زرتشت دوهزار هزار (۲,۰۰۰,۰۰۰) شعر بوده است[۳] در طی تفسیر یشتها مکرراً اشاره بعظمت اوستای قدیم کرده ایم و گفته ایم که طبری و مسعودی هم نوشته اند که اوستا را در روي دوازده هزار پوست گا و بخط زر نوشته بوده اند[٤] آنچه از این نامه مقدس که از دستبرد حوادث روزگار رهائی یافته بما رسیده میراث گرانبهائی است که از نیاکان پارسای ما بجا مانده است همه فرزندان ایران راست که در آن بدیدهٔ ادب و محبت بنگرند و از اندرز و پند آباء و اجداد روی نتابند

با ستا و ژند اندرون زردهشت بگفت است و بنمود گرم و درشت

که هرکو ز فرمان و پند پدر بتابد مراوهست جادو پسر (فردوسی)

در انجام از باب سپاسگزاری باید بیفزایم که جلد دوم یشتها مانند جلد اول آن در تحت مراقبت هیربد دانشمند آقای بهمن جی نسروانجی دهابر Dhabhar انجام گرفته است از استاد بزرگوار که در مدت طولانی بخود زحمت ملاحظه کردن این اوراق داده اند بی اندازه متشکرم چه پس از دقّت عالمانه ایشان از تردید

---

۱ Sacred Books of the East Vol. XXXVII by West p. 45

۲ Geldner in Avesta, Pahlavi, and Ancient Iranian Studies; Strassburg 1904 p. 30

۳ Historia Naturalis XXX 1. 2

رجوع شود به Zoroastrian Civilisation by Maneckji Nusservanji Dhalla; New York 1922 p. 40-41

٤ رجوع شود بصفحه ۲٤۹

بیرون آمده امیدوار شده ام که باین نامه فضلای ایران بملاحظه اینکه از نظر یکی از دانشوران نامی پارسیان گذشته اطمینان خواهند داشت

همچنین سپاسدار دوستان خود آقایان استاد خدا بخش ایرانی و عبدالحسین خان سپنتا هستم که متحمل زحمات تصحیح نونهای این کتاب بوده اند ایشان در بمبئی آنچه لازمهٔ دقت بوده بکار برده اند بطوری که نگارنده در برلین خاطر جمع بوده ام از اینکه این نامه از دلسوزی ایشان بخوبی از طبع خارج خواهد شد

بخصوصه درود فراوان و سپاس بیکران بدوست دانشمند عزیزم آقای دینشاه جی جی باء‌ای ایرانی تقدیم میکنم اگر تصادف روزگار مرا بایشان نزدیك نمیکرد هر آینه بآرزوی خود نمیرسیدم و بواسطه فقدان وسایل بانتشار این کتب موفق نمیگردیدم اگر هموطنانم از تفسیر اوستا بخطای هزار ساله برخورده دانسته اند که دین آباء و اجداد شان برخلاف آنچه مدعیان و دشمنان ساخته اند میباشد واگر پیروان کیش کهن در ایران و دوستاران آثار نیاکان پس از بیشتر از هزار سال بزبان بومی خود دارای چند جلد کتابی راجع بمزدیسنا شده اند همانا آن را مدیون فداکاری و نیّت پاك این راد مرد نیك سرشت هستند مسلم است هرکه خواستار علم و معرفت و دوستار مجد و جلال ایران باستان است همواره دوستار و سپاسگزار دینشاه ایرانی است که برای توسعهٔ معارف ماو احیای مافات وطن ما کوشاست

پور داود

برلین اول فروردین ۱۳۱۰ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۳۱ میلادی

فروردین یشت

مقدّمه

مقالهٔ متعلق بفروردین یشت در جلد اول یشتها صفحات ۵۸۲—۶۰۲ مندرج است آنچه از برای فهم مطالب این یشت لازم بود گفته شد اینك در این جا چند کلمهٔ دیگر افزوده گوئیم فروردین یشت که قدیمترین و بلندترین یشتهاست دارای ۳۱ کرده یا فصل و ۱۵۸ فقره است اسامي بیشتر از سیصد و پنجاه پادشاهان و نامداران و دلیران و پارسایان چه مرد و چه زن در آن ضبط و بفروهر هریك جداگانه درود فرستاده شده است برخي از این اسامي تکرار شده و برخي اسم خانوادگی گروهی از پارسایان است که بناچار تکرار شده و بسا اسامي زنان آنان پس از ذکر اسامي شوهران یاد شده است اسامي گروهی از دختران پارسا نیز در آن مندرج است بسا چندین اشخاص مختلف داراي یك اسم هستند و از برای تشخیص اَپَرزاتَ 𐬀𐬞𐬀𐬭𐬀⸱𐬰𐬁𐬙𐬀 apara.zāta یعنی بعد زائیده شده قید شده اند نگارنده آن را به (دوم) یا (مُتأخر) ترجمه کردم مثلاً جاماسب دوم یا جاماسب مُتأخر باین ملاحظات دسته ای از این اسامی مکرر شده است پس از تفریق مکررات باز شاید عدد اسامی غیر مکرر بسیصد برسد[1] این اسامی که خود جداگانه فرهنگي است از نقطهٔ نظر علم اشتقاق بسیار گرانبهاست نگارنده چنانکه در آخر مقاله فروردین یشت (فروهر) گفتم خیال نداشتم که در تفسیر فروردین یشت باین اسامي بپردازم چه عدد آنها زیاد و هریك را جداگانه شرح دادن چندین ماه وقت لازم داشت پس از شروع بتفسیر این

---

۱ دانشمند دانمارکی کریستنسن در کتاب مختصر خود (تحقیقات زرتشتی) که ٤ ماه پیش از طبع خارج شده عدد اسامی خاص فروردین یشت را دویست و بیست و هفت (۲۲۷) نوشته است نگارنده آنها را شمرده زیادتر از سیصد و پنجاه یافتم رجوع شود به
Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen Kobenhavn 1928 p. 14.

یشت حیفم آمد که در خصوص اسامی آباء و اجداد نامدار و پارسای خود که فقط از تطاول زمان اسمي از آنان در کتاب مقدس اوستا و در برخی از کتب پهلوی باقی مانده جستجوئی نکرده بگذرم از هر یك از آنان که باز در خود اوستا یادی شده و یا در یکی از کتب پهلوی نام و نشاني بجا مانده شرح دادم متأسفانه از بیشتر از آنان در هیچ جا اثري نیافتم و پس از بکار انداختن تمام وسایل موجوده و صرف وقت و حوصله بذکر معاني لفظي آن اسامی اکتفاء کردم معنی لفظي برخي از آنان اصلاً معلوم نیست تقریباً پنجاه اسم را پس از تفتیش کردن و اثري نیافتن برای اختصار از ذکر معانی آنها صرف نظر کردم گرچه معانی آنها معلوم و کسانی که با اوستا و مزدیسنا آشنا هستند بخوبی می توانند حدس بزنند معانی اسامی را از فرهنگ لغات قدیم ایران تألیف بارتولومه استخراج کردم [1]

کلیهٔ این اسامي نیز در کتاب اسامي ایرانی تألیف یوستی معنی شده اما برخی از آنها خالی از سهو و لغزش نیست [2] ترکیب این اسامی چنانکه کریستنسن در کتاب مذکور بآن برخورده بهترین دلیل قدمت این یشت است در فهرست بلند اسامی خاص این یشت ابداً باسمی بر نمیخوریم که یادآور عهد هخامنشیان یا اشکانیان و ساسانیان باشد و هیچیك از این اسامی با کلمه مهر که غالباً در جزو اسامي اشخاص عهدهای مذکور دیده میشود ترتیب نیافته است بلکه یك دسته از آنها با کلمات مزدا و اشا (ارت) و خشترا (شهریور) و آتر (آذر) مرکّب شده که همه اسامی ایزدان گاتهاست که منسوب بخود حضرت زرتشت است و زمان وی امروزه باکثریت آراء دانشمندان بیش از هزار سال قبل از مسیح است باید در این جا متذکر شویم که متدرجاً بفهرست اسامی خاص این یشت افزوده اند و وضع فهرست خود دلیل است که اسامي پارسایان قرون بعد اضافه شده تا از فروهر کلیّه پارسایان مشهور مزدیسنا یاد آوری شده باشد مثلاً از فروهر استوت ارت که سوشیانت یا موعود زرتشتی است سه بار یاد شده است: یکبار در آخر فقرهٔ ۱۱۰ و بار دوم در آخر فقرهٔ ۱۱۷ و سومین بار در آخر فقرهٔ ۱۲۸

[1] Altiranisches Wörterbuch von Chris. Bartholomae; Strassburg 1904.

[2] Iranisches Namenbuch von Ferdi. Justi; Marburg 1895.

فهرست اسامی از فقرهٔ ۸۷ با کیومرث که نخستین بشر است شروع شده و با فقرهٔ ۱۴۲ در ذکر اسم اِرِدَتْ فذری که اسم ما در سوشیانت (آخرین مخلوق اهورا مزدا) انجام یافته است در انجام می افزائیم که فروردین یشت دارای بلندترین رُتبه اخلاقی است و عقیده بفروهر از خصایص دین مزدیسناست

پیش از شروع بتفسیر فروردین یشت اسامی خاص ذیل را که در فقرات مختلف این یشت آمده در مقالات جداگانه شرح میدهیم

گئوپَتْ در فقرهٔ ۱۶ کیومرث در فقرهٔ ۸۷

زو پسر تهماسب در فقرهٔ ۱۳۱ منوچهر در فقرهٔ ۱۳۱

توران, سلم, سائینی, داهی در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴

گئوتم

(در فقرهٔ ۱۶ فروردین یشت)

گَئوتَمَ 𐬔𐬀𐬊𐬙𐬀𐬨𐬀 اسم یکی از دیویسنان و از رُقبای زرتشت است جز در فقرهٔ ۱۶ از فروردین یشت دگر در هیچ جای اوستا و نه در هیچ کتب پهلوی اسمی از او برده نشده است معنی لفظی آن معلوم نیست در سانسکریت گوتَمَ Gotama موجود و اسم طبقه ای از سرود گویان وید است اسم مؤسّس دین بودائی نیز گوتَمَ میباشد باین مناسبت برخی از مستشرقین از آنجمله هوگ Haug گمان کرده اند که در اوستا گَئوتَمَ همان گوتَمَ مؤسّس دین بودائی باشد و در فقرهٔ ۱۶ از فروردین یشت مناظره ای میان زرتشت و بودا اراده گردیده است[۱] بخصوصه دارمستتر در ترجمه اوستای خود در سر این مسئله پافشاری میکند و دلایلی ذکر میکند که گَئوتَمَ همان بودا است و از مناظره مذکور مناظره ای از طرف زرتشت باپیروان بودا مقصود میباشد[۲] این حدس و مجموع دلایلی که از برای استحکام آن ذکر شده هیچکدام مبنی بر اساسی نیست اشپیگل Spiegel پیش از دارمستتر در ترجمه اوستای خود فقرهٔ ۱۶ فروردین یشت را طور دیگر ترجمه کرده گَئوتَمَ را اسم خاص ندانسته بلکه اسم جنس گرفته است یعنی دهقان Landmann[۳] گلدنر Geldner نیز معنی دیگری از آن مقصود دانسته باهل قبیله Stammesgenossen ترجمه کرده است[۴] همچنین یوستی Justi پس از آنکه گَئوتَمَ را یکی از دشمنان مزدیسنا ذکر کرده احتمال داده که کلمه مذکور اصلاً اسم جنس باشد نه اسم خاص[۵] تیل Tiele مینویسد ابداً ممکن نیست

---

۱ Haug's Essays p. 208.

۲ Zend-Avesta par Darmesteter Vol. II p. 259 et Vol. III p. XLVIII

۳ Avesta die Heili. Schriften der Parsen von Spiegel B. III S. 114

۴ Übersetzungen aus dem Avesta von Geldner in Kuhns Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung S. 555.

۵ Irani. Namenbuch von Justi

که گئوتَـمَ اوستا باگوتمَ بودا مناسبتی داشته باشد ولی ممکن است که باگوتمَ که یکی از سرودگویان وید است مربوط باشد و نیز دانشمند مذکور در تردید است از اینکه در عهد قدیم گوتمَ مؤسّس دین بودائی را بدون عنوان بودا یا مرتاض یاسکیا که اسم خانواده وی بوده در جائی ذکر کرده باشند [۱] در وید اسم هفت تن از ریشیها Rišis یعنی سرودگران یا آموزگاران ذکر شده یکی از آنان موسوم است به گوتمَ که مکرراً اسمش در ریگ وید آمده است در مهابهارتا کتاب رزمی هندوان نیز غالباً باین اسم بر میخوریم [۲]

بمناسبت مهّم بودن مسئله و از برای نمودن راه تحقیقی از برای خوانندگان این نامه لازم است که چند کلمه در خصوص بودا گفته شود چه در همین مقاله از یك کلمه دیگر اوستائی که بوئیتی Büiti باشد و نیز برخی از مستشرقین آن را با بودا مشتبه کرده اند صحبت خواهیم داشت

از پادشاه هند اسوکا Asoka (از سال ۲٦۳ تا ۲۲٦ یا ۲٦۰—۲۲۳ پیش از مسیح سلطنت نمود) مُروّج دین بودا که بمنزلهٔ کی گشتاسب حامی زرتشت و کونستانتین مروج دین عیسیٰ بود کتیبه اي کشف شده که از آن ٤۸۰ پیش از مسیح سال وفات بودا مفهوم میشود ولی عموماً سال وفات اورا ٤۸۳ ذکر کرده اند نظر باینکه در کتب دینی بودائیان ۸۰ سال عمر از برای بودا قائل شده اند باید سال ولادت وی ٥٦۰ یا ٥٦۳ پیش از مسیح باشد بودا در کاپیلاواستو Kapilavastu که‌نزدیك سرحدّ جنوبی نپال واقع است مُتّولد شده است پدرش که از اُمرا بوده موسوم بوده است به سودُهدانَ Suddhodana از قبیلهٔ سکیا Sakya اسم خانواده بودا گوتمَ Gotama و اسم شخصي وی سیدْهتا بوده است [۳]

---

۱ Die Religion bei den Irani. Völk. von Tiele übersetzt von Gehrich S. 37 und 257.

۲ Gaotema in the Avesta by Darab Dastur Peshotan Sanjana; Leipzig 1898 p. 7-8.

از برای مزید اطلاع بترجه اوستای هارله Avesta Traduit par De Harlez. و بترجه فروردین یشت وندیشمان که گئوتَـمَ را اسم خاص دانسته اند ملاحظه شود:

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 315.

۳ Das Leben des Buddha von Dr. Julius Dutoit; Leipzig 1906 S. IX-X

بودا در خانواده خود باسم شخصی خود خوانده میشده است وقتی که شهر و خانواده خود را ترک کرده در نقاط مختلف هند وعظ میکرده معاصرین وی را سَرَمَنَ گوتَمَ نامیده اند یعنی گوتَمَ مرتاض و زاهد چه سَرَمَنَ Sramana که ذکرش بیاید بمعنی مرتاض است و از همین کلمه است شمن در فارسی بنا بعادت شرفاي هند که بخانواده خود اسم یکی از سرودگویان وید را میداده اند قبیلهٔ سکیا نیز از برای خانوادهٔ خود اسم گوتَمَ را که اسم یکی از سرود گویان وید است برگزیده است بودا که بمعنی بیدار و داناست عنوانی است که پیروان پس از آنکه هادی آنان بحدّ کمال رسیده بدو داده اند ممکن است که همین عنوان را پیروان سایر فرقه هاي مذهبی بمرشدان خود که معاصر بودا بوده اند میداده اند گهي هم بودا بطرز شاعرانه سکیامونی Sakyamuni یعنی دانای قبیلهٔ سکیا خوانده میشده است[1]

دین بودا در عهد اسوکا پادشاه مقتدر مذکور از حدود هند تجاوز نموده بواسطه مبلغین از شمال غربی تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد متدرجاً بسواحل جیحون رسید محققاً پیش از میلاد مسیح دین بودا ببلخ رسیده در آن سرزمین زرتشتی معابد بودائی برپا بود مورّخ و نویسنده یونانی الکساندر پولی‌هیستور Alexander Polyhistor که در حدود سال ۶۰ و ۸۰ پیش از مسیح کتاب خود را نوشت از شمنهاي بلخ ذکری میکند[2]

آنطیوخس دومین پادشاه سلوکید (۲۶۱–۲۴۶ قبل از میلاد) بنا بدرخواست اسوکا اجازه داد که در تمام ایران و ممالك قلمرو سلوکید بدستور بودائی از برای ستوران آرامگاه و مریضخانه بسازد[3] همانطوری که ایرانیان پس از استیلای عرب خدمات شایان بدین اسلام نمودند و گروهی از دانشمندان علوم اسلامي ایرانی بودند چندین صد سال پیش از داخل شدن اسلام بایران زمین

---

۱ Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde von H. Oldenberg, Stuttgart u Berlin 1921 S. 118.

۲ Die Religion des Buddha von C. Fr. Koeppen Zweite Auflage; Berlin 1906 Band II S. 83.

۳ Erânische Alterthumskunde von Spiegel Band II S. 717

ایرانیانی هم که در ممالك شرقی ایران بکیش بودا گرویده بودند خدمات برازنده بدین بودا نمودند و کتابهای بسیار گرانبها از خود بیادگار گذاشتند که تا اکنون هم بودائیان چین و ژاپون رهین منّت دانشمندان ایرانی هستند پس از دخول دین بودا بچین در سال ٦۷ میلادی گروهی از دانشمندان ایراني و بودائی کیش از برای تبلیغ بچین رفتند و کتب مقدس بودائی را بزبان چینی ترجمه نمودند بطور تحقیق معلوم نیست که چند نفر مبلغ از ایران بچین رفتند فقط اسم پنج نفر از آنان محفوظ مانده است از این قرار:

ان شی کائو (An Shi-kao) ان هوان (An Hüan) ت ان وُتي (T' an-wu-ti) ان فاهین (An Fa-hien) ان فاچین (An Fa-chin) از اینکه این اسامي ایرانی نیست برای این است که مبلغین خارجه در چین اسامی خود را بچینی ترجمه می نمودند و از برای امتیاز اسامي ممالك و اوطان خود را در سر اسامی شخصي خود جای میدادند چنانکه ملاحظه میشود اسامي مبلغین ایراني مذکور باستثنای سومي از آنان مصّدر است به ان An این کلمه دلیل است که مبلغین مذکور از اشکانیان بودند چه مملکت پارتها یا اشکانیان بزبان چینی ان سي (An-Si) و بزبان ژاپونی ان سوك (An-Sok) نامیده میشود .بملاحظه اینکه در زبان چینی قدیم تلفظ ار (Ar) نبوده کلمه ارشاك (اشك) به ان (An) تغییر یافت بنا بسّنت بودائیان چین و ژاپون ان شی کائو (An Shi-kao) ولیعهد اشکانی بوده در شعب مختلفه علم و صنعت مهارتی تام داشت و بآموختن کتب دیني ممالك خارجه همّت گماشت پس از مرگ پدرش از بی حقیقتی دنیا اندوهگین و آزرده گشته چشم از سلطنت بپوشید تاج و تخت بعّمش برگذار نمود خود منزوي و تارك الدنیا شد .بمطالعهٔ تعلیمات بودائی پرداخت غالباً ریاضت میکشید و باوراد و اذکار مشغول میگشت پس از چندی از مملکت خویش خارج شده بسیر و سفر رفت تا اینکه در سال ۱٤۸ به لو ینگ Lo yang پایتخت چین رسید در زبان چیني زبردست و استاد شد تا سال ۱۷۰ میلادی درکار ترجمه کتب مقدس بودائی بزبان چیني بود در فهرست چیني کتب مذهبي بودائي ترجمه چندین کتب منسوب باوست که هنوز هم برخی از آنها موجود است

ان هوان (An Hüan) نیز از شاهزادگان اشکانی بود مردی نیك سرشت و خوش اخلاق بود خاقان چین او را مفتخر ساخته سرهنگ اول سوار نظام خود گردانید در چین شاهزاده ان An یا سرهنگ ان An نامیده میشد بهمراهی دانشمند چیني ین فوتائو (Yen Fo-tao) در لوینگ در سال ۱۸۱ دو کتاب بزبان چیني ترجمه نمود

ت ان وُ تی (T'an-wu-ti) در ژاپونی دُم مو تای (Dom-mu-tai) یك بودائی از مملکت پارتها بود در لوینگ در سال ۲۵٤ میلادی چندین قطعات بزبان چیني ترجمه نمود ان فا هین یك رُهبان بودائی از مملکت پارتها بود تاریخ ورود او در چین معلوم نیست دو کتاب او پیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است

ان فا چین (An Fa-chin) رُهبانی از مملکت پارتها در لوینگ در حدود سال ۲۸۱ و ۳۰٦ چندین کتاب ترجمه نمود سه جلد از آنها پیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است امروزه دو جلد از کتب او موجود است [۱]

در پهلوي معبد معروف بودائی در بالای کوه کارلی (Karli) (حالیه کارلا) درمیان راه بمبئی و پونه منزلی که در بدنه کوه سنگی از براي اقامت رُهبانان یا شمنها ساخته شده و نگارنده مکرراً بدیدن آن رفتم بانی آن یك ایرانی است که بکیش بودا گرویده بوده است گفتیم پیش از میلاد مسیح دین بودا ببلخ رسید در آن سر زمین زرتشتی معابد بودائي برپا بود از آنجمله است معبد نو بهار معروف که اسمش بگوش همه رسیده است نو بهار در بلخ که آل برمك تولیت آن را داشته اند محققاً آتشکده و منسوب بزرتشتیان نبوده چنانکه برخی از مورخین عرب و ایرانی پنداشته اند و دقیقي در شاهنامه راجع بآن گفته است

---

۱ از برای اطلاعات مفصل‌تر راجع بمبلغین ایراني در چین و اسامی کتب آنان که بهترین اسناد قدیم بودائي است رجوع شود بمقاله بسیار مفید هوری پروفسور در دارالفنون توکیو
Dastur Hoshang Memorial Volume; Bombay 1918 p. 509—518
Persian Buddhist Translators in China by Kentok Hori, Imperial University of Tokio.

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت — فرود آمد از تخت و بر بست رخت
ببلخ گزین شد بر آن نو بهار — که یزدان پرستان در آن روزگار
مر آن خانه پنداشتندی چنان — که مر مکّهٔ را تازیان این زمان

معبد نو بهار بواسطه شهرتی که داشت بعدها با سایر معبدهای زرتشتی مشتبه گردید از اشعار فردوسی نیز در متّمم داستان لشکر کشي ارجاسب بضّد گشتاسب چنین بر می‌آید که لهراسب در آتشکده منزوی بوده بنا بسنت زرتشتیان حضرت زرتشت هم در همان روز هجوم تورانیان در آتشکده شهید گردید

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ — بکشتند و شد روز ما تار و تلخ
و از آنجا بنوش آذر اندر شدند — رد و هیربد را همه سر زدند
ز خونشان بمرد آتش زرد هشت — ندانم چرا هیربد را بکشت

لابد در این جا از کلمه رد حضرت زرتشت مقصود است در این جا متذکر میشویم که خبر دقیقي در منزوی شدن لهراسب در معبد بکلّی در تحت نفوذ بودائي است چه در تاریخ ایران در هیچ قرنی سراغ نداریم که پادشاهی در معبدی منزوی شده باشد گذشته از اینکه آئین مزدیسنا هم با انزوا و ریاضت سروکاری ندارد

اسم نو بهار مناسبتی با بهار فارسي ندارد و ترجمه این اسم به ربیع‌الجدید چنانکه عمر بن الازرق الکرمانی ترجمه کرده درست نیست بلکه نوَ وبهارَ nava vihara که در سانسکریت بمعنی دیر نو میباشد اسم اصلی آن معبد بوده است از مندرجات برخی از مورخین هم بخوبی بر می آید که نو بهار معبد بودائی بوده از آنجمله است خبر الکرمانی مذکور که یاقوت حموی و ابن‌الفقیه ذکر کرده اند بنا بر این برمکیها که تولیت نو بهار را داشتند و در اراضی وسیع و موقوفات دیر ریاست روحانی داشتند اصلاً بودائي بودند و بعدها در آخر قرن اول هجری باسلام گرویدند و در دربار خلفاء بنی عباسی بوزارت رسیدند[1] کلمه برمك را هم

---

[1] رجوع شود به Encyclopédie de L'Islam : Barmakides par Barthold

برخی از مستشرقین از لغت سانسکریت پَرَ مَكَ para maka که بمعنی سرو بزرگ است مشتق دانسته اند گرچه از مندرجات مورخین و جغرافی نویسان راجع بآل برمك و نو بهار ذهن قهراً منتقل بکیش بودا و دیر بودائي میشود گذشته از این از اخبارات چینی ابداً شکی نمي ماند، که بلخ در مشرق ایران یکی از مراکز مهّم بودائي بوده و نو بهار متعلق بپیروان این دین بوده است زائرین چینی در اطراف و اکناف ممالك بودائی قدیم برای بدست آوردن کتب مقدس و آثار بودائی مسافرت نموده و سفرنامها از خود گذاشته اند یکی از این زائرین چینی موسوم بوده به هوان تسنگ Hüan Tsang که از سال ٦۲۹ تا ٦٤٥ در گردش بوده و در شهر بلخ که در آن عهد صد دیر بودائی و سه هزار شمن یا طلاب و زهاد و رُهبان داشته در خود نو بهار که صد نفر شمن داشته در مدت یك ماه منزل کرده است در آنجا تشتی که بودا از برای غسل و تطهیر بکار میبرده محفوظ بوده است یك دندان بودا و جاروب بودا را هم زائر چینی مذکور در آنجا دیده است[۱]

در گوشه و کنار تاریخ ایران مکرراً باسم بودا و آثار مقدس وی بر میخوریم شاید ذکر یك دو فقرهٔ آن خالي از فائده نباشد چنانکه معروف است پس از درگذشتن بودا استخوانها و دندانها و موها و ناخنها و آنچه متعلق باو بوده از قبیل جاروب و ظروف و سایر لوازم زندگي وی در گنبد و برج مخصوصی که استوپا Stūpa مینامند در ممالك مختلفهٔ بودائی حفظ شده که هنوز هم بنا بسنّت بودائیان برخي از آنها موجود است هریك از این بقایای بودا را مانند صلیبی که عیسیٰ در بالاي آن جان سپرده و چندی هم در خزینه ساسانیان محفوظ بوده تاریخ و سرگذشتی است دو آثار بودائی در عهد سلطنت ساسانیان بایران رسید اولي از آنها یکی از دندانهاي بودا بوده که در قدیم در پیشاور محفوظ بوده در حدود سال ۵۲۰ میلادی در ناگره نزدیك جلال آباد بود در قرن هفتم میلادی زائر چیني هوان تسنگ مذکور این دندان را در طی سیاحت

---

۱ رجوع شود به Die Religion des Buddha von Koeppen B. II S. 84

Ērānšahr von Marquart S. 90.

Les Barmécides par Bouvat Paris 1912 P. 5 et 28—30.

خود در تاکره نیافت بنا بخبری که در یک سالنامهٔ چینی مندرج است در سال ۵۳۰ سفیری از دربار ایران بچین رسید و یک دندان بودا را برسم هدیه با خود بدربار چین آورد لابد این دندان پیش از تاجگذاری خسرو انوشیروان در ایران بوده چه پادشاه مذکور در سال ۵۳۱ میلادی بتخت نشست هنوز لشکر کشیهای او بطرف کابل و پنجاب روی نداده بود که دندان مذکور در جزو غنائم بدست ایرانیان آمده باشد احتمال برده میشود که شمنهای کابل دره[1] در آغاز قرن ششم از اثر تعاقبی فرار کرده آن دندان را با خود بایران برده باشند[2] دومی از آن آثار کشکول (پاتره Patra) بودا بود که بخصوصه اهمّیت دارد و در آینده بنا بعقیدهٔ بودائیان به بودا های بعد یعنی بموعود های بودائی خواهد رسید این کشکول اصلاً در پاتلی پوتره (Pättliputtra) که شهر حالیه پاتنه (Patna) در کنار رود گنگ باشد محفوظ بوده پس از آنکه جزیره سیلان بدین بودا گروید اسوکا پادشاه مذکور هند آن را برسم ارمغان برای پادشاه سیلان فرستاد در قرن قبل از میلاد آن کشکول بغارت رفت پس از چندی دوباره بجزیره سیلان بر گشت زائر چینی فا هین (Fa hian) در قرن پنجم میلادی آن را در سیلان نیافت ولی در پیشاور بزیارت آن موفق شد و معجزاتی که از آن کشکول دیده ذکر میکند در دو قرن بعد آن کشکول در کابل دره تبوده هوان تسنگ بنوبت خویش آنرا در آنجا نیافته مینویسد «حالیّه در قصر پادشاه ایران موجود است و خسرو انوشیروان در فتح کابل بایران برد» چنانکه در تاریخ مسطور است پادشاه آن نواحی پس از شکست یافتن از انوشیروان از جمله هدایائی که تقدیم کرد یکی کتاب بید پای (کلیله و دمنه) و دیگری ظرف گرانبهائی پر از مروارید بود این ظرف ظاهراً همان کشکول فقر بودا بود[3]

---

۱ مملکتی که امروزه در جغرافیا کابل دره نامیده میشود در قدیم عبارت بوده از نواحی رود کابل تا برود سند پیشاور پایتخت آن بوده است این مملکت در کتیبهٔ بیستون و نقش رستم در عهد هخامنشیان بفرس گندارا Gandāra نامیده شده است مشتبه نشود بمملکت قندهار که در اوستا هَرَخوائیتی [illegible] و در کتیبه هخامنشی هَرَاوَوَتی Harauvati نامیده شده است

۲ Die Religion des Buddha von Koeppen B. 1 S. 520

۳ „ „ „ „ B. 1 S. 524—526

بخصوصه دانستن مناسبات ایرانیان با بودائیان بسیار مفید است چه قسمتی از آئین مانی که در عهد دومین شاهنشاه ساسانی شاپور اول (۲۴۰-۲۷۱ میلادی) ظهور نموده از تعلیمات بوداست همانطوري که ماني پیغمبر خود را سوشیانت زرتشتی و بار قلیط عیسوی خوانده خود را موعود بودائی هم نامیده است دین شریف بودا در کلیه ممالک شرقی ایران زمین قدیم کم و بیش دوام داشت تا اینکه در استیلای عرب مانند دین زرتشت و مانی دستخوش تعصب یا برهنگان جزیرةالعرب گردید از این چند فقرهٔ وقایع تاریخی که مجملاً بذکر آنها پرداختیم بخوبي بر مي آید که ایرانیان زرتشتی از زمان بسیار قدیم مناسباتی با بودائیان داشته اند و چندان هم جای تعجب نبوده اگر در کتب مقدس ایرانیان ذکری از بودا و آئینش شده باشد ولی بهیچ وجه در اوستا نه صراحةً و نه کنایةً اسمی از بودا و دینش نیست باید بنظر داشت که پیش از ظهور بودا ایرانیان با کیش برهمنی سروکاری داشته اند از کلّیه فرشتگان یا دیوها یعنی پروردگاران باطل که در اوستا از آنان ذکری شده باید از دین برهمنان و کتب وید نام و نشانی جست نه از کتب مقدس بودائیان اگر اتّفاقاً برخی از کلمات اوستا شباهتی با کلمات بودائی دارد برای این است که دین بودا در سرزمین هند بوجود آمده و مؤسس این دین خود برهمنی و آبشخور بسیاري از فلسفه و تعلیماتش همان وید برهمنان است بخصوصه در فروردین یشت ممکن نیست که اسمی از بودا باشد چه این یشت بسیار قدیم تر از بوداست

اما کلمهٔ شمن که در این مقاله چندین بار تکرار گردید این لغت در ادّبیات فارسي معروف است و از براي بت پرست استعمال میشود چنانکه رودکی گفته است بت پرستی گرفته ایم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم (لغات اسدی) و معزّی سروده است مگر فلک صنم خویش کرد بخت ترا که پیش او بعبادت چمیده چون شمنست (فرهنگ سروری)

این لغت از سانسکریت سَرَمَنَ Saramana مشتق شده و در این زبان اخیر از برای روحانیون استعمال میشده است سَرَمَنَ کسی است که خانه

و کسان را ترک گفته در خلوت بریاضت و عبادت میگذارند بعبارت دیگر سَرَمَنَ یعنی زاهد و تارک‌الدنیا در زبان پالی Pāli که یکی از لهجات سانسکریت بوده و قدیمترین و معتبر ترین کتب دینی بودائیان جنوبی باین زبان نوشته شده سَمَن شده است خود بودا را چنانکه گفتیم سَرَمَنَ گوتَمَ میگفته اند در تمام ممالک بودائی کنونی این لغت با اندک تغییر و تحریفی موجود است[1] گفتیم که الکساندر پولی هیستور در قرن قبل از مسیح از شمنهای بلخ ذکری کرده است بی شک مقصودش همان روحانیون کیش بودا بوده است چنانکه سه هزار طلاب و مرتاضین بلخ که زائر چینی هوان تسنگ نقل کرده شمنها بوده اند شمن در فارسی از برای پیروان بودا استعمال نمیشود بلکه از برای تعیین مطلق بت پرستان میآید نمیدانیم این لغت در چه عهدی داخل زبان فارسی شده کرپانها طبقهٔ ای از روحانیون برهمنی که غالباً حضرت زرتشت در گاتها از آنان شکایت میکند و در سراسر اوستا از گمراه کنندگان و پرستندگان پروردگاران باطل یا بُتها شمرده شده همان سَرَمَنَ های سانسکریت یا شمنها هستند[2] بهیچ وجه دلیلی نداریم که شمنها را بخصوصه مرتاضین بودائی و کلمه بت را با بودا یکی بدانیم

اینک رسیدیم بسر کلمهٔ بوئیتی که دارمستتر بدون هیچ دلیل محکمی مایل است آن را با بودا یکی بداند[3] این کلمه سه بار در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ۱ و ۲ و ۴۳ تکرار شده است و هر سه بار با کلمه دیو یکجا آمده است:
(بوئیتی دَئِوُ 𐬠𐬏𐬌𐬙𐬌 𐬛𐬀𐬉𐬎𐬋)

برای اینکه درست مورد استعمال این کلمه را دریابیم دو فقرهٔ اولی فرگرد مذکور وندیداد را ترجمه میکنیم « از طرف شمال اهریمن تبه کار آن دیو دیوان بشتافت و این چنین گفت آن اهریمن زشت تبه کار ای (دیو) دروغ برو زرتشت پاک را هلاک کن دروغ با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون بسوی وی شتافت

---

۱ Die Religion des Buddha von Koeppen B. 1 S. 83

۲ در خصوص شمن رجوع شود به Encyclopédie de L'Islam : Shaman par V. F. Büchner.

۳ Zend Avesta par Darmesteter Vol. II P. 259 Vol. III p. XLVIII

زرتشت نماز اهونَ وئیریه بجای آورد آبهای نیک و رود دائیتیای نیک[۱] را بستود و بدین مزدیسنا اعتراف نمود دروغ مغلوب وی گشته با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون قدم واپس کشید» اهریمن برای اینکه دین راستین مزدیسنا را از میان ببرد دیو دروغ و دیو بوئیتی که عفریت بت پرستی است و مرشئون (...) را که دیو فراموشی و محو کنندهٔ دین یکتا پرستی است از لوح خاطر انسانی بر آن گماشت که زرتشت را هلاک کنند معنی فقرات فوق باندازهٔ روشن است که هیچ تردیدی باقی نمی ماند از اینکه بوئیتی را دیوی بدانیم که مردم را به بت پرستی وادار میکنند در تفسیر پهلوی اوستا در تفسیر همین فقرات وندیداد بوئیتی دِئُوْ در پهلوی بت شیدا Būt Šeda ترجمه شده است شیدا کلمه ایست سامی (ارامی) بجای کلمهٔ آریائی دیو که در فارسی بمعنی آشفته و دیوانه است[۲] اصلاً این لغت بزبان اکاد (Akkad) [۳] شِدُوْ (Šedu) و اسم عفریتی بوده است در عبری شِدْ Šed و در ارامی شِیدا (Šēdā) شده است[٤] در کتب معروف پهلوی دینکرد در کتاب هفتم آن در باب سوم فقرات ۳٦—۳۹ در معجزات حضرت زرتشت بعینه فقرات ۱ و ۲ از فرگرد نوزدهم وندیداد که ذکرش گذشت به پهلوی چنین نقل شده است «اهریمن تبه کار (پرُ مرگ) زشت از طرف شمال (اپاختر) شتافته خروش بر آورد ای (دیو) دروغ بشتاب زرتشت پاک را بکش دروغ با دیو بت (بت شیدا) و با دیو سج فراموشکار (نهان روان) فریفتار بسوی وی شتافت زرتشت باواز بلند نماز اهونور بسرود دروغ و دیو بت و سج فراموشکار فریفتار خود باخته روی بگریز نهادند»[٥] دیو سج همان مرشئون اوستاست که

---

۱ دائیتیا ... رودی است در آریا ویج رجوع کنید بجلد اول ص ٥۹

۲ رجوع شود به Vendidâd, Avesta text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index by Dastoor Hoshang Jamasp. Bombay 1907. Neupersische Schriftsprache von P. Horn, im Grundriss der Irani. Philologie B. 1 Abt. 2 S. 6.

۳ راجع به اکاد بجلد اول یشتها ص ۷۹ ملاحظه شود

٤ Akkadische Fremdwörter von H. Zimmern Leipzig 1917 S. 69

٥ فقرات فوق در ترجمه انگلیسی دینکرد که بتوسط داراب دستور سنجانا صورت گرفته طور دیگر ترجمه شده است

دیو فراموشی است و نماز اهونور نیز همان نماز اهونَ وئیریه=یتا اهو وئیریه میباشد[1] در فصل ۲۸ بندهش در فقرهٔ ۳٤ نیز از بت شیدا اسم برده شده گوید «بت شیدا آن است که ستایشش درمیان هندوان است . . . . » جملهٔ دوم این فقره مبهم است معنی درستی از آن بر نمی آید[2] از اینکه در بندهش پرستش بتی بهندوان نسبت داده شده ابداً مستلزم این نیست که خیال ما به بودا متوجه شود کلیّه پروردگاران آریائی که مزدیسنا بر ضد ستایش آنهاست و همه در اوستا دیوها و پروردگاران باطل نامیده شده درمیان هندوان ستایش میشده و تا بامروز هم ستایش میشوند

در سومین جائی که در اوستا از بوئیتی اسم برده شده گفتیم که در فقرهٔ ٤۳ فرگرد ۱۹ وندیداد است در اینجا بوئیتی باگروهی از دیوها باهم ذکر شده اند مثل دیو اَندرَ (Indra) که نزد هندوان از بزرگترین پروردگاران بشمار است اما نزد ایرانیان رقیب امشاسپند اردیبهشت خوانده شده است[3] و دیو سئورو (Sauru) که در سانسکریت سَروَ (Sarva) گویند و اسم پروردگاری است اما در مزدیسنا دیو آشوب و غوغا و مستی است و رقیب امشاسپند شهریور شمرده میشود[4] دیو ناونگهئی ثیه (Naoṅhaithya) دیو ناخوشنودی رقیب امشاسپند سپندارمذ[5] دیو تئوروی (Taurvi) دیو گرسنگی رقیب امشاسپند خرداد دیو زَئیریچَ (Zairiča) دیو تشنگی رقیب امشاسپند امرداد[6]

---

۱ راجع بنماز یتا اهو وئیریه بگاتها تفسیر نگارنده ص ۱۰۰ ملاحظه شود

۲ جملهٔ دومی در پهلوی چنین است: « آَفَس وَخشْ یَوَنْ بتیها ما همان چگون بت اسب پرستد» و چنین ترجمه شده است: « and his growth is lodged in idols, as one worships the horse as an idol »

وست West مینویسد که معنی این جمله روشن نیست اما دارمستتر برای اینکه ثابت کند که بت شیدای بندهش همان بوداست در جملهٔ مبهم مذکور کلمات (بت اسپ) را بوتاسپ خوانده یعنی بودا!

رجوع شود به Sacred books of the East Vol. V by West. p. 111

و به Zend Avesta par Darmesteter Vol. II p. 259

۳ رجوع بجلد اول ص ۹۲

٤ رجوع بجلد اول ص ۹۳

۵ رجوع بجلد اول ص ۹٤

٦ رجوع بجلد اول ص ۹٦

دیو اَئشمَ (Aēšma) دیو خشم رقیب ایزد سروش[1] دیو مرشئون که ذکرش گذشت[2] دیو دریوی (Drivi) دیو دریوزی و گدائی دیو دئیوی (Daivi) دیو فریب دیو کسویش (Kasviš) دیو کین و کیفر دیو پَئیتیش (Paitiša) دیوی است که بر ضد آنچه نیک است در کار و کوشش است یا بعبارت دیگر قوّه ایست اهریمنی که از برای تباه نمودن جهان در مقابل هرچیز نیك برعکس رفتار نموده چیز زشت پدید می‌آورد دیو بوئیتی یا دیو بُت درمیان این دیوها پس از دیو مرشئون ذکر شده است و ابداً تصور نمیرود که از این کلمه شخص بودا اراده شده باشد چنانکه گفتیم در اوستا و کتب پهلوی همیشه کلمهٔ بوئیتی یا بت با دیو یا شیدا قید شده است در گاتها کلمهٔ دیو از برای پروردگاران باطل آریائی آمده و در سایر قسمتهای اوستا از براي مطلق شیاطین در جائي از اوستا بنظر نگارنده نیست که شخص معروفی دیو نامیده شده باشد مثلاً ضحاك یا ارجاسب دیو خوانده شده باشند بنابر آنچه گذشت گوئیم نه کلمه کَئوِتَمَ مناسبتی با گوتَمَ بودا دارد و نه بوئیتي با بودا اگر بایستی مانند کلمهٔ کَئوِتَمَ اوستائي که در سانسکریت شبیه و نظیری دارد از برای کلمهٔ بوئیتی نیز در سانسکریت کلمهٔ شبیه و مناسبی پیدا کنیم لابد باید بلغت بهوُتَ Bhūta متوجه شویم که در سانسکریت بمعني جنّ و شبحَ میباشد گروهی از دانشمندان مثل یوستی[3] و تیل[4] و وِست[5] همین کلمه اخیر سانسکریت را بابوئیتی اوستا مربوط دانسته اند بنا بر این لغت بُت در فارسی و پهلوي از بوئیتی اوستا آمده و بوئیتی اوستا از بهوُتَ سانسکریت در انجام متذکر میشویم که در فقرهٔ ۹ از فرگرد ۱۱ وندیداد دیوی موسوم به بوئیذی و ماده او بوئیذیزا ذکر شده احتمال برده میشود که این کلمهٔ ترکیب دیگری از بوئیتی باشد

---

١ رجوع بمجلد اول ص ٤٧٥ و ٥٢٠

٢ رجوع بمجلد اول ص ٣١٣

٣ Handbuch der Zendsprache von Justi

٤ Die Religion bei den Irani. Völkern von Tiele Übersetzt von Gehrich S. 87.

٥ Sacred Books of the East Vol. V by West p. 111

5

کیومرث

(در فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت)

کیومرد = گلشاه = گرشاه = پادشاه کوه

میر خواند در روضة‌الصفا در ذکر سلطنت پیشدادیان مینویسد «کیومرث لفظی است سریانی و معنی آن زندهٔ گویا باشد» [1] اتفاقاً معنی این اسم مرکّب را بخوبی میدانیم و هیچ کس امروزه تردیدی ندارد که این اسم ایرانی است و هر دو جزء آن در زبانهای فرس و اوستا و پهلوی و فارسی و سانسکریت و در کلیّه زبانهای هند و اروپائی اشتقاقاتی دارد و بهیچ وجه مربوط بلغات سریانی یا بلغات یکی از السنه سامی نیست

این اسم در اوستا گیّه مَرِتن .... آمده است در پهلوی گیومرد و فارسی کیومرث گوئیم جزء اول این اسم که گیّه باشد بمعنی جان و زندگی است و در تفسیر پهلوی اوستا نیز کلمهٔ مذکور جان ترجمه شده است لغت زندگی از همان مادهٔ گیّه است که بمرور زمان و اختلاف لهجات ایران باین شکل در آمده در زبان فارسی باقی مانده است این لغت بمعنی مذکور مستقلاً در اوستا مکرراً استعمال شده از آنجمله درگاتها یسنا ۳۰ قطعهٔ ٤ و در هفت‌ها یسنا ٤١ فقرهٔ ۳ و در یسنا ۹ فقرهٔ ۱ و در وندیداد فرگرد ۲ فقرهٔ ٤١ و در تشتریشت فقرهٔ ۱۱ و مهریشت فقرهٔ ۷۱ و زامیاد یشت فقرهٔ ٤٤ وغیره جزء دیگر که مَرِتَنْ باشد صفت است یعنی مردنی و درگذشتنی یا بعبارت دیگر مردم و انسان چون سر انجام بشر فنا و زوال است باین مناسبت او را مردم یعنی مردنی و درگذشتنی نامیده اند مَرِتَنْ نیز بمعنی مردنی و مردم خود جداگانه غالباً در اوستا آمده است از آنجمله درگاتها یسنا ۳۲ قطعهٔ ۱۲ وغیره این کلمهٔ در اوستا مشتقات زیاد دارد از

---

[1] برخی از مورخین قدیم هم این اسم را سریانی پنداشته اند

آنجمله است مرِتَ 𐬨𐬆𐬭𐬆𐬙𐬀 که نیز بمعنی مردنی و بشر است آن را در پهلوی مرُتم و در فارسی مردم گفتند در فرس هخامنشی همین کلمه مرتیه martya میباشد که لغت مرد در فارسی از آن آمده است مشیا و مشیانه که بنا بسنّت ایرانیان بمنزلهٔ آدم و حوای سامی است و ذکر شان بزودی بیاید از ریشهٔ کلمات فوق است ریشهٔ کلیّه این کلمات (مَرْ) 𐬨𐬀𐬭 میباشد که در اوستا و فرس بمعنی مردن است [1] گذشته از معنی مذکور از کلمهٔ گیّه که چند بار در اوستا بدون مرِتَن آمده کیومرث اراده شده است چنانکه در فروردین یشت فقرهٔ ۸۶ و در یسنا ۶۸ فقرهٔ ۲۲ و در ویسپرد کردهٔ ۲۱ فقرهٔ ۲ در این سه فقرات فقط از گیّه (یعنی کیومرث) اسم برده شده و باو در جزو اهورا مزدا و زرتشت و مهر و گوشورون درود فرستاده شده است گذشته از این چند موضع درجاهای دیگر اوستا گیّه با مرِتَن آمده چنانکه در فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت و در فقرهٔ ۲ از یسنای ۲۳ و در فقرات ۵ و ۱۰ از یسنای ۲۶ با اینکه مکرراً در کتاب مقدس باسم کیومرث بر میخوریم ولی شرح حالی از او بدست نمی آید فقط از فقرهٔ ۱۰ یسنای ۲۶ بر می آید که او نخستین بشر است چه در آن فقره آمده است « فروهرهای مردان پاک را میستائیم فروهرهای زنان پاک را میستائیم همهٔ فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان را از کیومرث تا بسوشیانت پیروزگر میستائیم » مکرراً در طی تفسیر یشتها گفتیم که سوشیانت یعنی موعود مزد یسنا که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد آخرین خلقت اهورامزد است در فقرهٔ مذکور بفروهر همهٔ پاکدینان از آغاز خلقت که با کیومرث شروع شده تا بانجام خلقت بشر که با سوشیانت ختم میگردد درود فرستاده شده است دگر اینکه از فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت که ترجمه آن را ملاحظه خواهید کرد میدانیم که کیومرث نخستین کسی است که بگفتار و آموزش اهورا مزدا گوش فراداد و اوست مؤسس خانواده ایرانی و نژاد ایران از پشت اوست این دو فقره سرچشمه قدیمترین وقایعی است که در تاریخ و داستان ملی ما که ذکرش بیاید بکیومرث نسبت داده شده است در دو موضع دیگر که فقرهٔ ۲ از یسنای ۲۳

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۶۹ — ۷۰

و فقرهٔ ٥ از یسنای ٢٦ باشد فقط بذکر اسم کیومرث اکتفاء شده بفروهر وی در جزو فروهرهاي زرتشت اسپنتمان و کی گشتاسب و ایسدواستر پسر زرتشت و نخستین آموزگاران کیش درود فرستاده شده است این است آنچه در سراسر اوستا راجع به کیومرث بدست مي آید خوشبختانه نواقص را راجع بداستان کیومرث بواسطهٔ کتب قدیم و معتبر مؤرخین می توانیم تکمیل کنیم محققاً مندرجات طبری و بلعمی (یعني مقدمه اي که بلعمي از براي ترجمه تاریخ طبری نوشته است) و مسعودی و حمزه اصفهانی و ابو ریحان بیرونی و مجمل‌التواریخ از مآخذ بسیار قدیمی است شاید سرچشمهٔ معلومات برخي از آنها راجع بکیومرث چنانکه حمزه اصفهانی قید میکند خود اوستای مفقود شده باشد مقصود نگارنده نیست که در این‌جا مطالب کتب مزکور را با اختلاف روایاتي که در آنهاست در این جا ذکر کنیم چه کتب مذکور دسترس همه کس میباشد بلکه بذکر خلاصه‌ای از مطالب آنها که بکلّی مطابق مندرجات کتاب پهلوی بندهش است نقل میشود بخصوصه بندهش مفصل تر از سایر کتب از کیومرث صحبت میدارد پیش از شروع بمطلب باید بگوئیم که آنچه در شاهنامه راجع به کیومرث آمده از اصل داستان منحرف است همچنین مسعودی بنابر صواب این داستان را شرح نداده است چه کیومرث بنابر صواب نخستین پادشاه پیشدادی نیست بلکه نخستین بشر است و در سنّت کهن ایران مشیا و مشیانه از صلب او بوجود آمده اند

فردوسی میگوید

«پژوهندهٔ نامهٔ باستان — که از پهلوانی زند داستان
چنین گفت کآئین تخت و کلاه — کیومرث آورد کو بود شاه

مدت سلطنت او سی سال بوده

بگیتی درون سال سي شاه بود — بخوبي چو خورشید برگاه بود

رسم پرستش نیز از او ماند

برسم نماز آمدندیش پیش — از آنجایکه بر گرفتند کیش

پسر او سیامك نام داشت که بدست دیوي (بچه اهریمن) کشته گشت هوشنگ پسرسیامك از پدر انتقام کشیده پس از کیومرث بتخت نشست، در کتب مورخین بطور عموم کیومرث گلشاه نامیده شده است بقول حمزهٔ اصفهانی « اي ملك الطين » بلعمی و بیرونی او را نیز گرشاه خوانده اند بقول بلعمي « گر کوه است و پادشاه کوه خواندند » [1]

گری 𐬔𐬀𐬌𐬭𐬌 در اوستا مکرراً آمده و بمعنی کوه است از آنجمله در فروردین یشت فقرهٔ ۹ این کلمه در سانسکریت گیری Giràу میباشد در پهلوی نیز گرگویند و در افغانستان غر وجه مناسبت این اسم را زودی بواسطه مندرجات بندهش خواهیم دانست

همچنین کلمهٔ کیومرث عموماً زندهٔ گویا معنی شده است بقول حمزه « کهومرث یعنی حیّ ناطق میّت » اینک خلاصه مندرجات بندهش راجع بکیومرث « کیومرث نخستین بشر را اهورا مزدا بیافرید او در مدت سي سال تنها در کوهساران بسر برد در هنگام مرگ از صُلب او نطفه ای خارج شده بواسطه اشعهٔ خورشید تصفیه گردید و در جوف خاك محفوظ بماند پس از چهل سال از آن نطفه گیاهي بشکل دو ساقهٔ ریباس بهم پیچیده [2] در مهر ماه و مهر روز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروئیدند پس از آن از شکل نباتي بصورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه بهمدیگر بودند یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه پس از پنجاه سال آن دو باهمدیگر ازدواج نمودند بعد از انقضای مدت نه ماه از آنان یك جفت

---

۱ دوبو Dubeux کسی که تاریخ طبری را بفرانسه ترجمه کرده مینویسد « چون معنی کلهٔ گر نزد متأخرین از شعراء و مورخین ایران نا معلوم بوده از این جهت آنرا بکلمهٔ گل تبدیل داده بجای گرشاه گلشاه گفتند »

Chronique de Mahommad Tabari par Louis Dubeux. Tom. I. Paris MDCCCXXXVI. P.6.

۲ عقیدهٔ باینکه انسان اصلاً از گیاه تشکیل یافته نزد برخی از اقوام هند و اروپائي نیز موجود بوده است رجوع شود به Zaroastrische Studien von Windischmann S. 412

نر و ماده یا بعرصه ظهور نهادند از این یك جفت هفت جفت پسر و دختر متولد شدند یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامك و زنش موسوم بوده به نساك (این کله در پهلوی نیز وساك خوانده میشود) از سیامك و نساك یك جفت متولد شدند موسوم به فرَواك و زنش موسوم به فراواکئین Fravakain از آنان ۱۵ جفت بوجود آمدند که کلیّه نژادهای مختلف هفت کشور از پشت آنهاست یکی از آن ۱۵ جفت هوشنگ و زنش گوزَك Güzak نام داشتند ایرانیان از پشت آنان میباشند»

داستان خلقت آدم ابوالبشر بنا بعقیده مسلمانان که در واقع عقیدهٔ اقوام سامی پیش از اسلام بوده مفصّلاً در تاریخ طبری مندرج است و در برخی از جزئیّات که اینک جای ذکر آن نیست شباهتی بداستان آفرینش کیومرث دارد بنا بآنچه گذشت هوشنگ پسر فرواك پسر سیامك پسر مشیا پسر کیومرث میباشد در بندهش و حمزه اصفهانی و آثارالباقیه ابوریحان بیرونی نیز این طور مسطور است اما فردوسی هوشنگ را پسر سیامك و نوهٔ کیومرث میشمرد دگر اینکه در کتب مذکور برخلاف شاهنامه هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی است نه کیومرث بقول حمزهٔ اصفهانی «اوشهنج فیشداد اول پادشاه فرس است و او را نیز بوم‌شاه گویند» و در هر جائي از اوستا که از هوشنگ اسم برده شده با پرَذات [illegible] قید شده است و همین کله است که امروزه پیشداد گوئیم در جلد اول یشتها ص ۱۷۸-۱۷۹ از هوشنگ و معنی پیشداد صحبت داشتیم در این جا فقط یاد آوری میکنیم که در اوستا هم هوشنگ نخستین پادشاه خوانده شده است نه کیومرث [1]

---

۱ رجوع کنید بتاریخ طبري در ذکر سلطنت کیومرث و بمقدمهٔ تاریخ بلعمی چاپ کانپور صفحه ٤ و بتاریخ سني ملوك الارض والانبياء تأليف حمزه بن الحسن الاصفهاني چاپ برلین صفحات ۱۲ و ۱۹ و ۲۳ و بآثارالباقیه چاپ زاخو صفحات ۱۰۳ — ۱۰٦ و بروضة‌الصفا در ذکر کیومرث بخصوصه به بندهش فصل ۳ فقرات ۱۹ — ۲۳ و بفصل ۱۵ و به Eranische Alterthumskunde von Spiegel B. 1 S. 508—514

زو پسر تهماسب

(در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت)

اُوْزَوَ 𐬎𐬰𐬀𐬬𐬀 Uzava لفظاً یعنی یاری کننده یکی از پادشاهان پیشدادي و پسر تُوما سپَ 𐬙𐬎𐬨𐬁𐬯𐬞𐬀 Tumāspa میباشد معنی این اسم اخیر چنین است کسی که اسبهایش فربه هستند در اوستا فقط یکبار در فقرهٔ ۱۳۱ باسم این پدر و پسر برمیخوریم ولی آنان در تاریخ و داستان ملي ما مشهور اند و همانند که امروزه زو یا زاب و طهماسب میگوئیم بد بختانه دوازدهمین نسک عهد ساسانیان که از این ناموران صحبت میداشت وممکن بود که ما را از روایات مختلف کتب متأخرین بي نیاز سازد از میان رفته است در دینکرد در کتاب هشتم و نهم مندرجات ۲۱ نسک اوستای عهد ساسانیان بطور خلاصه مندرج است در کتاب هشتم درفصل ۱۲ از دوازدهمین نسک سخن داشته مینویسد «این نسک موسوم است به چیترَدات Citradāt مندرجات آن عبارت است از بیان نژادهاي آدمي از کیومرث نخستین بشر که چگونه اهورا مزدا اورا آفرید و از مشیا و مشیانه و کیفیّت خلقت آنان و تفصیل ازدیاد نوع بشر درکشور مرکزی خونیرس و واقعهٔ نفوذ بشر در روی شش کشور دیگر که در اطراف خونیرس واقع است و در بیان نژادهاي گوناگون و عادات قبایل و در ذکر پیشدادیان و شهر یاری آنان از برای نگهداری و رهنمائي مردمان و در ذکر هوشنگ پیشدادی و سلسلهٔ نسب وی که نخستین پادشاه بود و طهمورث که در روی هفت کشور دومین پادشاه بود و در تعداد سلسلهٔ انساب از آغاز آفرینش تا بجمشید و در ذکر سلسلهٔ جمشید که سومین پادشاه هفت کشور بود و در آگاهی از زمان وي و در ذکر ترقی زمان وی از آغاز آفرینش تا انجام شهریاری او و در ذکر پادشاه ستمکر ضحّاك و نژاد وی وآگاهی از زمان وی و ترقیات عهد وی از انجام شهر یاري

جم تا انجام استیلای ضحاك و در ذکر سلسلهٔ نسب از جم تا فریدون و در ذکر سلطنت فریدون پادشاه خونیرس و دست یافتن وی بر ضحاك و کشتن وی دیوهای (بت پرستان) مازندران را و تقسیم کردن کشور خونیرس درمیان سه پسرش سلم و تور و ایرج و در ذکر پادشاهی منوچهر در ایران زمین و سلسلهٔ نسب ایرج و در ذکر پادشاهی افراسیاب پادشاه توران که در مملکت تور سلطنت میکرد و از زو پسر تهماسپ پادشاه ایران زمین که از پشت منوچهر بود و در ذکرسلطنت کیقباد سلسلهٔ کیانیان و ایران خدای و در ذکر پادشاهي گرشاسب که بمملکت تور دست یافت و در ذکر پادشاهی کیکاوس نوهٔ کیقباد پادشاه کیانی و پادشاه هفت کشور و در ذکر کیخسرو پسر سیاوش که خونیرس خدای بود ودر ذکر مشروحی راجع بنژادهاي ایران و توران و مملکت سلم تا بعهدکی لهراسب و کی گشتاسب و پیغمبر دین مزدیسنا زرتشت اسپنتمان و ترقیات زمان از آغاز شهریاری فریدون تا ظهور زرتشت و رسالت وی . . . . . »

چیترداد دارای ۲۲ کرده یا فصل بوده است دینکرد مندرجات آن را مفصل تر بیان میکند و نگارنده باختصار پرداختم چنانکه از فهرست مندرجات دینکرد برمی‌آید از یك یك پادشاهان و ناموران سلسلهٔ پیشدادیان و کیانیان در نسک یا کتاب مخصوصی در جزو اوستا صحبت شده بود بنابر این قدیم ترین خداي نامه یا شاهنامه ایران همان دوازدهمین نسک اوستا بوده که در قرن سوم هجری نیز یعنی در زمان آترفرن بغ مؤلف دینکرد موجود بوده است

پس از ذکر این مقدّمه گوئیم در کتب تاریخ شرح سلطنت زو پسر تهماسب با اندك تفاوتي از همدیگر ذکر شده است بسا مدت سلطنت وی با گرشاسب یکجا ذکر گردیده چنانکه در روضة‌الصفاء آمده «در مفاتیح‌العلوم گوید که گرشاسب و زاب بشرکت سلطنت می راندند» حمزهٔ اصفهانی مینویسد «مدت سلطنت زاب بن سوماسب (تهماسب) سه سال و مدت سلطنت کرشاسف با زاب نه سال بوده است» در جای دیگر مینویسد «گرشاسب در زمان سلطنت

زو بن تهماسب در مدت چهار سال در برخی از نواحی سلطنت راند »
ابو ریحان بیرونی مدت سلطنت زاب را نه سال و سلطنت کرشاسب و زاب را باهم سه سال ذکر کرده است در شاهنامه سلطنت زو پنج سال طول کشیده و در بندهش فصل ۳٤ فقرهٔ ٦ پادشاهی زوب توهماسپیان نیز پنج سال مندرج است در شاهنامه آمده که پس از کشته شدن نوذر بدست افراسیاب بنا به پیش نهاد زال سران و بزرگان و سپهبدان ایران زو پسر طهماسب را بپادشاهی بر گزیدند هرچند که طوس و گستهم دو پسر نوذر وجود داشتند اما چون دارای فر ایزدی و برازندهٔ تاج و تخت نبودند ناگزیر پادشاهي به زو برگذار شد که او هم از پشت فریدون و خاندان منوچهر بود

ز تخم فریدون بجستند چند یکی شاه زیبای تخت بلند
ندیدند جز پور طهماسب زو که زورکیان داشت فرهنگ گو

زو وقتی که بتخت نشست کهن سال بود بعدل و انصاف پرداخت کشور آبادان نمود از اثر جنگ طولانی ایرانیان و تورانیان قحط و غلاء مملکت را فرا گرفت باران نمی بارید خشکسالی مردم را بستوه آورد و آن را سزای کردار زشت و خونریزی پنداشتند و زو را بر آن داشتند که با افراسیاب صلح کند و بمملکت آسایش بخشد زو در سنّ هشتاد و شش سالگي در گذشت و تاج و تخت به پسرش گرشاسب برگذار نمود در شاهنامه از اجداد زو ذکری نشده و سلسلهٔ نسب وي در سایر کتب مختلف مندرج است در بندهش فصل ۳۱ فقرهٔ ۲۳ سلسلهٔ نسب او چنین است زوب توهماسپیان پسر آگائی مسواك Agāimasvāk پسر نوذر پسر منوچهر در آثار الباقیه مندرج است زاب بن تهماسب بن کمجهوبر بن زو بن هوشب بن ویدینک بن دوسر بن منوشجهر

از براي اینکه شرح حال این پادشاه پیشدادی روشن شود بیفائده نیست که عین مندرجات بلعمی راجع بزو که در بسیاري از مواضع مطابق با حمزه اصفهانی است در این جا نقل شود اینک بلعمی « و این همه کارها در روزگار منوچهر بود با عدل و داد و او را پسری بود نام او طهماسپ و منوچهر برو خشم گرفته بود

و خواست که بکشدش بدان سبب که او را دختری بود و طهماسپ بزنی کرده بود پس سرهنگان طهماسپ را درخواستند بدیشانش بخشید و گفت که از پادشاهی من بیرون شود آن دختر که زن او بود بستید و درخانه باز داشت و منجمان گفته بودند که اورا ازین زن پسری باشد که پادشاه شود پس او را پسری آمد و طهماسپ بمرد و پسرش کودك بود که منوچهر بمرد و افراسیاب بیامد و پادشاهی عجم بگرفت و جور و ستم کرد و رسمهای منوچهر برداشت و شهرها خراب کرد و آبها خشک شد و قحط افتاد و پنج سال بماند و افراسیاب در ایران دوازده سال پادشاه بود و پسر طهماسپ را نام زوار (زو) بود پس مردمان با او بیعت کردند و با افراسیاب حرب کرد و او را بشکست و از ایران زمین بیرون کرد و باز بترکستان شد و عجم از جور او برستند و این زوار (زو) بن طهماسپ ملکی سخت با عدل و داد بود و هر جا که افراسیاب ویران کرده بود او آبادان کرد هفتاد سال (لابد ۷۰ سهو کاتب است باید ۷ باشد میر خواند هم ۷ نوشته است) از رعیّت خراج نخواست تا نعمتها بر ایشان فراخ شد و در روستای عراق رودی از دجله بکشید و آن را زاب نام کرد و بر لب او شهرستانی بنا کرد و امروز آن شهر را مدینةالعقبه خوانند ببغداد و درهر سه شهر بوستان بنا کرده است و آن هر سه امروز آبادان است و آن هر سه را در دیوان بغداد زابالاعلی و و زاب الوُسطی و زابالسفلی گویند و بفرمود که از کوهها هر جاه گیاه خوش بودی یافتند و بیخ آن آوردند و در بوستانها نشاندند و از بهر خود حلوها و طعامها فرمود که پیش از آن کسی ندانسته بود و هر سال بر ترکستان تاختن کردی و خواسته آوردی و همه بسپاه دادی تا همه بی نیاز شدند و جهان بر دست او آبادان شد و اورا وزیری بود نام او کرشاسپ و از فرزندان آفریدون بود و اورا همه داد فرمودی کردن و زوار (زو) سی سال پادشاه بود »

—o—

منوچهر

(در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت)

منوچهر از خاندان ایرج یکی از پادشاهان پیشدادی است اسم خاندان وی در اوستا ائیریاو [illegible] (Airyāva) آمده است یعنی یاری کنندهٔ ایرانیان منوچهر در اوستا مَنُوش چیثرَ [illegible] میباشد یعنی از نژاد و پشت منوش منوش محققاً یکی از ناموران قدیم بوده که امروزه در اوستا اسمی از او نیست ولی در سایر کتب غالباً بچنین اسمی بر میخوریم در اعصار بعد چندین نامور به مانوش موسوم بوده اند از آن جمله در فصل ۳۱ بندهش فقرهٔ ۲۸ مانوش در سلسلهٔ نسب لُهراسب در جزو اجداد این پادشاه کیانی شمرده شده است همچنین در فرهنگها مانوش یا مانوشان اسم کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافته لابد این کوه بنا موری که مانوش نام داشته منسوب است میر خواند در روضة‌الصفاء مینویسد « یکی از مستوران حرم ایرج که بمنوچهر حامله بود از وهم گریخته پناه بکوهی برد که آنرا مانوشان میگفتند چون خلف ایرج در آن کوه متولد شد او را مانوش‌چهر خواندند و بکثرت استعمال منوچهر شد » در فصل ۱۲ بندهش در فقرهٔ ۲ چنین آمده « کوه زردز Zardhaz که آن را نیز مانوش گویند از سلسلهٔ جبال البُرز است» در فقرهٔ ۱۰ از همین فصل بندهش آمده « کوه مانوش بسیار بزرگ است کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافت » در زامیاد یشت فقرهٔ ۱ در جزو کوهها از کوه مَنوْش [illegible] اسم برده شده و پس از آن از کوه زِرِذَزَ یاد شده بنا بر این زردز کوهی است نزدیک کوه مانوش که در بندهش هر دو یکی ضبط شده است عجالتهً راجع باین کوه بهمینقدر اکتفاء نموده تا در زامیاد یشت در تعداد کوهها مفصل‌تر از آن صحبت بداریم اسم منوچهر و خاندانش ایرج فقط یکبار در اوستا در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت

یاد شده است داستان این پادشاه پیشدادی معروف است شاهنامه و کلیه کتب تواریخ مفصلاً از آن ذکر میکنند بخصوصه در روضة‌الصفاء مشروحاً بذکر پادشاهی وی برمیخوریم مجملاً یادآور میشویم که فریدون ممالک خود را درمیان سه پسرش سلم و تور و ایرج تقسیم کرد سلم و تور ببرادر کوچکتر خود که در ایران شهریاری داشت رشک برده او را کشتند در شاهنامه اسم دختری که از ایرج آبستن بوده ماه آفرید ضبط شده است

یکی خوب چهره پرستنده دید کجا نام او بود ماه آفرید
که ایرج برو مهر بسیار داشت قضا را کنیزک از او بار داشت

از ماه آفرید دختری متولد شد که فریدون او را پس از رسیدن بسنّ بلوغ به برادر زادهٔ خود پشنگ داد از آنان منوچهر بوجود آمد که صد و بیست سال پادشاهی نمود و کین جدّش ایرج را خواسته سلم و تور را بکشت مجملاً از جنگ منوچهر و افراسیاب در جلد اول صفحات ۲۰۷—۲۱٤ صحبت داشتیم و در این جا محتاج بتکرار نیستیم چنانکه ملاحظه میشود در شاهنامه اسم دختری که از ماه آفرید متولّد شده ذکر نشده ولی در بندهش در فصل ۳۱ فقرهٔ ۹ اسم این دختر گوزک ضبط گردیده است همچنین در تاریخ طبری اسم کوزک یاد شده اما بجای اینکه اورا دختر ایرج قید کنند پسر ایرج نوشته است

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه منوشجهر بن کوزن دختر ایرج درج کرده است

دگر اینکه در شاهنامه منوچهر نبیرهٔ فریدون شمرده شده در صورتی که در سایر کتب میان وی و فریدون چندین پشت قرار داده اند مسعودی در مروج الذهب هفت پشت نقل کرده و در تاریخ طبری بعینه مثل بندهش میان منوچهر و فریدون ده پشت شمرده شده است اسامی اجداد منوچهر در کتب تاریخ و بندهش یکی است مگر اینکه بواسطه نسّاخین این اسامی کم و بیش تغییر یافته اینک ترکیب عربی و فارسی آنها با ترکیب پهلوی

بندهش فرقی دارد اینک آنچه در فصل ۳۱ بندهش فقرات ۹ـ۱۴ راجع بسلسلهٔ نسب منوچهر مندرج است مینگاریم «از فریدون سه پسر بوجود آمدند سلم و تور و ایرج از ایرج دو پسر و یک دختر بوجود آمدند دو پسر وانیتار و اناستوخ موسوم بودند و دختر موسوم بود به گوزك ایرج و پسرانش را سلم و تور کشتند اما دخترش را فریدون نجات داده پنهان نمود از این دختر یک دختر متوّلد گردید سلم و تور از آن آگاه گشته مادرش را (گوزك را) کشتند فریدون دختر بچهٔ نوزاد زا پنهان نموده تا ده پشت او را حفظ نمود تا اینکه منوچهر بدنیا آمده از جدّ خویش ایرج انتقام کشیده سلم و تور را کشت سلسلهٔ نسب منوچهر چنین است منوچهر پسر مانوش خورنر پسر مانوش خورشید و ینیك پسر ائیرك پسر ثریتك پسر بیتك پسر فرزوشك پسر زوشک پسر فرگوزك پسر گوزك دختر ایرج پسر فریدون»

توران، سلم، سائینی، داهي

(در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ فروردین یشت)

در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ از ممالک ایران و توران و سلم و سائینی Sāini و داهی Dāhi اسم برده شده است سه مملکت اولی یادآور داستان معروف فریدون است که جهان را درمیان سه پسران خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرده بود از براي روشن نمودن مطالبي که بعد خواهد آمد چند جمله از مندرجات قدیم ترین مورخین ایرانی را راجع بداستان مذکور در آغاز مقاله مینگاریم بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ طبری مینویسد «او را (فریدون را) سه پسر بود مهترین تور نام و میانین سلم و کمترین ایرج پس آفریدون هم بزندگانی خود جهان بر فرزندان قسمت کرده ناحیت ترك و خزر و چین و ماچین و مشرق تور را داد و او را فغفور نام کرد و زمین روم و روس و آلان و مغرب سلم را داد و او را قیصر نام کرد و اقلیم میان را که آن را ایران زمین

خوانند عراقین و آذر بایجان و پارس و خراسان و حجاز تا حدّ یمن بایرج داد» حمزهٔ اصفهانی در تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء ذکر میکند «قالوا و قسم فریدون مملکته بین ثلثه اولاده و هم سلم و طوج و ایرج فجعل العراق و ما ینقسم الیها من البلدان مع ارض المغرب و بلاد الهند الی ایرج اصغر اولاده و خصّه بالتاج والسریر و جعل ارض الروم الی بلاد افرنجه مع بلاد المغرب الی سلم اکبر اولاده و جعل التبت والصین و بلاد المشرق الی طوج اوسط اولاده» ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم فی صناعته التنجیم مینویسد «از آفریدون که جبّاران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را بسه بخش کرده میان سه فرزند خویش پارهٔ مشرقی را که اندرو ترك و چین است پسرش را داذ توژ پارهٔ مغربی که اندرو روم است پسرش را داذ سلم و پارهٔ میانکی که ایرانشهر است پسرش را داذ ایرج»

فردوسی در شاهنامه میگوید

نهفته چو بیرون کشید از میان	بسه بهرهٔ کرد آفریدون جهان
نخستین بسلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مر او را گزید
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
و زانپس چو نوبت بایرج رسید	مراورا پدر شهر ایران گزید

تعیین و تشخیص ممالک و اقوام تور و سلم برخلاف آنچه در کتب تاریخ ما مسطور است آسان نیست بنا بسنّت ملی ما چنانکه خوارزمي در مفاتیح العلوم مینویسد مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالك مجاور رود جیحون است دانشمند آلمانی مارکوارت Marquart مینویسد خاك توران بمملکت خوارزم که در اوستا و کتب پهلوی آریا ویج نامیده شده متصّل بوده از طرف مشرق جیحون تا بدریا چه آرال امتداد داشت تورانیان ایرانی نژاد بوده جز اینکه از حیث تمدن پست تر بودند از زمان بسیار قدیم دلایلی در دست است که ایرانیان شهر نشین شده و بفلاحت و زراعت می پرداختند گاتهای زرتشت که قدیمترین اسناد

کتبی ایرانیان است بهترین دلیلی است که ایرانیان برخلاف همسایگان و همنژادن خویش میل مخصوصی بآبادی و کشت و کار داشتند از این جهت بجاه و جلال خود افزوده محسود تورانیان گردیدند غالباً تورانیان بیابان نورد و چادر نشین بایرانیان هجوم آورده دستبردی می نمودند رفته رفته پایهٔ تمدّن ایرانیان بجائی رسید که تورانیان را بیگانه و ننگ دانستند که آنان را نیز مانند خود باسم شرافتمند ایرانی نامزد سازند بالاخره بنژاد شان داغ باطله زده آنان را أنْ ائیریه anairya یعنی غیر ایرانی و خارجه خواندند دست اندازی اقوام بیگانه در سر زمین تورانیان در حدود سال ۱۲۶ یا ۱۴۰ پیش از مسیح روی داده افتادن بلخ و سُغد بدست بیگانگان و متواری شدن ایرانی نژادان آن سامان و یا در تحت فرمان خارجه در آمدن آنان متدرجاً امتیاز و تشخیص را از میان برد ایرانیان که از زمان قدیم همسایگان مشرقی خود را تورانی و دشمن می نامیده بعدها اقوام بیابان نورد و چادر نشین وحشی را که در سرزمین قدیم توران بغارت و یغما می پرداختند تورانی نام دادند اعمّ از اینکه آنان حقیقةً تورانی باشند یا از نژاد دیگر سواحل سیحون و جیحون که از یك قرن پیش از مسیح تا استیلای مغول محل تاخت و تاز طوایف مختلفه بوده همیشه بنظر ایرانیان داستان عهد کهن و ستیزه تورانیان اصلی و قدیم را مجسم می نمود نوبه بنوبه هر قبیلهٔ مهاجری که بآن سرزمینها میرسده بنای کشتار و غارت را میگذاشته نزد ایرانیان از تورانیان بشمار رفتند خواه آن قبیله آریائی بوده خواه مغول و تتار و هیتال و ترك از همین جهت است که در شاهنامه ترک و چینی و هیتال جملگی تورانی نامیده شده اند بنا بر این هیچیک از طوایف مغول نژاد و نه ترکهای عثمانی و نه طوایف غیر آریائی مقیم قفقاز و ترکستان روسیه منسوب به تورانیان داستان ملی ما نیستند چنانکه گفتیم مهاجرت طوایف خارجه در سر زمین تورانیان قرنها پس از تاریخ سنّتی است که ایرانیان از برای رقبای تورانی خود مثل افراسیاب و ارجاسب قائل شده اند چطور ممکن است که تورانیان داستان ملی ما مغول نژاد باشند درصورتی که

اسامی گروهی از ناموران تورانی که در اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه باقی مانده ایرانی است و در طی یشتها معانی آنها را بیان کردیم دگر اینکه در سنت هم تور پسر فریدون مؤسس سلطنت و مملکت توران بود افراسیاب پادشاه تورانی که در جلد اول یشتها صفحات ۲۰۷ـ۲۱۴ از او صحبت داشتیم از خاندان فریدون است همچنین ارجاسب رقیب کی گشتاسب از همان دودمان و پشت است نه اینکه فقط تمدن ایرانیان و وضع چادر نشینی و بیابان نوردی تورانیان سبب زد و خورد آنان بوده بلکه بعدها که ایرانیان از حضرت زرتشت دین یکتا پرستی پذیرفتند بیش از بیش آتش کینه تورانیان که بدین قدیم خود باقی مانده بودند شعله ور گردید جنگ کی گشتاسب و ارجاسب یک جنگ مذهبی است ولی قسمتی از تورانیان هم پیرو پیغمبر ایران بودند چنانکه از فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت بر می‌آید درمیان آنان نیز پارسا و پاکدین یا اشو بودند در خود گاتها حضرت زرتشت از فریان تورانی اسم میبرد که خاندانش از نیکان و دوستان پیغمبر میباشند (رجوع شود بجلد اول صفحه ۲۶۹)

مملکت سلم یا سرم در اوستا سئیریم [اوستایی] Sairima آمده شکی در این نیست که از سئیریم همان سرم یا سلم اراده شده است ولی اشکال در تعیین محل آن است چنانکه ملاحظه شد مورخین این مملکت را روم و روس و آلان و مغرب و خاور زمین و بلاد فرنگستان و اروپا ذکر کرده اند اما مستشرقین بحدس و احتمال ساخته برخی بقوم سامی نژاد سولیم Solym که در آسیای صغیر در مملکت لیسی Licie ساکن بوده اند متوجه شده اند ولی غالب مستشرقین گمان میکنند که قوم سلم همان طوایف معروف سرمت Sarmat یا Sauromat باشند استاد مارکوارت هم چنین عقیده دارد

سرمتها قومی بودند ایرانی نژاد خاک آنان از شمال شرقی دریاچه آرال تا رود ولگا امتداد داشت سرمتها نیز مانند تورانیان چادر نشین بودند بفلاحت اعتنائی نمیکردند از تمدن و زندگانی شهری بهره نداشتند بنا بخبری

که از مورخین قدیم یونان و رُم بما رسیده مادها (مدها) خود را از بستگان و خویشان سرمتها میخواندند بندهش در فصل ۱۵ که از نژادهای مختلف و محل اقامت آنان صحبت میدارد در فقرهٔ ۲۹ مینویسد « آنانی که در مملکت سلم که اَروم باشند ساکن هستند » کلمهٔ اَرُوم Arūm که در تفسیر وندیداد از برای توضیحات فقرهٔ ۲۰ از فرگرد اول نیز استعمال شده کلمه ایست پهلوی از برای تعیین ممالك شرقی امپراطوری رُم بنا بر این مملکت سلم عبارت بوده از سوریه و آسیای صغیر ولی چنانکه اشاره کردیم بیشتر از دانشمندان و مستشرقین قوم سرم را با سرمتها یکی دانسته اند و کلیه چهار مملکتی که در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ فروردین یشت از آنها اسم برده شده در مشرق ایران واقع و باقوی احتمال ساکنین آنها نیز ایرانی نژاد بوده و در میان آنان کم و بیش پیرو آئین زرتشت بوده اند

اینک رسیدیم بدو کلمه دیگر که سائینی و داهی باشد تعیین مملکت سائینی بکلی غیر ممکن است وندیشمان Windischmann و بعد از او دارمستتر نوشته اند که از این مملکت چین اراده شده امروزه کسي طرفدار این عقیده نیست

وست West تصور کرده که این مملکت سمرقند باشد چه در فصل ۱۵ بندهش فقرهٔ ۲۹ آمده « آنانی که در مملکت سنی (Sênî) که کینیستان Kînîstan باشد ساکن هستند » ظاهراً کینیستان همان سمرقند است این حدس هم بسیار سُست و مبنی براساسی نیست از آغاز اوستا شناسی تا بامروز هر یک از دانشمندان این فنّ حدسي زده اما هیچکدام دارای دلیل محکمی نیستند فقط شباهت کلمات باهمدیگر موجب این احتمالات گردیده است انکتیل دو پرون Anquetil du Perron در یک قرن و نیم پیش این مملکت را با سوئنس Soanes که بقول استرابون Strabon مملکتی بوده درمیان دریای سیاه و خزر یکی دانسته است یوستی Yusti در موضوع سائینی اوستا بکلمهٔ سان متوجه شده که در فرهنگها قصبه ایست در بلخ یا در کابل

یاقوت در معجم‌البلدان سان را قصبه ای در بلخ ضبط کرده است [۱] اما مملکت داهی باقوی احتمال قوم آن همان است که مورخین قدیم یونان داهه Dahae ذکر کرده اند داهه در سانسکریت داس Dâsa میباشد و صفتی است بمعنی اهریمنی و وحشي در مقابل کلمهٔ آریا این طایفهٔ دلیر ایرانی که شعبه اي از قبایل اسکیت‌ها (Skyths) بوده در طرف شرقی دریای خزر سُکنیٰ داشته اند از ازمنهٔ بسیار قدیم تا هنگام استیلای عربها در تاریخ ایران راجع بوقایع سرزمین میان رود جیحون و دریای خزر باسم آنان برمیخوریم بقول بروسوس Berosos پیشوای دینی و مورّخ کلده که در قرن سوم پیش از میلاد میزیسته کورش بزرگ در آخرین جنگهای خود با داهه ها در زد و خورد بوده است ارین Arrien مورّخ یونانی قرن اول میلادی در جزو لشکریان داریوش سوم در جنگ اسکندر از سواران تیرانداز داهه اسم میبرد بعدها آنان نیز جزو سواران تیرانداز لشکر اسکندر و آنطیوُخس بوده اند قسمتی از لشکریان اشکانیان هم از همین طایفه بوده اند دوم پادشاه اشکاني تیردات (۲۴۸—۲۱۴ پیش از مسیح) بتوسط پارن‌ها که دستهٔ از داهه‌ها بوده اند بشکست دادن سلوکیدها موفق شده اند بقول گوتشمید Gutschmid از زمان بسیار قدیم از سواحل رود سیحون تا بصحراهای جنوبي روسیه محل قبایل ایرانیان چادر نشین بوده است داهه‌ها از آن قبایل محسوب میشوند یاقوت و سایر جغرافي نویسان از شهر دهستان اسم میبرند که در سر حدّ مازندران و ترکستان واقع است لابد این شهر با داهه مناسبتی دارد هر چند که بنای آن بقباد پسر فیروز و بنا بقولی بعبدالله بن طاهر (در عهدخلیفه مهدی) منسوب شده است

دانشمند دانمارکي کریستنسن Christensen اخیراً کتاب مختصر مفیدی راجع بتحقیقات آئین زرتشت نوشته ضمناً فروردین یشت و اسامي

۱ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۹۶

مندرجهٔ در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ را مورد بحث قرار داده است بنظر دانشمند مذکور احتمالات مستشرقین راجع بممالک مذکور درست نیست و تعیین محل آنها بطور تحقیق غیر ممکن است

راجع بممالک مندرجهٔ در فوق بکتب ذیل ملاحظه شود

ترجمهٔ اوستای اشپیگل Spiegel و ترجمهٔ اوستاي دُهارله De Harlez

و ترجمهٔ اوستای دارمستتر Darmesteter در توضیحات فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ فروردین یشت

و به Sacred Books of the East by West vol. 5 p. 59 and Vol. 37 p. 262.

Ostiranische Kultur von Geiger S. 199-202.

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 229-230.

Handbuch der Zendsprache von Justi.

Geschichte der Meder und Perser von Prášek; Gotha 1906 I Band S. 88.

Geschichte Irans von Justi (im Grundriss der Irani.Philolo. II Band S. 421.)

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae.

Ērānšahr von Marquart S. 155—157

Etudes sur le Zaroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen; Kobenhavn 1928 p. 15—17.

Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung von O. G. von Wesendonk; Hannover 1924 S. 23—26.

Geschichte Irans von Alfred von Gutschmid; Tübingen 1888 S. 81—82.

فروردین یشت

بخوشنودی فروهرهای توانای بسیار نیرومند پاکدینان و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) و فروهرهای پیامبران (نبانزدیشتان) ۱

---

۱ این فقره سرآغاز این یشت شمرده میشود در واقع خود یشت از شمارهٔ ۱ شروع میشود هریك از یشتها دارای سرآغازی است که بمناسبت ایزد همان یشت در برخی از کلمات امتیازی پیدا میکند رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها در جلد اول صفحات ۳۲ بج — ۳۲ یه

کلماتی که به (نخستین آموزگاران کیش) و (پیامبران) ترجمه شده در متن (پَئوئیریو تکَئشَ) [illegible] و (نبانَزْدِیشتَ) [illegible] آمده که در پهلوی پوریوتکیشان و نبانزدیشتان گویند معنی لفظی کلمهٔ اولی نخستین آموزگاران کیش میباشد چه پئوئیریو بمعنی نخستین و تکئش بمعنی کیش است نبانزدیشت نیز مرکب است از دو جزء نبا که بمعنی ناف است در خود اوستا مشتقات زیاد دارد نپتیه [illegible] و نافیه [illegible] یعنی اعقاب و خانواده و دودمان در فقرهٔ ۶۶ همین یشت ناف بمعنی خویش و خانواده است گذشته از کلمات فارسی ناف و نافه (پهلوی نافك) کلمات دیگری نیز در فارسی با لغت اوستائی (نبا) نسبتی دارد از این قبیل است نواده و نبیر و نبیره که در سانسکریت و فرس هخامنشی نپات میباشد و در اوستا نیز (نپات) [illegible] و (نپتر) [illegible] آمده است آپَمْ نپات که یکی از فرشتگان آب است معنی لفظی آن چنین است از ناف آب و زادهٔ آب (رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۱ و ۱۵۹) (نپوس) Nepos لاتینی و نوادهٔ فارسی هر دو از یك ماده است چنانکه (نابل) Nabel آلمانی و (نول) Navel انگلیسی و ناف فارسی جمله از یك ریشه و بنیان است جزء دومی را که نَزدیشتَ باشد در فارسی نزدیك گوئیم و نَزْدَ [illegible] در اوستا همان کلمه نزدیك یا نزد فارسی است بنابر این نبانزدیشت یعنی کسانی که از یك دودمان و پشت اند و بمناسبت از یك ناف و تخمه بودن بهمدیگر نزدیك اند و یا بعبارت دیگر خویشاوندان نظر باینکه کلمات مذکور را در فارسی و در کلیهٔ زبانهای هند و اروپائی مشتقات بسیار است اشکالی در سر معانی لفظی آنها نداریم اشکال در این است که از این کلمات چه کسانی اراده شده اند مستشرقین پوریوتکیشان را به نخستین آموزگاران دین یا نخستین پیامبران یا نخستین گروندگان و پیروان اولیه دین ترجمه کرده اند و نبانزدیشتان را بمعنی خویشاوندان یا نیاگان رفته اند در سنّت مزدیسنان کلمات مذکور بمعانی نخستین پیروان ونخستین آموزگاران و دانایان پیش میباشد در خود اوستا هم بچنین دانایانی که رهنمای مردم و پیشوای دینی بوده اند اشاره شده است از آنجمله اند ویونگهان پدرجمشید و آبتین پدرفریدون و اترط پدر گرشاسب و پوروشسب پدر زرتشت (رجوع کنید به یسنای ۹ فقرات ٤—١٤) در اوستا بهرجائی که باین کلمات برمیخوریم از آنها همان معنی سنتی برمی‌آید چنانکه در فقرهٔ ۱۷ همین یشت بنابر این اگر کلمات مذکور را مانند تفسیر پهلوی اوستا بمعنی نخستین پیروان و نخستین گروندگان دین زرتشت و یا بقول کتب پهلوی بمعنی داناکان پیشنکان بگیریم بخطا نرفته ایم (رجوع کنید بگاتها ص ۱۰۳)

(کردهٔ ۱)

۱ اهورا مزدا باسپنتمان زرتشت گفت اینك ترا براستی ای اسپنتمان از زور و نیرو و فر و یاری و پشتبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان بیاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند ٭

۲ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من آسمان را در بالا نگاه میدارم که از فراز نور افشاند که این زمین و گرداگرد آن را مانند خانه ای احاطه کرده است آن آسمانی که از مینویان بر افراشته، اُستوار و بعیدالحدود برپاست چنان بنظر میرسد که فلز گداخته ای بر فراز طبقهٔ سومی (زمین) درخشان باشد [1] ٭

۳ آسمانی که مانند جامهٔ ستاره نشان مینوی ساخته شده که مزدا بهمراهی مهر و رشن و سپندارمذ[2] در بر دارد (آسمانی) که آغاز و انجام آن دیده نشود ٭

۴—۸ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من نگاه میدارم اردویسور ناهید را کسی که بهمه جا گسترده، درمان بخشنده . . . .[3] ٭

۹ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من نگاه میدارم زمین فراخ اهورا آفریده را این (زمین) بلند و پهن را که حامل بسا چیزهای زیباست که حامل سراسر جهان مادی است چه جاندار و چه بیجان و کوههای بلند را که دارای چراگاههای بسیار و آب فراوان است ٭

---

۱ در مزدیسنا از برای عمق زمین سه طبقه قائل شده اند چنانکه در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۷ نیز از این طبقه سه گانه سخن رفته است اما سطح زمین هفت پاره تصور شده، هفت‌کشور در اوستا و در ادبیات فارسی مشهور است راجع بهفت کشور رجوع کنید بجلد اول یشتها ص ۴۳۱ — ۴۳۳

۲ در خصوص فرشتگان مهر و رشن و سپندارمذ رجوع کنید بجلد اول ص ۹۳ — ۹۵ و ۳۹۲ — ۴۰۷ و ۵۶۱ — ۵۶۳

۳ این فقرات بعینه مثل فقرات ۴ — ۸ از آبان یشت است که در تعریف ایزد آب اردویسور ناهید میباشد رجوع شود بجلد اول ص ۲۳۴ — ۲۳۷ فقرات ۱ — ۵ از یسنا ۶۵ نیز مثل فقرات ۴ — ۸ از آبان یشت است

۱۰ در روی این (زمین) رودهای قابل کشتی رانی جاری است و در روی آن گیاههای گوناگون میروید برای نگهداري ستوران و مردمان، براي نگهداری ممالک ایران، برای نگهداری جانوران پنجگانه [1]، برای نگهداري مردان پاک ❀

---

۱ در جلد اول یشتها صفحهٔ ۳۷۲ گفتیم که کلمهٔ گاو (گئوش) بعلاوه از معنی معمولی دارای یك معنی بسیار منبسط است بسا این کله در اوستا بهمهٔ جانوران مفید اطلاق شده است اینك در این جا افزوده گوئیم کلمات (جانوران پنجگانه) که ترجمهٔ کلمات اوستائی (گئوش پنچو) [illegible] میباشد و مکرراً در فروردین یشت فقرات ۱۰ و ۴۳ و ۴۴ و در زامیاد یشت فقرهٔ ۶۹ آمده خود بهترین دلیل است که کله گاو اسم جنس کلیه جانوران مفید است چه نظر بمندرجات اوستا در ایران قدیم کلیه جانوران را عبارت از پنج طبقه میدانسته اند اسم این طبقات در خود اوستا محفوظ مانده است در فقرهٔ ۷۴ فروردین یشت و در فقرهٔ ۹ یسنای ۷۱ و در فقرهٔ ۱ از نخستین کردهٔ ویسپرد اسامی آنها بترتیب ذیل مندرج است

۱ اُوپاپَ [illegible] جانور آبي ۲ اُوْپَسمَ [illegible] جانوری که در زیر زمین و سوراخها بسر میبرد یعنی جانور خزنده ۳ فرَیتر جات [illegible] پرنده ۴ رَوَس چرات [illegible] جانوري که آزادانه در گردش است آن عبارت است از جانور مفید بری در مقابل جانور اهلی ۵ چَنگرَنگهاک [illegible] چرنده در تفسیر پهلوي فقرهٔ ۹ از یسنای ۷۱ و فقرهٔ ۱ از نخستین کردهٔ ویسپرد و در بندهش فصل ۲۴ اسامی پهلوی این طبقات پنجگانه از این قرار است ۱ آبیك: جانوري که در آب بسر میبرد، رئیس (رد) این طبقهٔ از جانوران ماهی (کر) شمرده شده است (رجوع بجلد اول ص ۶۵) ۲ آونیك: جانوري که در سوراخ زندگی میکند، بزرگ و سرور این طبقه کاکوك یا کاکوم یعنی قاُقم میباشد ۳ وایندك: جانوري که در هوا بسر میبرد، رئیس این طبقه مرغ کرشیپت یعنی چرغ قرار داده شده است (رجوع بجلد اول ص۱۸٤) ٤ فراخرفتار: جانوري که آزاد در گردش و بیابان نورد است خرگوش بزرگ و رد این طبقه است ۵ چَرَكَ ارژاني: جانوری که در چراگاه زندگی میکند خرْبز رئیس این طبقه خوانده شده است در فقرهٔ ۷٤ از فروردین یشت پیش از نامیدن طبقات پنجگانه از دو طبقهٔ دیگری از جانوران نیز یاد شده است از این قرار دئیتیك [illegible] و پَسوُك [illegible] دئیتیك همان است که اکنون در فارسی دد گوئیم و از آن جانور وحشی اراده میکنیم

نه هر آدمی زاده از دد به است   که دد ز آدمی زادهٔ بد به است   (سعدی)

این کلمه که در اوستا در مقابل جانور اهلی استعمال شده در واقع همان (رَوَسْچرات) یعنی جانوری است که آزاد و دشت نورداست بنابر این جداگانه طبقهٔ مخصوصی نیست ممدّ بر این در فصل ۶۱ مینو خرد در فقرهٔ ۱۱ آمده «خرگوش رئیس ددان است» برای اینکه کلمهٔ دئیتیکَ با جانوران درنده که از آفریدگان خرد خبیث یا اهریمن اند مشتبه نشود بسا آن را صفت ائیذیو [illegible] (در گاتها ائیدیو [illegible]) آورده اند یعنی ددی که بکار آید و سودمند باشد از آنجمله در فقرهٔ ۱۰٤ فروردین یشت و در فقرهٔ ۱ یسنای ۳۹ همچنین پَسوُکَ جداگانه اسم

۱۱ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که در شکم مادران فرزندانی را (پسرانی را) که هستی یافته اند حفظ نموده نمی‌میرند تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان را) بهم پیوندم [1] ﻫ

۱۲ اگر فروهرهای، توانای پاکان مرا یاری نمیکردند هر آینه از برای من در اینجا بهترین جنس جانوران و انسان باقی نمی‌ماندند دروغ قوّت میگرفت دروغ فرمانروا میشد جهان مادی از آنِ دروغ میگردید ﻫ

۱۳ میان زمین و آسمان درمیان دو گوهر (خوبی و بدی=سپنتا مینو و انگره مینو) دروغ جای گزیند میان زمین و آسمان درمیان دو گوهر دروغ باقتدار رسد پس آنگاه انگره مینو (اهریمن) (در صورتي که) غالب باشد از سپنتای مینوي مغلوب شده قدم واپس نکشد ﻫ

طبقهٔ مخصوصی نیست بلکه همان چنگرنگهك یعنی طبقه چرندگان اهلی است که مثل میش و بز در چراگاهها بسر میبرند و کلمهٔ مذکور در مقابل جانوران بری استعمال شده است ُلغت ُشبان فارسی از همین کله است ُشبان یعنی پَسوُ [illegible] یا فشوُ [illegible] بان بي شك از این طبقات پنجگانه که در اوستا بآنها درود فرستاده شده جانوران مفید اراده گردیده است جانوران موذی و درنده در این طبقات محسوب نگردیده حتی از جانوراني که در زیر زمین بسر میبرند یا در دشت و بیابان میگردند جانوران مفیدی مثل قاُقم و خرگوش اراده گردیده. است در انجام یاد آور میشویم که در اوستا بچارپایان خرد مثل میش و ُبز (انوّمیه) [illegible] نام داده اند و چارپایان بزرگ مثل ُشتر و اسب و گاو و خر را (ستئورَ) [illegible] نامیده اند همهٔ جانوران مفید در تحت حمایت ایزد گوش یا ایزد درواسپ قرار داده شده اند (رجوع شود بجلد اول ص ۳۷۲—۳۷۵)

---

۱ کله اي که بفرزند ترجه شده در متن ُپو ثرَ [illegible] آمده است در ُفرس نیز ُپوثرَ میباشد و در سانسکریت ُپوترَ در پهلوی پوس و ُپسر و پور گویند فور درلغت فغفور معرب بغپور است این کلمه در همه جای اوستا بمعنی پسر یا پور در مقابا دوغدر [illegible] (در گاتها دوغدر [illegible]) که بمعنی دُخت یا دختر است نیست بلکه مانند کلمهٔ گئوش -گاو که ذکرش گذشت معنی اعمّی دارد و بسا از براي مطلق فرزندان و بچگان استعمال شده است خواه نر و خواه ماده فقرهٔ ۱۰ همین یشت ممدّ بر این معنی است

۱۴ از فروغ و فر آنان است که آبها از سرچشمهای خشك نشدنی جاري است
از فروغ وفر آنان است که از زمین گیاهها از سرچشمهاي خشک نشدني میروید
از فروغ و فر آنان است که بادهای ابر برطرف کننده از سرچشمهاي
خشک نشدنی میوزد ❀

۱۵ از فروغ و فر آنان است که زنان از فرزندان (پسران) حمل گیرند
از فروغ و فر آنان است که آنان بآسانی وضع حمل کنند
از فروغ و فر آنان است که آنان (زنان) حاملهٔ (نطفهٔ) فرزندان
(پسران) شوند ❀

۱۶ از فروغ و فر آنان است که یک مرد انجمنی (دانا و زبان آور) تولد
گردد کسی که در انجمن سخن خود را بگوشها فرو تواند برد کسی که از
دانش برخوردار در مناظرهٔ گئوتم (Gaotema) را مغلوب (نموده)
پیروزمند بدر آید [۱]

از فروغ و فرآنان است که خورشید راه خویش می پیماید
از فروغ و فر آنان است که ماه راه خویش می پیماید
از فروغ و فر آنان است که ستارگان راه خویش می پیمایند ❀

۱۷ آنان فروهرهای پاکانند که در جنگهای سخت بهترین امداد هستند
ای اسپنتمان (درمیان) فروهرهای پاکان (فروهرهای) نخستین آموزگاران
کیش یا آنهای (فروهرهای) مردانی که هنوز متولد نشده و بسوشیانتهاي
نو کنندهٔ جهان متعلق اند قوی ترین میباشند [۲] اما فروهرهای دیگران
آنهای مردان پاکی که هنوز در حیات اند قوی تر اند از آنهاي کسانی که
مرده اند اي اسپنتمان ❀

---

۱ راجع به گئوتم بمقالهٔ گئوتم صفحه ۲۸ — ۴۰ ملاحظه شود

۲ راجع بسوشیانتها یعني موعودهای مزدیسنا برسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده ملاحظه شود

۱۸ کسی که در طی زندگانی از فروهرهای پاکان خوب مواظبت کند (خواه) یک امیر مملکت (خواه) یک شهریار چنین کسی پیروزمندترین شهریار گردد (خواه) هر شخصی که باشد اگر از مهر دارندهٔ دشتهای فراخ و از ارشتاد پرورانندهٔ جهان و فزاینده گیتی خوب مواظبت کند [۱] ※

۱۹ این است آنچه من ترا براستی از نیرو و زور و فر و یاري و پشتیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه ساختم ای اسپنتمان که چگونه فروهرهای توانای پاکان بیاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند ※

(کردهٔ ۲)

۲۰ اهورا مزدا باسپنتمان زرتشت گفت اگر در این جهان مادی راهزنی بسر راه تو آید ای اسپنتمان زرتشت و اگر از جنگ و احتیاج هولناك برای شخص خود در هراس باشي ای زرتشت آنگاه این واج را [۲] آهسته بخوان این واج پیروزمند را بلند بخوان ای زرتشت ※

۲۱ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستایم (بیاری) میخوانم، میسرایم. فروهرهای متعلق بخانه و بده و بناحیه و بایالت و بهزرتشتوم را ما میستائیم [۳] (فروهرهای) مقدسینی را که حالا وجود دارند (فروهرهای) کسانی را که بوده‌اند (فروهرهاي) کسانی را که خواهند بود فروهرهای تمام اقوام را آن قوی ترین (فروهرهای) اقوام قوي را ※

---

۱ ارشتاد فرشتهٔ راستی و درستی است رجوع شود بجلد اول ص ٥۳٥

۲ واج در اوستا وَچْ vac در تفسیر پهلوی گویش و سخن آمده است در ادبیات مردیسنان کلمهٔ واج مستعمل بمعنی کلام مقدس و دعاست از همین ریشه است کلمهٔ آواز فقرهٔ بعد (فقرهٔ ۲۱) واج یا دعائي است که باید در مواقع سخت مذکور خواند

۳ راجع بکلمات خانه و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع شود بپاورقیهاي صفحات ٤۳٥ و ٤۸۷ از جلد اول یشتها

۲۲ آن (فروهرهائی) که آسمان را نگهداری کردند آب را نگهداری کردند زمین را نگهداری کردند گاو را (ستوران را) نگهداری کردند در شکم مادران فرزندان (پسران) را که هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان) بهم پیوندد [1] ❀

۲۳ (فروهرهائی که) بسیار آورند [2] که زورمند فرا رسند که نیک فرا رسند که نیرومند فرا رسند که با جرأت فرا رسند که از پی استغاثه فرارسند در ستیزهٔ خونین آنها را بیاری باید خواند در رزم آنها را بیاری باید خواند در جنگ آنها را بیاری باید خواند ❀

۲۴ که یاری طلبندگان را پیروزی بخشند بحاجتمندان رستگاری دهند برنجوران تندرستی ارزانی دارند بآن مقدسی که آنها را ستایش کنان و خوشنودکنان زَورْ نثار کند فرّ نیک بخشند ❀

۲۵ (فروهرها) بامیل‌تر بآنجائی در آیند که مردان مقدس نسبت براستی با ایمان‌تر باشند و در آنجائي که بزرگترین خیرات تهیه شود و در آنجائي که (مرد) مقدس طرف ستیزه نباشد ❀

(کرده ۳)

۲۶ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که درمیان سواران زورمند ترین، درمیان پیش روندگان چست ترین، درمیان پشتیبانها نلرزیدنی ترین درمیان اسلحه و آلات مغلوب نشدنی ترین (هستند) که حملهٔ (دشمن را) بضد کسي که آنها بدو توجه نمودند باز دارند ❀

---

۱ مطلب فقرهٔ ۱۱ در اینجا اعاده شده است

۲ یعنی نعمتهای فراوان بخشند

۲۷ این نیکان را این بهترین را، فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم آنها را در هنگام برسمهاي گسترده [۱] آنها را در صف رزم آنها را در جنگ آنها را در آنجائی که مردان دلیر در رزمگاه میجنگند بیاری باید خواند ⁂

۲۸ مزدا آنها را بیاری خواند براي نگهداري آن آسمان و آب و زمین و گیاه در آن هنگامي که سپنتا مینو آسمان را بر افراشت، در هنگامی که او آب را در هنگامی‌که او زمین را در هنگامی که او ستور را در هنگامی که او گیاه را (پدید آورد) در هنگامي که او فرزندانی را که در شکم مادر هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل که استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسُل (آنان را) بهم پیوندد [۲] ⁂

۲۹ سپنتا مینو (فروهرهای) نیرومندِ، آرام گزیدهٔ، خوب چشم، تند نظرِ، شنوایِ، دیر زمانی آسائیدهٔ، بلندِ، کمربند ببالا بستهٔ، در آرامگاه نیک، و در آرامگاه فراخ برقرار شدهٔ، تیز پروازِ، دولتمندِ، نامدار را بر آن گماشت که آسمان را نگهداری کنند [۳] ⁂

(کردهٔ ٤)

۳۰ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم کسانی که دوستی آنان نیک [٤] و نیک کردارند کسانی که نزد آنان مصاحبت طولاني بهتر

---

۱ راجع به برسم بجلد اول یشتها ص ٥٥٦ـ٥٦٠ ملاحظه شود

۲ مثل فقرهٔ ۱۱

۳ یکی از اسباب اشکال ترجمهٔ اوستا صفات پی در پی است که در یك جمله میباشد ترجمه آنها بهر زباني که باشد خوش اتفاق نمی افتد چنانکه در این فقره ملاحظه میشود غالب کلمات آن صفت است

٤ کلمه ای که به (دوستی آن نیك) ترجمه شده در متن [Avestan] آمده که تحت‌اللفظی بمعنی (خوب دوست) میباشد

جای گزید کسانی که مردان را نیازارند آن مردانی که شما (فروهرها) نیکان را اسرارمندان را دور بینندگان را چاره بخشان را نامداران را در رزم پیروزمندان را پیش از این نیازرده باشند ❁

(کردهٔ ۵)

۳۱ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که برضد دشمنان با یك ارادهٔ قوی از بالا درکارند بسیار زورمند که از بالا در صف جنگ بازوان قوی دشمنان بد خواه را نابود کنند ❁

(کردهٔ ٦)

۳۲ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که وفا شناس (و) دلیر، نیرومند در مقابل کینکاهها امان بخشند مینویان بخشایشگر درمان دهنده که از درمان اشی بهره مند اند که[1] بسان زمین فراخ و بسان رودها دراز و بسان خورشید بلند اند ❁

(کردهٔ ۷)

۳۳ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که چالاك (و) دلیر (و) جنگآزما و مهیب (هراساننده) همهٔ ستیزهٔ دشمنان را در همشکسته نابود سازند چه از دیوها و چه از مردمان که بنا بخواهش و میلشان هماوردان را در وقت حمله بر اندازند ❁

۳٤ شما نیکیهای خودتان را، فتح و برتری غلبه کنندهٔ اهورا آفریده را بآن ممالکی ارزانی میدارید، شما ای توانا ترین، در آنجائی که از نیکیهای شما سؤ استفاده نشده خوشنود و نرنجیده و نیازرده باشید در آنجائی که شما را سزاوار ستایش و شایسته نیایش دانسته و راه برگزیده خود می پیمائید ❁

---

۱ اشی (در فارسی ایزد ارت) فرشتهٔ ثروت است یشت ۱۷ مختص باوست بجای خود از او صحبت خواهیم داشت رجوع کنید بجلد اول ص ۳۰۹ و ۵۱۸ و ۵۲۹

(کردهٔ ۸)

۳۵ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم آن نامداران و در جنگ پیروزمند و بسیار قوی . . . .[۱] که از (راه) منحرف نشوند هر دو (آنها را) بیاری میخوانند: تعاقب کننده و تعاقب شده از برای دست یافتن تعاقب کننده استغاثه میکند و تعاقب شده از برای رهائی یافتن ॰

۳۶ آنها (فروهرها) با میل تر بآنجائی روی آورند که در آنجا مردان پارسا باشند کسانی که بیشتر براستی ایمان دارند در آنجائی که نذرهای بزرگ باشد و در آنجائی که پارسا خوشنود شده باشد ॰

(کردهٔ ۹)

۳۷ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که لشکر بیشمار بیارایند که سلاح بکمربسته با درفشهای بر افراشتهٔ درخشان (بدر آیند) آنانند که سابقاً فرارسیدند در هنگامی که خشتاوی های دلیر بر ضد دانوها میجنگیدند[۲] ॰

۳۸ شمائید که سابقاً حمله دانُوهای تورانی را درهمشکستید شمائید که سابقاً ستیزهٔ دانوهای تورانی را درهمشکستید از پرتو شما بود که سابقاً کَرْشنَزْها[۳] بسیار نیرومند شدند (همچنین) آن خشتاوی‌های دلیر و سوشیانتهای دلیر آن ناموران پیروزمند منازل هولناک بیشتر از ده هزار اُمرای دانوها ویران کردید ॰

---

۱ بجای نقاط کلمات سیارو داشت [illegible] خراب شده بنظر میرسد اما گلدنر و دارمستتر و کانگا Kanga آن را به سپر دارنده ترجمه کرده اند

۲ خشتاوی [illegible] اسم یک خانوادهٔ ایرانی و دانُو [illegible] اسم یك قبیلهٔ تورانی است رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۳

۳ کرشنز [illegible] اسم یك خانوادهٔ ایرانی است

(کردهٔ ۱۰)

۳۹ فروهرهای نیك توانای پاک مقدسین را میستائیم که جناح دو صف مرتب شدهٔ جنگ را درهمشکنند مرکز را از همپاشند چالاک از برای یاری مردان نیك از پی تازند (و) از برای بتنگنا انداختن بدکردار °°

(کردهٔ ۱۱)

۴۰ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن توانایان، دلیران، پیروزمندان، در جنگ کامیابان را که (گهی) آسایش بخشند (گهی) حمله برند (گهی) تکاپو کنند که . . . . [1] کالبد برازنده (و) روان شریف دارند آن پاکاني که باستغاثه کننده پیروزي بخشند، بخواستار کامیابی بخشند، بناخوش تندرستي بخشند °°

۴۱ آنها بآن کسی فر نیک بخشند که آنها را مانند آن مرد بستود (مانند) زرتشت پاک کسي که راد مرد جهان مادی و سرور جنس دوپا (بشر) است در آن هنگامی که او (زرتشت) مصمّم کاری بود در آن هنگامی که او در معرض خطر بیم و هراس بود °°

۴۲ وقتي که از آنان استغاثه شود از فراز آسمان براي یاری بسُرعت قوّهٔ خیال فرود آیند باهمراهی نیروی نیک ساخته شده و پیروزي آفریدهٔ اهورا و برتری غلبه کننده و سودی که چیزهای گرانبها بخشد و شکوهها آورد که مقدس و فرخنده بحسب بهترین راستی برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است °°

۴۳ آنها (فروهرها) درمیان زمین و آسمان (ستارهٔ) ستویس را [2] بگردش در آورند که باران بباراند و استغاثه بشنود باران بریزاند و گیاهها

---

۱ از کلمهٔ سرَوَشِنَ [illegible] که بجای آن نقاط گذاشتیم معنی درستی بر نمی آید

۲ ستویس یکی از ستارگان باران است رجوع شود بجلد اول ص ۳۲۷

برویاند برای نگهداري چارپایان و انسان برای نگهداری ممالك ایران برای نگهداری جانوران پنجگانه [1] برای یاري مردان پاک ꙮ

٤٤ درمیان زمین و آسمان ستویس راه پیماید باران بباراند استغاثه را بشنود باران بریزاند و گیاهها برویاند (آن ستویس) زیبای درخشان پر فروغ برای نگهداری چارپایان و انسان برای نگهداری ممالک ایران برای نگهداری جانوران پنجگانه برای یاری مردان پاک ꙮ

(کردهٔ ۱۲)

٤٥ فروهرهای نیك توانای پاک مقدسین را میستائیم که با خود فلّزی باسلاح فلّزی با سپر فلّزی در میدان رزم درخشان میجنگند که خنجر آخته برای نابود ساختن هزاران دیوها برگرفته اند ꙮ

٤٦ اگر درمیان آنان بادی وزیده بوی مردان (جنگجو) آورد آنگاه آنان بسوی آن جنگجوئی روی آورند که فتح بطرف وی پیش بیني شده بآنطرفي که از برای آنان نثار آورند از برای آن فروهرهای نیك تواناي مقدسین پیش از آنکه شمشیر کشیده شود و بازوان بلند گردد ꙮ

٤٧ هر یك از دو طرف (جنگجو) که نخست بآنان با خلوص عقیده و صفای ایمان نماز آورد بهمان طرف فروهرهای تواناي مقدسین باهمراهی مهر و رشن و داموئیش اُوپمن [2] و با همراهی باد [3] پیروزمند روی آورند ꙮ

٤٨ آنان ممالك (اقوام) را بیك ضربت براندازند پنجاها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها [4] بآنطرفي که فروهرهای

---

۱ بفقرهٔ ۱۰ همین یشت و بتوضیحات آن ملاحظه شود

۲ داموئیش اُوپمن اسم فرشته ایست رجوع شود بجلد اول ص ٤٢۷

۳ ایزد باد (وات [illegible]) مقصود است

٤ راجع بترجمهٔ این جمله که مکرراً در یشتها دیده میشود و مستشرقین در ترجمهٔ آن با همدیگر متفق نیستند رجوع کنید به یشتها ترجمهٔ لومل Lommel ص ۳۷

توانای مقدسین با همراهي مهر و رشن و داموئیش اُوپَمَن و باهمراهی باد پیروزمند روی آورند ꙮ

(کردهٔ ۱۳)

۴۹ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که در هنگام همسپتمدم[1] از آرامگاههای خود به بیرون شتابند در مدت ده شب .پی در .پی در اینجا برای آگاهی یافتن بسر برند ۰

۵۰ که ما را خواهد ستود که ستایش خواهد نمود که خواهد سرود که (ما را) خوشنود خواهد ساخت که با دست جود (ما را) با شیر و پوشاك خواهد پذیرفت (و) با خیراتی که بواسطه آن (بنعمت) راستی رسند اسم کدام یك را از میان ما او خواهد ستود روان کدام یك را از میان ما او خواهد ستایش نمود بکدام یک از ما او این خیرات را نثار خواهد کرد تا که از برای او غذای فنا نا پذیر همیشه و جاودان موجود باشد ꙮ

۵۱ مردی که آنها را با دست جود با شیر و پوشاك (و) خیراتی که بواسطه آن (بنعمت) راستی رسند بستاید از برای چنین کسی آن فروهرهای توانای مقدسین (در صورتی که) خوشنود (و) نیازرده (و) نرنجیده (باشند) درخواست میکنند ۰

۵۲ که این خانه از انبوه ستوران و مردان بهره مند باد از اسب تند رو و گردونه استوار با نصیب باد از مرد پایدار انجمنی (زبان آور) برخوردار باد آن (مردی) که همواره ما را با دست جود با شیر و پوشاك (و) با خیراتی که بواسطه آن (بنعمت) راستی رسند میستاید ꙮ

---

۱ همسپتمدم ششمین گهنبار جشن آخر سال رجوع شود بجلد اول ص ۵۹۵

(کردهٔ ۱٤)

۵۳ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که بآبهای مزدا آفریده راه زیبا بنمودند (آن آبهائی که) سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی بجای خود ساکن مانده جاری نبود ٭

۵٤ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده بسوی امکنهٔ که از طرف فرشتگان مُعیّن شده و بسوی (سرزمینهای) پُرآب که از پیش مقرّر گردیده جاری است از برای خوشنودی اهورامزدا و از برای خوشنودی امشاسپندان ٭

(کردهٔ ۱۵)

۵۵ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که بگیاهای حاصلده باغهای زیبا بنمودند که سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی بجای خود ساکن مانده نمّو نمیکرد ٭

۵٦ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده در امکنهٔ که از طرف فرشتگان مُعیّن شده و در وقتی که از پیش مقرّر گردیده نمّو میکند از برای خوشنودی اهورامزدا، از برای خوشنودی امشاسپندان ٭

(کردهٔ ۱٦)

۵۷ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که بستارگان، بماه و بخورشید (و) بانیران[1] راههای پاك بنمودند که سابقاً مدت زمانی بجاهای خود ساکن مانده حرکت نمیکردند بواسطه ستیزگی دیوها بواسطه هجوم دیوها ٭

۵۸ اما اینك بپایان راه گرائیده تا بآخرین نقطهٔ گردش (بعهد) نیك تجدّد رسند[2] ٭

---

۱ انیران (آ َنغرَ رَئوچاو [illegible]) یعنی فضای فروغ بی پایان

۲ اشاره است بآخرالزمان و ظهور سوشیانت، موعود مزدیسنا که جهان از ظهور وی نو خواهد شد

(کرده ۱۷)

۵۹ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار[1] از آنان فراخکرت[2] درخشان را پاسبانی میکنند

(کرده ۱۸)

۶۰ فروهرهاي نیك تواناي پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان هفتورنگ[3] را پاسبانی میکنند

(کرده ۱۹)

۶۱ فروهرهاي نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان پیکر سام گرشاسب گیسو دارنده و مسلح بگرز را پاسبانی میکنند[4]

(کرده ۲۰)

۶۲ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان نطفهٔ اسپنتمان زرتشت مقدس را پاسبانی میکنند[5]

(کرده ۲۱)

۶۳ فروهرهای نیك تواناي پاك مقدسین را میستائیم که در طرف راست امیر فرمانده میجنگند در صورتي که او پیرو راستی باشد در صورتي که

---

۱ یعنی ۹۹۹۹۹

۲ راجع بدریای فراخکرت بجلد اول ص ۱۳۳ — ۱۳۵ ملاحظه شود

۳ راجع بستارهٔ هفتورنگ بجلد اول ص ۳۲۸ ملاحظه شود

۴ راجع بگرشاسب بجلد اول ص ۱۹۵ — ۲۰۷ ملاحظه شود

۵ راجع بنطفهٔ حضرت زرتشت که بنابسنت در دریاچهٔ هامون محفوظ مانده و در آینده سبب تولید سوشیانتها خواهد شد برسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده ملاحظه شود

فروهرهاي تواناى مقدسين از او خشمگين (نباشند) خوشنود (و) نیازرده (و) نرنجیده باشند ꙳

(کردهٔ ۲۲)

٦٤ فروهرهای نیك تواناي پاك مقدسين را ميستائيم كه بزرگتر قوي‌تر دلیرتر نیرومندتر پیروزمندتر درمان بخش تر مؤثرتر (اند) از آنكه بتوان با كلام شرح داد كه ده هزارها (از آنان) در وسط خيرات دهندگان فرود می آیند ꙳

٦٥ وقتى كه آبها اى اسپنتمان زرتشت از درياى فراخكرت با فرّ مزدا آفريده سرا زير شود آنگاه فروهرهاي تواناى مقدسين برخيزند چندين چندين صدها چندين چندين هزارها چندين چندين ده هزارها ٥

٦٦ تا هريك از براى خانواده خود، ده خود، ناحيهٔ خود، مملكت خود آب تحصيل كند اين چنين گويان: مملكت ما بايد ويران گشته و خشك شود؟ ꙳

٦٧ (فروهرها) در صف رزم براى محل و منزل خود ميجنگند در آنجائى كه (هر يك از آنها) آشيان و خانه داشته اند آنچنان كه گوئى مرد دليري سلاح بكمر بسته از ثروت فراهم آورده خويش مدافعه ميكنند ꙳

٦٨ و آنهائى كه درميان آنان (فروهرها) موفق گردند آب را هر يك بخانواده خود بده خود بناحيهٔ خود بمملكت خود ميرساند اين چنين گويان مملكت ما بايد خُرم گردد و نمّو كند ꙳

٦٩ وقتى كه شهر يار مقتدر مملكت از دشمن كينور تهديد شود اين چنين او اين فروهرهاي توانا را بيارى ميخواند ٥

٧٠ آنان بيارى وى ميشتابند در صورتى كه آن فروهرهاى تواناى مقدسين از او خشمگين نباشند خوشنود (و) نرنجيده (و) دشمني نگرفته باشند آنان بسوي وى پرواز كنند چنانكه گوئي مرغ خوب شهپرى (پرواز كند) ꙳

۷۱ آنان (فروهرها) او را مانند سلاح و سپر مانند زرهٔ پشت و جوشن بکار آیند برضد دروغ غیر مرئی و وَرِنهای فریفتار و کیّذ مفسد [۱] و برضد اهریمن مهلک ناپاك چنانکه گوئی بیك صد و بهزار و بده هزار سنگر ضربت فرود آمده باشد ꙰

۷۲ چنانکه باین ترتیب باو نه تیغ خوب آخته شده نه گرز خوب حواله شده نه تیر خوب رها شده نه نیزهٔ خوب پرتاب شده نه سنگهای فلاخن با (قوّت) بازوان انداخته شده نرسد ꙰

۷۳ آنان (فروهرها) خود را ظاهر سازند آنان خود را نموده بکلّی مهیّا (شوند) آن فروهرهای آرام جای گزیدهٔ نیك توانای پاك مقدسین تا اینکه آ گاهی یابند که ما را خواهد ستود که ستایش خواهد نمود که خواهد سرود که (ما را) خوشنود خواهد ساخت که با دست جود (ما را) با شیر و پوشاك خواهد پذیرفت (و) با خیراتی که بواسطه آن (بنعمت) راستی رسند اسم کدام یك را از میان ما او خواهد ستود روان کدام یك را از میان ما او خواهد ستایش نمود بکدام یك از ما او این خیرات را نثار خواهد کرد تا که از براي او غذاي فنا ناپذیر همیشه و جاودان موجود باشد [۲] ꙰

۷۴ منشهای آفریده شده را میستائیم دین سوشیانتها را میستائیم [۳] روانهای چارپایان اهلی را میستائیم (روانهای) جانوران بري را میستائیم

---

۱ غالباً در اوستا دروغ پرستان وَرِن که مملکت دیلم = گیلان باشد با دیوهای مازندران یعنی مشرکین مازندران یکجا ذکر شده از اوستا بر می آید که در این دو مملکت گروهی بدین قدیم باقی مانده پیرو دین زرتشتی نبوده اند رجوع شود بجلد اول ص ۵۷ و ۱۷۸ از کیذ مجرم و گناهکاري اراده شده است رجوع شود بجلد اول ص ۵۷ و ۴۲۳ و ۵۳۱

۲ قسمت دوم این فقره (که ما را خواهد ستود ....) بعینه مثل فقرهٔ ۵۰ همین یشت است

۳ دین در اینجا بمعنی کیش نیست بلکه یکی از ارواح انساني است چه در ردیف روان و فروهر آمده و بمعنی وجدان و حس روحانی آمی است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت رجوع شود بجلد اول ص ۵۸۸

(روانهای) جانوران آبی را میستائیم (روانهای) خزندگان را میستائیم (روانهای) پرندگان را میستائیم (روانهای) جانوران بیابان گرد را میستائیم (روانهای) چرندگان را میستائیم [1] فروهرهای (این جانوران را) میستائیم [2] ⁂

۷۵ فروهرها را میستائیم راد مردان را میستائیم دلیران را میستائیم دلیرترینها را میستائیم پاکان را میستائیم پاک ترینها را میستائیم نیرومندان را میستائیم نیرومند ترینها را میستائیم اُستواران را میستائیم پیروزمندان را میستائیم زورمندان را میستائیم زورمندترینها را میستائیم چالاکان را میستائیم چالاکترینها را میستائیم تخشایان را میستائیم تخشاترینها را میستائیم [3] ⁂

۷۶ زیرا که آن فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین درمیان مخلوقات دو گوهر تخشاترین هستند که سابقاً در آنجا با هیجان قیام نمودند وقتی که دو گوهر (یعنی) خرد مقدس (و) خرد خبیث (سپنت مینو واهریمن) بکار آفرینش پرداختند ⁂

۷۷ وقتی که اهریمن برضد آفرینش نیک راستی خروج نمود آنگاه در آن میان وهومن و آذر بدر آمدند [4] ⁂

۷۸ آنان خصومتهای اهریمن نابکار را در همشکستند بطوری که آبها را از جریان و گیاهها را از نمّو نتوانست باز داشت فوراً آبهای قوی آفرینندهٔ توانا و شهریار مطلق اهورا مزدا بجریان در آمد و گیاهها بالیدن آغازنمود ⁂

---

۱ راجع بطبقات جانوران بتوضیحات فقرهٔ ۱۰ همین یشت ملاحظه شود

۲ در آغاز این فقرهٔ سه بار در متن کلمهٔ (میستائیم) [illegible] پس از کلمات (منشها) و (دین) و (روانها) بیجا تکرار شده لابد سهو نسّاخ است

۳ تخشا را بجای کلمهٔ یا سِکرتْ [illegible] که بمعنی کوشا و ساعی و عامل و فعال و مؤثر میباشد ترجمه کردیم

۴ راجع بامشاسپند وهومن = بهمن بجلد اول ص ۸۸—۹۰ و راجع بایزد آذر بجلد اول ص ۵۰۴—۵۱۵ ملاحظه شود

۷۹ همه آبها را میستائیم همهٔ گیاهها را میستائیم همه فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آبها را نام برده میستائیم گیاهها را نام برده میستائیم فروهرهای توانای پاک مقدسین را نام برده میستائیم ٭

۸۰ درمیان همه این فروهرهای ازلی اینک فروهر اهورا مزدا را میستائیم که بزرگتر و بهتر و زیباتر و استوارتر و داناتر و خوش ترکیب تر و در راستی عالی رتبه تر است ٭

۸۱ که روان سفید روشن درخشانش کلام مقدس (منتر سپنت) است و ترکیبهائی که او پذیرد زیباترین ترکیبهای امشاسپندان است بزرگترین (ترکیبهای) امشاسپندان است، خورشید تیز اسب را میستائیم ٭

(کردهٔ ۲۳)

۸۲ فروهرهاي نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن (فروهرهای) امشاسپندان را آن شهریاران تند نظر، بلند بالاي، بسیار زورمند، دلیر اهورائی را که مقدسین فنا ناپذیرند ٭

۸۳ که هر هفت یکسان اندیشند هر هفت یکسان سخن گویند هر هفت یکسان عمل کنند که در اندیشه یکسان در گفتار یکسان در کردار یکسانند و همه را یک پدر و سرور است اوست اهورامزدا ٭

۸۴ یکی از آنان روان دیگری را مشاهده تواند نمود آن (روانی که) بپندار نیک اندیشد، بگفتار نیک اندیشد، بکردار نیک اندیشد، بگرزمان (بهشت) اندیشد، راه آنان روشن است وقتي که بسوی (نثار) زور پرواز میکنند ٭

(کردهٔ ۲۴)

۸۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن (فروهر) آذر اُورْواز یشت [1] مقدس انجمنی را و آن (فروهر) سروش پاک دلیر فرمانبردار (تنومنتر) گرز قوی آزندهٔ اهورائی را آن (فروهر) نریوسنگ را [2] ٥

۸۶ آن (فروهر) رشن راست ترین را و آن (فروهر) مهرداریدهٔ دشتهای فراخ را و آن (فروهر) کلام مقدس را و آن (فروهر) آسمان را و آن (فروهر) آب را و آن (فروهر) زمین را و آن (فروهر) گیاه را و آن (فروهر) ستور را (گئوش) و آن (فروهر) کیومرث را [3] و آن (فروهر) دو جهان مقدس را ٥٥

۸۷ فروهر کیومرث پاک را میستائیم نخستین کسی که بگفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داد از او خانوادهٔ ممالک آریا (ایران) و نژاد آریا بوجود آمد رحمت و فروهر زرتشت اسپنتمان مقدس را اینک میستائیم ٥٥

۸۸ نخستین کسی که نیك اندیشید نخستین کسی که نیك گفت نخستین کسی که نیکی بجای آورد نخستین آتربان، نخستین رزمآزما، نخستین کشاورز ستورپرور [4]، نخستین کسی که بیاموخت، نخستین کسی که بیاموزانید، نخستین کسی که از برای خود بپذیرفت، نخستین کسی که دریافت ستور را، راستی را، کلام مقدس را، و اطاعت از کلام مقدس را، و سلطنت (روحانی) را و همه چیزهای نیك مزدا آفریده را که منسوب براستی است [5] ٥

---

۱ اُورْوازِ یشت یکی از آتشهای پنجگانه است آتشی است که در رستنیها و چوبهاست رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۱—۵۱۲

۲ ایزد نریوسنگ پیک اهورا مزداست رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۸ و ۵۲۹

۳ راجع بکیومرث بمقالهٔ کیومرث ص ۴۱ — ۴۵ ملاحظه شود

٤ در سنت است که طبقهٔ سه گانه که عبارت باشند از آتربانان یعنی پیشوایان دینی و رزمیان و کشاورزان از پشت سه پسر زرتشت میباشند در موقع دیگر از آنها صحبت خواهیم داشت

۵ فقرات بعد نیز تا آخر فقرهٔ ۹۵ راجع است بخود حضرت زرتشت

۸۹ کسی که نخستین آتربان، نخستین رزمآزما، نخستین کشاورز ستور پرور (است) نخستین کسی که روی از دیو بگردانید و بشر را تربیت نمود نخستین کسی که در جهان مادی (نماز) اشم وهو خواند[1]، بدیوها نفرین نمود و اعتراف کرد که مزدا پرست و پیرو زرتشت، دشمن دیوها و بکیش اهورا است ٭

۹۰ اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی را که در آئین اهورا بضدّ دیوهاست برخواند اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی را که در آئین اهورا بضد دیوهاست بشارت داد اوست نخستین کسی که در جهان مادی آنچه را که از دیوهاست غیر قابل ستایش، غیر قابل نیایش نامید اوست دلیر سراسر زندگی خوش (و) نخستین آموزگار ممالك ٭

۹۱ بواسطه او تمام کلام مقدس که در سرود اِشَمْ محتوی است آشکار گردید کسی که بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی است ستایندهٔ راستی است که بزرگترین و بهترین و نیکو ترین (چیزاست) و مبشّر دینی است که درمیان همه (دینها) بهترین است ٭

۹۲ کسی را که تمام امشاسپندان متّفقاً باخورشید با میل و طیب خاطر و صفاي عقیده بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی خواستار شدند و ستایندهٔ راستی که بزرگترین و بهترین و نیکوترین (چیزاست) و مُبشّر دیني که درمیان همهٔ (دینها) بهترین است (خواندند) ٭

۹۳ در هنگام تولّد و نشو و نمایش آبها و گیاهها شاد مان شدند در هنگام تولد و نشو و نمایش آبها و گیاهها بالیدند در هنگام تولدّ و نشو و نمایش همه آفریدگان خرد مقدس بخود مژدهٔ رستگاری دادند ٭

---

۱ راجع بنماز معروف اشم وهو . . . . بگاتها تفسیر نگارنده ص ۱۰۱ ملاحظه شود

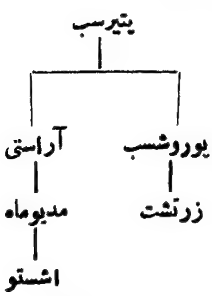
۹۴ خوشا بما یك آ تربان (پیشوای دینی) متولّد شد اوست اسپنتمان زرتشت مارا با نذر زَورْ و برسم گسترده زرتشت خواهد ستود از این پس دین نیك مزدا در روی هفت کشور منتشر خواهد شد ٭

۹۵ از این پس مهر دارندهٔ دشتهای فراخ همهٔ فرماندهان مملکت را تقویت خواهد نمود و غوغاها را فرو خواهد نشاند از این پس اَ َپمْ نپات قوی همهٔ فرماندهان مملکت را تقویت خواهد نمود و غوغاها را بلگام خواهد کشید تقدّس و فروهر مدیوماه مقدس پسر آراستي را اینك میستائیم نخستین کسی که بگفتار و آموزش زرتشت گوش فرا داد [1] ٭

۹۶ فروهر پاکدین اسمو خوانونت را میستائیم فروهر پاکدین اشنو خوانونت را میستائیم فروهر پاکدین گَوَ یَنْ را میستائیم فروهر پاکدین

---

۱ مئیذیونْي مانگهه پسر آراستی را اینک مدیو ماه گویند یکی از یاران مهم حضرت زرتشت است پیغمبر ایران او را در گاتها یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۹ پس از کی گشتاسب و فراشوشتر و جاماسب اسم میبرد از این قرار «مدیوماه اسپنتمان پس از آنکه در دل خویش دریافت و شناخت آن کسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت خواهد گماشت تا دیگران را آگاه سازد از اینکه پیروي بآئین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست» چنانکه ملاحظه میشود زرتشت او را باسم خانوادهٔ خود که اسپنتمان باشد مینامد در سنت مدیوماه پسر عموی زرتشت است بندهش در فصل ۳۲ که از سلسلهٔ نسب پیغمبر ایران صحبت میدارد در فقرات ۲ و ۳ آن مینویسد «از پتیرسب دو پسر ماند یکی پوروشسب و دیگري آراستی از پوروشسب زرتشت بوجود آمد و از آراستی مدیوماه وقتی که زرتشت دین آورد و نخست در آریاویج مراسم ستایش بجای آورد مدیوماه دین وي پذیرفت» در فقرهٔ ۱۰۶ همین یشت نیز بفروهر اشستو پسر مدیوماه درود فرستاده شده است



در زادسپرم مندرج است که در مدت ده سال مدیوماه یگانه پیرو زرتشت بوده است و در مدت دو سال دیگر کي گشتاسب باو گرویده است معنی لفظی مدیوماه چنین است کسی که درمیان ماه یعنی در پانزدهم ماه تولد یافت و معنی لفظی پسرش اشستو چنین است کسی که نماز اشا (اشم وهو . . . . .) بجای می آورد در فقرهٔ ۱۲۷ همین یشت از یك مدیوماه دیگری یاد شده که از برای امتیاز مدیوماه بعد زائیده شده نامیده شده است

پرَشتْ گئوْ (پسر) پراتَ را میستائیم فروهر پاکدین وُهوْستی
پسر سنئوْیه را میستائیم فروهر پاکدین ایسونت پسر ورازَ را میستائیم[۱] ※

---

۱ در این فقره پس از مدیوماه که ذکرش در فقرهٔ پیش گذشت از شش نفر دیگر از نخستین پیروان حضرت زرتشت یاد شده است دائرهٔ اطلاعات ما راجع بآنان بسیار تنگ است برخی از آنان مجملاً در کتب پهلوی یاد شده اند همچنین معنی لفظی برخی از این اسامی معلوم نیست (نخست) اسمو خوانونت . Asmō x^v^aṇvant در فقرهٔ ۳۰ از هرمزد یشت نیز این اسم موجود است رجوع شود بجلد اول ص ۶۵

(دوم) اشئو خوانونت . در معنی لفظی با اسمو خوانونت یکی است

(سوم) گوَیَنْ Gavayan لفظاً یعنی دارندهٔ گاومیش

(چهارم) پَرشتْ گئو . Paršat . Gav پسر پراتَ Parāta لفظاً یعنی دارندهٔ گاوهای ابلق در فصل ۲۹ بندهش مندرج است که پرشت گاو خنبیه در دشت پیشیانسی (در کابلستان) سرور جاودانی است او را از این جهت خنبیه گویند برای اینکه او را از بیم دیو خشم در خم پنهان کرده بودند

در فقرهٔ ۱۳۸ خواهیم دید که یکی از پارسایان موسوم به فرَذاخشتی Fradhāxšti به خونبیه Xumbya منسوب است و همین اسم در کتاب نهم دینکرد فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۱ (چاپ سنجانا) فراد خشت خمبیك ضبط شده و در جزو هفت شهریاران جاودانی خونیرس شمرده شده که در پیشیانس شهریار است کتب پهلوی راجع بهفت جاودانیها با همدیگر موافق نیستند بسا یك دو تن از آنان که در کتابی از جاودانیها بشمار رفته در کتاب دیگر ذکری از آنان نشده و بجایشان کسان دیگر نامیده شده اند (بفصل ۹۰ دادستان دینیك نیز ملاحظه شود) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۳ فقرهٔ ۱۷ از پرشت گاو مثل فروردین یشت بدون خنبیه اسم برده شده مندرج است: اهورامزدا بزرتشت گفت این آئین را با ایمان راسخ بپذیر من که اهورامزدا هستم یار تو خواهم بود خرد و آگاهی از آن تو خواهد شد مدیوماه و پرشت گاو و سئن و کی گشتاسب و فر شوشتر و جاماسب از یاوران تو خواهند گردید سئن همان است که در فقرهٔ بعد از او یاد شده

در فقرهٔ ۱۲۷ همین یشت از یك پرشت گئو دیگری اسم برده شده که از مملکت اپاخشیرا و برادر بازگروگئو میباشد ذکرش بزودی بیاید

(پنجم) وُهوْستی Vohvasti پسر سنئوْیه Snaoya لفظاً یعنی کسی که استخوانهایش خوب است در فقرهٔ ۱۱۲ از یك وهوستی دیگری که از خاندان پئوروذاخشتی است اسم برده شده است سنئوْیه شاید یعنی «کسی که خوشنود است» باشد

(ششم) ایسونت Isvant پسر ورازَ Varāza ایسونت یعنی دارنده و توانگر راجع به ورازَ که بمعنی گراز است بجلد اول ص ۴۰۹ ملاحظه شود در خصوص وُهوستی پسر سنئوْیه و ایسونت پسر ورازَ وسئن پسر اهوم ستوت در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲ فقرهٔ ۵ از ورشت مانسر (Varštmansar) نسك یعنی از دومین نسك اوستای عهد ساسانیان نقل نموده مینویسد «در هنگام نو شدن جهان (رستاخیز) زرتشت از خاندان ایازم (یازد همین جد زرتشت بقول مسعودی هایزم) زوْت همه جهان خواهد بود و وُهوستی پسر سنئوْیه هاونان خواهد بود ایسونت پسر وراز که از مملکت توران است آتروخش خواهد بود سئن پسر اهوم ستوت که از مملکت سائینی است فربرتار خواهد بود و گشتاسب از خاندان نوذر سرشاورز خواهد بود» در خصوص زوت و هاونان و آتروخش و فربرتار و سروشاورز رجوع شود بطبقات هفتگانه پیشوایان دینی در ایران قدیم در جلد اول ص ۴۶۹ در خصوص مملکت سائینی Sāini رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱۴۴ همین یشت

٩٧ فروهر پاکدین سَئِنَ پسر اَهومْ ستوتْ را میستائیم نخستین کسی که با صد پیرو در این زمین ظهور کرد[١] فروهر پاکدین پرِئیدیذیهٔ را میستائیم[٢] فروهر پاکدین اُوسمانرَ پسر پئشته را میستائیم[٣] فروهر پاکدین وهورئوچه پسر فرانیه را میستائیم فروهر پاکدین اَشْوْرئوچه پسر فرانیه را میستائیم فروهر پاکدین وَرِسْمورئوچه پسر فرانیه را میستائیم[٤] ❀

٩٨ فروهر پاکدین ایسدواستر پسر زرتشت را میستائیم فروهر پاکدین اروتدنر پسر زرتشت را میستائیم فروهر پاکدین خورشید چهر

---

١ سَئِنَ [illegible] Saēna پسر اَهومْ ستوتْ [illegible] Ahūm . Stūt سَئِنَ نیز بمعنی سیمرغ است شرح آن در جلد اول ص ٤٠ و ٥٧٥ گذشت معنی اسم پدرش که اهوم ستوت باشد چنین است «کسی که نماز اهونَ (یتا اهو) بجای میآورد» در فقرهٔ ١٢٦ همین یشت از سه تن یاد شده که از خاندان سئن میباشند در کتاب هفتم دینکرد فصل ٦ فقرهٔ ٥ آمده «درمیان دستوران راجع به سئن گفته شده است که او صد سال پس از ظهور دین متولد شد و دویست سال پس از ظهور دین در گذشت او نخستین پیرو مزدیسناست که صد سال زندگانی کرد و با صد نفر از مریدان خویش بروی این زمین بدر آمد»

٢ پرِئیدیذیه [illegible] Pereididhaya ? اطلاعی از او نداریم

٣ اوسمانر [illegible] Usmānar پسر پئشته [illegible] Paēšatah در فقرهٔ ١٢٠ نیز اسم این پسر و پدر تکرار شده است اوسمانر یعنی کسی که مردان او را حرمت کنند در فقرهٔ ١١٥ از یك نَنَراستی Nanarāsti اسم برده شده که او نیز پسر پئشته میباشد

٤ وهورئوچه [illegible] vōhu.raočah اَشورئوچه [illegible] Ašō.raočah و وَرِسْمورئوچه [illegible] varesmō.raočah هر سه پسران فرانیه [illegible] Frānya هستند معنی وهورئوچه که بعدها بهروز شده و در تاریخ ایران غالباً بچنین اسمی برمیخوریم معلوم است اشورئوچه یعنی کسی که فروغ و روشنائی راستی (اشا) با اوست وَرِسْمورئوچه یعنی کسی که دارای فروغ مؤثر است در فقرهٔ ١١٣ اسم یك وهورئوچه دیگر که پسر وَرَکَسَ varakasa باشد ذکر شده است همچنین در فقرهٔ ١٢٦ بیك ورسمورئوچه دیگر برمیخوریم که پسر پرِثْ وَفْسمَنْ Perethvafsman میباشد

پسر زرتشت را میستائیم ۱ فروهر پاکدین دَاوُتبیش دلیر را میستائیم ۲ فروهر پاکدین ثری میثونت اسپنتمان را میستائیم ۳ فروهر پاکدین دائونگه پسر زئیریت را میستائیم ۴ ۞

---

۱ ایستواستر Isat.vāstra آوروَتَت نَرَ Urvatat.nara هوَرچیثرَ Hvare-cithra اکنون وایسد استر وآروتدنر وخورشید چهر گویند بحسب ترتیب بزرگترین و متوسطی و کوچکترین پسر پیغمبر شمرده میشوند معنی خورشید چهر معلوم است و ممکن است هم بمعنی خورشید نژاد باشد چه کلمهٔ چیثرَ نخست بمعنی نمایش و ظهور و پیدایش است دوم بمعنی تخمه و نژاد واصل و نسبت است در پهلوی و فارسی چهر شده است در گاتها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۲ در جائی که حضرت زرتشت میفرماید «از پی ستایش اوست که کی گشتاسب و پسر زرتشت اسپنتمان راه دین بر حق و فرستادهٔ اهورا را روشن و منبسط میکنند» ظاهراً در این جا از این پسر ایسدواستر اراده شده است در یسنا ۲۳ فقرهٔ ۲ و در یسنا ۲۶ فقرهٔ ۵ نیز از همین پسر یاد شده است در فقرهٔ ۱۲۷ فروردین یشت از یك اروتدنر دیگری یاد شده که از برای امتیاز اروتدنر بعد زائیده شده (دوم یا متأخر) نامیده شده است

در سنت است که ایسدواستر و اروتدنر و خورشید چهر بحسب ترتیب نخستین پیشوای دینی و نخستین برزیگر و نخستین رزمی بوده اند یعنی این سه پسر بزرگ و سردار سه طبقه معروف ایران قدیم که اثورنان و واستریوشان و ارتشتاران باشند قرار داده شده اند

بندهش در فصل ۳۲ از سلسلهٔ نسب زرتشت صحبت داشته از این سه پسر چنین یادکرده است «ایسد واستر پشیوا و موبدان موبد بود صد سال پس از تأسیس دین در گذشت اروتدنر بزرگ برزیگران بود و اینك بزرگ ورجکرد است خورشید چهر بزرگ سپاهیان بود اینك در کنگ دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر گشتاسب است» در جلد اول در صفحات ۱۸۰ — ۱۸۸ مفصلاً از جشید و ورجکرد یعنی باغی که جشید بنا بفرمان اهورامزدا برای پیش آمد طوفان ملکوش در زیر زمین ساخت والحال ریاست آن باغ با اروتدنر است صحبت داشتیم همچنین در صفحات ۲۱۹ — ۲۲۱ از کنگ دژ سخن رفت راجع بطبقات سه گانه در ایران قدیم بگاتها تفسیر نگارنده بصفحات ۳۵ و ۸۵ — ۸۹ ملاحظه شود در فقرهٔ ۱۲۸ همین یشت از سه پسر آینده زرتشت که سوشیانتها یعنی موعودهای مزدیسنا هستند و در آخرالزمان ظهور خواهند کرد اسم برده شده و در فقرهٔ ۱۳۹ از سه دختر زرتشت یاد شده است

۲ دَاوُتبیش Daēvō.tbiš یعنی دشمن دیوها اطلاعی از او نداریم

۳ ثری میثونت Thrimithvant معنی این اسم معلوم نیست چنانکه ملاحظه میشود این شخص از خاندان زرتشت و منسوب باسپنتمان است

۴ دائونگه Daonha پسر زئیریت Zairita معنی اسم پسر معلوم نیست زئیریت بمعنی زرد رنگ است

۹۹ فروهر پاکدین کی گشتاسب دلیر تن ایزدین کلام (تنومنتر) گرز قوی آزنده اهورائی را میستائیم که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد جست که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد یافت کسی که بازو و پناه این دین اهورائی زرتشت بود ٥

۱۰۰ کسی که آن را (دین را) که در بند بسته بود پایدار ساخته از بند برهانید آن را درمیان جای داد[۱] (آن دین) فرمانگزار بزرگ متزلزل نشدنی مقدس که از ستور و چراگاه برخوردار است که از ستور و چراگاه آراسته است[۲] ٥٥

۱۰۱ فروهر پاکدین زریر را میستائیم[۳] فروهر یوخت وَری را میستائیم فروهر پاکدین سری رَاوخشن را میستائیم فروهر پاکدین کرِساَوْخشَن را میستائیم فروهر پاکدین وَنارَ را میستائیم فروهر پاکدین ویراز را میستائیم فروهر پاکدین نیجَرَ پسر سوه را میستائیم فروهر پاکدین بُوْجَسرَوَه را میستائیم فروهر پاکدین برزیه ارشتی را میستائیم فروهر پاکدین تیژیه ارشتی را میستائیم فروهر پاکدین پرِتْوَارشتی را میستائیم فروهر پاکدین وَئژیه ارشتی را میستائیم[٤] ٥٥

---

۱ یعني مقامی که در خور آن بود معین نمود و آن را سر آمد سایر ادیان ساخت

۲ از کی گشتاسب که از پادشاهان کیانی، دوست و حامی زرتشت است در مقالهٔ زامیادیشت که نیز کیان یشت نامیده شده صحبت خواهیم داشت

۳ راجع به زریر برادر کی گشتاسب بجلد اول ص ۲۸۷ ملاحظه شود

٤ اسامی این فقره باستثنای زریر فقط همین یکبار در اوستا دیده میشود در کتب پهلوی هم از آنان یادي نشده است معاني لفظي برخي از آنها بقرار ذیل است

(نخست) یُوْختَ وَری Yuxta vari یعني جوشن در بر کرده

(دوم) سری رَاوخشن Srīraoxšan یعني دارندهٔ ورزاوهای زیبا

(سوم) کرِساَوْخشَن Keresaoxšan یعني دارندهٔ ورزاوهاي لاغر

(چهارم) وَنارَ Vanāra یعنیَ ؟

(پنجم) ویرازَ Vīrāza یعني فرمانده مردان و بمعني گُراز نیز میباشد

(ششم) نیجرَ Nijara پسر سوه معني نامعلوم سوه بمعني سودمند است

(هفتم) بُوجَسرَوَه Bujasravah کسي که نجات دهنده مشهور است

(هشتم) برزیه‌ارشتی Berezyaršti دارندهٔ نیزهٔ بزرگ

(نهم) تیژیه ارشتی Tižyaršti دارندهٔ نیزهٔ تیز

(دهم) پرِتْوارشتی Perethvaršti دارندهٔ نیزهٔ پهن یعني تیغه پهن

(یازدهم) وَئژیه ارشتی Vaežyaršti دارندهٔ نیزهٔ تیز

۱۰۲ فروهر پاکدین نپتیه را میستائیم فروهر پاکدین وَزآسپَ را میستائیم فروهر پاکدین هَباسپ را میستائیم فروهر پاکدین ویستئورو (از خاندان) نوذر را میستائیم فروهر پاکدین فَرَش هموَرِتْ را میستائیم فروهر پاکدین فرَشوکَرَ را میستائیم فروهر پاکدین آتَروَنوش را میستائیم فروهر پاکدین آترپاتَ را میستائیم فروهر پاکدین آتَرداتَ را میستائیم فروهر پاکدین آترچیثرَ را میستائیم فروهر پاکدین آتَرخوارنه را میستائیم فروهر پاکدین آتَرسوه را میستائیم فروهر پاکدین آتَرزنتو را میستائیم فروهر پاکدین آتَردئینگهو را میستائیم[1] ✿

---

۱ از اشخاص این فقره باستثنای چند تن از آنان اطلاعی نداریم بناچار باید بذکر معانی لفظی آنان بسازیم

(نخست) نپتیه Naptya یعنی ناف و نژاد و تخمه رجوع شود بتوضیحات سر آغاز این یشت

(دوم) وَزاسپ Vazāspa دارندهٔ اسب بزرگ

(سوم) هباسپ Habāspa دارنده اسب اصیل

(چهارم) ویستئورو رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۷۶ آبان یشت در جلد اول ص ۲۶۵

(پنجم) فرَشْ هموَرِتَ Fraš.hām.vareta یکی از پسران کی گشتاسب است که در جنگ ایرانیان و تورانیان بدست کُهرم سپهبد ارجاسب کشته شد این اسم در شاهنامه فرشیدورد شده است

ابا کُهرم تیغزن در نبرد	بر آویخت چون شیر فرشیدورد
ز کُهرم بدانگونه تن خسته شد	که جان از تن شیر بگسسته شد

(ششم) فرَشوکَرَ Frašō.kara یکی از پسران کی گشتاسب است که در جنگ ایرانیان و تورانیان بدست نامخواست پسر هزار از سرداران ارجاسب کشته شد در یادگار زریران چندین بار از او و کشندهٔ او نامخواست پسر هزار اسم برده شده است از آنجمله در فقرهٔ ۲۹ و ۳۰ و در شاهنامه نیز نامخواست معروف است

کجا نامخواست از هزارانش نام	کجا باشد آن جادوی خویش کام

فرشوکر یعنی کسی که رستاخیز برانگیزد در شاهنامه از چندین پسران کی گشتاسب که در جنگ تورانیان کشته شدند اسم برده شده که هیچیك در یادگار زریران نیست آن پسران از این قرار اند اردشیر شیرو شیداسب نیوزار یوستی Yusti و دارمستتر Darmesteter مینویسند که اشخاص فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت و دو نفر دیگری که

۱۰۳ فروهر پاکدین هوشیثوثن را میستائیم [۱] فروهر پاکدین پیشي شیثوثن را میستائیم [۲] فروهر پاکدین

در فقره بعد آمده همه از برادران اسفندیار و پسران کی گشتاسب میباشند بنظر نگارنده این حدسی است که مبني بر اساسي نیست چه از هیچ جای اوستا و نه از یادگار زریران و نه از سایر کتب پهلوی و نه از شاهنامه دلیلی بدست نمي آید که این اشخاص را پسران کی گشتاسب بدانیم ذکر اسامی این ناموران درمیان فرشیدورد و فرشوکر و اسفندیار دلیل برادر بودن آنان نیست اگر نه بایستی پشوتن که معروف ترین پسر گشتاسب است نیز در جزو آنان آمده باشد بنا بمندرجات یادگار زریران میدانیم که کی گشتاسب دارای فرزندان بسیار بود در فقرهٔ ۳۰ کتاب مذکور جاماسب پیشگوئی نموده بگشتاسب میگوید که در جنگ ارجاسب ۲۲ از برادران و پسران تو بدست تورانیان کشته خواهند شد در فقرهٔ ٤۸ کی گشتاسب گوید «اگر در این جنگ همهٔ پسران و برادران و بزرگان کشور من و حتی زنم هوتس از کسي که سي پسر و دختر دارم کشته شوند باز من از آئین مزدیسنا که از هرمزد پذیرفتم روی نخواهم گردانید » بی شك ناموران فقرات فوق مناسبتی با همدیگر دارند که ما امروز بواسطه نقصان اسناد اطلاعي از آنان نداریم اسامی این ناموران از اسامی معمولی ایران قدیم بوده غالباً در طي تاریخ ایران می‌بینیم که سرداران و بزرگان و پیشوایان در قرون متفاوته دارای چنین اسامی بوده اند اینك آن اسامی

(نخست) آتر ونوش Aterevanuš یعني دوستار آتش

(دوم) آتر پات (آذر باد) Aterepāta کسي که در پناه آتش است رجوع شود بجلد اول صفحه ۵۰۷

(سوم) آتر دات Ateredāta آذر داد در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز بچنین اسمي برمیخوریم

(چهارم) آتر چیتر Aterečithra آذر چهر در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز بچنین اسمي برمیخوریم

(پنجم) آتر خوارنه Aterexᵛarenah آذر خره دارندهٔ فر آذر

(ششم) آتر سوه Ateresavah دارندهٔ سود آذر

(هفتم) آتر زنتو Aterezantu در پهلوی آتورزند یعني از ناحیهٔ آذر در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز بچنین اسمي برمیخوریم رجوع شود بجلد اول ص ٤۳۵

(هشتم) آتر دئینگهو Ateredainhu یعني از مملکت آذر در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز بچنین اسمي برمیخوریم رجوع شود بجلد اول ص ٤۳۵

---

۱ هوشیوثن Hušyaothna یعني خوب کردار در فقره ۱۰٤ باز باین اسم برمیخوریم ولی در آنجا هوشیوثن دیگری است پسر فرشوشتر است

۲ پیشي شیوثن Pišišyaothna معني ؟

اسفندیار دلیر را میستائیم [1] فروهر پاکدین بستوری (نستور) را میستائیم [2] فروهر پاکدین کوارسمن (کرزم) را میستائیم [3]

---

۱ اسفندیار نوهٔ لهراسب پسر گشتاسب وزنش هوتس میباشد پدر بهمن معروف است بنا بشاهنامه رستم بدستور سیمرغ تیر جادوئي از چوب گز بدو چشم وی زده وی را کشت

تهمتن گز اندر کمان کرد زود — بد انسان که سیمرغ فرموده بود

بزد راست بر چشم اسفندیار — سیه شد جهان پیش آن نامدار

این کلمهٔ در اوستا سپنتودات [illegible] Spentō.dāta آمده و بهمین معني خود جداگانه لغتی است که در اوستا مکرراً استعمال شده است چنانکه در فقره ۹۳ همین فروردین یشت و در فقره اول از کرده ۱۹ ویسپرد دوم سپنتودات اسم کوهي است در فقره ٦ زامیاد یشت در جزو کوهها شمرده شده است شاید همان کوه سپند باشد که در شاهنامه آمده است سوم سپنتودات که اینك اسفندیار گوئیم یکي از ناموران ایران و در داستان ملی ما دارای مقام بلندی است در فصل ۳۱ بندهش که از سلسلهٔ کیانیان صحبت میدارد در فقره ۲۹ مینویسد «گشتاسب و زریر و برادران دیگر شان از کی لهراسب بوجود آمدند از گشتاسب اسفندیار و پشوتن بوجود آمدند از اسفندیار بهمن و آتروترسه و میتروترسه و فرزندان دیگر بوجود آمدند» دقیقي در شاهنامه میگوید که اسفندیار چهار پسر داشت از این قرار بهمن، مهر نوش، آذر افروز، نوش آذر در فقره ۳۰ از فصل ۳۱ بندهش نیز سلسلهٔ اردشیر بابکان ساساني باسفندیار متصل شده است در فقره ٤١ یادگار زریران آمده «کی گشتاسب پس از آنکه پیشگوئیهای جاماسب را شنید و از واقعهٔ جنگ هولناك آینده آگاهي یافت بخاك افتاد یك یك شاهزادگان از او التماس نمودند که از خاك برخیزد و بتخت بنشیند اما سود نه بخشید تا اینکه اسفندیار از در بدر آمد بهرمزد و دین مزدیسنا و عمر شاهنشاه سوگند یاد کرد که فردا در میدان کارزار تني از تورانیان را زنده نگذارد کی گشتاسب از شنیدن این پیمان از خاك برخاست و بتخت نشست» در انجام داستان یادگار زریران نیز مندرج است که پس از کشته شدن زریر برادر کي گشتاسب سه تن از دلیران ایران داد مردانگي دادند یکي نستور پسر زریر دیگري گرامی کرت پسر جاماسب سوی اسفندیار پسر کي گشتاسب که بخصوصه عرصه را بدشمن تنگ نموده ارجاسب پادشاه توران را گرفتار ساخت یك دست و یك پا و یك گوشش را برید و یك چشمش را بآتش بسوخت آنگاه او را سوار خردم بریده‌ای نموده گفت اینك به توران برگرد و آنچه از دست یل نامور اسفندیار دیدی نقل کن

۲ بستوري یا بستوئیری [illegible] در شاهنامه اشتباهاً نون بجای باء نوشته شده نستور آمده است او پسر زریر و برادر زادهٔ گشتاسب است رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۷

۳ کوارسمن [illegible] Kavārasman در شاهنامه کرزم یا گرزم شده است و در تاریخ طبری قرزم ضبط شده است از ذکر این اسم در ردیف اسفندیار و نستور و فرشوشتر و جاماسب میتوان پي برد که کرزم از بستگان گشتاسب است دقیقي در شاهنامه راجع باو گوید

یکي سرکشي بود نامش کرزم — گوی نامبردار فر سوده رزم

بدل کین همیداشت ز اسفندیار — ندانم چسان بود آغاز کار

شنیدم که گشتاسب را خویش بود — پسر را همیشه بد اندیش بود

از تهمت و افتراء کرزم گشتاسب از پسرش اسفندیار بدگمان شده اورا بزندان افکند کرزم یعني فرماندهٔ رزم کیاني

فروهر پاکدین فرشَ اشتر (ازخاندان) هُوُوَ را میستائیم فروهر پاکدین جاماسب از خاندان هُوُوَ را میستائیم[۱] فروهر پاکدین اَوارَ اشتری را میستائیم[۲] ۞

۱۰۴ فروهر پاکدین هوشیّئوثنَ از خاندان فرشوشتر را میستائیم[۳]
فروهر پاکدین خوادِئنَ از خاندان فرشوشتر را میستائیم[٤]
فروهر پاکدین هنکهئوروه از خاندان جاماسب را میستائیم[٥]
فروهر پاکدین وَرْشن خاندان هنکهئوروه را میستائیم[٦]
فروهر پاکدین وهومنه (بهمن) (پسر) اَوارَاُشتری را میستائیم[۷]
از برای مقاومت کردن بر ضدّ خوابهای بد و علائم بد و . . . .[۸] بد و پریهای بد ۞

---

۱ فرشَ آشترَ (فرشوشتر) و جاماسب دو برادر و از شرفای ایران از خانوادهٔ هُوُوَ Hvōva (در گاتها هوگوَ) هر دو وزیر کي گشتاسب بوده اند فرشوشتر پدر زن حضرت زرتشت است پیغمبر ایران در گاتها مکرراً اسم او را میبرد چنانکه در یسنا ۲۸ قطعه ۸ و یسنا ٤٦ قطعه ۱٦ و یسنا ٤۹ قطعه ۸ و یسنا ٥۱ قطعه ۱۷ همچنین در سایر قسمتهاي اوستا غالباً از او یاد شده است از آنجمله در یسنا ۱۲ فقره ۷ و یسنا ۷۱ فقره ۱ در گشتاسب یشت نیز چندین بار باسم او برمیخوریم چنانکه در فقرات ۱۱ و ٥٤ و ٥٥ جاماسب شوهر پورو چیستا، داماد پیغمبر است غالباً با فرشوشتر یکجا ذکر شده است در جلد اول یشتها ص ۲۲۷ — ۲۳۰ از او و خانواده اش صحبت داشتیم در فقره ۱۲۷ فروردین یشت نیز از یك جاماسب دیکر یاد شده که از برای امتیاز جاماسب دوم یا متأخر نامیده شده است معني جزء اول این اسم معلوم نیست در جزء دوم کلمهٔ اسب موجود است فرشوشتر یعني دارنده شتر کار آمدو شتر را هوار در فقره بعد (فقره ۱۰٤) از اعقاب فر شوشتر و جاماسب اسم برده شده است

۲ اَوارَ آشتری Avāraoštri جزء دوم این اسم که شتر باشد معلوم است جزء اول آن که اَوارَ باشد نمیدانیم چه معني دارد از این نامور اطلاعي نداریم در فقره بعد (فقره ۱۰٤) از بهمن نامی پسر اَوارَ آشتری یاد شده است

۳ راجع به هوشیّئوثن و فر شوشتر بتوضیحات فقره ۱۰۳ ملاحظه شود

٤ خوادِئنَ X^{v}ādaēna یعني نکهدار دین خود

٥ هنکهئوروه Hanhaurvah معني ؟

٦ ورَشنَ Varšna در فقره ۱۱٦ از یك ورشن دیگر اسم برده شده است

۷ وهومنه اینك بهمن گوئیم یعني خوب منش بتوضیحات فقره پیش ملاحظه شود

۸ بجای نقاط کلمهٔ ائوایفرَ خراب شده معني ای از آن بر نمی آید

۱۰۵ فروهر پاکدین منثرَواکَ پسر سائیموزِي هیربد و پیشوای مقدس را میستائیم [۱] که از همه بیشتر ناپاکان مشرك (و) دشمنان راستی را که از برای سرودهای (خویش) خروش بر آورند و بزرگ جسمانی و سرور روحانی ندارند آن مفسدینی که فروهران را بهراسانند براندا خت از برای مقاومت کردن در ستیزهٔ که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد ❀

۱۰۶ فروهر پاکدین اَشستو پسر مدیوماه را میستائیم [۲] فروهر پاکدین اَوَرِثْرَبه پسر راشترِوغنتی را میستائیم [۳] فروهر پاکدین بوذْرَ پسر دازگراسپَ را میستائیم [٤] فروهر پاکدین زبئورونت را میستائیم [٥] فروهر پاکدین کَرسْنَ پسر زبئورونت را میستائیم [٦] آن دلیر فرمانبردار (تنومنثر) سلاح قوی آزندهٔ اهورائی را ❀

۱۰۷ کسی که در خان و مانش اشی نیک زیبای درخشان بدر آید در کالبد دختر زیبای بسیار نیرومند خوش اندام، کمربند بلند بسته، راست بالا مجلّل (رایومند) آزاده نژاد کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش (آزادی) جوید کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش برضدّ هماورد بهتر میجنگد ❀

---

۱ منثرَواکَ Mathravāka پسر سائیموزِی Sāimuzi منثرواك یعني سراینده کلام مقدس در فقره ۱۱۵ از پسرش اسم برده شده است سائیموزِی یعني دارنده خر کرهٔ ابلق کلمهٔ هیربد در اوستا اَئثرَپئیتی آمده و کلمه ای که به پیشوا ترجمه کردیم در متن هِمیْذپئیتی میباشد

۲ اشستو Ašastu رجوع شود بتوضیحات فقره ۹۵

۳ اَوَرِثْرَبه Avarethrabah پسر راشترِ وغنتی Rāštare Vaghenti یعني جشن آرا

٤ بوُذرَ Būdhra از خاندان دازگراسپ Dāzgrāspa بوُذْرَ یعني مُدرِق دازگراسب یعني دارنده اسب سیاه رنگ

٥ زَبئوُروَنت Zbaurvant یعني ؟

٦ کرَسْنَ Karsna یعني؟ فقره بعد (فقره ۱۰۷) نیز راجع است به کرَسْنَ در فقره ۱۰۸ سه تن از پارسایان بخاندان کرَسْنَ منسوب اند

۱۰۸ فروهر پاکدین ویراسپ از خاندان کَرْسنَ را میستائیم فروهر پاکدین آزاتَ از خاندان کَرْسنَ را میستائیم فروهر پاکدین فرایئوذَ از خاندان کَرْسنَ را میسائیم [۱] فروهر پاکدین ونگهو پسر ارشیه را میستائیم آن ارشیه انجمنی را که درمیان مزدیسنان نخشاترین است [۲] فروهر پاکدین دارَیتْرَثَ را میستائیم فروهر پاکدین فرارَیتْرَثَ را میستائیم فروهر پاکدین سکارَیتْرَثَ را میستائیم [۳] ꙮ

۱۰۹ فروهر پاکدین اَرْشوَنتْ را میستائیم فروهر پاکدین وِیرَشوَنتْ را میستائیم فروهر پاکدین پئیتیر َشوَنتْ را میستائیم [۴] فروهر پاکدین اَمْرُوْ را میستائیم فروهر پاکدین چَمْرُوْ را میستائیم [۵] فروهر پاکدین دراثَ را میستائیم فروهر پاکدین پئیتی دراثَ را میستائیم فروهر پاکدین پئیتی ونگهه را میستائیم فروهر پاکدین فرشاوخشَ را میستائیم فروهر پاکدین نِموَ ونگهو پسر وئذنگهه را میستائیم [۶] ꙮ

---

۱ وِیراسپَ Vīrāspa این اسم مرکّب است از وِیرَ که بمعني مرد است و از اسب شاید بتوان آن را این طور معني کرد دارنده مرداني بمنزلهٔ اسب آزات یعني آزاد فرایئوذَ Frāyaodha یعني کسي که در جنگ پیشقدم است این سه برادر از خاندان کَرْسنَ که ذکرش گذشت میباشند

۲ ونگهو Vanhu یعني نیك پسر ارشیه Aršya یعني راست و درست

۳ دارَیتْرَثَ Dārayat̰ ratha فرارَیتْرَث Frārayat̰ ratha سکارَیتْرَث Skārayat̰ ratha شاید این سه نفر هم برادر همدیگر باشند معاني لفظي این اسامي بحسب ترتیب از این قرار است دارنده گردونه (گردونه جنگي) پیش راننده گردونه دَور گرداننده گردونه

۴ اَرْشوَنتْ Aršavant̰ ویرشونتْ Vyaršavant̰ پئیتیر َشوَنتْ Paityaršavant̰ از هیچیك از این سه نفر خبری نداریم و نه معاني اسامي آنان را درست میدانیم

۵ اَمْرُو و چَمْرُو دو تن از پارسایانند شرح حالی از آنان در دست نیست و معني لفظي آنها نیز معلوم نیست ابداً این دو کلمه باسین مرو و چمروش که در بندهش و مینو خرد از آنها سخن رفته و اسم دو مرغي است مناسبتی ندارد (رجوع شود بجلد اول ص ۵۷۵—۵۷۷)

۶ دراثَ Drātha پئیتی دراثَ Paiti.dratha پئیتی ونگهه Paitivanha فرشاوخش Frašāvaxša نِموَونگهو Nemōvanhu وَئذنگهه Vaēdhanha از هیچکدام از این پارسایان اطلاعي نداریم و نه معاني اسامي آنان را میدانیم فقط معني فرشاوخش معلوم است یعني بیش از بیش بزرگ شده

۱۱۰ فروهر پاکدین وَئسَذَ را میستائیم فروهر پاکدین اشاونگهو پسر بیوندنگهه را میستائیم فروهر پاکدین جرودنگهو پسر پیَریشتوُر را میستائیم فروهر پاکدین نِرمیزدَنَ پسر آئیثویو را میستائیم فروهر پاکدین بِرِزیشنو پسر اَرَ را میستائیم فروهر پاکدین کسوپیتو پسر اَرَ را میستائیم فروهر پاکدین فریه را میستائیم[1] فروهر پاکدین استوت اِرِتَ را میستائیم[2] ::

---

۱ وَئِسَذَ Vaēsadha معنی؟ اشاونگهو Ašavaṅhu یعنی کسی که نیکیش از اشا (راستی) است پسر بیوندنگهه Bivandaṅha معنی؟ احتمال دارد که اشاونگهو در پهلوی تحریف شده اشاشگهد Ašāšagahad شده باشد که در فصل ۱۹ بندهش فقره ۱ آمده کسی که بزرگ روحانی کشور ارزه یعنی کشور غربی میباشد (رجوع شود بجلد اول ص ۴۳۱) جرودنگهو Jarōdaṅhu یعنی کسی که پاسبان مملکت است پسر پئیریشتوُرَ Pairištūra یعنی؟ شاید کسی که بقول بندهش در فصل ۲۹ فقره ۱ دارای ریاست روحانی کشور سوه یعنی کشور شرقی میباشد همین جرودنگهوی اوستا باشد که در پهلوی تحریف شده است (رجوع بجلد اول ص ۴۳۱) نِرمیزدَنَ Neremyazdana شاید از کلمات نِر+میزدَ باشد یعنی ضیافت دهنده مردان؟ پسر آئیثویو Aithvyu معنی؟ بِرِزیشنو Berezišnu یعنی بلند زانو پسر اَرَ Ara این کلمه گذشته از اینکه در این جا اسم خاص است در آبان یشت فقره ۹۳ اسم یك قسم عیب و نقصی است (رجوع بجلد اول ص ۲۷۵) کسوُپیتوُ Kasupitu یعنی کم غذا فریه Fraya در فقره ۱۱۹ فروردین یشت باز بهمین اسم برمیخوریم گذشته از این دو موضع ظاهراً این لغت در اوستا استعمال شده و بمعنی دوست میباشد

۲ اَستوَتْ اِرِتَ Astvat ereta در آئین مزدیسنا بسه سوشیانس یا سوشیانت یعنی موعود قائل شده اند که هر یک بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر ظهور خواهند کرد این سه موعود که از پشت زرتشت اند در فقرات ۱۲۸–۱۲۹ فروردین یشت مرتباً یاد شده اند و نیز اسامی مادرهای آنان در فقرات ۱۴۱–۱۴۲ مندرج است در هر جای از اوستا که سوشیانت مفرد آمده از آن آخرین سوشیانت که استوت اِرِتَ باشد اراده گردیده است چنانکه در توضیحات فقره ۸۶ (مقالهٔ کیومرث) از فروردین یشت اشاره کردیم استوت اِرِتَ آخرین آفریده اهورا مزدا خواهد بود از ظهور وی رستاخیز برانگیخته جهان معنوی روی خواهد داد در یسنای ۵۹ فقره ۲۸ آمده است « بسوشیانت درود میفرستیم » در فرگرد ۲ ویسپرد فقره ۵ بکسی درود فرستاده شده که بکلام سوشیانت که از پرتوش جهان راستی برپا خواهد شد متکی باشد بی شك در فقرات مذکور آخرین سوشیانت مقصود میباشد محل ظهور استوت اِرِتَ و دو برادر دیگرش از مشرق ایران زمین درکنار دریاچهٔ هامون خواهد بود چنانکه در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ۵ بآن اشاره شده است در زامیاد یشت فقرات ۹۱–۹۷ نسبةً مفصل از سوشیانت و محل ظهور وی سخن رفته است در جای خود بتوضیحات آن خواهیم برداخت استوت اِرِتَ یعنی کسی که مظهر و پیکر قانون مقدس است (رجوع کنید برسالهٔ سوشیانس تالیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۷)

(کرده ۲٦)

۱۱۱ فروهر پاکدین گئوپیونگهو را میستائیم[۱] فروهر پاکدین هم بَرِ ترونگهوم را میستائیم[۲] فروهر پاکدین ستئوتر وهیشتهه اشهه را میستائیم[۳] فروهر پاکدین پئورو داخشتی از خاندان خشتاو را میستائیم[٤] فروهر پاکدین خشویوراسپ از خاندان خشتاو را میستائیم[٥] ॰

۱۱۲ فروهر پاکدین اَیواستی از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم فروهر پاکدین وُهوستی از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم فروهر پاکدین گیه ذاستی از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم فروهر پاکدین اشوزد از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم فروهر پاکدین اُورُودذو از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم[٦] فروهر پاکدین خشترو چینهه از خاندان خشویوراسپ را میستائیم[۷] ॰

---

۱ گئوپیونگهو Gaopivañhu یعني فربه کننده گاوان

۲ هم بَرِ ترونگهوم Hąm.baretar-vañhvąm یعني گرد آورنده نیکیها

۳ ستئوتر وهیشتهه اشهه Staotar-vahištahe-ašahe یعنی بجاي آورنده نماز اشا وهیشتا در فقره ۱٤۰ بفروهر زن ستئوتر وهیشتهه اشهه درود فرستاده شده است

٤ در فقره ۱٤۰ بفروهر زن پئوروداخشتی درود فرستاده شده است بتوضیحات فقره ۷۲ آبان یشت در جلد اول ص ۲٦۳ نیز ملاحظه شود

٥ در فقره ۱٤۰ بفروهر زن خشویوراسپ درود فرستاده شده است راجع بمعني آن بتوضیحات فقره مذکور ملاحظه شود

٦ از اعضاي خانواده پئوروداخشتی اطلاعي نداریم در فقره ۹٦ همین یشت یك وُهوستی دیگر برخوریم در فقره ۱٤۰ بفروهر زن گیه ذاستي درود فرستاده شده است بتوضیحات فقره مذکور ملاحظه شود در فقره ۱۱٤ خاندان گیه ذاستی مندرج است راجع به اشوزد بتوضیحات فقره ۷۲ آبان یشت ملاحظه شود

۷ خشترو چینهه Xšathrō.cinah یعني خواستار سلطنت ایو استي Ayo.asti یعني آهنین استخوان آورودذو Urūdhu معني؟

۱۱۳ فروهر پاکدین اشاهورَ از خاندان جیشتی را میستائیم [۱] فروهر پاکدین فرایزنت را میستائیم [۲] فروهر پاکدین فرنه از خاندان فرایزنت را میستائیم [۳] فروهر پاکدین جرو ونگهو از خاندان فرایزنت را میستائیم [۴] فروهرهای پاکدینان اشوزد و ثریتَ پسران سایوژدری را میستائیم [۵] فروهر پاکدین وهورئوچه از خاندان وَرَکسَ را میستائیم [۶] فروهر پاکدین اَرِجهوت پسر تور را میستائیم [۷] فروهر پاکدین اوْسینمه را میستائیم [۸] ❀

۱۱۴ فروهر پاکدین یوختاسپ را میستائیم فروهر پاکدین اش‌شیئوْتنَ از خاندان گیّه ذاستی را میستائم فروهر پاکدین وهومنهه (پسر) کتو را میستائیم فروهر پاکدین وُهوَزْدهْ پسر کتو را میستائیم فروهر پاکدین اشَ‌سردَ پسر اش‌سئیرینک را میستائیم فروهر پاکدین اشَ‌سردَ پسر زئیرینک را میستائیم فروهر پاکدین چاخشنی را میستائیم

---

۱ اشاهورَ [اوستایی] شاید این اسم از اشا و اهورا مرکب باشد جیشتی معنی؟

۲ فرایزنت [اوستایی] Frāyazenta یعنی بفدیهٔ برازنده در فقره ۱۴۰ از زنش یاد شده است

۳ فرنه Frēnah معنی؟

۴ جرو ونگهو [اوستایی] Jarō.vaṅhu یعنی پاسبان نیکی

۵ راجع به اشوزد و ثریتَ وسایوژدري بجلد اول یشتها ص ۱۹۹ و ۲۶۳ ملاحظه شود در جلد اول یشتها صفحه ۱۹۹ در سر سطر ۲۰ سهوي روي داده (آورواخشیه) مندرج است بجاي آن باید (اشوزد) مندرج شود از خوانندگان این نامه خواهشمندیم که آن را اصلاح کنند ثریتَ در شاهنامه اترط شده است رجوع شود بجلد اول ص ۱۹۷

۶ وهورئوچه (بهروز) رجوع شود بتوضیحات فقره ۹۷ وَرَکسَ [اوستایی] Varakasa یعني نگهدار برگان

۷ آرجهوت [اوستایی] Arejahvat یعني ارجمند احتمال دارد از کلمهٔ تورَ [اوستایی] Tūra توراني مقصود باشد چه کلمهٔ مذکور در اوستا بمعني توراني استعمال شده است

۸ در فقره ۱۴۰ از زن آوسینمه یاد شده است راجع بمعني آن بتوضیحات فقره مذکور ملاحظه شود

فروهر پاکدین سیاوَسپي را میستائیم فروهر پاکدین پثو روشق پسر کوی را میستائیم[۱] ✿

۱۱۵ فروهر پاکدین وَرِسمپا پسر جَنَنرَ را میستائیم فروهر پاکدین نَنرَاستی پسر پِشته را میستائیم فروهر پاکدین زرزداتی پسر پشته را میستائیم فروهر پاکدین گَیئوَني پسر وهومنهه را میستائیم فروهرهای پاکدینان اِرِزو و سرُوَتو سپادَ را میستائیم فروهرهای پاکدینان زرینگهه و سپنتو خرَتو را میستائیم فروهر پاکدین ورشنی پسروا کرزَن را میستائیم فروهر پاکدین فراچیه پسر تَنثُروَاِنی را میستائیم فروهر پاکدین وهمَذاتَ پسر منثرواکَ را میستائیم فروهر پاکدین اُوشترَ پسر سدَنهَ را میستائیم ✿

۱۱٦ فروهر پاکدین دنگهوسروتَ را میستائیم فروهر پاکدین دنگهو فراده را میستائیم فروهر پاکدین سپوَپدْ پسر مخشتی را میستائیم فروهر پاکدین پینگهر پسر مخشتی را میستائیم فروهر پاکدین اُوشتازَنتَ را میستائیم فروهر پاکدین اشَ سوَه را میستائیم فروهر پاکدین اشا اُوروَاِث را میستائیم فروهر پاکدین هَئوَ موْ خوارِنه را میستائیم فروهر پاکدین وَرشنَ را میستائیم ✿

۱۱۷ فروهر پاکدین فرَوَ را میستائیم فروهر پاکدین اُوسناکَ را میستائیم فروهر پاکدین خوانونت را میستائیم فروهر پاکدین دَئناوَزه را میستائیم فروهر پاکدین اِرَجوَن را میستائیم فروهر پاکدین اَئیوی خوارِنه را میستائیم فروهر پاکدین هُوَیزَتَ را میستائیم

---

۱ از اشخاص این فقره و فقرات بعد اطلاعي نداریم هرچند که معاني لغوي اکثر این اسامي معلوم است اما از براي اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم آخرین اسم فقره ۱۱٤ که کوي Kavi باشد سه بار در این یشت آمده است در فقره ۱۱۹ بفروهر خود او درود فرستاده شده و در فقره ۱۲۳ از فروهر گَرشتَ پسر کوي یاد شده است کوي را که در فارسي کي گوئیم عنوان سر سلسلهٔ پادشاهان کیاني قُباد بوده است در زامیاد یشت از آن صحبت خواهیم داشت

فروهر پاکدین هَرِذاسپ را میستائیم فروهر پاکدین پازِینَهَ را میستائیم فروهر پاکدین خواخشثرَ را میستائیم فروهرپاکدین اَشوَ یَئو ئیریَه را میستائیم فروهرپاکدین اَستوَت اِرتَ را میستائیم [۱] ٭

(کرده ۲۷)

۱۱۸ فروهر پاکدین هوگئوَ را میستائیم فروهر پاکدین انکهویو را میستائیم فروهر پاکدین گئوَری را میستائیم فروهرپاکدین گئورینَه را میستائیم [۲] فروهرپاکدین مَزدرا وَنگهو را میستائیم فروهرپاکدین سریراونگهو را میستائیم فروهر پاکدین آیوتَ را میستائیم فروهرپاکدین سوُرَوَ یَزَتَ را میستائیم ٭

۱۱۹ فروهر پاکدین اِرِذوَ را میستائیم فروهرپاکدین کَویِ را میستائیم فروهای پاکدینان اُوخشنَ پسر وِیذِ پسرَوَه (و) دُوَرَ اِسروَتَ پسر برزَوَنت را میستائیم فروهر پاکدین وَنگهو ذاتَ پسر خواذات را میستائیم [۳] فروهر پاکدین اوزیه از خاندان ونگهو ذات را میستائیم فروهرپاکدین فریه را میستائیم [٤] ٭

۱۲۰ فروهر پاکدین اِشمِ ینگهه رَئوچَ را نام برده میستائیم فروهر پاکدین اِشمِ ینگهه وَرِزَ را نام برده میستائیم فروهر پاکدین

---

۱ راجع به استوت اِرتَ بتوضیحات فقره ۱۱۰ ملاحظه شود

۲ گئوَرَینَه Gaorayana یکي از جاویدانیهاست که از یاوران سوشیانت خواهد بود رجوع شود بکتاب ۹ دینکرد فصل ۲۳ فقره ۲

۳ خواذاتَ X^vadhāta یعني خود داد خود قانون خود کام خود رأی و جاوداني این کلمه بمعني مذکور غالباً در اوستا استعمال شده است همین کلمه است که در پهلوي ختاي و در فارسي خداي یا خدا گویند

٤ در فقره ۱۱۰ باز باسم فریه برخوردیم رجوع شود بتوضیحات فقره مذکور

اَشِم ْ َبهائي ُاوْشتَ را نام برده میستائیم [۱] فروهر پاکدین َیو ْ ایشتَ از خاندان فریانَ را میستائیم [۲] و (فروهر) ُاوْسمانَ َپشْتته را از برای مقاومت کردن بر ضد خصومتی که از خانواده برخاسته باشد [۳]

۱۲۱ فروهر پاکدین سپیتی پسر ُاوْسپسنوْ را میستائیم فروهر پاکدین اِرزْراسپ پسر آوْسپسنوْ را میستائیم [٤] فروهر پاکدین

---

۱ اَشِم ْ َبهائي ُاوْشتَ این اسم مرکب است از کلمات آغاز یسنا ٤۳ قطعهٔ ۱ اَشِم ْ بهائي اوْشتَ یکي از هفت جاودانیهاست که در خونیرس بسرمیبرد رجوع شود به بندهش فصل ۲۹ فقره ٥ و به دادستان دینیک فصل ۹۰ فقره ۳ راجع به خونیرس بجلد اول ص ٤۳۳ ملاحظه شود

۲ در خصوص یوایشت از خاندان فریان رجوع شود بجلد اول ص ۲۲٦ و ۲٦۹-۲۷۱

۳ باسامي این پدر و پسر در فقره ۹۷ نیز برخوردیم رجوع شود بتوضیحات فقره مذکور

٤ سپیتي [اوستایی] Spiti اِرزْراسپَ [اوستایی] Erezrāspa هر دو پسر آوْسپَسْنوُ [اوستایی] Uspasnu میباشند سپیتي یعني سفید اِرزْراسپَ یعني دارنده اسب راست رو آوْسپَسْنوْ یعني کسي که گرد بر انگیزد در فصل ۲۹ بندهش فقره ۱ از این دو برادر اسم برده شده است در فصل مذکور هریك از هفت کشور روي زمین در تحت ریاست یکي از نیکان و پارسایان قرار داده شده ریاست روحاني کشور فردذفش یعني کشور جنوب شرقي باسپیتي پسر آوْسپَسْنوْ میباشد و ریاست روحاني کشور ویدفش یعنی کشور جنوب غربي با اِرزراسپ پسر آوْسپَسْنوْ میباشد در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۰ فقرات ۱۷ — ۲٤ داستاني راجع بهجوم مازندرانیان در عهد فریدون مندرج است و از آن چنان بر می‌آید که این دو برادر از مازندران بوده اند اینك آن داستان بطور خلاصه «پس از سپري شدن روزگار شهریاري ضحاك مازندرانیان به خونیرس (مملکت مرکزي) روي نهاده کشور را ویران کردند مردم بستوه آمده بنزد فریدون شکوه بردند و بدو گفتند ضحاك دیوها را در بند داشتي و همه در عهد او در امان بودند آنگاه فریدون لشکر بزرگي آراسته بمیدان جنگ مازندرانیان شتافت پنجاها و صدها و هزارها و ده هزارها از آنان بکشت فقط یك ثلث از آنان خسته و در مانده بکوههاي مازندران برگشتند از آن پس کسي از مازندرانیان را یاراي آن نبود که از کوه فرود آمده داخل خونیرس شود دو تن از آنان یکی سپیتی پسر آوسپسنوُ و دیگري اِرزْراسپ پسر اوسپسنوُ از براي آموختن دانش دیني نزد فرشوشتر آمدند» فرشوشتر معاصر حضرت زرتشت و پدر زن پیغمبر و وزیر کي گشتاسب و برادر جاماسب است

فروهر پاکدین فرادَتْ وَنگهو اُوْسَذَنْ پسر مزدیسنَ را میستائیم [۱] پسر ستیونت را میستائیم فروهر پاکدین رَئوْچِسْ چَئِشْمَنْ را میستائیم فروهر پاکدین هوَرِ چَئِشْمَنْ را میستائیم [۲] فروهر پاکدین وِیِسروُتر را میستائیم فروهر پاکدین بَرِمنَ را میستائیم فروهر پاکدین وِیِسرُوْتَ را میستائیم ***

۱۲۲ فروهر پاکدین هَوسپَ را میستائیم فروهر پاکدین چثوَرِسپَ را میستائیم [۳] فروهر پاکدین ذُورا مَئِشي را میستائیم فروهر پاکدین فرئورئوس پسر کَتوشَ را میستائیم فروهر پاکدین فرینااسپَ پسر کَتوَ را میستائیم فروهر پاکدین فرادَتْ نَرْ پسر گَوَارَتو را میستائیم فروهر پاکدین وهوشتر پسر اَخننکهه را میستائیم فروهر پاکدین ویوارِشوَ پسر ائینیاوَ را میستائیم ***

---

۱ آوْسذَنْ Usadhan پسر مَزْدَیَسْنَ آوْسذَنْ یعنی دارای چشمه‌ها مَزْدَیَسْنَ یعنی مزدا پرست در فقره ۱۳۲ نیز همین اسم در جزو پادشاهان کیانی ضبط شده است همچنین در فقره ۷۱ از زامیاد یشت در ردیف پادشاهان کیانی باین اسم برمیخوریم همین اسم نیز در اوستا آوسَنْ آمده چنانکه در فقره ۴۵ آبان یشت و در فقره ۳۹ بهرام یشت آوْسذَنْ یا آوْسَنْ هر دو یکي است اینك در فارسي کاؤس گوئیم در فقرات مذکور از آوسذَنْ یا آوْسَنْ (باستثنای فقره ۱۲۱ فروردین یشت) کیکاوُس پادشاه کیانی نوهٔ کیقباد اراده شده است (رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۴--۲۱۶)

۲ رَئوچِسْ چَئِشْمَنْ Raočasčaēšman هوَرِ چَئِشْمَنْ Hvare-čaēšman این دو اسم نیز در فقره ۱۲۸ تکرار شده است اولی یعني روشنی پاشنده دومي یعنی فروغ خورشید پاشنده در دادستان دینیك در فصل ۳۶ فقرهٔ ۴ این دو پارسا روشن چشم و خور چشم ضبط شده و در جزو شش یاوران جاودانی سوشیانت در هنگام رستاخیز شمرده شده اند از ما بقی این یاوران که بقول دادستان دینیك در هفت کشور فرمانده اند در توضیحات فقره ۱۲۸ صحبت خواهیم داشت

۳ هوَسپَ Hvaspa یعنی کسی که اسبش خوب است چثوَرِسپَ Čathvarespa یعنی کسی که چهار اسب (بگردونه) بسته است هوسپ و چثورسپ که در پهلوی تحریف شده هر دو در فصل ۲۹ بندهش در فقرهٔ ۱ آمده اند اولی بزرگ روحانی است در کشور ورویرشت یعنی در کشور شمال غربی دومی بزرگ روحانی است در کشور وروجرشت یعنی کشور شمال شرقی رجوع شود بجلد اول ص ۴۳۱—۴۳۳

۱۲۳ فروهر پاکدین فرارازی پسر تور را میستائیم فروهر پاکدین ستیپی پسر رَوَنت را میستائیم فروهر پاکدین پرشینتَ پسر گندرِوَ را میستائیم[۱] فروهر پاکدین اَوّیه پسر سپنگه را میستائیم فروهر پاکدین اِتَتوَ از خاندان مأیوْ را میستائیم فروهر پاکدین یَیْتوش گاوْ پسر وَیا تَنَ را میستائیم فروهر پاکدین گَرْشتَ پسر کوي را میستائیم[۲] ꙰

۱۲٤ فروهر پاکدین پئورو بنگهه پسر زئوش را میستائیم فروهر پاکدین وهوداتَ پسر کاتَ را میستائیم فروهر پاکدین بَاوَنگْهَه پسر ساوَنگْهَنگهَه را میستائیم فروهرهای پاکدینان هورِزْ (و) اَنکسَ را میستائیم فروهر پاکدین اَرَوَئوشترَ پسر اِرِزَونت دئینگهئوش رامیستائیم فروهر پاکدین فراچیثر پسر بِرِزَونتْ را میستائیم[۳] فروهر پاکدین وهوپرِسَ پسر اَئینیاوَ را میستائیم[٤] ꙰

۱۲۵ فروهر پاکدین پَرَوْدَسْمَ پسر داشتاغنی مُوزِیْ از مملکت موژ را میستائیم فروهرهای پاکدینان فرا تورَ (و) اسروتَ از خاندان بنْش تَستورَ را میستائیم فروهر پاکدین اورِگاوْ پسر اِرِزَوَنتْ پسر اوئیغمتستوْرَ را میستائیم فروهر پاکدین گئو مَنتْ پسر زوَنْ رَئوژدي از مملکت رَئوژْ دیه را میستائیم فروهر پاکدین تریت پسر اَئو سَرِذْ (و) فیوشتَ تنّی از مملکت تنیه را میستائیم[۵] ꙰

---

۱ گندْرِوَ [اوستایی] ترکیب دیگری است از گَندَرِوَ [اوستایی] اولی یکي از پارسایان است که بفروهرش درود فرستاده شده است دومی دیوی است که بدست گرشاسب کشته شده است رجوع شود بجلد اول ص ۲۰۰

۲ در فقرهٔ ۱۱۹ باسم کوی بر خوردیم

۳ در فقرهٔ ۱۱۹ باسم بِرِزوَنتْ بر خوردیم

٤ در فقرهٔ ۱۲۲ باسم ائینیاوَ بر خوردیم

۵ پَرَوْدَسْمَ پسر داشتا غني یك مُوژی از مملکت مُوژَ و گئومَنتْ پسر زَوَنْ یك رَئوژدي از مملکت رَئوژدیه و فیوشتَ یك تنی از مملکت تنیه نامیده شده اند این ممالك که در متن [اوستایی] Muža و [اوستایی] Raoždya و [اوستایی] Tanya آمده نمیدانیم در کجا واقع بوده است نظر باینکه اسامی اشخاص منسوب باین ممالك ایرانی است بایستی این ممالك هم در سر زمین ایران واقع باشد نه در خارج چنانکه برخی از مستشرقین گمان کرده اند

۱۲۶ فروهر پاکدین نیرْوَنکشْوَ (از خاندان) اَوْسپَیشَتَ (از دودمان) سئِنَ را میستائیم فروهر پاکدین اَوْتیوْنی پسر وِیتکوی (و فروهر) زیغریْ پسر سَئنَ را میستائیم فروهر پاکدین فرَوْهکفرَ از خاندان مرزْیشمَ از دودمان سَئنَ را میستائیم [1] فروهر پاکدین وَرِسْموْرَئوْچهْ پسر پرث وَفسْمن را میستائیم [2] ❀

۱۲۷ فروهرهای پاکدینان اَش‌نَمَهْ (و) ویدت‌گاو از مملکت انگهوی را میستائیم فروهرهای پاکدینان پرْشتْ‌گاَوْ (و) دازگَرَوْگاَوْ از مملکت اپخشیرا را میستائیم [3] فروهر پاکدین هوْفرَوَخشْ از خاندان کهرَوْکَنَ‌ها را میستائیم فروهر پاکدین اَکَیذَ از خاندان پوْذَها را میستائیم فروهر پاکدین جاماسپ دوم را میستائیم فروهر پاکدین مدیوماه دوم را میستائیم فروهر پاکدین اروتدنر دوم را میستائیم [4] ❀

۱۲۸ فروهر پاکدین رَئوْچس‌چَشمنْ را میستائیم فروهر پاکدین هوَرچشمن را میستائیم فروهر پاکدین فرادت خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین ویذَتْ خوارِنَهْ را میستائیم فروهر پاکدین وُئوروِنمَ را میستائیم

---

۱ در خصوص سَئنَ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۹۷

۲ در فقرهٔ ۹۷ نیز باسم وَرِسْموْرَئوچه بر خوردیم

۳ اَنگهویْ Aṅhvi ظاهراً این کلمه تحریف شده چه در نسخ با املاء مختلف نوشته شده است اسم مملکتی است اپخشیرا Apaxšīrā نیز اسم مملکتی است تعیین محل این دو مملکت غیر ممکن است همینقدر میدانیم که هر دو مملکت در ایران زمین واقع بوده است گذشته از اینکه اسامی اشخاصی که منسوب بآنهاست ایرانی است اسم مملکت اپخشیرا خود دلیل ایرانی بودن این مملکت است چه این کلمه بمعنی (بی شیر) میباشد

٤ باسامی جاماسب و مدیوماه و اُروتدنر در فقرات ۹۵ و ۹۸ و ۱۰۳ برخوردیم در این فقره جاماسب و مدیوماه و اروتدنر دیگری مقصود میباشد که از برای امتیاز با صفت بعد زائیده شده قید گردیده اند

فروهر پاکدین وئُورُوْسوَهْ را میستائیم[۱] فروهر پاکدین اوخشیتْ اِرت را میستائیم فروهر پاکدین اوخشیتْ نمهْ را میستائیم فروهر پاکدین اَستوَتَ اِرت را میستائیم[۲] ٥

---

۱ در فقره ۱۲۱ از دو تن از این پارسایان که رَئُوچس چِشمن و هوَرِ چِشمن باشند صحبت داشتیم و گفتیم که بنا بمندرجات دادستان دینیك در فصل ۳٦ فقره ٤ روشن چشم (رئوچس چشمن) و خور چشم (هوَرِ چشمنَ) در هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت میباشند اینك در این فقره هر شش یاوران شوسیانت که دادستان از آنان صحبت میدارد یکجا نامیده شده اند نخستین و دومین رئوچس چشمن و هورچشمن که ذکر شان گذشت

(سوم) فرادَتْ خوارِنَهْ [Avestan script] Frādaṯ Xᵛarenah یعنی فر پرور در دادستان فراذت فرّه شده است

(چهارم) وِیذَتْ خوارِنَهْ [Avestan script] Vidhaṯ Xᵛarenah در دادستان وِردَت فرّه شده است یعنی از فر برخوردار

(پنجم) وُئُورُو نمه [Avestan script] Vouru.nemah یعنی فراخ نیایش در دادستان کامك نیایش شده است

(ششم) وُئُورُوْ سوَهْ [Avestan script] Vouru.savah یعنی فراخ سُود در دادستان کامك سُوت شده است بقول دادستان دینیك در هنگام رستاخیز و برخاستن مردگان که پنجاه و هفت سال طول خواهد کشید این شش پارسایان جاودانی در هفت کشور روی زمین سوشیانت را یاری خواهند نمود و با خونیرس یعنی با کشور مرکزی و محل اقامت سوشیانت در گفت و شنید خواهند بود روشن چشم در ارزه یعنی کشور غربی فرمانده و بزرگ خواهد بود خور چشم در سوه یعنی کشور شرقی فراذت فرّه در فردذفش یعنی کشور جنوب شرقی وَردت فرّه در ویدذفش یعنی کشور جنوب غربی کامك نیایش در وُروبرشت یعنی کشور شمال غربی کامك سوت در وُروجرشت یعنی درکشور شمال شرقی (راجع بهفت کشور بصفحات ٤۳۱ — ٤۳۳ جلد اول ملاحظه شود)

۲ در توضیحات فقره ۱۱۰ راجع به اَستوَتْ اِرِتَ گفتیم که در آئین مزدیسنا بسه موعود قائل شده اند که هر یك بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر ظهور خواهد کرد آخرین آنان استوت اِرِتَ میباشد که معمولاً اسم سوشیانت باو اطلاق میشود در آخر فقره ۱۱۷ باز باسم استوت اِرت برخوردیم اینك در این فقره اسم هر سه موعود در یکجا ذکر شده اند

(نخست) اوْخشیَتْ اِرِتَ [Avestan script] Uxšyaṯ.ereta یعنی پرورانندهٔ قانون مقدس امروزه اوشیدر یا هوشیدر گویند در کتب پهلوی خورشیدر یا اوشتیر آمده است گاهی کلمهٔ بامی را بآن افزوده هوشیدر بامی میگویند

(دوم) اوْخشیَتْ نمهِ [Avestan script] Uxšyaṯ.nemah یعنی پرورانندهٔ نماز و نیایش امروزه اوشیدر ماه یا هوشیدر ماه گویند

(کردهٔ ۲۸)

۱۲۹ کسی که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد وَاستوَّتَ اِرِتَ نامیده خواهد شد از این جهت سوشیانت برای اینکه او بسراسر جهان مادی سود خواهد بخشید از این جهت اَستوَّتَ اِرِتَ برای اینکه او آنچه را جسم و جانی است پیکر فنا ناپذیر خواهد بخشید از براي مقاومت کردن برضد دروغ جنس دوپا (بشر)

(سوم) استوت اِرِتَ که در توضیحات فقره ۱۱۰ از او سخن رفت این سه برادر از پشت پیغمبر ایران هستند بنا بسنت نطفهٔ حضرت زرتشت را ایزد نریوسنگ برگرفته بفرشتهٔ آب ناهید سپرد که آن را در دریاچهٔ کیانسو (هامون) حفظ نمود در آغاز هزاره یازدهمین دوشیزه اي از خاندان بهروز خدا پرست و پرهیزگار در آن دریاچه آب تنی نموده از آن نطفه آبستن خواهد شد پس از انقضاي مدت نه ماه هوشیدر یا بعرصهٔ دنیا خواهد گذاشت این پس بسن سي سالگي از طرف اهورا مزدا برانگیخته دین از پرتو ظهور وي جاني خواهد گرفت از جمله علامات ظهور وي این است که خورشید ده شبانروز غیر متحرك در وسط آسمان خواهد ایستاد و بهفت کشور روي زمین فروغ خواهد پاشید آنکه دلش با خدا نیست از دیدن این خارق‌العاده زهره خود باخته از هول و هراس جان خواهد سپرد و زمین از ناپاکان تُهي خواهد گشت در آغاز هزاره دوازدهمین دگر باره دوشیزه اي از خاندان بهروز در دریاچهٔ هامون تن خویش شُسته بارور خواهد شد پس از نه ماه هوشیدر ماه مُتوّلد خواهد شد و بسن سي سالگي برسالت خواهد رسید در هنگام ظهور وي خورشید بیست شبانروز درمیان آسمان غیر متحرك خواهد ایستاد در عهد سلطنت روحاني هوشیدر ماه ضحاك از کوه دماوند زنجیر گسیخته دست ستم و کینه خواهد گشود بفرمان اهورا مزدا یل نامور گرشاسب نریمان از دشت زاُبلستان برخاسته آن ناپاك را هلاك خواهد کرد در آخر دوازدهمین هزاره باز دوشیزه اي از خاندان بهروز در هامون خود شُسته آبستن خواهد شد از او سوشیانت آخرین آفریده اهورامزدا روي بجهان خواهد نمود چون بسن سي سالگي رسد امانت رسالت مزدیسنا بوی برگذار شود بواسطه غیر متحرك ماندن خورشید در وسط آسمان بعالمیان ظهور سوشیانت و نو کننده جهان بشارت داده خواهد شد از ظهور وي اهریمن نیست شود دیو دروغ نابود گردد یاوران جاوداني آن حضرت که کیخسرو وگیو وگودرز و طوس و پشوتن وگرشاسب نریمان وغیره باشند نیز قیام کنند مردگان برخیزند و جهان معنوي روي نماید در فقرات ۱۴۱-۱۴۲ از مادرهاي هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت یاد شده است (رجوع شود برسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده)

از برای مقاومت کردن در ستیزه ای که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد [۱] ❀

(کردهٔ ۲۹)

۱۳۰ فروهر پاکدین جم‌قوی دارندهٔ گلهٔ فراوان از خاندان ویونگهان را میستائیم [۲] از برای مقاومت کردن بر ضد فقارتی که از طرف دیوهاست و بر ضد بیعلوفگی که از خشکی است و بر ضد زوال مرشون [۳] ❀

۱۳۱ فروهر پاکدین فریدون از خاندان آبتین را میستائیم [٤] از برای مقاومت کردن بر ضد جرب و تب و . . . و لرزهٔ تب و . . . [٥] از برای مقاومت کردن برضد آزار مار [٦] فروهر پاکدین ا ئوشنر بسیار زیرك را

---

۱ تمام این فقرات راجع است به اَستوَت اِرِتَ که در فقره پیش گذشت در مقالهٔ فروهر (جلد اول ص ۶۰۰) گفتیم که فروهر هریك از نامداران و پارسایان از براي رفع آسیب و بلاي مخصوصي خوانده میشود چنانکه در فقره فوق ملاحظه میشود بفروهر سوشیانت درود فرستاده شده از براي مقاومت کردن در مقابل دروغ جمله اخیر فقره ۱۲۹ مثل جمله اخیر فقره ۱۰۵ میباشد در متن آمده (ستیزه که از پاکدینان برانگیخته شده باشد) ولی بنظر میرسد که چنین مقصود باشد (ستیزه که برضد پاکدینان برانگیخته شده باشد)

۲ راجع بجم و خاندانش ویونگهان بجلد اول ص ۱۸۰ — ۱۸۸ ملاحظه شود

۳ مرشوَن دیو زوال و فراموشي است رجوع شود بجلد اول ص ۳۱۳ و بمقالهٔ گشوتَمَ ص ۳۸ جلد دوم

٤ راجع بفریدون و خاندانش آبتین بجلد اول ص ۱۹۱ — ۱۹۵ ملاحظه شود

٥ بجاي نقاط از کلمات تَیْزَ [illegible] و واوَرْشا [illegible] نمیدانیم که چه ناخوشیهائي مقصود میباشد

٦ فروهر فریدون از براي رفع ناخوشیها و گزش مار ستوده شده باین مناسبت که او مؤسس طب و مخترع تریاق است چنانکه در تاریخ بلعمي مندرج است: و نخست پادشاهي که در نجوم نگریست او (فریدون) بود و در علم طب نیز رنج ببرد و تریاق او ساخت. حمزه اصفهاني مینویسد: و فریدون احدث الرقی وابدع التریاق من جرم الافاعي و اَسس الطب و دل من النبات ما یدفع الآفات عن اجسام ذوي الارواح

راجع باین موضوع بکتاب ذیل ملاحظه شود Traité de Médecine Mazdéenne par Casartelli; Louvain 1886 p. 5

میستائیم ۱ فروهر پاکدین اوزَوَ از خاندان نوماسپ را میستائیم ۲ فروهر پاکدین اغریرث دلیر را میستائیم ۳ فروهر پاکدین منوچهر از خاندان ایرج را میستائیم ۴ ⁂

۱۳۲ فروهر پاکدین کیقباد را میستائیم فروهر پاکدین کی اپیوه را میستائیم فروهر پاکدین کیکاوس رامیستائیم فروهر پاکدین کی آرش را میستائیم فروهر پاکدین کی پشین را میستائیم فروهر پاکدین کی ویارش را میستائیم فروهر پاکدین کی سیاوش‌را میستائیم فروهر پاکدین کیخسرو را میستائیم ۵ °

۱۳۳ از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش ۶ از برای پیروزی اهو را آفریده اش از برای برتری فاتحش از برای حکم خوب مجری شده اش از برای حکم تغییر ناپذیرش از برای حکم مغلوب نشدنیش و از برای شکست فوری دشمنان (از او) °

۱۳۴ از برای قوّت سالم و از برای فر مزدا آفریده و از برای تندرستی از برای فرزندان نیکِ با هوشِ دانای زبان آورِ مقتدرِ روشن چشم از احتیاج

---

۱ اَئوشنرَ [Avestan script] Aošnara بقول دینکرد مشاور کیکاوس بوده بالاخره کیکاوس از دیوها فریب خورده او را کشت اَئوشنرَ در هوش و فراست مشهور بوده در (آفرین پیغمبر زرتشت) حضرت زرتشت بکی گشتاسب دعا کرده گوید « بکند که تو مانند مزدا نیک کنش شوی مانند فریدون پیروزگر گردی مانند جاماسب نیرومند باشی مانند کیکاوس بسیار زورمند گردی مانند اَئوشنرَ زیرک شوی . . . . . »

راجع به کیکاوس و او شنر بمقاله کیانیان (کیکاوس و اوشنر) نیز ملاحظه شود

Sacred Books of the East vol. XLVII p. 13

۲ اَوزَوَ از خاندان نوماسپَ رجوع شود بمقالهٔ زو پسر تهماسب ص ۴۶-۴۹ درهمین جلد

۳ اغریرث پسر پشنگ و برادر افراسیاب وکرسیوز بوده برخلاف برادرانش از نیکان و دوستار ایرانیان بوده بهمین جهت افراسیاب پادشاه توران اورا کشت رجوع شود بمقالهٔ افراسیاب در جلد اول ص ۲۰۷-۲۱۴

۴ راجع به منوچهر ازخاندان ایرج بمقالهٔ منوچهر ص ۵۰-۵۲ ملاحظه شود درهمین جلد

۵ از کلیهٔ این پادشاهان کیانی در فقرات ۷۰-۷۷ زامیادیشت نیز یاد شده است در مقالهٔ کیانیان از آنها صحبت خواهیم داشت

۶ یعنی نیروی کیخسرو فقرات ۱۳۴ و ۱۳۵ نیز راجع باوست

رهانندهٔ دلاور از برای آگاهی درست از آینده و از بهترین زندگی (بهشت) غیر قابل تردید ۞

۱۳۵ از برای سلطنت درخشان از برای مدت زندگانی بلند از برای همهٔ خوش بختیها از برای همهٔ درمانها از برای مقاومت کردن برضد جادوان و پریها و کویها و کَرپانهای ستمکار [1] از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از ستمکاران سرزند ۞

۱۳۶ فروهر پاکدین سام گرشاسب گیسوان دارندهٔ مسلح بگُرز را میستائیم [2] از برای مقاومت کردن بر ضد (دشمن) قوی بازوان و لشکر (دشمن) با سنگر فراخ با درفش پهن با درفش بر افراشته با درفش گشوده (لشکری که) درفش خونین بر افرازد از براي مقاومت کردن بر ضد راهزن ویران کنندهٔ هولناك آدمي کش بیرحم از برای مقاومت کردن بر ضد آزاری که از راهزن سرزند ۞

۱۳۷ فروهر پاکدین آخرُوْرَ از خاندان خسرو را مستائیم [3] از برای مقاومت کردن برضد دروغگوئی که دوست خود را هم میفریبد و برضد بخیل ویران کنندهٔ جهان فروهر پاکدین هوشنگ دلیر را میستائیم [4] از برای مقاومت کردن برضد دیوهای مازندران و دروغپرستان وَرِنَ (گیلان) [5] از برای مقاومت کردن برضدآزاری که از دیوها سرزند ۞

---

۱ کویْ [illegible] و کَرَپنْ [illegible] غالباً درگاتها نیز باهم نامیده شده اند از اُمرا و پیشوایان دیویسنا بوده اند مکرراً حضرت زرتشت از آنان که گمراه کنندگان قوم اند در گاتها شکایت کرده است در قسمتهاي دیگر اوستا از آنان نیز بمعاني مذکور و بمعاني مطلق گمراه کنندگان و مفسدین اراده شده است رجوع شود بگاتها تفسیر نگارنده ص ۹۳

۲ راجع بگرشاشب بجلد اول ص ۱۹۵-۲۰۷ ملاحظه شود

۳ آخرُوْرَ [illegible] Axrūra از خاندان خسرو و از دوستان گرشاسب بوده است معنی ؟

٤ راجع بهوشنگ بجلد اول ص ۱۷۸-۱۷۹ ملاحظه شود

۵ وَرِنَ = دیلمُ = گیلان رجوع شود بجلد اول ص ۵۷

۱۳۸ فروهر پاکدین فرّذاخشتی پسر خونبیّه را میستائیم[1] از برای مقاومت کردن برضد (دیو) خشم گرز خونین آزنده و برضد دروغپرستانی که خشم را بزرگ میدارند از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از خشم سرزند[2]

(کردهٔ ۳۰)

۱۳۹ فروهر پاکدین هوُوِیْ را میستائیم[3] فروهر پاکدین فرِنی را میستائیم فروهر پاکدین ثریتی را میستائیم فروهر پاکدین پئوروچیستا را میستائیم[4]

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۹۶

۲ دیوخشم در اوستا اَئِشمَ آمده رجوع شود بجلد اول ص ۴۷۵ و ۵۲۰

۳ در این فقره و فقره بعد از زنان پارسا یاد شده است
هوُوِيْ Hvōvī دختر فرشوشتر و زن حضرت زرتشت است در دین یشت فقرهٔ ۱۵ نیز از او یاد شده است در گاتها یسنا ۵۱ فقره ۱۷ درجائي که پیغمبر ایران میگوید «فرشوشتر هُوگوَ دختر گرانبها و عزیزي را بزني بمن داد پادشاه توانا مزدا اهورا وي را از براي ایمان پاکش بدولت راستی رساند» اشاره بهمین زن است در سنت است که سه پسر آینده زرتشت (سوشیانتها = موعودها) که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد از پشت همین زن و پیغمبر میباشند چنانکه در فصل ۳۲ بندهش فقره ۸ آمده سه پسر آینده زرتشت که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت باشند از هووي هستند در فقره ۱۲۸ همین یشت باسامی این سه برادر برخوردیم در جلد اول یشتها صفحات ۲۲۷-۲۳۰ و در توضیحات فقره ۱۰۳ همین یشت از جاماسب و برادرش فرشوشتر صحبت داشتیم و گفتیم آنان از خاندان هوُوَ هستند (در گاتها هوُگو) هستند هوُويْ مؤنث هُووَ میباشد یعنی دارنده گاوهاي خوب

۴ در توضیحات فقره ۹۸ از سه پسر زرتشت که ایسدواستر واُروتدنر و خورشید چهر باشند صحبت داشتم همچنین از سه پسران آینده پیغمبر که موعودهاي مزدیسنا هستند در توضیحات فقرات ۱۱۰ و ۱۲۸ و ۱۲۹ سخن رفت اینک در این فقره از سه دختر پیغمبر یاد شده است (نخست) فرني Freni در کتب پهلوي فرن آمده است این کلمه گذشته از اینکه اسم خاص است خود جداگانه بمعنی بسیار و فزون و فراوان میباشد و بهمین معنی مکرراً دراوستا استعمال شده است چنانکه در آبان یشت فقره ۱۲۹ و مهریشت فقره ۲۰ فرني بزرگترین دختر زرتشت است چنانکه در فقره بعد ملاحظه میشود اسم چهارتن از زنان پارسا فرني بوده است امروزه هم این اسم درمیان پارسیان معمول است

فروهر پاکدین هوتئوسا را میستائیم [۱] فروهر پاکدین هُما را میستائیم [۲] فروهر پاکدین زئیری‌چی را میستائیم فروهر پاکدین ویسپ‌َ تئوروشی را میستائیم فروهر پاکدین اوشتَ وئیتی را میستائیم فروهر پاکدین توشنامتی را میستائیم [۳]

(دوم) ثریتی Thritī دختر وسطی زرتشت است معنی این کلمه درست معلوم نیست شاید بمعنی (سوم) باشد ثریتی مؤنث ثریت میباشد و در فقره ۱۱۳ دیدیم که یکی از پارسایان چنین موسوم بوده است

در جلد اول یشتها صفحهٔ ۱۹۷ گفتیم که پدر گرشاسب ثریتَ نام داشته و این اسم در شاهنامه اترط شده است ثریتی در کتب پهلوی سریت آمده است

(سوم) پئورُوچیستا Pōurucistā جوانترین دختر زرتشت و زن جاماسب است در گاتها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۳ پیغمبر ایران از این دخترش اسم میبرد و او را از پشت هیچتسب و خاندان اسپیتمان و جوانترین دختر خود مینامد قطعهٔ مذکور در گاتها و قطعات بعد آن راجع است بعروسی این دختر باجاماسب وزیر کی گشتاسب این اسم در پهلوی و حالیهٔ نزد زرتشتیان پورو چیست گفته میشود معنی آن چنین است : پردانش و بسیار دان در بندهش که در فصل ۳۲ از خاندان زرتشت سخن رفته در فقره ۵ فرن و سریت و پورو چیست سه دختر پیغمبر بشمار رفته اند در وجرکرت دینیک آمده است «از اوروبج که نخستین زن زرتشت بود چهار فرزند متولد شدند یکی پسر موسوم به ایسدواستر وسه دختر موسوم به فرن وسریتک وپورو چیست از ارنیج بَرداکه دومین زن زرتشت بود دو پسر متولد شدند یکی موسوم به اُروتدنر و دیگر موسوم به خورشید چهر»

۱ هوتئوسا Hutaosā که در پهلوی هوتس گویند ازخاندان نوذر و زن شاه گشتاسب است در فقره ۳۵ رام یشت نیز باو خواهیم برخورد (رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۷ و ۳۸۷)

۲ هما دختر شاه گشتاسب است رجوع شود بجلد اول ص ۳۹۱

۳ از این چهار زن پاکدین یا پارسا اطلاعی نداریم باید بذکر معانی این اسماء اکتفاء کنیم (نخست) زئیری چی Zairiči یعنی زرد رنگ (دوم) ویسپ‌َ تئوروشی Vīspa-taurušī یعنی بهمهٔ شکست دهنده (سوم) اُوشتَ وَئیتی Uštavaitī یعنی متضمن اُوشتَ (اسمی است که به یسنای ۴۳ میدهند یعنی که یسنای مذکور بمناسبت اولین کلمه ای که با آن شروع شده «...» اُوشتَ وئیتی نامیده میشود) (چهارم) تُوشنامتی Tušnāmaiti یعنی اندیشهٔ نرم و آرام تُوشنامتی نیز اسم فرشته ایست و در گاتها یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۵ آمده است در واقع اسم دیگری است از برای امشاسپند ارمتی = سپندارمذ

۱۴۰ فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین اُوْسِینمه را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین فرایزَنت را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین خشوْیوراْسپَ را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین گیّه ذاستی را میستائیم فروهر پاکدین آسبنا زن پاکدین پئوروذاخشی را میستائیم فروهر پاکدین اوخشنتی زن پاکدین ستئوتروهیشتهه اشهه را میستائیم ۱ ៚

۱۴۱ فروهر پاکدین دوشیزه (کَنیزك) وَذُوتْ را میستائیم۲ فروهر پاکدین دوشیزه جَغروتْ را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه فرنگهاد را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه اوْروْذَینتْ را میستائیم فروهر پاکدین دو شیزه پئسنگهنو را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) هوَرِذا را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) هوچیثرا را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) کنوکا را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه سروتت فذری را میستائیم ៚

---

۱ در فقره ۱۱۳ از اُوسِینمهْ وفرایَزْنتْ و بستگان خانواده فرایزنت یاد شده همچنین در فقره ۱۱۱ از خشویوراسپ و پئورو ذاخشتی و ستئوتروهیشتهه اشهه یاد شده و در فقره ۱۱۲ از گیه ذاستي اسم برده شده است در این فقره بفروهرهاي زنان آنان درود فرستاده شده است معاني برخی از این اسامي راکه در فقرات پیش ذکر نکردیم دراینجا مینگاریم اُوسِینمهْ Usinemah یعني نماز گزار خشوْیوْراْسپَ Xšvivrāspa یعني بااسبهاي تند گیه ذاستي Gayadhāsti کسي که زندگانیش از زندگي بخش است؟ آسبنا این اسم مؤنث اَسبَنَ میباشد که در فقره ۷۳ آبان یشت از او اسم برده شده است رجوع شود بجلد اول ص ۲٦۵ اُوْخشنتي Uxšenti یعني ؟

۲ کلمه اي‌که ما به دوشیزه ترجمه کردیم درمتن کنیا میباشد همین کلمه است که در پهلوي و پازند کنیک و کنیچک و در فارسی کنیزک یا کنیز گویند در زبان معمولی فارسي امروزه کنیز بمعنی خدمتگار است همانطوري که کلمهٔ آلماني مِدْخِنْ Mädchen که اصلاً بمعني دختر و دوشیزه است براي خدمتگار هم استعمال میشود کنیز در زبان ادبي فارسی بهمان معني اصلي خود میباشد از این هشت دختر یا کنیزک پارسا اطلاعي نداریم و معاني لفظي این اسماء باستثناي دو تن از آنها درست معلوم نیست فقط بطور یقین میدانیم که هوچیثرا Hučithrā یعني خوبچهر و هورذا Hvaredhā بمعني خورشید سان نگاه کننده است

۱۴۲ فروهر پاکدین دوشیزه ونگهوفذریْ را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه اِرِدَتْ فذْرِی را میستائیم کسی که همچنین ویسپ تئور وئیری نامیده (خواهد شد) از این جهت ویسپ تئوروئیری برای اینکه کسی را خواهد زائید که همهٔ آزارهای دیوها و مردمان را خواهد دور نمود [۱] از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از جهی سرزند [۲] ❀

(کردهٔ ۳۱)

۱۴۳ فروهرهای مردان پاکدین ممالك ایران را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك ایران را میستائیم [۳] فروهرهای مردان پاکدین ممالك توران را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك توران را میستائیم فروهرهای مردان پاکدین ممالك سئیریم را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك سئیریم را میستائیم ❀

---

۱ از موعودهای مزدیسنا که هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت باشند در توضیحات فقره ۱۲۸ صحبت داشتیم اینک در این دو فقره از مادرهای آنان یاد شده است (نخست) سرُوتَت فذْریْ Srūtat̰ fedhri یعنی کسی که پدرش نامی و مشهور است مادر هوشیدر خواهد بود (دوم) وَنگهوْ فِذریْ Vanhu fedhri یعنی کسی که از پدر شریف و نیک است مادر هوشیدرماه خواهد بود (سوم) اِرِدَتْ فِذریْ Eredat̰ fedhri یعنی کسی که مایه آبروی پدر است مادر سوشیانت آخرین موعود خواهد بود و او را نیز وَیسپَ تئوُروئیری Vīspa taurvairi گویند یعنی همه را شکست دهنده وجه این تسمیه در فقره فوق ذکر شده است در کتاب هفتم دینکرد در فصول ۷-۱۰ شرحی از موعودها و مادرهای آنان مندرج است درکتاب مذکور این دوشیزگان ۱۵ ساله که هریک بنوبت خود مادر یکی از موعودها خواهد بود ازخاندان بهروز پسر فریان میباشند رجوع شود بتوضیحات فقره ۱۲۸ همین یشت و برسالهٔ سوشیانس تالیف نگارنده

۲ جهی و جهیکا زن بد عمل و فاحشهٔ را گویند در پهلوی جه گویند و بهمین ترکیب در فرهنگهای فارسی باقی مانده است بندهش در فصل ۳ مفصلاً از او صحبت میدارد و اورا از یاران اهریمن وعفریتهٔ حیض میشمرد جهی در اوستا در مقابل نائیری Nāiri یا نائیریکا که بمعنی زن صالحهٔ شوهر کرده است آمده است رجوع شود بجلد اول ص ۱۴۵

۳ راجع بممالکی که در این فقره و فقره بعد آمده بمقالهٔ توران, سلم, سائینی و داهی ص ۵۲ — ۵۸ ملاحظه شود

۱۴۴ فروهرهای مردان پاکدین ممالك سائینی را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك سائیني را میستائیم فروهرهای مردان پاکدین ممالك داهی را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك داهی را میستائیم ❀

۱۴۵ فروهرهای مردان پاکدین همهٔ ممالك را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین همهٔ ممالك را میستائیم همهٔ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم از کیومرث تا سوشیانت پیروزگر ❀

۱۴۶ بشود فروهرهای نیکان بزودی اینجا بدیدن ما شتابند بشود آنان بیاری ما آیند بکنند آنان همچنین در هنگامي که ما در تنگنا هستیم مارا با مدد مرئی نگهداری کنند با پشتیباني مانند اهورا مزدا و با سروش پاک توانا و سپند منتر (کلام مقدس) دانا آن پیک دشمن دیو که از اهورا مزدای دشمن دیو است که زرتشت را پناه جهان مادی فرستاد ❀

۱۴۷ بیائین آرام بگزینید شما ای خوبان ای آبها ای گیاهها و شما اي فروهرهای پارسایان در این خانه شاد و خوب پذیرفته شده بمانید در این جا آتربانان مملکت براستی اندیشیده دستهارا در طلب یاری از برای ما در ستایش شما ای توانایان بلند میکنند شما ای توانا ترینها ❀

۱۴۸ اینك فروهر همهٔ مردان و زنان پاك را میستائیم آنانی که روانهایشان در خور ستایش و فروهرهایشان شایستهٔ استغاثه است اینك فروهر همهٔ مردان و زنان پاکدین را میستائیم فروهر آناني که در ستایش آن هورا مزدای پاك (از برای ما) پاداش بخشد درمیان همهٔ اینان ما از زرتشت شنیدیم که او (زرتشت) نخستین و بهترین آموزگار کیش اهورائی است

۱۴۹ اینك ما جان و وجدان و قوّهٔ دراکهٔ و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش[1] و نخستین شنوندگان آئین را آن مردان و زنان پاك را که سبب پیروزی راستی بوده اند میستائیم اینك ما جان و وجدان و قوّهٔ درّاکه و روان و فروهر پیامبران دین (نیاگان را) آن مردان و زنان پاك را که که سبب پیروزی راستی بوده اند میستائیم ☙

۱۵۰ آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه‌ها مملکتهائی را که پیش از این بوده اند میستائیم آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتهائی را که پس از این خواهند بود میستائیم آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتهائی را که اکنون هستند میستائیم ☙

۱۵۱ آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتها را میستائیم که (بتأسیس) خانه کامیاب شدند بده کامیاب شدند بناحیه کامیاب شدند بمملکت کامیاب شدند براستی کامیاب شدند بکلام ایزدی کامیاب شدند (بنجات) روان کامیاب شدند بداشتن همهٔ خوشیها کامیاب شدند[2] ☙

۱۵۲ زرتشت سرور جسمانی و بزرگ روحانی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان مادی را میستائیم که نیکخواه‌ترین موجودات بهترین شهریار موجودات شکوهنده ترین موجودات فرهمند ترین موجودات بستایش برازنده ترین درمیان موجودات بنیایش شایستهٔ ترین درمیان موجودات درمیان موجودات شایسته ترین کسی است که خوشنودی وی خواسته شود بآفرین سزاوار ترین درمیان موجودات وبحقیقت او نزد هر یك از موجودات ممدوح و برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش نامیده شده بر طبق بهترین راستی ☙

---

۱ راجع بقوای پنجگانه بجلد اول ص ۵۸۷-۵۸۹ و راجع به آموزگاران کیش و پیامبران دین یا نیاگان بتوضیحات سرآغاز همین یشت ملاحظه شود

۲ معنی این جملهٔ اخیر تقریبی است

۱۵۳ این زمین را میستائیم آن آسمان را میستائیم آنچه خوب که درمیان آنهاست میستائیم آنچه برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش (و) آنچه را که در خور پرستش مرد پارسائی است (میستائیم) ۞

۱۵۴ روانهای جانوران سودمند بری را میستائیم همچنین روانهاي مردان و زنان پارسا را در هرجائی که تولد یافته (و) که وجدان نیکشان از پیروزی برخوردار باشد یا برخوردار خواهد بود یا برخوردار بوده است میستائیم ۞

۱۵۵ جان و وجدان و قوهٔ درّاکه و روان و فروهر مردان پاك و زنان پاك را که از دین آگاه اند و از پیروزی برخوردار اند یا برخوردار خواهندبود یا برخوردار بوده اند میستائیم کسانی که از برای راستی فتح نمودند
ینگهه هاتم . . . .
یتا اهو . . . . . (۸ بار)[۱] ۞

۱۵۶ فروهرهای قوی بسیار نیرو مند پیروزگر پارسایان و فروهرهاي نخستین آموزگاران کیش و فروهرهاي پیامبران بشود که در این خانه خوشنود بخرامند ۞

۱۵۷ بشود از این خانه خوشنود گشته جزای نیک و رحمت سرشار درخواست کنند بشود از این خانه خوشنود برگردند بکند آنان سرودهای مقدس و مراسم را باآفریدگار اهورا مزدا و با مشا سپندان رسانند مبادا که آنان گله گویان از این خانه و از ما مزدا پرستان دور شوند ۞

۱۵۸ یتا اهو . . .
آفرین (درود) میفرستم بفروهرهای قوي بسیار نیرومند پاکدینان (و) بفروهرهای نخستین آموزگاران کیش (و) بفروهرهای پیدامبران
اشم وهو . . .
اهمائی رئشچه . . .[۲] ۞

---

۱ راجع بدعاهاي ینگهه هاتم . . . یتا اهو . . . بگاتها ص ۱۰۱-۱۰۲ ملاحظه شود

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزد یشت در جلد اول

بهرام

بهرام در اوستا ورِثرَغن Verethraghan و در پهلوی ورهران میباشد ارمنیها آن را مختصر نموده ورام گفتند همین اسم در گرجستان گورام شد معمولاً در روی مسکوکات و کتیبه‌ها ورهران آمده است تغییر یافتن نون ورهران بمیم از قبیل تغییربان پهلوی است به بام فارسی[1] در ادبیات مزدیسنا نیز ورهرام گفته میشود در بندهش واهرام ضبط شده است بهرام یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست در رتبه و مقام مثل ایزد سروش است در مهریشت دیدیم که بهرام یار و همراه مهر یعني فرشتهٔ رزم و پیکار و پاسبان عهد و پیمان است در فقرهٔ ٤٧ بهرام یشت خواهیم دید که بهرام با همراهی مهر و رشن جلوه گراست وجویاست که فریبندگان مهر یعني مردمان پیمانشکن ومهر و عهد نشناس را بسزا رساند و خوار شمرندگان رشن یعنی عدالت را دُچار رنج وگزند نماید

معنی لفظي بهرام مناسبت تامّی با وظیفهٔ این ایزد دارد چنانکه خواهیم دید بهرام بمعنی فتح و پیروزی است بهرام فرشتهٔ پیروزی و نگهبان فتح و نصرت است در هنگام جنگ و نبرد باید هماوردان برای پیروزی یافتن و چیر شدن بدو مُتوسل شوند و او را بیاری بخوانند هریک از دو صف معرکه که بیشتر بواسطهٔ ستایش و نیایش و نذر فرشته پیروزی را خوشنود و شاد کند رستگار و کامیاب و غالب خواهد بود نگفته خود پیداست که ایرانیان جنگ آور و رزمآزما که همواره در میدانهای جنگ در زدو خورد بودند تا بچه اندازه بایزد بهرام اهمیّت میدادند بمناسبت وظیفهٔ این فرشته است که در آغاز بهرام یشت میخوانیم: «زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاك تو ای آفرینندهٔ جهان خاکی ای مقدس کیست درمیان ایزدان مینوی که بهتر مسلّح است

---

[1] در خصوص ترکیبهاي مختلف اسم بهرام نزد مورخین قدیم رجوع شود به Nöldeke, Tabari S. 46 N. 3.

آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آن کس بهرام اهورا آفریده است ای اسپنتمان زرتشت[٢]
بنظر میرسد که بهرام در عهد ساسانیان بخصوصه مورد توّجه بوده است پنج تن از شاهنشاهان این سلسله بهرام نام داشته اند گروهي از نامداران آن زمان که تاریخ اسامي آنان را حفظ نموده نیز چنین نامزد بوده اند[١] پیش از ساسانیان هم در روی مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری و پادشاهان هند و اسکیت بهرام باسم اورلاگنو Orlagno نقش است[٢]

کلمهٔ بهرام مرکب است از دو لغت اوستائی ورِثرَ + غن ... جزءِ اول ورِثرَ بمعني حمله و هجوم[٣] و بمعنی فتح و نصرت است[٤] و بمعانی مذکور در اوستا بسیار استعمال شده و در تفسیر پهلوی اوستا به پیروزگري ترجمه شده است

جزءِ دوم که غن باشد بمعني کشنده و زننده است و در جزو اخیر یک دسته از لغات مرکّبه اوستائی دیده میشود مثل خرفسترَغنَ ... یعنی حشرات کش و آن اسم چوبدستی سرسیخی است که در قدیم موبدان (آترَبانان) بدست میگرفته اند و یکی از علائم درجهٔ آنان بوده چه کشتن حشرات موذي که از موجودات اهریمنی بشمار اند در مزدیسنا ثواب است این کلمه در پهلوی مارکن گردید[٥] هیئت دیگری از این کلمه که جن ... باشد در کتیبه های هخامنشی و در اوستا بمعنی زدن آمده است از همین کلمه است لغت زدن در فارسی ورِثرَغن مجموعاً بمعني فتح و پیروزی است و در اوستا از برای آن شواهد بسیار داریم[٦]

---

١ رجوع شود به Yusti, Iranisches Namenbuch

٢ رجوع شود به Darmesteter, Zend-Avesta vol II p.506
و به Jackson, Iranische Religion, im Grundriss der Irani. Philologie II Band s. 648

٣ فروردین یشت فقره ۳۸ و یسنا ۵۸ فقره ۱

٤ هرمزدیشت فقره ۲۲, فروردین یشت فقره ۲٤, زامیادیشت فقره ۵٤, و یسنا ٦۸ فقره ۱۱

٥ رجوع شود به وندیداد فرگرد ۱٤ فقره ۸ و فرگرد ۱۸ فقره ۲ در جزء اخیر کلمه وارِدَغن ... که در فقره ۱۹ بهرام یشت و درفقرات ۳۵-۳۸ زامیاد یشت آمده نیز کلمه غن که بمعني زدن است دیده میشود اما معنی جزء اولي آن معلوم نیست رجوع شود بتوضیحات فقرات مذکور

٦ یسنا ۹ فقرهٔ ۱۷, ویسپرد کرده ۹ فقره ٤, مهریشت فقره ۱٦

غالباً ورِثرَغن یا ورثرجن صفت مانند از برای انسان و فرشتگان و ادعیه مثل سوشیانت و هوم و واج و سروش و آذر و مهر و باد وغیره آمده است[۱] در سانسکریت این کلمه ورِترَهن Vrtra-han میباشد کلمه هن در معنی با کلمه جن یا غن فرس و اوستا فرقی ندارد اما کلمهٔ ورتر سانسکریت با ورِثرَ اوستا تفاوتی دارد باین معنی که کلمهٔ ورتر درسانسکریت بصیغهٔ مخنّث بمعنی دشمن است و بصیغهٔ مذکر اسم عفریتی است اژدها شکل که بدست اندرا Indra کشته شده است[۲] اندرا که یکی از بزرگترین پروردگاران هندوان و پروردگار ملی آنان شمرده میشود و در سرزمین هند در جنگ برضد سیاه پوستهای بومی آن سامان پشت و پناه آریائیها بوده و امروز هم درکیش برهمنی خداوند آسمان و بهشت است همیشه بصفت ورترَهن متّصف شده است یعنی کشنده عفریت دشمن در وید کتاب مقدس برهمنان از جمله اعمال دلیرانه که به اندرا نسبت داده شده کشته شدن همین ورتر میباشد بدست او ورتر اژدهائی بوده که آب را درکوهها حبس نموده از جریان باز میداشت اندرا او را کشته و سینه کوه را باهزاران تیرچاك زده آب را از زندان برهانید و بسوی دریا روان ساخت[۳]

اسم ورثرغن (بهرام) که در مزدیسنا بایزد پیروزي داده شده از همین ورترهن سانسکریت است که در وید صفت پروردگار اندرا میباشد اساساً هم کلمهٔ ورِثرَغن در ایران قدیم چنانکه نزد هندوان بمعنی دشمن کش بوده است معنی پیروزي و فتح در اوستا معنی مجازی این کلمه است چنانکه ملاحظه میشود بهرام یادگاری است از پروردگار قدیم آریائی و بمنزلهٔ اندرای هندوان است گرچه در هیچ جاي اوستا اشاره نشده که بهرام هم مانند اندرا کشنده اژدها باشد اما غیر مستقیم اثری از این داستان نزد ایرانیان نیز میتوان بدست آورد

ستایش بهرام از زمان قدیم بارمنستان نفوذ کرده بوده و در آنجا باسم وهاگن Vahagn بجای نیم پروردگار یونانی هرقل (Hercule) مقام و منزلتی

---

۱ یسنا ۹ فقره ۱٦, یسنا ۵۷ فقره ۳, وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۹ وغیره

۲ رجوع شود به Die Yašt's des Avesta von Lommel s. 181.

۳ Handbuch der Religions Geschichte von Paul Wurm, Stuttgart 1908 s. 206—209

پیدا نموده از براي او مجسمه میساختته اند و بیاد مفاخر او اشعار میسروده اند تولّد او را از آب دریا می پنداشته اند و او را کشنده اژدهائی گمان میکرده اند [1]

برخی از اعمال دلیرانه بهرام که در بهرام یشت مندرج است بخوبی یادآور اعمال دلیرانه اندرا میباشد عجب در این است که اندرا در مزدیسنا از یاران اهریمن و دیو بزرگی شمرده شده است در اوستا دو بار باسم این دیو بر میخوریم در غالب نسخ خطي ایندْرَ Indra نوشته شده در برخي از نسخ اندرَ Andra در فرگرد ۱۰ وندیداد فقرهٔ ۹ ودر فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۴۳ در هر دو جا ایندرَ در سر دیوهائی که از رقباي امشاسپندان شمرده میشوند جای دارد در کتب پهلوی نیز مکرراً باسم اندرَ Inder بر میخوریم ولی در هیچ جا مشروحاً از او ذکری نشده است در تفسیر پهلوی یسنا ۴۸ در توضیحات فقرهٔ ۱ آن قید شده که در روز رستاخیز اردیبهشت دیو اندر را شکست خواهد داد در فصل ۳۰ بندهش فقرهٔ ۲۹ نیز مندرج است که اندر رقیب امشاسپند اردیبهشت است در فصل ۲۸ فقره ۸ بندهش آمده که دیو اندر خیال آدمي را از اعمال نیک منصرف میسازد در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲ فقرهٔ ۳ اندر دیو فریفتار تعریف شده است

گفتیم در اوستا غالباً بهرام بمعنی پیروزمند آمده وصفت گروهي از ایزدان است از جمله صفت ایزد آذر است آتش بهرام که بمنزلهٔ کاتدرال Cathédrale عیسویان است مناسبت مخصوصي با بهرام ایزد پیروزی ندارد بلکه در این جا بهرام بمعنی اصلي خود میباشد یعنی آتش پیروزمند نگهباني روز بیستم ماه سپرده بفرشتهٔ پیروزی و موسوم است به بهرام روز که بخصوصه روز مقدسي شمرده میشود زرتشتیان آن روز را جشن گرفته بپرستشگاه آتش بهرام میروند

---

۱ رجوع شود بکتب ذیل Zend-Avesta par Darmesteter vol.II p. 559-561.

The Religion of Zarathuštra by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala, Madras 1926 p. 13 and 104.

Die Yašt's des Avesta von Lommel s. 130-135.

Die Ameša-Spentas, ihr Wesen und ihre Bedeutung von Dr. Bernhard Geiger Wien 1916 s. 66 ff.

در شایست لاشایست فصل ۲۲ فقرهٔ ۲۰ بهرام برانگیزانندهٔ جنگ نامیده‌شده است در مینوخرد فصل ۲ فقرهٔ ۱۱۵ آمده «روان در روز چهارم پس از وفات انسان در سپیده دم بهمراهی سروش پاك و باد به و بهرام نیرومند (اماوند) و ستیزگی جنود دیوها مثل است وهاذ (Ast-vah^a^d) و باد بد و فرهزیست (Frehzist) دیو و نیزیست (Nizist) دیو و ستیزگی دیوخشم تباه‌کار بدکنش به پل چینود بلند و سهمگین میرسد آنجائی که هر نیکوکار و گناهکاری باید از روی آن بگذرد» در فصل ۵ ارداویرافنامه اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی که من با سروش پاك و آذر ایزد از پل چینود گذشتم آنگاه مهر ایزد و رشن راست و باد به و ایزد بهرام نیرومند از برای سیر در بهشت و برزخ و دوزخ با من همراه شدند» در بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴ مندرج است که گیاه سیسنبر مخصوص بایزد واهرام است[1] بیك قسم بید مشك اسم این ایزد را داده بهرامج (بهرامك) نامزد کرده اند[2]

ستارهٔ مریخ نیز در فارسی موسوم است به بهرام همان ستاره ای که در لاتینی باسم پروردگار جنگ رُم مارس Mars نامزد شده در نزد ایرانیان دارای اسم فرشتهٔ فتح و ظفر است واهرام در بندهش فصل ۵ فقرهٔ ۱ و بهرام در ادبیّات فارسی اسم کوکب فلك پنجم است بواسطه معانی مختلف کلمهٔ بهرام غالباً در نظم و نثر باین لغت برمیخوریم خواه اسم ایزد پیروزی و فرشتهٔ نگهبان روز

---

۱ سیسنبر گیاهی است بسیار خوشبو میان نعناع و پونه (تحفه حکیم مؤمن) سیسنبر را در عربی نمام خوانند (بحرالجواهر) سیسنبر را نیز سیه سنبل گویند (برهان قاطع) اسم لاتینی آن Sisymbrium با فارسی یکی است از اشعار قدماء برمی آید که این گیاه بخصوصه برای چاره زهر گزدم مفید است در فرهنگ سروری از شاعری که اسمش ضبط نشده این شعر شاهد آورده شده است

بوی سیسنبر از حرارت خویش ، عقرب چرخ را گداخته نیش

شیخ نظامی گفته است

ریخته نوش از دم سیسنبری ، بردم این عقرب نیلو فری

امروزه در طبّ جوهر سیسنبر موسوم به تیمُل thymol که ازگیاه تیم thym که قسمی از سیسنبر است کشیده شده دوای پادزهر (Antiseptique) میباشد

۲ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحرالجواهر

بیستم ماه خواه ستارهٔ مریخ خواه اسم گیاهی خواه اسم یکی از پادشاهان و نامداران عهد کهن بخصوصه بواسطهٔ داستان فرو رفتن بهرام گور در باتلاق شکارگاهی که موضوع منظومهای بسیار دلکش سخن سرایان ماست بکلمهٔ بهرام مأنوسیم [1]

اینك مجملاً بهرام یشت را تعریف نموده میرویم بسر تفسیر آن چهاردهمین یشت اوستا مخصوص بایزد پیروزی بهرام است این یشت نسبةً بلند یکی از قصاید رزمی بسیار قدیم است برخی از قطعات آن بخصوصه شاعرانه و باطرزی بدیع وعالی سروده شده است این یشت یادآور عهد آریائی و ترجمهٔ آن بی اندازه دشوار است از حیث مضامین با یشتهای دیگر فرق دارد مندرجات بهرام یشت را به پنج قسمت عمده تقسیم میتوان نمود (نخست) از فقرهٔ ۱ تا فقرهٔ ۲۷ (دوم) از فقرهٔ ۲۸ تا فقرهٔ ۳۳ (سوم) از فقرهٔ ۳٤ تا فقرهٔ ٤۱ (چهارم) ازفقرهٔ ٤۲ تا فقرهٔ ٤٦ (پنجم) ازفقرهٔ ٤۷ تا فقرهٔ ٥٦ در قسمت اول ایزد پیروزی در ده ترکیب مختلف جلوه کرده خود را بزرتشت مینماید از این قرار نخست در کالبد باد دوم در کالبد ورزاو سوم در کالبد اسب چهارم در کالبد شتر پنجم در کالبد گراز ششم در کالبد جوانی پانزده ساله هفتم در کالبد مرغ شکاری وارِغَنْ (شاهین ؟) هشتم در کالبد میش نردشتی نهم در کالبد بز نردشتی دهم درکالبد مردی دلیر

بمناسبت اینکه بهرام فرشتهٔ پیروزی است انواع و اقسام زور ونیروی طبیعی و انساني وحیوانی که لازمهٔ فتح و نصرت است از براي او قائل شده اند ازهریك از این ترکیبهای دهگانه یك قسم قُوّت و قدرت و شجاعت اراده گردیده است در قسمت دوم در بهره‌مند شدن زرتشت از پیروزی معنوي و مادی سخن رفته است در قسمت سوم در اثرات تعویذ پرِ وارِغَنْ که یکی از اشکال فرشتهٔ پیروزی است صحبت شده است از قسمت چهارم چنین بر می آید که در میدان

---

[1] همیشه تا بود از پیش رشن مهر و سروش چنانکه از پس بهرام رام باشد و باد رافعی (فرهنگ سروري) فلک خامس آن بهرام است آنکه در فعل و راي خود کام است سنائي کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار که من پیمودم این صحرا نه بهرا مست و نه گورش حافظ

جنگ پرهای وارِغن که در هوا پراگنده شده باشد اگر در سر یکی از دو گروه هماورد سایه افکند رستگاری و پیروزی با همان گروه خواه بود بعبارت دیگر میتوان گفت فتح از آن گروهی است که ایزد پیروزی بطرف آنان توجّه کرده باشد در قسمت پنجم آمده که چگونه باید در ایران زمین ایزد پیروزی را از خود خوشنود سازند تا از آسیبها و گزندها ایمن مانند و چگونه ایزد پیروزی از نذر خونین و قربانی دیویسنان (مشرکین) روگردان و دلتنگ است از فقرهٔ ۵۷ تا فقرهٔ ۶۱ از هوم سخن رفته است بنظر میرسد چنانکه گلدنر مینویسد این پنج فقره و دو فقرهٔ بعد را که فقرات ۶۲ و ۶۳ باشد بعدها افزوده باشند هرچند که در دو فقرهٔ آخیر باز از قدرت ونیروی بهرام در صف جنگ صحبت شده است [۱]

در بهرام یشت فقراتی موجود است که در سایر قطعات اوستا نیز دیده میشود مثلاً فقرهٔ ۱۵ آن شبیه بفقرهٔ ۷۰ مهر یشت است و فقرات ۲۸—۳۳ آن مطابق فقرات ۶—۱۳ دین یشت است نظر باینکه فقرات مذکور در بهرام یشت اصلی است باید گفت که فقرات مذکور دین یشت از بهرام یشت برداشته شده است همچنین فقرات ۴۸ — ۵۳ بهرام یشت مثل فقرات ۵۶ — ۶۱ تشتر یشت است مگر اینکه در اولی بهرام بجای تشتر و در دومی تشتر بجای بهرام نامیده شده است معلوم نیست که کدام یك از آنها از دیگری برداشته است [۲] بهرام در برخی از اشکال دهگانهٔ خود با سایر ایزدان شرکت دارد در فقرات ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ تشتر یشت دیدیم که فرشتهٔ باران تشتر در جنگ بضد دیو خشکی اپوش در کالبد جوانی پانزده ساله و ورزاو و اسب سفید در آمد همچنین در فقرهٔ ۱۲۷ مهر یشت دیدیم که داموئیش اوپمن بصورت گرازی همراه مهر است در فقرات ۳۵—۳۸ زامیاد یشت خواهیم دید که فرّ یا فروغ و شکوه سلطنت و قدرت بصورت مُرغ وارِغن از جمشید جدا شده نو به بنوبه

---

۱ Drei Yašt's von K. Geldner S. 61

۲ Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arth. Christensen p. 8.

بسوی مهر و بسوی فریدون و بسوی گرشاسب پرواز نمود گذشته از اینکه در بهرام یشت مهر فرشتهٔ جنگ و رشن فرشتهٔ عدالت از یاران بهرام شمرده شده اند دو فرشتهٔ دیگر نیز در مصاحبت وی دیده میشوند نخست اَمَ که در فقرات ۷ و ۹ آمده و فرشتهٔ زور و نیرو میباشند در اوستا اَمَوَنتْ بمعني با جرأت و زورمند است در مینو خرد اماوند صفت بهرام آمده است دوم اُوْپرَتاتْ که در آخرین فقرهٔ بهرام یشت آمده فرشتهٔ برتری و زبردستی است در فقرات ۵ و ۱۰ هفتن یشت و در یسنا ۱ فقرهٔ ٦ و یسنا ۲ فقرهٔ ٦ و در سیروزه فقرهٔ ۲۰ بهرام و اَمَ و اُوپرَتاتْ هر سه باهم نامیده شده اند در ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ۸ بهرام و اُوپرَتاتْ یکجا آمده اند در ویسپرد کردهٔ ۹ فقره ٤ نیز از اُوپرَتات یادشده اما باگروهی از ایزدان دیگر

بهرام یشت

(کردهٔ ۱)

۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدای مینوي پاک اي آفریدگار جهان مادي اي مقدس کیست درمیان ایزدان مینوی کسي که بهتر مسلّح است؟ آنگاه اهورا مزدا گفت آن کس بهرام اهورا آفریده (است) ای اسپنتمان زرتشت [۱] ∴

۲ بسوی او (بسوی زرتشت) نخستین بار بهرام اهورا آفریده درکالبد باد تند زیبای مزدا آفریده بوزید فرّ نیك مزدا آفریده آورد (آن) فرّ مزدا آفریده را و درمان و نیرو (آورد) ∴

۳ آنگاه (بهرام) بسیار نیرومند باو (گفت) در نیرو من نیرومند ترینم در پیروزی من پیروزمند ترینم در فرّ من فرهمند ترینم در نیکی من نیکترینم در سود من سود مند ترینم در درمان من درمان بخش ترینم ∴

۴ من ستیزگی را خواهم درهمشکست ستیزگی همهٔ دشمنان را (چه) جادوان و پریها (چه) کاویهای ستمکار و کرپانها ∴

۵ براي فروغ و فرش من او را باستایش بلند میستائم آن بهرام مزدا آفریده را بازَوَرْ بهرام مزدا آفریدهٔ را میستائیم برطبق نخستین آئین اهورا با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبانِ خرد و کلام مقدس با گفتار و کردار و زَوَرْ و با کلام راستین

ینگهه هاتم . . . . [۲] ∴

---

۱ فقره اول در آغاز ده کردهٔ اولی تکرار میشود و فقره اولی هریک از این ده کرده را تشکیل میدهد

۲ ینگهه هاتم . . . رجوع شود بفقره ۲۲ هر مزدیشت در جلد اول ص ۶۱ و بگاتها بمقالهٔ ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۲

(کردهٔ ۲)

۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . . [۱] ✤

۷ بسوی او دومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گاونر زیبائی با شاخهای زرین در آمد [۲] دربالای شاخهای او اَمَ (ـــ) خوب ساخته شده (و) خوب رُسته هویدا بود [۳] این چنین بهرام اهورا آفریده در آمد برای فروغ و فرش . . . . . . [۴] ✤

(کردهٔ ۳)

۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . [۱] ✤

۹ بسوی او سومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد اسب سفید زیبائی با گوشهای زرد ولگام زرین در آمد در روی پیشانی او اَمَ خوب ساخته شده (و) خوب رُسته هویدا بود این چنین بهرام اهورا آفریده در آمد برای فروغ و فرش . . . . . . [۴] ✤

(کردهٔ ٤)

۱۰ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . [۱] ✤

---

۱ مثل فقره ۱

۲ کلمه ای که به (در آمد) ترجمه شده در تمام فقرات ۷–۲۷ مثل فقره ۲ در متن وَزْ [illegible] آمده که بمعنی سواره آمدن و تاختن است همین کلمه در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدن شده که فقط از برای باد استعمال میشود در فقره ۲ این کلمه را بمناسبت باد وزیدن ترجمه کردیم ولی در سایر فقرات بنا بمعنی حالیهٔ کلمه وزیدن مناسبتی با گاو و شتر و باز وغیره ندارد از این جهت آن را به (در آمد) ترجمه کردیم

۳ اَمَ (ـــ) بمعنی جرأت و قوّت و رشادت است و نیز اسم فرشتهٔ قدرت ونیرو است

٤ تمام فقره ٥ در اینجا تکرار میشود

۱۱ بسوی او چهارمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد شتر سرمست دندانگیر [1] جست و خیز کنندهٔ تیز تک ِ رهسپاری که موهایش از برای لباس مردمان بکار آید در آمد [2] ٥

۱۲ که درمیان نرهای (چارپایان) جفتگیر دارای قوّت بزرگ است که دارای رغبت بزرگ است (وقتی که) او بسوی شترهای ماده روی آورد آن شتران ماده ای که در پناه یک شتر سرمست هستند بهتر محفوظ اند آن (شتری) که شانهایش پر زور و کوهانهایش قوی است . . . [3] چشمها و با کله با هوش است (یك شتر) با شکوه بلند نیرومند ٥

۱۳ (یك شتر) روشن رنگ ؟ که چشمهای دور بینش در شب تیره از دور میدرخشد که کف سفید از سر فروپا شد بروی زانوهای خوب و پاهای خوب خویش ایستاده مانند شهریار مطلق مقتدری باطراف خود نگران این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . . [4] ٥

(کردهٔ ٥)

۱٤ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . . [5] ٥

---

۱ کله ای که (دندانگیر=گازگیر) ترجه شده در متن [illegible] آمده که معنی آن درست معلوم نیست و در برخی از نسخ [illegible] آمده است

۲ فقرات ۱۲-۱۳ نیز در تعریف ُشتر است و یاد آور اشعار ُمعزّی است که در تعریف شترش گفته است

هامون گذار وکوه وش دل برتحمل کرده خوش تا روز هر شب بار کش هر روز تا شب خار کن
هامون نوردي تیز رو اندك خور و بسیار دو از آهوان برده گرو در پویه و در تاختن
چون بادو چون آب روان درکوه و در وادي دوان
چون آتش خاکي روان درکوهسار و در َعطن* (خوابگاه ُشتر)

سیاره در آهنگ او حیران ز بس نیرنگ او در تاختن فرسنگ او از حدّ طایف تا ُختن
گردون پلاسش بافته اختر زمامش تافته از دست و پایش یافته روي زمین شکل ِمجنّ* (سپر)

۳ بجاي نقاط از کلمه [illegible] معنی بر نمیآید

٤ تمام فقره ٥ در این جا تکرار میشود

٥ مثل فقره ۱

۱۵ بسوی او پنجمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گرازی که با دندانهای تیز حمله کنند در آمد (گرازی) نر باچنگالهای تیز ؟ گرازی که بیک ضربت میکشد وقتی که غضب آلود است بآن نزدیك نمي توان شد (گرازی) دلیر با صورت خالخال دار که مهیّای (جنگ) از هرطرف تازد[1] این چنین (بهرام) در آمد

برای فروغ و فرش . . . . [2]

(کردهٔ ٦)

۱٦ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . [3]

۱۷ بسوی او ششمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد پانزده سالهٔ نورانی روشن چشمان زیبائی با پاشنهای خرد در آمد این چنین (بهرام) در آمد

برای فروغ و فرش . . . . [2]

(کردهٔ ۷)

۱۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . [3]

۱۹ بسوی او هفتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین که (شکار خود را) از پائین (یعني باچنگالها) گرفته از بالا (یعني با منقار) پاره

---

۱ این فقره شبیه است بفقره ۷۰ مهر یشت گراز که در جانور شناسی بسیار پرزور تعریف شده در ایران قدیم در قوت و نیرو معروف بوده بسا در جزو اسامی اشخاص نامدار دیده میشود در شاهنامه مردان شجاع بگراز تشبیه شده اند سپاهش ندادند پاسخش باز بترسیده بد لشکرش زان گراز رجوع شود بجلد اول ص ٤٥۹

۲ تمام فقرهٔ ٥ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۱

میکند در آمد که درمیان مرغکان تند ترین است که درمیان بلند پروازان سبکپرواز ترین است[1] ٥

۲۰ درمیان جانداران فقط اوست که خود را از تیر پران میرهاند — او یا هیچکس دیکر — [2] اگرچه آن (تیر) خوب پرتاب شده ببرد که شهپر آراسته در هنگام سپیده دم پرواز میکند در طرف شب خوراك شب جوینده در طرف صبح خوراك صبح جوینده (است) ٥

۲۱ که در تنگهای کوهها (شهپر) میساید که بقلهٔ کوهها (شهپر) میساید که بدره ها و رودها (شهپر) میساید که بقلهٔ درختها (شهپر) سائیده ببانگ مرغها گوش فرا دهنده (است) این چنین (بهرام) در آمد برای فروغ و فرش . . . . . .[3] ٥٥

(کردهٔ ۸)

۲۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . .[4] ٥٥

۲۳ بسوی او هشتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد میش کُشن دشتی زیبائی با شاخهای پیچ در پیچ در آمد این چنین (بهرام) در آمد برای فروغ و فرس . . . .[3] ٥٥

---

۱ کلمه ای که به (مرغ شاهین) ترجمه شده از روی ترجمه لومل Lommel میباشد کلمه مذکور در متن وارِغن [illegible] آمده گروهی از مستشرقین آن را ترجمه نکردند این کلمه با کلاغ چنانکه دارمستتر پنداشته مناسبتی ندارد ترجمهٔ این فقره بسیار دشوار است ترجمه نگارنده مطابق ترجمه وُلف Wolff میباشد که مقرون بصواب بنظر میرسد بنا بتعریفی که از این مرغ شده شکی نمیماند که از آن یك مرغ شکاری مثل شاهین اراده شده است رجوع شود بفقرات ۳۵ — ۳۸ زامیاد یشت فقرات ۲۰-۲۱ نیز راجع است به وارِغن

۲ از سیاق کلام و وزن شعر بر می آید که جملهٔ (او یا هیچکس دیگر) بعدها افزوده شده باشد

۳ تمام فقرهٔ ٥ در این جا تکرار میشود

٤ مثل فقرهٔ ۱

(کردهٔ ۹)

۲٤ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . [۱] ❀

۲۵ بسوی و نهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گُشن بُز دشتی زیبائی باشاخهای سرتیز در آمد [۲] این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . . [۳] ❀

(کردهٔ ۱۰)

۲٦ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . [۱] ❀

۲۷ بسوی او دهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد رایومند زیبای مزدا آفریده در آمد که یك کارد (دشنهٔ) زرکوب منقّش با نواع زینتها در برداشت این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . . . [۳] ❀

(کَردهٔ ۱۱ ✡)

۲۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد, مرگ آورد, نو کند کسی که صلح نیك بخشد و خوب بمقصد رساند زرتشت پاك برای پیروزی در اندیشه برای پیروزی در گفتار برای پیروزی در کردار برای پیروزی در سخن برای پیروزی در پاسخ باو نماز آورد ۰

---

۱ مثل فقره ۱

۲ راجع بلغات میش گُشن ْ و گُشن ْ بزُ یعنی گوسفند نر (قوچ) یا غرم و ُبز نر بمقدمةالادب ز مخشري در تحت کلمات کَبَش ٌ و تیس ٌ ملاحظه شود

۳ تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار میشود

✡ فقرات ۲۸-۳۳ این یشت با اندك فرقی فقرات ٦ — ۱۳ دین یشت را تشکیل میدهد

۲۹ با و بهرام اهورا آفریده سر چشمهٔ صلب (نیک) و قوت بازوان و صحّت در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آنچنان قوّهٔ بینائی که ماهی کَرَ در آب داراست [۱] که تموّجی را بدرشتی موئی در رود رنگهای دور کنار بعمق هزار قد آدمی تواند دید [۲]
برای فروغ و فرش . . . . [۳]

(کردهٔ ۱۲)

۳۰ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد . . . . [٤]

۳۱ باو بهرام اهورا آفریده سر چشمهٔ صلب (نیك) و قوّت بازوان و صحت در تمام تن و دوام درسرا سر تن داد و آنچنان قوّهٔ بینائی که اسب داراست که در شب تیره و بی‌ستاره و پوشیده از ابر یك موی اسب را که در روی زمین افتاده تواند شناخت از اینکه آن (مو) از یال یا از دم (اسب) است
برای فروغ و فرش . . . . [۳]

(کردهٔ ۱۳)

۳۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد . . . . [٤]

۳۳ باو بهرام اهورا آفریده سر چشمهٔ صلب (نیک) و قوّت بازوان و صحت، در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آنچنان قوّهٔ بینائی که کرکس زرین طوق داراست که (پاره) گوشتی را ببزرگی مشتی بفاصلهٔ نه مملکت تواند شناخت اگرچه در بزرگی مانند برق سوزن درخشانی است اگرچه در بزرگی مثل سرسوزنی است
برای فروغ و فرش . . . . [۳]

---

۱ کَرَ اسم ماهی عجیب‌الخلقه ایست در اقیانوس فراخکرت
۲ در خصوص رود رنگها رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۲ — ۲۲۷
۳ تمام فقرهٔ ٥ در این جا تکرار میشود
٤ تمام فقرهٔ ۲۸ تکرار میشود

(کردهٔ ۱۴)

۳۴ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاك ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس اگر من از مردان بسیار بدخواه ، ساحری آزرده شوم چارهٔ آن چیست ؟ ٥

۳۵ آنگاه اهورا مزدا گفت پری از مرغ وارِغَن بزرگ شهپر بجوی این پر را بتن خود بمال با این پر (ساحری) دشمن را باطل نما ٥

۳۶ کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد هیچ مرد توانائی او را نتواند کشت و نه او را از جای بدر تواند برد آن بسیار احترام ، بسیار فرنصیب آنکس سازد آن او را پناه بخشد آن پر مرغکان مرغ [1] ٥٥

۳۷ پس امیر فرمانگزار و بزرگ مملکت آن آدمی کش بکشد (اما) نه صدرا او آنان را بیکبار نکشد . . . فقط او یکی را کشته میگذرد [2] ٥

۳۸ همه بترسند از آنکسي که پر با اوست چنانکه همهٔ دشمنان از من برای شخص خود میترسند همه دشمنان میترسند از نیرو و پیروزی که در شخص من نهاده شده است [3] ٥

۳۹ پیروزي که اُمرا مشتاق آنند اُمرازادگان مشتاق آنند ناموران مشتاق آنند [4] که کیکاوس مشتاق آن بود که (نیروی) اسبی در بر دارد که (نیروی) شتر سر مستی در بر دارد که (نیروی) آب قابل کشتی رانی در بر دارد ٥

---

۱ مرغکان مرغ تعبیری است از برای بیان عظمت و بزرگی مثل شاهنشاه و موبدان موبد

۲ بجای نقاط از کلمهٔ [illegible] Vaesaepa معنی بر نمیآید ترجمهٔ این جمله خالی از اشکال نیست مقصود این است که امیر و فرمانده‌ی اگر هم بسپاه و لشکري که با خود تعوید وارِغَن دارد دست یابد فقط یك دو نفری از آنان را میتواند هلاك سازد نه صدها را

۳ یعنی از نیرو و پیروزی من که اهورا مزدا هستم

۴ لومل Lommel کلمهٔ نامور را که در متن هئوسرونگهنو [illegible] آمده اسم خاص گرفته یعنی کیخسرو رجوع شود بمقالهٔ کیانیان (کیخسرو)

۴۰ که فریدون دلیر در بر داشت کسی که ضحاك را شکست داد (آن ضحاك) سه پوزه سه کله شش چشم را که دارای هزار چالاکي (تردستی) بود آن دروغ دیو آسای بسیار قوی که اهریمن برضد جهان مادی برای تباه کردن جهان راستی بوجود آورد [1]
براي فروغ و فرش . . . . [2]

(کردهٔ ۱۵)

۴۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم بکند پیروزی (بهرام) بافر این خانه را از برای کلهٔ گاوان فرا گیرد چنانکه این سیمرغ [3] چنانکه این ابر بارور کوهها را احاطه میکند
برای فروغ و فرش . . . . [2]

(کردهٔ ۱۶)

۴۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا پرسید ای اهورا مزداي مینوی پاك ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس کجا بهرام اهورا آفریده را نام برده بیاری خوانند؟ کجا (او را) ستایش کجا (او را) نیایش کنند؟ ٥

۴۳ آنگاه اهورا مزدا گفت وقتی که دو سپاه برابر همدیگر ایستند اي اسپنتمان زرتشت هر یك صف رزم آراسته پیشرفتگان (بفتح قطعي) نرسند شکست خوردگان (شکست فاحش) نیابند

---

۱ جملات راجع بضحاك بعینه مثل جملات فقرهٔ ۸ از یسنای ۹ میباشد راجع بکیکاوس و فریدون و ضحاك بجلد اول ملاحظه شود

۲ تمام فقرهٔ ٥ در این جا تکرار میشود

۳ راجع بسیمرغ یا سِئن [illegible] بصفحات ۴۰ و ٥۷٥ جلد اول و بتوضیحات فقرهٔ ۹۷ فروردین یشت در همین جلد ملاحظه شود

۴۴ چهار پر در سر راه هر دو (صف) بیفشان هریک از دو سپاه که نخست اَمَ خوب ساخته شده و خوب بالا را و بهرام اهورا آفریده را نثار پیش آورد پیروزی نصیب او شود ۰

۴۵ به اَمَ و به بهرام آفرین میفرستم بهر دو پشتیبانان بهر دو نگهبانان بهر دو پاسبانان (بکند) هردو پرواز کنند باینجا و آنجا پرواز کنند هردو ببالا پرواز کنند[۱] ❀

۴۶ ای زرتشت این منتر را بهیچکس دیگر میاموز جز بپدر یا ببرادر تنی یا بآتربان (متعلق) بطبقهٔ سه‌گانه این ها سخنانی است قوی و محکم قوی و فصیح قوی و پیروزمند قوی و چاره بخش این ها سخنانی است که سر مختل را (پریشان را) نیز نجات دهد و یک ضربت فرود آمده را برگرداند برای فروغ و فرش . . . .[۲] ❀

(کرده ۱۷)

۴۷ بهرام اهورا آفریده را میستائیم که با همراهی مهر ورشن درمیان صفوف آراسته جنگ رفته بپرسد که بهر دروغ گوید که از رشن روی گرداند بکه باید من ناخوشی و مرگ بخشم منی که آن را بجای توانم آورد ❀

۴۸ پس اهورا مزدا گفت اگر مردمان بهرام اهورا آفریده را آنچنان که شاید نثار پیش آورند و ستایش و نیایشی که درخور اوست برطبق بهترین راستی بجای آورده شود هر آینه بممالك ایران لشکریان دشمن داخل نشوند نه سیل نه جرب نه زهر نه گردونهای لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته[۳] ❀

---

۱ معنی این فقره درست روشن نیست شاید معنی ذیل مقصود باشد: فرشتگان اَمَ و بهرام چهار پر مذکور در فقرهٔ ۴۴ را بر گرفته جفت جفت در دو صف سپاه هماوردان پراگنده میکنند پرش و جنبش هر یك از آن دو جفت در هوا بفتح و پیروزی همان صفی که پرها در طرف آن در پرش است بشارت خواهد داد

۲ تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار میشود

۳ فقرات ۴۸ — ۵۳ مثل فقرات ۵۶ — ۶۱ تشتر یشت است

۴۹ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورا مزدا از برای بهرام اهورا آفریده ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است؟ ٥

۵۰ آنگاه اهورا مزدا گفت از برای او ممالک ایران باید یك گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اما) یکرنگ ٥

۵۱ براهزن نباید از آن (نذر) قسمتی برسد، نه بزن بد عمل و نه بآن (نا بکاری؟) که گاتها نمیسراید و برهمزن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است ٥

۵۲ اگر قسمتی از آن (نذر) براهزن رسد یا بزن بد عمل و یا (بنا بکاری؟) که گاتها نمیسراید و برهمزن زندگانی است کسي که مخالف این دین اهورائي زرتشت است هر آینه بهرام اهورا آفریده چاره و درمان را بر گیرد ٥

۵۳ بناگاه سیل ممالك ایران را فراگیرد بناگاه لشکر دشمن بممالك ایران درآید بناگاه ممالك ایران در همشکند پنجاها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صدهزارها ٥

۵۴ پس از آن او (اهورا مزدا؟) ندا در داد ای مردان آیا بهرام اهورا آفریده و گوشورون[۱] آفریدهٔ دادار شایسته ستایش و نیایش نیستند در این هنگامی که دیوهای ویامبورَ و مردمان دیو یسنان خون میریزند یا (خون) ریزان (سیل) روان کنند[۲] ٥

---

۱ در اینجا از گوشورون که روان ازلی چارپایان سودمند است فرشتهٔ نگهبان چارپایان اراده شده است رجوع شود بگاتها بمقالهٔ گوشورون ص ۹۷ — ۹۹

۲ ویامبورَ [illegible] Vyâmbura در نسخ خطی باملاء مختلف نوشته شده این کلمه صفت است بقول بارتولومه Bartholomae یعنی بر ضد آب از ویامبورَ یك دسته دیوهای مخصوص اراده شده که متأسفانه از آن اطلاعی نداریم چه در هیچ جای دیگر ذکری از آن نشده است

۵۵ در این هنگامی که دیوهای و یامبورَ و مردمان دیویسنان در آتش این گیاهی که هیپرِسي موسوم است و این هیزمی که نِمذکَ موسوم است[۱] در آتش اندازند ꘏

۵٦ در این هنگامي که دیوهای و یا مبورَ و مردمان دیویسنان پشت (گاورا) خم کنند و کمرش را در همشکنند و اندامهایش را (دستها و پاها پشها را) دراز کنند بنظر میرسد که آنان میکشند اما نمیکشند . . . . . .[۲] در این هنگامی که دیوهای ویامبورَ و مردمان دیویسنان گوشهارا می پیچانند و چشمهاي (گاو) را بیرون مي آورند[۳]

برای فروغ و فرش . . .[٤]

(کردهٔ ۱۸)

۵۷ بهرام اهورا آفریده را میستائیم هوم از زوال رهاننده را در برمیگیرم[۵] هوم پیروز مند را در برمیگیرم نگهبان خوب را در برمیگیرم نگهدار تن را در برمیگیرم کسی که یك هوم با خود نگهدارد در جنگ از بند اسارت ــ دشمن ــ برهد[٦] ∴

۵۸ تا من این سپاه را شکست دهم تا من این سپاه را یکسره شکست دهم تا من این سپاه را در همشکنم که مرا تعاقب میکنند

برای فروغ و فرش . . . . . .[٤] ꘏

---

۱ هَیپرِسی [illegible] و نِمذکَ [illegible] اسم گیاه و هیزمی است که سوزانیدن آنها ممنوع بوده است نمیدانیم که چه گیاه و یا هیزم و چوب از آنها اراده شده نظر باینکه در آئین مزدیسنا چوب‌تر و بدبو نباید در آتش گذاشت باید هَیپرِسی و نِمذکَ هیزمی باشد که خوب نمیسوزد یا بدبو است

۲ چندین کلمات خراب شده است

۳ در این فقره و فقرهٔ پیش اشاره بضجر بیفائده ایست که دیو یسنان در وقت قرباني و مراسم دینی بگاو میدهند چنانکه در گاتها مکرراً آمده پیغمبر ایران پیروان خود را از نذر خوني و قرباني باز میدارد

٤ تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار میشود

۵ شاخه ای از گیاه هوم مقصود میباشد

٦ در بسیار از نسخها کلمهٔ دشمن ندارد احتمال دارد که بعدها افزوده باشند

(کردهٔ ۱۹)

۵۹ بهرام اهورا آفریده را میستائیم سنگی که به سیغوئیر منسوب است پسر امیری دربرگیرد و ده هزار از پسران اُمرا (نیز) که بنیرومند نامزد است آن پیروز مند که بپیروز مند نامزد است آن نیرو مند [۱] ۰

۶۰ تا من مانند همه ایرانیان دیگر از یک فتح بزرگ بهره مند شوم تا من این سپاه را شکست دهم تا من این سپاه را یکسره شکست دهم تا من این سپاه را درهمشکنم که مرا تعاقب میکند
برای فروغ و فرش . . . . [۲] ❀

(کردهٔ ۲۰)

۶۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم یتا اهو . . . . [۳]
نیرو از برای ستور [٤] درود بستور, گفتار نرم از برای ستور, پیروزي از برای ستور, خوراك از برای ستور, پوشاك از برای ستور, کشت و ورز از برای ستور, از برای تغذیهٔ ما آن را بپروران [۵]
برای فروغ و فرش . . . . [۲] ❀

(کردهٔ ۲۱)

۶۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که صفوف رزم را از همپاشد کسی که صفوف رزم را از هم بدرد کسی که صفوف رزم را بتنگنا اندازد کسی که

---

۱ شاید در این فقره چنین مقصود باشد سنگ سیغوئیر را مثل تعوید در برمیگیرم چنانکه پسرامیري آن را در برگیرد سیغوئیر [Avestan] لا بد اسم مملکت یا قومی بوده که امروزه نمیدانیم چه ملت و یا سرزمینی است در سنگ مخصوصی که منسوب به سیغوئیر بوده اثرات و خواصی تصور میکرده اند

۲ تمام فقرهٔ ۵ در این جا تکرار میشود

۳ دعاي یتا اهو در این جا باید خوانده شود

٤ در این فقره بجاي ستور کلمهٔ [Avestan] گو (گاو) آمده که بمعنی اعم ستوران و چار پایان سود مند است رجوع بتوضیحات فقرهٔ ۱۰ فروردین یشت

۵ دو جملهٔ اخیر از گاتها یسنا ٤۸ قطعهٔ ۵ میباشد

صفوف رزم را پریشان سازد کسي که صفوف رزم را یکسره از همپاشد کسی که صفوف رزم را یکسره از هم بدرد کسي که صفوف رزم را یکسره بتنگنا اندازد کسی که صفوف رزم را یکسره پریشان سازد (آن) بهرام اهورا آفریده (صفوف رزم) دیوها, مردمان, جادوان, پریها, کاویها, کرپانهای ستمکار را

برای فروغ و فرش . . . .[۱] ﻩ

(کردهٔ ۲۲)

۶۳ بهرام اهورا آفریده را میستائیم وقتی که بهرام اهورا آفریده درصفوف رزم برانگیختهٔ قریه های (رستاقهای) متحده دستهای، مردمان پیمانشکن را (دروغگویان بمهر را) از پشت سر ببندد و چشمهای آنان را بپوشاند و گوشهای آنان را کر کند کسی نتواند پا بیرون نهد کسی نتواند مقاومت کند

برای فروغ و فرش . . . .[۱] ﻩ

۶۴ یتا اهو . . . . .

آفرین (درود) میفرستم به بهرام اهورا آفریده و به او پرتات پیروز گر

اشم وهو . . . .

اهمائ رئشچه . . . .[۲]

---

۱ تمام فقرهٔ ۵ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت در جلد اول

ویو = اندرواي

(ایزدِ هوا)

پانزدهمین یشت موسوم است به رام یشت این یشت نظر بانشاء و قواعد صرف و نحوي نسبةً جدید بنظر میرسد اما نظر بخصایص و تعریفی که از فرشتهٔ آن شده شکّي نمیماند که مندرجات آن متکّی باسناد قدیمی است حتی اوصاف فرشتهٔ آن از یك قطعهٔ قدیمي باین یشت نقل داده شده است بدبختانه مقداری از کلمات این یشت خراب شده وبسا ازجملات آن دکرکونه کشته بطوری که معنی ای از آنها برنمیآید ودر ترجمهٔ چند جملهٔ هم باید بمعنی تقریبي ساخت

هرچند که این یشت به رام ایزدی که در تقویم مزدیسنا نکهباني روز ۲۱ ماه سپرده باوست منسوب است اما درهیچ جای آن از رام اسم برده نشده بلکه سرا سریشت در تعریف و توصیف ایزد ویو یعنی فرشتهٔ هوا میباشد دراین یشت کروهي از پادشاهان ونامداران (مثل آبان یشت و کوش یشت و ارت یشت) هر یك بنوبت خویش بفرشتهٔ هوا نماز برده و نذر نموده برتری و رستکاری درخواست کرده‌اند و بعلاوه دوشیزکان چنانکه در فقرات ۳۹ ـ ۴۱ مندرج است, برای رسیدن بشوهران خوب و خوش بخت شدن‌وکامیاب کردیدن به ویو متوسّل شده اند وجه مناسبت میان ایزد رام و ایزد ویو نمیدانیم چیست دار مستتر در ترجمهٔ اوستای خود (جلد ۲ ص ۵۷۹) از بندهش بزرک نقل میکند « رام آن است که او را وای وه مینا منذ » اما در خود اوستا رام و ویو دو ایزد مختلف تعریف کردیده و باهم نامیده شده اند , چنانکه در ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ۹ و در دو سیروزه کوچک و بزرک فقرهٔ ۲۱ و در یسنا ۷۲ فقرهٔ ۱۰,از این فقرات برمی آید که ویو از یاران و از همکاران ایزد رام میباشد

رام در اوستا رامَ [Avestan] Rāma یا رامَنْ [Avestan] Rāman آمده و در پهلوي رامشن کفته اند معنی آن همان است که امروزه در فارسی دارد یعني صلح و سازش و آسایش و خوشي و شادمانی چنانکه فردوسی کفته است

برین کونه خواهد کذشتن سپهر   نخواهد شدن رام با من بمهر

کلمهٔ رام بمعنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده از آنجمله در یسنا ۲۹ فقرهٔ ۱۰ و یسنا ۳۵ فقره ٤ ویسنا ٤۸ فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۵۳ فقرهٔ ۸ ویسنا ٦۸ فقرهٔ ۱۵ همچنین مکرراً این کلمه در اوستا اسم مخصوص ایزد رام است چنانکه در یسنا ۱ فقرهٔ ۳ و یسنا ۲ فقرهٔ ۳ و یسنا ۱٦ فقرهٔ ۵ و یسنا ۲۲ فقرهٔ ۲۳ و ویسپرد کردهٔ ۱ فقرهٔ ۷ و مهر یشت فقرهٔ ۱٤٦ و وندیداد کردهٔ ۳ فقرهٔ ۱ در تمام این فقرات و فقراتی که در پیش ذکر شده رام با صفت خواستر xᵛāstra آمده این صفت مرکب است از کلمهٔ هو که بمعنی خوب است و از واستر که بمعنی چراگاه و علوفه واغذیه است مجموعاً یعنی چراگاه واغذیهٔ خوب بخشنده در پهلوی خورُوم گفته اند در جاهائی که رام اسم مجرّد استعمال شده نیز با صفت مذکور آمده است در اکثر فقرات فوق رام پس از مهر نامیده شده در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲٤ گل خیری زرد مخصوص برام میباشد اینک ویو ایزد هوا که گفتیم در سراسر پانزدهمین یشت از عظمت و جلال وی سخن رفته است ویو Vayu را در پهلوی وای یا اندر وای گفته اند نگارنده در تفسیر رام یشت هئیت اخیر را برگزیدم این کلمه را میتوان باد یا هوا ترجمه کرد چه در زبان آریائی قدیم از برای باد دو لغت داشته اند نخست واتَ Vāta دوم وایو Vāyu این دو لغت در سانسکریت و اوستا اسم مخصوص پروردگار و ایزدی هم هست در وید برهمنان لغت وایو ُندرةً از برای باد استعمال شده غالباً اسم پروردگار مخصوص عنصر باد است و اکثر با اندرا Indra یکجا نامیده شده است در کتاب مذکور از اعمال وی کمتر سخن رفته از نقطهٔ نظر دینی نخستین پروردگاری است که نذورات را میپذیرد وایو که یکی از عوارضات طبیعی است در وید بکلّی جنبهٔ طبیعی خود را در مقابل عقاید مذهبی نباخته باز یادآور معنی اصلی خود میباشد واتَ برخلاف آن بیشتر رنگ و روی طبیعی خود را نگاهداشته معمولاً در سانسکریت از برای باد استعمال شده و ُندرةً اسم خاص پروردگار باد است واتَ در اوستا چنانکه در وید معمولاً بمعنی باد است وگاهی هم اسم خاص

ایزد باد میباشد در یشتها سه بار واتَ بمعنی فرشته آمده چنانکه در مهر یشت فقرهٔ ۹ ورشن یشت فقرهٔ ٤ و فروردین یشت فقرهٔ ٤٧ واتَ همیشه باصفت پیروز مند آمده و با مهر یکجا نامیده شده است

از برای ایزد باد یشت مخصوصي نداریم اما روز ۲۲ ماه در محافظت این ایزد است در فصل ۲۷ بندهش فقرهٔ ۲٤ واترنگبوی (بادرنگبوی) گیاه مخصوص ایزد باد نامیده شده است در اوستا ایزدی که در ردیف ایزد آب و ایزدِ آتش و ایزد خاک میتوان نامید تا عنصر چارگانه کامل گردد همان ویو میباشد که ایزد مطلق هوا میباشد نظر بمندرجات رام یشت ویو نیز فضائی است که از بالا بحدود عالم مینوی و از پائین بحدود جهان تیره پیوسته است چنانکه از فقرات ٤۳ ـ ٤٤ رام یشت برمیآید ویو عبارت است از هوا یا جوّی که آفرینش خرد مقدس را از مخلوقات خرد خبیث منفصل میسازد بنا بتوضیحات فصل اول بندهش: در قسمت زبرین این جوّ فروغ جاودانی حکمفرماست و در آنجا مقام اهورا مزدا ست و قسمت زیرین آن را که ظلمت ابدی احاطه کرده مرکز اهریمن است هوا در میان این دو منطقهٔ نوراني و ظلمانی واقع است که میدان کارزار گوهر خوبی و بدی است بهشت در منطقهٔ نورانی و دوزخ در منطقهٔ ظلماني قرار داده شده است برزخ که آن را در پهلوی همستکان (یعنی همواره یکسان) گویند در جوّ واقع است بنابر این هوائی که مجاور عالم مینوی و از ساحت قدس اهورا ست پاکیزه و مقدّس است و از برای نگهبانی آن فرشتهٔ گماشته شده که شایستهٔ ستایش و درخور نیایش است اما هوائی که ملاصق جهان تیره و از مرکز استیلای اهریمن است ناپاک و مظهر آن دیوی تصّور شده سزاوار نفرین از این جهت است که غالباً در رام یشت تکرار شده « اي ویو = ای هوا آنچه از تو از طرف اهورا مزد است ما میستائیم »

بنابراین دو ویو داریم یکی ایزدی است نگهبان هوای پاك و سود بخش و دیگري دیویست مظهر هوای ناپاك و زیان آور در رام یشت از دیو ویو اسم برده نشده اما در فرگرد ٥ وندیداد صراحةً از این دیو یاد شده و با دیو مرگ

17

استوویذوتو Astovīdhotu (رجوع بمجلد اول ص ۵۱۱) یکجا نامیده شده است در مینوخرد فصل ۲ فقرهٔ ۱۱۵ از وای وه و وای وتر (هوای خوب و هوای بد) صحبت شده وای وتر بهمراهی استوویذوتو و دیوهای دیگر در مقابل واي وه وسروش و بهرام در سر پل چنوت میکوشند که روح را بدوزخ کشانند چنانکه ملاحظه میشود دیو ویو با دیو مرگ مربوط است

کلمهٔ ویو از وا vā که بمعني وزیدن است مشتق شده است گفتیم در وید وایو Vāyu غالباً اسم مخصوص پروردگار باداست و با اندرا Indra مربوط است اینک در این جا مي افزائیم: وایو و اندرا در وید باهم سوار گردونه درخشان هستند و نشیمنگاه زرین دارند از وایو و اندرا معاً در جنگ پیروزی درخواست میشود و شکست دشمن طلب میگردد اساساً وایو نزد اقوام آریائی هندو ایراني اسم یکی از پروردگاران طبیعت و داراي خصایص معیّنی بوده بعدها نزد ایرانیان امتیازی گرفته از برای آن دو جنبه قائل شده اند یک جنبهٔ خوبي و یك جنبهٔ بدی اندروای خوب مثل همهٔ چیز خوب ایزدي است و اندر وای بد مانند سایر چیزهای بد اهریمنی است برخلاف اوستا در وید صحبت از اندروای خوب و بد نیست

در انجام متذکر میشویم در اوستا اُوْپَرَوْ کئیریه Uparō Kairya صفتی است که همیشه از برای ویو آورده شده و معنی آن مناسبت تامّی با شغل ایزد هوا دارد یعنی در بالا عامل و در بالا کارگر نگارنده این صفت را بمعنی مجازی گرفته «زبردست» ترجمه کرده ام

راجع به ویو بکتب ذیل ملاحظه شود

Erânische Alterthumskunde von Spiegel 2 Bd. s. 101—104.

Études Iraniennes par Darmesteter Tome second p.187—194.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 578—580.

Geschichte der Religion im Alterthum von Tiele. Deutsche Ausgabe von Gehrich II Band s. 221—2.5.

Die Ameša Sepenta von Bernhard Geiger s. 79.

Die Yašt's des Avesta von Herman Lommel s. 148-150.

تهمورث

(در فقرهٔ ۱۱ رام یشت)

در کتب تواریخ راجع به تهمورث روایات مختلف ذکر شده بطوری که نمي توان میان آنها الفتی داد مثلاً طبری و پس از او تقریباً همهٔ مورخین نوشتهٔ اند که در عهد تهمورث بوداسف ظهور کرد که مذهب صابئین آورد همچنین غالباً نوشته اند که در عهد تهمورث طوفان بوقوع پیوست و این پادشاه کتب را در اصفهان بزیر خاك پنهان نمود تا از آسیب طوفان محفوظ ماند

چنانکه میدانیم بوداسف یا بودای هندی (رجوع بمقاله گئوتم) محققاً در اواسط قرن ششم قبل از مسیح تولد یافت و طوفان نوح بنا بمندرجات تورات در دو هزار و پانصد سال پیش از مسیح بوقوع پیوست و مذهب صابئین که در قرآن هم از آنان اسم برده شده و هنوز یك جمعیّت تقریباً پنج هزار نفری از آنان در عراق و چند خانواده در جنوب ایران موجود و نگارنده در سال ۱۳۰۶ شمسی مفصلاً با آنان صحبت داشتم ابداً مربوط بآئین بودا نیست همچنین آنچه مسعودي مینویسد که ایرانیان پیش از زرتشت مذهب صابئین داشته اند بکلی بی اساس است از این روایات نقیض و درهم برهم چنین برمي آید که در هر دوره و عهدی داستان نوی بداستان تهمورث افزوده شده امروزه از براي ما ممکن نیست که بمآخذ اصلی پی برده وجه مناسبت آنها را بیان کنیم چون از ذکر مناسبات منطقي عاجزیم در این مقاله لزومی بذکر آن روایات هم نمی بینیم چه در تاریخ کبیر طبری و مروج الذهب مسعودی و تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء حمزه اصفهاني و آثارالباقیه بیرونی و مجمل التواریخ وغیره مفصلاً این روایات مندرج است در کتب برخی از مستشرقین کلیهٔ داستان تهمورث جمع گردیده و کما بیش شرح و توضیحاتی هم براي آنها نوشته شده است در آخر این مقاله صورت آن کتب را خواهیم نگاشت در این مقاله آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص تهمورث آمده و آن مقداري از

مندرجات مورخین و فردوسی که از برای فهم مطلب لازم باشد ذکر خواهد شد همچنین در این داستان بمسائلی خواهیم پرداخت که در آنها فائدهٔ لغوی باشد اینک گوئیم تهمورث در اوستا تَخموَاُو رُوپَ Taxmo urupa آمده جزء اول این اسم مرکب که تخم باشد در فرس هخامنشی و گاتها و سایر قسمتهای اوستا بمعنی دلیر و پهلوان است این کلمه باین معنی خود جداگانه مکرراً در اوستا استعمال شده است در پهلوي و فارسي تهم شده چنانکه فردوسی گفته است تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز اژدهای دمان
در شاهنامه تهمتن لقبی است که برستم داده شده یعنی بزرگ پیکر و قوی اندام در واقع تهمتن معنی کلمه رستم است چه رستم نیز مرکب است از دو جزء نخست از کلمهٔ رَئوذ raodha که بمعني بالش و نمّو است از همین کلمه است روي در فارسی که بمعنی چهره و صورت ظاهر است کلمهٔ مذکور از ریشهٔ فعل رئود raod که بمعني باليدن است میباشد از همین کلمه است رستن و روئیدن دوم از کلمه تهم بنابر این رستم درست بمعنی تهمتن است یعنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی پیکر بسا در فرهنگها رستهم ضبط شده که بخوبی جزء دوم اسم محفوظ است در اسم گستهم نیز کلمهٔ تهم بهیئت اصلی خود باقی است یکی از سرداران داریوش بزرگ که در کتیبهٔ بیستون از او اسم برده شده موسوم بوده به تخم سپاد یعنی دارندهٔ سپاه دلیر در تفسیر پهلوی اوستا تخم به « تک » ترجمه شده است

معني جزء دوم که اوروپ باشد بطور تحقیق معلوم نیست برخي از مستشرقین معني ای از براي آن حدس زده اند که چندان قابل توجه نیست کلمهٔ اُوروپي urupi جداگانه در اوستا استعمال شده و بمعنی یك قسم سگی است ، چنانکه در فرگرد ۱۳ وندیداد فقرهٔ ۱۶ و فرگرد ۵ فقرهٔ ۳۳
در کتب تواریخ دو صفت از براي تهمورث ذکر کرده اند اولی دیوبند که معنی آن معلوم است و بمناسبت دربند نمودن وی دیوها را بچنین صفتی متصّف شده است دومي ریباوند یا دیباوند این کلمه که باشکال دیگر هم ضبط شده خواه بواسطه

خود مؤلفین که پی بترکیب اصلی کلمه نبرده اند و خواه بدست نسّاخ بواسطه کم و بیش گذاشتن نقاط از تلفظ و هئیت اصلی خود منحرف شده است اما معنی آن را درست نوشته اند در مجمل التواریخ که در عهد سلطان سنجر در سال ۵۲۰ هجری تألیف شده ریباوند چنین معنی شده است «آن که سلاح تمام دارد» در روضة الصفا این طور معنی شده «یعنی تمام سلاح» حمزهٔ اصفهانی مینویسد «طهمورث زیباوند: معنی زیباوندا نه شاک السلاح» این صفت باید در فارسی زیناوند نوشته شود در اوستا مکرراً بصفت زئننگهونت [illegible] Zaenaṅhvant یا ازینونت [illegible] azinavant برمیخوریم بسا این صفت از برای خود تهمورث آمده چنانکه در آفرین زرتشت فقرهٔ ۲ زئننگهونت صفت اوست و در رام یشت فقرهٔ ۱۱ و در زامیاد یشت فقرهٔ ۲۸ ازینونت صفت اوست و معنی آن دارندهٔ زین یا مسلح میباشد چه این صفت از کلمهٔ زَئِنَ [illegible] zaena که بمعنی سلاح است ساخته شده است زین فارسی که بمعنی براق و زین اسب است با لغت اوستائی زئن یکی است لغت مذکور درقدیم در هیچ جا بمعنی براق اسب نیامده بلکه همیشه بمعنی اسلحه و آلات جنگ است متقدّمین از شعرا کلمهٔ زین افزار را بمعنی ادوات جنگ گرفته اند چنانکه فرخی گفته است

از آن کرانه کمان برگرفت و اندر شد میان آب روان با سلیح و زین افزار

زین در زبان ارمنی که از فارسی بعاریت گرفته شده بهمان معنی اصلی خود باقی و بمعنی سلاح است در کتاب ائوگمدئیچا بنا بر صواب زیناوند صفت تهمورث ضبط شده است در آفرین پیغمبر زرتشت حضرت زرتشت بکی گشتاسب دعا کرده گوید بشود که تو مانند تهمورث مسلح (زیناوند) شوی در شاهنامه این صفت از برای تهمورث نیامده است در اوستا دو بار از تهمورث یاد شده نخست در فقرات ۱۱-۱۳ رام یشت دوم در فقرات ۲۸-۲۹ زامیاد یشت در فقرات مذکور رام یشت آمده است «تهمورث زیناوند از فرشتهٔ هوا چنین درخواست نمود که وی را بهمهٔ دیوها ومردمان و جادوان و پریها چیر سازد که وی اهریمن را به پیکر اسبی در آورده بر او سوار گشته تا بدوانتهای زمین براند»

در فقرات مذکور رامیاد یشت آمده است « فرکیانی مدت زمانی به تهمورث زیناوند تعلق داشت از پرتو آن او در روی هفت کشور شهریاري نمود بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپا نهادست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین همیتاخت » متأسفانه در اوستا مختصراً از تهمورث یاد شده اما آنچه در کتاب مقدس مندرج است مطابق مندرجات کتب متأخرین است مورخین تهمورث را دومین پادشاه پیشدادی ذکر کرده اند از رام یشت هم این طور بر می‌آید که تهمورث دومین شهریار این خاندان باشد چه اسم او پس از هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی و پیش از جمشید سومین شهریار این سلسه ذکر شده است دیگر اینکه در اکثر کتب تواریخ سلطنت وي سي سال مندرج است در زامیاد یشت همین مدت را برای او قائل شده اند چه او در مدت سي سال اهریمن را مطیع خود داشته بر او مستولی بود در اوستا اسم پدر تهمورث معیّن نشده اما حمزهٔ اصفهانی او را پسر نوبجهان (ویونجهان) پسر ایونکهذ پسر هونکهذ پسر اوشهنج ذکر نموده و جمشید را برادرش دانسته است در مجمل التواریخ هم این طور مسطور است مگر اینکه ابورکهذ و هورکهذ بجای ایونکهذ و هونکهذ نقل شده است مسعودی تهمورث را پسر نوبجهان (ویونجهان) پسر ارفخشدس پسر هوشنگ نوشته است در آثارالباقیه تهمورث پسر ویجهان پسر اینکهد پسر اوشهنک و لقبش زیباوند ضبط شده است بندهش در فصل ۳۱ فقرات ۲ و ۳ مطابق ابوریحان نقل میکند « تهمورث پسر ویونگهان پسر یکهد پسر هوشنگ بوده است جم و تهمورث و نرس برادر بوده اند بنا باتفاق روایات واب این است که تهمورث را پسر ویونگهان و برادر جشید بدانیم و بنا بسلسلهٔ نسبي که از برای او نوشته اند او را نوه یا نبیره هوشنگ بشماریم نه اینکه چنانکه بخطا در شاهنامه آمده اورا پسر هوشنگ و پدر جمشید بخوانیم در کتب تواریخ نیز مانند اوستا داستان رام کردن تهمورث اهریمن را مفصلاً نقل شده است درسنّت شکست اهریمن بدست تهمورث در روز خرداد در ماه فروردین

روی داد[۱] در تاریخ بلعمی مسطور است « خدای عزّوجل او را چنان نیرو داده بود که ابلیس‌را و دیوان را فرمانبردار خود کرده بود و ایشان را فرموده بود که از میان خلق بیرون شوند و همه را از آبادانی بیرون کرد به بیابانها و دریاها فرستاد و شان و زینت ملوك و اسب نشستن و زین برنهادن او آورد و استر بجهان او آورد و خر بر اسب او افکند تا استر آمد و استر را بار برنهاد و یوز را شکار او آموخت و پارسی را او افکند و خط او نوشت » در شاهنامه آمده است

برفت اهرمن را با فسون به بست   چو بر تیز رو بارگی بر نشست
زمان تا زمان زینش بر ساختی   همی گرد گیتیش بر تاختی

در یك روایت منظوم که مستشرق مرحوم اشپیگل Spiegel در کتاب خود موسوم به (ادّبیات پارسیان) طبع نموده این داستان مفصلاً نقل شده و خلاصه اش این است[۲] « تهمورث اهریمن را در مدت سی سال در بند داشت برو زین نهاده بر پشت او سوار شده هر روز سه بار گرد گیتی میگشت و بر سرش گرز پولادین میکوفت و با او دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیمود وقتی که از گردش برمیگشت او را در بند نموده جز زخم گرز گران آشام و خوراکی نداشت زن تهمورث واقعهٔ اسب بی خواب و خوراك را از شوهرش باز پرسید تهمورث در پاسخ گفت من خود نیز از کار این اهریمن در شگفت بودم رازکار از او جویا شده بمن چنین گفت که خوراك من از گناه مردم است هرآن روزی که از مردمان بیشتر گناه سر زند من بیشتر خورش یافته شاد و خرم شوم هرآن روزی که کمتر بدی کنند من در رنج گرسنگی دچار گردم اهریمن سالها در بند بود تا اینکه از برای رهائی خود چارهٔ اندیشید و بزن تهمورث وعده بخشیدن انگبین و ابریشم داد و تحفه هائی که درجهان کسی ندیده بود در صورتی که او از شوهرش بپرسد که در هنگام تاخت و تاز در فراز ونشیب البرز در کجا از سرعت سیر من او را هراس فرا گیرد زن تهمورث بنا بدستور اهریمن قضیّهٔ را

---

۱ Sacred Books of the East Pahlavi Texts II by West P. 314

۲ Die Traditionnelle Literatur der Parsen von Spiegel Wien 1860 s. 317-326

از شوهرش درخواست نمود تهمورث در جواب گفت هنگامی که او از البرز بتندي سرسوی نشیب نهد مرا بیم فرا گیرد و گرز پیاپی بسرش میکوبم تا از گزند جان بدر برم زن تهمورث آنچه از شوهرش شنیده بود باهریمن باز گفت و عسل و ابریشم در یافت روز دیگر در بامداد بنا بعادت تهمورث بر پشت اهریمن اسب پیکر برآمده گردگیتی همیتاخت تا بر فراز البرز بر آمد و از آنجا روي به نشیب نهاد آنگاه اهریمن سر کشی نمود و خیرگی آغاز کرد هرچند تهمورث گرز نواخت و خروش برآورد و بر مرکب نهیب زد سودی نه بخشید اهریمن او را از زین بزمین بیفگنند و دم در کشیده او را فرو برد و روی بگریز نهاد آنگاه سروش شاه جمشید را از مرگ تهمورث آگاه ساخت و بد و تدبیری آموخت که چگونه لاشهٔ تهمورث را از شکم اهریمن بیرون تواند کشید جمشید آنچنان که سروش گفته بود بجاي آورد و اهریمن را بجرم غلامبارگی فریفته لاشه تهمورث از شکمش بیرون کشیده و شست و شو داده باُستودان نهاد بنای اُستودان از آن روز است. . . . . . . »

در کتب مورخین بنای چندین شهر چنانکه حمزه مینویسد به تهمورث منسوب است از آن قبیل بابل و قهندز مرو و کردینداد که یکی از شهرهای مدائن بوده است دیگر از اعمال مشهور تهمورث رام کردن دیوها ست که در اوستا هم اشاره بآن شده است میر خواند در روضته الصفاء از تاریخ جعفری نقل نموده مینویسد که « تهمورث بدست خود یک هزار و چهار صد و هشتاد دیو بکشت و هشتصد سال عمر او بود و سی سال سلطنت کرد و در دیار بلخ مدفون گشت» دیگر از اعمال مشهور تهمورث بوجود آوردن خط است که در اوستا ذکري از آن نیست اما در یکی از قطعات اوستائی معروف به ائوگمدئچا فقرهٔ ۹۱ آمده است « تهمورف زیناوند ویونگهان که دیو دیوان اهریمن را به بار داشت هفت قسم دبیری (خط) از او آورد» [۱] همچنین در مینوخرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ آمده «برتری تهمورث نیك آئین در این بود که او اهریمن

---

۱ Aoge u aêcâ übersetzt, erklärt von Wil. Geiger Erlangen 1878

را در مدت سی سال به بار داشت و هفت قسم دبیری را (خط را) که اهریمن پنهان نموده بود آشکار ساخت» در شاهنامه مندرج است دیوها در جنک تهمورث شکست یافته گرفتار بند وی شدند از او درخواستند که آنان را نکشد تا در عوض هنر نوشتن باو بیاموزند

نوشتن بخسرو بیاموختند دلش را بدانش بر افروختند
نوشتن یکی نه که نزدیك سی چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه هندی و چینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی

چنانکه ملاحظه میشود فردوسي میگوید تقریباً سی قسم خط بیاموختند اما فقط از شش قسم خط اسم میبرد دیکر اینکه از شاهنامه برمي‌آید که خط صنعت اهریمنی است .بی شك سهوی است چنانکه از مندرجات ائوگمدئیچا و مینوخرد صراحةً مفهوم میشود باید خط را هنر ایزدی و آفریده سپنت مینو یا خرد مقدس دانست لکن چندی اهریمن آن را پنهان نموده بشر را از آن محروم داشت در انجام متذکر میشویم که تهمورث در آئین مزدیسنا از پارسایان و از خداپرستان بشمار است و برخلاف آنچه حمزهٔ اصفهانی نوشته که در عهد تهمورث بت پرستی رواج گرفت در کتاب هفتم دینکرد فصل ۱ فقرهٔ ۱۹ مندرج است که تهمورث بت پرستی را برانداخت و مردم را بستایش پروردگار امر کرد

در خصوص تهمورث بکتب ذیل رجوع شود

Zoroastrische Studien von Windischmann s. 196-211.

Eranische Alterthumskunde vou Spiegl B. I s. 516- 522

Le Premier homme et le Premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, Arch. d'études Orient., par Christensen vol. XIV, upsala 1918, p. 131-218.

Encyclopédie de l' Islām, Tahmūrath par v. Minorsky

رام یشت

بخوشنودي اندر واي (ويو) زبردست كه ديدبان ساير آفرينشهاست ⁂

(كرده ١)

١ من ميستايم آب را و بغ را [1] من ميستايم آشتي پيروزمند را و سود را هريك از اين دو را اين اندر واي را ما ميستائيم اين اندر واي را ما (بياري) ميخوانيم از براي اين خانه از براي خانخد اي اين خانه و از براي راد مردي كه زور نذر كند . . . [2] ستور و كلام تا اينكه بيكبارگي بدشمن شكست دهيم و بهترين ايزد را ما ميستائيم ⁂

٢ او را بستود آفريدگار اهورا مزدا در آرياويج (در كنار رود) دائيتياي نيك [3] در روي تخت زرين در روي بالش زرين در روي فرش زرين نزد برسم گسترده با كف دست سرشار ٥

---

١ بغ بمعني خدا و ايزداست و نيز بمعني برخ و بهره و بخش است چنانكه بگ Baga در گاتها باين معني اخير آمده است در ساير قسمتهاي اوستا بغ گاهي بمعني ايزد و گاهي بمعني بهره و برخ است در كتيبه هاى پادشاهان هخامنشي غالباً بكلمهٔ بگ بمعني خدا بر ميخوريم « بغ بزرگ است اهورا مزدا . . . » درسانسكريت بهاگ Bhaga و در روسي بگو Bogu گويند در ونديداد فرگرد ١٩ فقرهٔ ٢٣ بغودات Baghōdāta يعني خداداده و خدا آفريده، از همين تركيب است اسم شهر معروف بغداد در كنار دجله و باكو شهر معروف قفقاز نيز متضمن كلمهٔ بغ است در فقرهٔ ٣٥ تشتريشت بغو بخت Baghō-baxta يعني از طرف ايزدان مقرر شده

فغ معرب بغ در تركيب كلمهٔ فغفور عنواني است كه ايرانيان بپادشاهان چين داده اند يعني پور بغ يا پسر خدا در واقع عنوان پادشاهان آن سر زمين را از چيني بفارسي ترجمه كرده اند در اشعار متقدمين بسا كلمهٔ فغ بمعني بت استعمال شده عنصري گفته است

گفتم بفغان كنم ز تو اى بت هزار بار گفتا كه از فغان بود اندرجهان بفغان (لغات فرس اسدي)

بجلد اول يشتها ص ٤١-٤٢ نيز ملاحظه شود

٢ بجاى نقاط كلمه ايست كه معني آن درست معلوم نيست

٣ راجع بكلمات آرياويج و دائيتيا بصفحات ٥٩ و ٢٨٣ جلد اول ملاحظه شود

۳ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من آفرینش خرد خبیث (انگره مینو) را در همشکنم اما نه (آفرینش) خرد مقدس (سپنت مینو) را ❀

۴ اندر وای زبردست این کامیابی را با و داد تا اینکه آفریدگار اهورا مزدا کامروا گردید [۱] ❀

۵ اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو اي اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند با زوْر میستایم آن اندر وای نیرومند زبردست را, اندر وای زبردست را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر و با برسم, با زبان خرد و کلام مقدس, با گفتار و کردار و زوْر و با کلام راستین
ینگهه هاتم . . . . [۲] ❀

(کردهٔ ۲)

۶ من میستایم آب را و بغ را . . . [۳] ❀

۷ او را بستود هوشنگ پیشدادی در بالاي قلّهٔ (کوه) هرای [۴] بفلز پیوسته در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین ازد برسم گسترده با کف دست سرشار ❀

---

۱ راجع بتواضع ایزدی که اهورا مزدا یکی از فرشتگان خود را میستاید بجلد اول صفحه ۳۲ ملاحظه شود

۲ در خصوص دعای معروف ینگهه هاتم . . . . رجوع شود بجلد اول بفقرهٔ ۲۲ هرمزد یشت ص ۶۱ و بگاتها بمقالهٔ ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۲

۳ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

۴ کوه هرا = البرز رجوع شود بجلد اول ص ۱۳۱

۸ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان وَرِنَ را برافکنم [۱] ✤

۹ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوشنگ پیشدادی کامروا گردید
اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . [۲] ✤

(کردهٔ ۳)

۱۰ من میستایم آب را و بغ را . . . . [۳] ✤

۱۱ او را بستود تهمورث زیناوند (مسلح) در روی تخت زرین در روي بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار [٤] •

۱۲ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من بهمهٔ دیوها و مردمان, بهمهٔ جادوان و پریها ظفر یابم که من اهریمن را بپیکر اسبي در آورده در مدت سی سال تا بدو کرانهٔ زمین برانم ✤

۱۳ اندر واي زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه تهمورث کامروا گردید
اندر واي پاك را ما میستائیم اندر واي زبردست را ما میستائیم آنچه از تو اي اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . [۲] ✤

(کردهٔ ٤)

۱٤ من میستایم آب را و بغ را . . . . [۳] ✤

---

۱ وَرِنَ = دیلم وگیلان رجوع شود بجلد اول ص ۵۷
۲ مثل فقره ۵
۳ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود
٤ راجع به تهمورث و صفت زیناوند (مسلح) بمقالهٔ تهمورث ملاحظه شود ص ۱۳۸-۱٤٤

۱۵ او را بستود جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب در بالای ُهکر [۱] بلندِ سراسر درخشان (و) زرین در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٥

۱۶ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من درمیان تولّد یافتگان (بشر) فرهمند ترین گردم، درمیان مردمان خورشید سان باشم که من در سلطنت خود چارپایان و انسان را فنا نا پذیر کنم آبها و گیاهها را خشک نشدنی سازم (و) اغذیهٔ زیان ناپذیر خورند (در سلطنت جم دلیر نه سرما بود نه گرما نه پیری بود نه مرگ (و) نه رشکِ دیو آفریده [۲]) ꙮ

۱۷ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه جمشید کامروا گردید
اندروای پاك را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم
آنچه از توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . [۳] ꙮ

(کردهٔ ٥)

۱۸ من میستایم آب را و بغ را . . . [٤] ꙮ

---

۱ ُهکر در اوستا ُهو کئیریه 𐬵𐬎𐬐𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀 hukairya اسم بلند ترین ُقلهٔ کوه هرُبرز (البرز) است رود اردویسور از بالای آن بیلندی هزار قد آدمی سرا زیر گشته بدریای فراخکرت فرو میریزد رجوع شود به یسنای ٦٥ فقره ۳ به آبان یشت فقرات ۳ و ۲٥ و ۹٦ و بگوش یشت فقره ۸ و بهر یشت فقره ۸۸ و برشن یشت فقره ۲٤ و بندهش فصل ۱۲ فقره ٥ معنی لفظی ُهو کئیریه یعنی خوب کنش در خصوص هربرز بجلد اول ص ۱۳۱ ملاحظه شود

۲ جملاتی که درمیان ابروان نوشته شده متعلق است به یسنای ۹ فقرهٔ ٥ که باینجا بعدها افزوده شده است

۳ مثل فقرهٔ ٥

٤ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

۱۹ او را بستود اژی‌دهاك (ضحاك) سه پوزه در کرندِ سخت راه [1] در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روي فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٥

۲۰ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که همهٔ هفت کشور را از آدمی تهي کنم ٥٥

۲۱ نه بستانید، نه بآرزومند نه بنا جوانمردِ زَورْ نثار کننده این کامیابی را اندروای زبردست ارزاني نه بخشید
برای فروغ و فرش . . . [2] ٥٥

(کردهٔ ٦)

۲۲ من میستایم آب را و بغ را . . . [3] ٥٥

۲۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آبتین از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشهٔ وَرِنَ در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٥

۲۴ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من به اژی‌دهاك (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم، هزار مکر دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی (و) خبیث، فریفتار جهان، این دروغ بسیار زورمند که اهریمن برضد جهان مادی بیافرید از برای فنای جهان راستی که من هر دو زنش را شهرناز و ارنواز را برُبایم کسانی که

---

۱ در خصوص کرند که در اینجا با صفت (راه دشوار دارنده و صعب العبور) آمده رجوع شود بمجلد اول ص ۱۹۰

۲ مثل فقره ٥

۳ تمام فقرهٔ اول در این جا تکرار میشود

از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند و که از نیکوترین جهانند [۱] ٭

۲۵ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه فریدون کامروا گردید اندروای پاك را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . [۲] ٭

(کردهٔ ۷)

۲۶ من میستایم آب را و بغ را . . . . [۳] ٭

۲۷ او را بستود گرشاسب دلیر در گوذَ آبشار رنگهای مزدا آفریده [٤] در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٭

۲۸ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندروای زبردست که من کین برادر خود اورواخشیه را خواسته هیتاسپ را بکشم [۵] و او را بگردونه خویش بکشم اینچنین (شد) با اشتی کفیه سرور اینچنین با آئو کفّیه بزرگ اینچنین با کندَروَ که در آب بسر میبرد [٦] ٭

---

۱ از برای توضیحات این فقره و دو خواهر جمشید شهرناز و ارنواز رجوع کنید بجلد اول بمقاله فریدون ص ۱۹۱-۱۹۵ و بفقرات ۳۳-۳٤ آبان یشت و فقرهٔ ۱٤ گوش یشت

۲ مثل فقره ۵

۳ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

٤ گوذَ Gudha جوي یا آبشار (اَپغزار apaghžāra) رود رنگها میباشد رجوع کنید بجلد اول ص ۲۲۷ و بتوضیحات فقرهٔ ۵٦ زامیاد یشت

۵ راجع به برادر گرشاسب اورواخشیه Urvāxšaya و کشنده وي هیتاسب بجلد اول صفحات ۱۹۹ و ۲۰۲ ملاحظه شود

٦ اشتی کفیه یا استي کفیه Asti. Gafya اَئو کفیه Aēvō.Gafya بقول بارتولومه از رُقبای گرشاسب هستند از قرینه کلام نیز چنین برمیآید چه سومین رقیب گرشاسب که کندروَ یا کندرب باشد معروف است در جلد اول صفحات ۲۰۰ و ۲۰٦ از او صحبت داشتم

۲۹ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه گرشاسب کامرواگردید
اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه
از توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . [1] ٥٥

(کرده ۸)

۳۰ من میستایم آب را و بغ را . . . . [2]

۳۱ او را بستود اَئورَوسارَ بزرگ [3] در بیشهٔ (جنگل) سفید در پیش
بیشهٔ سفید در میان بیشهٔ سفید در روی تخت زرین در روی بالش زرین
در روی فرش زرین نزد برسم گسترده باکف دست سرشار ٥

۳۲ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که یل
ممالک ایران , استوار سازنده سلطنت : خسرو مارا [4] نکشد که خویشتن
از کیخسرو برهانم
او را بر افکند کیخسرو در همه بیشهٔ آریائیها (ایرانیان) [5] ٥٥

۳۳ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه کیخسرو کامروا گردید
اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از
توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . [1] ٥٥

---

۱ مثل فقره ٥

۲ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود

۳ آئورَوسارَ [illegible] Aurvasāra امیري است که بدست کیخسرو شکست
یافت معنی لفظی این اسم معلوم نیست

٤ در متن کلمه (ما را [illegible]) بجای (مرا) آمده است

٥ بنظر میرسد که در این فقره جملاتي افتاده باشد. ظاهراً بایستی این طور باشد
آئوروَسار کامیاب نگردید اما نذر رقیب وی کیخسرو مقبول افتاده بشکست دادن
آئوروَسارَ موفق گردید

(کردهٔ ۹)

۳۴ من میستایم آب را و بغ را . . . .[1] ❀

۳۵ اورا بستود هوتس[2] دارندهٔ برادران بسیار از خاندان نوذر در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار •

۳۶ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من درخانهٔ کي گشتاسب عزیز و محبوب و خوب پذیرفته شوم ❀

۳۷ اندر وای زبردست این کامیابي را باو داد تا اینکه هوتس کامروا گردید اندرواي پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . . .[3] ❀

(کردهٔ ۱۰)

۳۸ من میستایم آب را و بغ را . . . . . .[1] ❀

۳۹ او را بستودند دوشیزگان هنوز بمردها نرسیده در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار •

۴۰ از او درخواستند این کامیابی را بما ده تواي اندروای زبردست که ما خانخدای (شوهر) زیبا بالا و جوانی بکیریم که با ما در مدتی که ما (زن و شوهر) در حیات هستیم خوب سلوک کند و اعقاب دانا، هوشیار و خوشگو او از ما بوجود آورد ❀

---

۱ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۲ هوتس زن کي گشتاسب است رجوع شود بجلد اول صفحات ۲۶۷ و ۳۸۷

۳ مثل فقره •

۴۱ اندرواي زبردست این کامیابی را بآنان داد تا اینکه آن دوشیزگان کامروا گردیدند
اندروای پاك را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از تواي اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . .[۱]

(کردهٔ ۱۱)

۴۲ من میستایم آب را و بغ را . . . . [۲]
سپنت مینوی (خرد مقدس) رایومند (و) فرهمند را ما میستائیم

۴۳ ای زرتشت پاك براستی اندروای نام من است از این جهت براستی اندروای نام من است برای اینکه من هردو آفرینش را میرانم آنچه آفریدهٔ خرد مقدس است و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است ای زرتشت پاك جوینده نام من است از این جهت جوینده نام من است برای اینکه من بهر دو آفرینش میرسم ,آنچه آفریدهٔ خرد مقدس و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است

۴۴ ای زرتشت پاك بهمه چیر شونده نام من است از این جهت بهمه چیر شونده نام من است برای اینکه من بهر دو آفرینش ظفر یابم آنچه آفریدهٔ خرد مقدس و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است ای زرتشت پاك نیك کردار نام من است از این جهت نیك کردار نام من است برای اینکه من نسبت بآفریدگار اهورا مزدا و امشاسپندان نیکوئی و رزم

۴۵ پیش رونده نام من است پس رونده نام است . . .
. . . .[۳] یابندهٔ فرنام من است

---

۱ مثل فقره ۵
۲ تمام فقرهٔ اول در این جا تکرار میشود
۳ بجای نقاط شش کلمه خراب شده است

٤٦ تند نام من است تند ترین نام من است دلیر نام من است دلیر ترین نام من است سخت نام من است, سخت ترین نام من است, قوی نام من است, قوی ترین نام من است

. . . نام من است

. . . نام من است بیکبارگی شکست دهنده نام من است

. . . نام من است برضد دیوکار کننده نام من است

. . . نام من است[۱] ۞

٤٧ ستیزه شکن نام من است بستیزگی چیر شونده نام من است تموّج آورندهٔ (آب) نام من است موج ریزنده نام من است موج انگیز نام من است زبانهٔ کشنده نام من است . . . .[۲]
یِگرِذَ نام من است . . . .[۳] ۞

٤٨ نیزهٔ سر تیز نام من است نیزهٔ سرتیز دارنده نام من است
نیزهٔ پهن نام من است نیزهٔ پهن دارنده نام من است
نیزهٔ آخته نام من است نیزه آزنده نام من است
فرهمند نام من است بسیار فرهمند نام من است ۞

٤٩ واین نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی درمیان لشکر تشنه بخون (باشی) و درمیان صف رزم مرتّب شده درمیان دو مملکتی که (دو قومی که) بضد هم میجنگند ۞

۵۰ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی که آموزگار دروغین نا پاک پوینده یا دونده یا سواره یا با گردونه تا زنده بطمع نعمت و بطمع عافیت (روی کند) ۞

---

۱ در این فقره چهار کلمه خراب شده است

۲ در این فقره سه اسم خراب شده است

۳ یِگرِذَ [illegible] Geredha طماع ترجه شده دو اسم دیگر نیز در جملات بعد که بجای آنها نقاط گذاشتیم با همین کلمه ترکیب یافته اما معنی ای از آنها بر نمیآید

۵۱ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاك وقتی که او در بند نگاه داشته شده در بند بیرون کشیده شده در بندسواره بدو برده شده باشد . . . .
. . . . [1] ⁂

۵۲ اندر وای که درهمه جا باسبها و مردان تردید مستولی کنند و در همه جا بضد دیو درکاراست درامکنهٔ پست و بهزار تیرگی پیچیده حاضرشود بنزد کسی که با و توجه کرده باشد ⁂

۵۳ با کدام هدیه تورا بستایم کدام هدیه نثارت کنم باکدام هدیه مراسم ستایش تورا مجری سازم, بشود حضور بهمرساند اندر وایِ تند و کربند بیالا بسته, با کمربند محکم, با گام بلند؟ باسنیهٔ گشاده؟ با تهیگاه قوی؟ با چشمهای آلوده نشده؟ مانند کسی که شهریار مملکتی و شهریار مطلق است [2] ⁂

۵۴ ای زرتشت پاك برسم برگیر . . . . روشن و پر فروغ در روشنائی روز تا سپیده دم [3] ⁂

۵۵ اگر تو ستایش مرا بجای آوری من تو را ازکلام مزدا آفریدهٔ فرهمند درمان بخش آگاه سازم بطوری که اهریمن تبه‌کار بتو غلبه نکند نه جادو نه جادوگر نه دیو نه بشر ⁂

۵۶ اندر وایِ چالاك را ما میستائیم اندر وای دلیر را ما میستائیم اندروای چالاك ترین چالاكان را ما میستائیم, اندر وای دلیر ترین دلیران را ما میستائیم, اندر وای زرین خود را ما میستائیم, اندر وای زرین تاج را ما میستائیم, اندر واي زرین طوق را میستائیم, اندر وای زرین گردونه را ما میستائیم, اندر وای زرین چرخ را ما میستائیم, اندر وای

---

۱ بجای نقاط از چندین کلمات معنی ای بر نمیآید
۲ معانی جلاتی که در آخر آنها علامت استفهام گذاشتیم درست معلوم نیست
۳ این فقره خراب شده است

زرین سلاح را ما میستائیم, اندر وای زرین جامه را ما میستائیم, اندر وای زرین کفش را ما میستائیم, اندر وای زرین کمر را ما میستائیم, اندر وای مقدس را ما میستائیم, اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم

برای فروغ و فرش . . . . .[1]

۵۷ یتا اهو . . . . .

آفرین (درود) میفرستم به اندر وایِ زبردست که دید بان سایر آفرینشها ست آنچه از تو ای اندر وایِ که از خرد مقدس است ما میستائیم

اشم و هو . . . . .

اهمائی رئشچه . . . . .[2]

---

۱ مثل فقره ۵

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها صفحه ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزد یشت جلد اول

دین

کلمهٔ دین در اوستا دَئِنا 𐬛𐬀𐬉𐬥𐬁 daenā آمده و مانند کلمهٔ چیستا مؤنث است و از دا 𐬛𐬁 dā که بمعنی اندیشیدن و شناختن است مشتق میباشد از همین ماده است کلمهٔ سانسکریت دهی dhi چنانکه ملاحظه میشود ریشه و بُنیان کلمهٔ دین در فارسي آریائی است از برای دین کلمهٔ عربي اصل و بنیاني در السنهٔ قدیم سامی موجود است در زبان قوم سامي نژاد اکاد Akkad که در شمال عراق حالیّه سلطنت داشته اند و بعدها بابلیها جای آنان را گرفته تمدّن شان را اخذ کرده اند کلمات دنو dēnu و دینو dīnu بمعنی قانون و حقّ و قضاء و حکم است, دا نو dānu یعنی حکم کردن, دیاّن dajjānu یعنی حاکم وقاضي در عبری واراميِ دین dīn و دینّ dīna بمعنی قانون و حق و قضاء و حکم است, دان dān یعنی حکم کردن, دیاّن dajjān و دّیانا dajjānā یعنی حاکم و قاضی, مدینتّ medīnta یعنی مدینه و بلد (شهر) لغات عربی دین و دّیان و مدینه از ارامی داخل زبان عربی شده است [1] مدینه نظر بمعنی اصلی محل حکم و قضاست, یوم‌الدّین یعنی روز محاکمه, کلمهٔ دین در عربي نخست بمعنی حکم و قضاء, دوم بمعنی رسم و عادت, سوم بمعنی کیش و آئین است برخی از مستشرقین نوشته اند که دین عربي بمعنی مذهب از ایرانیان بعاریت گرفته شده است و برخی دیگر گمان کرده اند که لغت دین را ایرانیان از بابلیها بعاریت گرفته اند [2] در قدیمترین آثار کتبی ایران که گاتهای زرتشت باشد و قدمت آن تا به هزار سال پیش از مسیح میرسد مکرراً بکلمهٔ دَئنا برمیخوریم در قسمتهای دیگر اوستا نیز بسیار استعمال شده است در تفسیر پهلوی اوستا یا زند دین 𐭣𐭩𐭭 و دینا 𐭣𐭩𐭭𐭠 یا دینک 𐭣𐭩𐭭𐭪 گردیده و در فارسي نیز دین گوئیم دین در گاتها بمعانی مختلف آمده در یسنا ٤٤ قطعات ۱۰ و ۱۱ و یسنا ٤۹ قطعهٔ ٦

---

۱ Akkadische Fremdwörter von Zimmern s. 23-24

۲ Encyclopédie de l'Islam: Dīn par D. B. Macdonald

چیستا بمعنی فرشتهٔ علم همیشه با صفت رَزیشت ۝ razišta آمده یعنی راست ترین چنانکه در یسنا ۲۵ فقرهٔ ۵ و درخورشید نیایش فقرهٔ ۸ و در مهر یشت فقرهٔ ۱۲۶ در اینجا متذکر میشویم که چیستا در فقرهٔ اخیر مقدّس و زوَرْ نثار کننده (یعنی عبادت کننده) و سفید و سفید پوش تعریف شده است سفید پوش بودن چیستا یعنی ایزد علم مزدیسنا قهراً ما را بسفید پوش بودن آتُربانان و موبدان یعنی علماء دین مزدیسنا منتقل میسازد که از زمان قدیم تا امروز سفید پوش بوده و هستند نظر بمعنی کلمه چیستی این ایزد مناسبت تامی با (دئنا) یعنی ایزد دین مزدیسنا دارد و بهمین مناسبت است که یشت شانزدهم با اینکه در تعریف چیستی است دین یشت نامیده شده است بسا این دو ایزد باهم نامیده شده اند از آنجمله در فقرهٔ ۲۴ دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ آمده است "چیستای راست ترین مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم دین نیک مزدیسنا را ما میسائیم"

گذشته از قطعات مختلف اوستا که از برای نمونه چند فقرات آنها را راجع به چیستا ذکرکردیم تمام دین یشت چنانکه در آغاز گفتیم بایزدِعلم متعلق است از مندرجات این یشت برمیآید که این ایزد بدین زرتشتی اختصاصی دارد چه فقط در این یشت زرتشت و زنش هوُوی و آتربان یعنی پیشوای دینی و شهریار مملکت بدو نماز برده حاجتی خواسته اند در صورتی که در یشتهای دیگر چنانکه در آبان یشت و گوش یشت و رام یشت وارت یشت گروهی از پادشاهان پیشدادی و نامداران پیش از زرتشت ایزدان این یشتها را ستوده تمنّائی داشته اند

پیغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از ایزد علم درخواست کرده است بخصوصه در فقرهٔ دوم این یشت بجملهٔ برمیخوریم که در عین سادگی بسیار دلکش و در این روزگاران که وطن ما گرفتار چنگال نادانی اهریمنی است بجاست درخواست نیاکان خود را که در چند هزار پیش از فرشتهٔ دانش داشته اند یادآور شویم حضرت زرتشت در فقرهٔ مذکور به چیستا خطاب نموده گوید "ای علم راست ترین مزدا آفریدهٔ مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی بمن برس "

چیستا = دانش

یشت شانزدهم موسوم است به دین یشت ولی در این یشت از دین که در مقالهٔ بعد از آن صحبت خواهیم داشت سخن نرفته بلکه سرا سر این یشت متعلق است بایزد علم که او را چیستی یا چیستا گویند در اوستا گاهی چیستی Čisti و گاهی چیستا Čistā آمده است از این دو کلمه که هردو بصیغهٔ مؤنث است یک چیز اراده گردیده است ممکن است که چیستا شکل معمولی کلمه اصلی چیستی باشد چیستی بمعنی دانش و معرفت است و بسا معانی دیگر که اندیشه و آگاهی و آئین و دستور دینی باشد از آن برمیآید چیتّا در سانسکریت که بمعنی اندیشه و تصّور است از همان مادهٔ چیستی میباشد چیستی از فعل چیت Čit که بمعنی اندیشیدن و آگاهی یافتن و دانستن است و در اوستا غالباً استعمال شده مشتق میباشد چیستی در کتاب مقدس مشتقات زیاد دارد از آنجمله است چیستیونت Čistivant یعنی دانشمند سومین دختر پیغمبر ایران موسوم بوده به پئورو چیستا Pōurucistā حضرت زرتشت از این دخترش راجع بعروسیش با جاماسب وزیر کی گشتاسب درگاتها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۳ اسم میبرد پئورُوچیستا یعنی پُردان و بسیار فرزانه چیستی و چیستا در تفسیر پهلوی اوستا به فرزانگی ترجمه شده نگارنده در تفسیر دین یشت آن را (علم) ترجمه کرده ام -

چیستی بمعانی که در فوق ذکر شده مکرراً در گاتها آمده است چنانکه در یسنا ۳۰ قطعهٔ ۹ و یسنا ٤٤ قطعهٔ ۱۰ و یسنا ٤۷ قطعهٔ ۲ و یسنا ٤۸ قطعهٔ ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعات ۱٦ و ۱۸ و ۲۱ در هرجاي گاتها که لغت چیستی استعمال شده اسم مجرّد است بیکی از معاني مذکور در هیچ جا اسم ایزد مخصوص علم نیست اما در قسمتهای دیگر اوستا هم اسم مجرّد است چنانکه در هرمزد یشت فقرات ۷ و ۲٦ وغیره و هم اسم مخصوص ایزد دانش است چنانکه در یسنا ۱ فقرهٔ ۱٤ و در سروش یشت ها دُخت فقرهٔ ۱٦ و درفرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۹ در این دو فقرهٔ اخیر چیستی و چیستا هردو باهم ذکر شده اند لابدّ از هردو ترکیب همان فرشتهٔ علم اراده کرده اند

و یسنا ٥۳ قطعات ۱ و ۲ بمعنی کیش است و بسا در قطعات دیگر بمعنی خصایص روحی و تشخص معنوی و وجدان است چنانکه در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ و ۲۰ و یسنا ۳۳ قطعهٔ ۱۳ و یسنا ۳٤ قطعهٔ ۱۳ و یسنا ٤٤ قطعهٔ ۹ و یسنا ٤٥ قطعهٔ ۲ و یسنا ٤٦ قطعات ٦ و ۷ و ۱۱ و یسنا ٤۸ قطعهٔ ٤ و یسنا ٤۹ قطعهٔ ۹ و یسنا ٥۱ قطعات ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۱ و یسنا ٥۳ قطعهٔ ٥ همینطور است در اجزاء دیگر اوستا دین گاهی بمعنی کیش و باصفات اهورائی و زرتشتی و مزدیسنا و زیبا و نیک آمده چنانکه در یسنا ٦ فقرهٔ ۲ و یسنا ۸ فقرهٔ ۷ و یسنا ۱۲ فقرهٔ ۹ و وندیداد فرگرد ۲ فقرات ۱ و ٤۲ و فرگرد ۱۹ فقرات ۲ و ۱٦ و تشتریشت فقرات ۲۳ و ۲۹ و ٥۹ و گوش یشت فقرهٔ ۲٦ و مهر یشت فقرات ٦٤ و ٦۸ و فروردین یشت فقرات ۹٤ و ۹۹ و زامیاد یشت فقرهٔ ۸۲ و گاهی بمعنی خصایص روحی و تشخص معنوی و وجدان است چنانکه در یسنا ٤۰ فقرهٔ ۱ یسنا ٥٤ فقرهٔ ۱ و وندیداد فرگرد ٥ فقرهٔ ٦۲ و فرگرد ۱۰ فقرهٔ ۱۹ وغیره

دین بمعنی اخیر یکی از قوای پنجگانه باطنی انسان است در یسنا ۲٦ فقرهٔ ٤ و فروردین یشت فقرات ۱٤۹ و ۱٥٥ این پنج قوّه باهم ذکر شده و در جلد اول یشتها صفحات ٥۸۷ ــ ٥۸۹ از آنها صحبت داشتیم دین در ردیف سایر قوای باطنی آدمی حس روحانی و ایزدی و تشخص معنوی وی بشمار است یا بعبارت دیگر وجدان اوست که مستقل از عالم جسمانی فنا پذیر است و آن را آغاز و انجامی نیست این قوه را آفریدگار در باطن انسان بودیعه گذاشته تا او را از خوبی و بدی کردارش آگاه سازد اگر انسان بآواز این قوّه گوش فرا ندهد و از نیکی روی گردانیده بسوی زشتی گراید و بگناهی آلوده گردد آسیبی باین قوّه نخواهد رسید و بهمان تقدس و پاکی ازلی خود بعالم مینوی خواهد برگشت پس از درگذشتن انسان دین درجهان دیگر در سر پل چنوت (صراط) کردار وی را مجسم ساخته بدو روی کند اگر انسان نیکوکار است دین بصورت دختر زیبائی جلوه کند و اگر گناهکار است بهیئت زن پتیاره و مهیبی در آید عجالةً بهمینقدر اکتفاء نموده بزودی از مجسم شدن دین در واپسین مفصل‌تر صحبت خواهیم داشت

گذشته از معانی مذکور بسا دین در اوستا اسم مخصوص فرشتهٔ کیش زرتشتی است و همیشه باصفت مزدیسنا آمده است چنانکه در یسنا ۸ فقرهٔ ۳ و مهر یشت فقرهٔ ۱۲۶ و ارت یشت فقرهٔ ۱۶ دراین فقره اخیر اهورا مزدا پدر ایزد ارت و سفندارمذ مادر وي و سروش و رشن و مهر برادران وی و دین مزدیسنا خواهر وی خوانده شده اند دین نیز اسم روز ۲۴ ماه است یعني که نگهبانی این روز بایزد دین سپرده شده است در یسنا ۱۶ فقرهٔ ٦ و در سیروزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۲٤ از دین بمناسبت موکّل بودن وی بروز ۲٤ ماه یاد شده است روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه که موسوم است به دی نیز دین نامیده میشود چنانکه دهمین ماه سال که موسوم است به دی نیز دین گفته میشود اما در این چهار موضع دین بمعنی کیش نیست و ایزد آئین از آن اراده نمیشود بلکه بهمان معنی دی که بمعنی آفریدگار است میباشد در جلد اول صفحهٔ ٤۲ از آن صحبت داشتیم در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲٤ مندرج است که گل سرخ مخصوص بایزد دین است

گفتیم که دین بمعني تشخص معنوی و وجدان است و در گاتهای زرتشت غالباً بهمین معنی آمده واساس فلسفهٔ پیغمبر ایران شمرده میشود در هر یك از افراد بشر این تشخّص معنوی موجود و در میان قوای باطنی که بآن اشاره کردیم مهم ترین و شریف ترین بشمار است چه در طیّ زندگانی انتخاب خوب وبد با اوست درمیان دوگوهر متضاد که سپنت مینو و انگره مینو یا راستی و دروغ باشد انسان آزاد و باید بمیل و ارادهٔ خویش باستعانت دین یا وجدان راه راست یا راه کج بگزینند در گاتها یسنا ٤٦ قطعهٔ ٦ فرماید « ای اهورا در همان هنگامی که تو دِئنای (دین) ازلی را بیافریدی کسی که دوستار دروغ است بدروغ اخلاص ورزد و کسی که خواستار راستی است براستی روی ارادت آورد" در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ فرماید "هنگامي که تو در روز نخست جهان مادّی و دِئنا (دین) را از پرتو منش و خرد خویش ساختی هنگامی که تو جهان را بخلعت هستي بیاراستي هنگامی که تو کردار و گفتار بیافریدی تا هرکس بآرزو

و ارادهٔ خویش بکار انتخاب پردازد از همان هنگام این یک با سخن سنجیده و دیگری با گفتار نکوهیده چه دانا و چه نادان هر یک بفراخور دل و مغز خود آواز خویش بلند میکنند . . . . . » از فقرات فوق برمیآید که دین ازلی است اما هنگام عمل او پس از آفرینش جهان جسمانی است در یسنا ۴۸ قطعهٔ ۱۷ پیغمبر ایران خواستار است که وجدان (دئنا) زنش دختر فرشوشتر بدولت راستی برسد و بفروغ درستی روی کند تا در انتخاب خویش خوب را از بد شناخته پیرامون دروغ و آنچه زشت است نگردد چون در طیّ زندگانی انتخاب آئین راستین و کیش دروغین با وجدان (دین) است ناگریز در روز واپسین نیز چنانکه در یسنا ۳۱ قطعهٔ ۲۰ و یسنا ۴۹ قطعهٔ ۹ اشاره شده وجدان بهمراهی روان درکار خواهد بود و در نمودن راه بهشت و دوزخ و بخشیدن پاداش نیک و سزای زشت ذیمدخل خواهد بود این فلسفهٔ زرتشتی بعدها در اجزاء دیگر اوستا برگ و بری گرفته بمجسم شدن دین یعنی وجدان آدمی بصورت دختر زیبائی یا زن زشتی در روز قیامت قائل شده اند این عقیده که یکی از شاهکارهای آئین مزد یسنا ست کم و بیش در اوستا و کتب پهلوی ذکر شده بخصوصه در هادُخت نسك مفصلاً از آن سخن رفته است بملاحظهٔ مهمّ بودن مسئله دو فرگرد نسك مذکور را که راجع باین موضوع است تفسیر خواهیم کرد برای اینکه در این زمینهٔ بسیار دلکش که بانتهاء درجه پایهٔ اخلاق ایرانیان بر آن بلند نهاده شده اهمالی نکرده باشیم پیش از تفسیر دو فرگرد هادخت نسک مختصراً بسایر اجزاء اوستا و کتب پهلوی و پازند و فارسی راجع باین موضوع میپردازیم در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرات ۲۷–۳۰ از مجسم شدن اعمال در روز واپسین چنین سخن رفته است «چون در صبح روز چهارم پس از وفات روان نیکوکار یا گناهکار از بدن جدا گشته بپل چنوت (صراط) رسد در آنجا دیو وِیزَرِش [1]

---

[1] وِیزَرِش [illegible] Vizareša در بندهش فصل ۲۸ فقرهٔ ۱۸ آمده «در روزها و شبهائی که هنوز روح در روی زمین بسر میبرد بواسطه دیو ویزرش در بیم و هراس افتاده معذب است دیو ویزرش بردرِ دوزخ آرام دارد» این روزها و شبها عبارت است از سه روز و شبی که بنا بآئین مزدیسنا روح پس از وفات در سر بالین مرده میماند و در روز چهارم از جسد مرده جدا میشود

روان مرد دروغ پرستِ دیویسنا را بزنجیر بندد آنگاه دختری نازنین و زیبا و آزاده نژاد و خوش اندام روی کند روان گناهکار را بمغاک تیره کشاند و روان نیکوکار را از پل چنوت و از زبرکوهِ (هرا) گذرانیده بساحت ایزدان مینوی آرام دهد » چنانکه بعد معلوم خواهد شد در هرجائی که ازچنین دختری یاد شده همان دین یا وجدان آدمی است که بحسب کردار انسان بصورت دختر زیبائي یا زن زشتي اعمال جهانی را مجسم نموده درمقابل روان ظاهرمیشود

درفرگرد ۸ ویشتاسب یشت نیز از مجسم شدن دین در آخرت صحبت شده اما در این جا محتاج بترجمه نمودن این فرگرد نیستیم چه مندرجات آن خلاصه ایست از فرگرد دوم هادخت نسک که بزودي آن را تفسیر خواهیم کرد [۱] جز اینکه دراینجا مي افزائیم که فرگرد ۸ ویشتاسب یا گشتاسب یشت به فرشوشتر که برادر جاماسب و پدر زن زرتشت و وزیر کی گشتاسب است خطاب شده است [۲] پس از قطعات اوستائی درمیان کتب مذهبی در جائی که مفصلاً از مجسم شدن اعمال سخن رفته در فصل ۲ فقرات ۱۲۵–۱۹۱ از کتاب پازند مینوخرد است مندرجات آن در برخی از جاها با مندرجات فرگرد دوم و سوم هادُخت نسک فرقی دارد چنانکه وست West منتقل شده احتمال دارد که مأخذ مطالب آن غیر از متون اوستائی که امروزه در دست داریم باشد [۳] در اردای ویرافنامه فصل ٤ مندرج است که اردای ویراف مقدس در هنگام سیر بهشت و دوزخ بهمراهی سروش و ایزد آذر بپل چنوت رسید در آنجا روان نیکوکاری را دید که سه روز پس از وفات ازجسد جدا گشته بعالم بالا روی نهاده بود همچنین در فصل ۱۷ همین کتاب مندرج است که وقتی اردای ویراف مقدس از سیر بهشت برگشت و آهنگ سیر دوزخ نمود دو باره بپل چنود رسید درآنجا روان گناهکاری را دید که درسه شب اولی پس از مرگ معذّب بود و دینش کردار

---

۱ راجع بترجمهٔ گشتاسب یشت بزنداوستای دارمستتر جلد دوم صفحات ۶۸۱ — ۶۸۳ ملاحظه شود

۲ در خصوص ویشتاسب (گشتاسب) یشت رجوع شود بجلد اول یشتها ص۲۶–۲۷

۳ Mainyo-i-Khard, translated by West p. 134—137

نکوهیده اش را بشکل زن پتیاره و نا هنجاری در آورده او را بسوی دوزخ میکشانید[۱] در روایت پهلوی فصل ۲۳ فقرات ۵ـ۱۲ مجسم شدن دین مثل اردای ویرافنامه ذکر شده است[۲]

دینکرد مختصراً باین مسئله اشاره کرده مینویسد « دین بصورت دختر خوبچهری یا بصورت زن زشتی در آمده روان را بسوی بهشت یا دوزخ رهنمون گردد » [۳]

در کتاب (شکند گما نیک وجار) تألیف مردان فرّخ پسر اهرمز دات که ظاهراً در نیمهٔ دوم از قرن نهم میلادي نوشته شده و متن پهلوی آن از دست رفته امروزه فقط ترجمه پازند و سانسکریت آن را که بتوسط دستور معروف پارسیان هند نریوسنگ (در اواخر قرن دوازدهم میلادی) صورت گرفته موجود است, در فصل ٤ فقرات ۹۱ـ۹٦ مندرج است « در روز چهارم پس از وفات کسی دختر زیبائی که خزینه‌دار کردار نیک است با توشه ای از کردار نیک بروان نیکوکار روی آورد همچنین در روز چهارم پس از مرگ کسی زن زشتی که خزینه دار کردار نکوهیده است با توشه ای از کردار زشت بروان گناهکار روی نماید » [٤] در دادستان دینیک فصل ۲۵ فقرهٔ ۵ نیز مسئلهٔ مجسم شدن اعمال مثل (شکند گما نیک وجار) طرح شده است [۵] در کتاب (صددر بندهش) فارسی در فصل ۹۹ مفصلاً از مجسم شدن اعمال سخن رفته[٦] و عین مندرجات صددربندهش در روایت فارسی (روایت کامه بهره) نیز

---

۱ The Book of Arda Viraf by M. Haug
Artâ Vîrâf-Nâmak par Barthélemy بیاد داشتهای بارتلمی نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود به The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur C. Pavry, New York 1926 p. 89.

۳ Dinkard, edition Sanjana vol. 2 (trans) p. 82-83

٤ Shikand-Gûmânîk vijâr, the Pâzand-Sanskrit text edited by Hôshang Dastûr J. Jâmâsp-Âsânâ and E. W. West, Bombay 1887

۵ Sacred Books of the East vol XVIII by West

٦ صددر نثر و صددر بندهش Saddar Nasr and Saddar Bundehesh edited by Ervad B. Dhabhar Bombay. 1909. ص ۱٦۱ـ۱۷۰

موجود است چه اساساً صددر بندهش جزئی از روایت قدیم محسوب است[1] چنانکه ملاحظه میشود مسئلهٔ مجسم شدن دین یا وجدان در روز واپسین یکی از مسائل بسیار مشهور مزدیسنا ست بی شک مانی (در سال ۲۷٤ میلادی کشته شد) که در دین خود بصوری قائل شده که پس از وفات در مقابل روح جلوه میکنند و در کتاب فهرست العلوم شرحی از آن ضبط شده در تحت نفوذ آئین زرتشتی بوده است[2]

اینک رسیدیم به هادخت نسک که راجع بمجسم شدن دین حاوی مجموع مطالب کتب فوق است هادخت نسک که در متن اوستای وسترگارد در جزو قطعات یشتها طبع گردیده یشت ۲۱ و یشت ۲۲ شمرده شده است[3] اما در متن اوستای گلدنر Geldner عدد یشتها از ۲۱ تجاوز نکرده وند یشت آخرین آنها بشمار رفته است و معمولاً زرتشتیان همین ترتیب اخیر را محفوظ داشته و هنوز هم میدارند هوگ در سال ۱۸۷۲ میلادی متن اوستائی هادخت نسک را با تفسیر آن معاً از روی دو نسخهٔ خطیّ قدیمی که در قرن چهاردهم میلادی نوشته شده تصحیح نموده و تلفّظ پهلوی تفسیر مذکور را با خط لاتینی درج کرده و با ترجمهٔ انگلیسی در آخر ارداویرافنامه منتشر ساخته است[4] چندی بعد دارمستتر درجزو ترجمهٔ زند اوستای خود هادخت نسک را نیز ترجمه کرده است[5] تفسیر پهلوی هادُخت نسك دارای ۱۵۳۰ کلمه است[6]

در کتاب هشتم و نهم دینکرد که از اوستا سخن رفته و اجزاء آن یك یك شرح داده شده هادُخت نسك بیستمین نسك یا کتاب اوستا بشمار رفته است

---

۱ Dârâb Hormazyâr's Rivâyat edited by Ervad M. R. Unvâlâ vol. I Bombay 1922. ص ۱٤۹-۱۵۰

۲ Manichäiche Religion von Konrad Kessler I Band, Berlin 1889 s. 228 and 398-400.

۳ Zend avesta edited by Westergaard vol. I Texts Yasht-fragment XXI to XXII.

٤ The Books of Arda Viraf, with Gosht-i-Fryano, and Hadokht-Nask, texts and translations by Hoshang and Haug London-Bombay 1872.

۵ Le Zend- Avesta par Darmesteter vol. II p. 646-658.

۶ Pahlavi Literature by West (im G. ir. Ph.) II. Band S. 88.

بنابراین هادُخت نسک حالیّه قطعه ایست که از بیستمین نسک مفقود شدهٔ عهد ساسانیان بجا مانده است و بعلاوه سروش یشت هادُخت که امروزه یازدهمین یشت اوستا را تشکیل میدهد از هادُخت نسک قدیم بیادگار مانده است همچنین آفرین گهنبار جزو همان نسک از دست رفته میباشد [۱]

پس از این مقدمه گوئیم هادُخت نسک کنونی را که امروزه بطور معمول یکی از قطعات اوستائي میشمارند و نه جزوی از یشتها, دارای سه فرگرد یا فصل است فصل اول آن که مرکب است از ۱۷ فقره در فضیلت و تأثیر دعای معروف (اشم وهو . . .) میباشد چون داخل در موضوع این مقاله نیست آن را تفسیر نمیکنیم در فرگرد دوم از مجسم شدن دین (وجدان) نیکوکار بصورت دختر زیبائی سخن رفته و در فرگرد سوم از مجسم شدن دین گناهکار بصورت زن زشتی بحث گردیده است [۲]

۱ بجلد اول یشتها صفحهٔ ۵۲۳ نیز ملاحظه شود و به Avestalitteratur von Geldner (im G. ir. Ph.) II Band S. 20.

۲ راجع به دین و ترجمهٔ هادُخت نسک (گذشته از ترجمهٔ هوگ Haug و دارمستتر Darmesteter) بکتب ذیل ملاحظه شود:

La vie Future d' après le mazdéisme par Nathan Söderblom ; Paris 1901 p. 82—91.

The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur C. Pavry New York 1926 p. 28—48.

Die Yašt's des Avesta von H. Lommel Göttingen 1927 S. 101—104 und 154—156.

هادخت نسک

فرگرد ۲

۱ پرسید زرتشت از اهورا مزدا ای اهورا مزدا ای خرد مقدس ای آفریدگار جهان مادّی ای پاک وقتی که پاکدینی (اشو) از جهان در گذرد آن شب درکجا روانش آرام گیرد؟ ٥

۲ آنگاه گفت اهورا مزدا او (یعنی روح) بسر بالین جا نموده اُشتودگاتا[1] سرایان این چنین آمرزش درخواست کند "رحمت (نیکوئی) بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا باراده‌ٔ خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان باندازه‌ٔ تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد ٥٥

۳ در شب دوم کجا روانش بسر برد؟ ٥

٤ آنگاه گفت اهورا مزدا او بسر بالین جا نموده اُشتودگاتا سرایان این چنین آمرزش درخواست کند "رحمت بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا باراده‌ٔ خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان باندازه‌ٔ تمام زندگانی جهانی خوشی در یابد ٥٥

٥ در شب سوم کجا روانش بسر برد؟ ٥

---

۱ اشتود اسم دومین گاتهاست که از یسنای ٤۳ تا ٤٦ باشد لابد در اینجا (ها) یا فصل اول این گاتها مقصود است که (های) ٤۳ باشد چه در این (ها) در قطعات اولی حضرت زرتشت از برای خود و حاضرین دعای خیر میکند و درقطعات بعد ازمعرفت بذات اهورا مزدا صحبت میدارد درفرگرد سوم هادخت نسک خواهیم دید که روان مرد گناهکار در سربالین جسد مرده گاتا (کام نموئی زم) [illegible] میسراید کام نموئی زم اسم(های) ٤٦ از اشتودگاتها میباشد که درقطعات اولی آن پیغمبر ایران ازعدم توفیق خود گله مند است در اینجا متذکر میشویم که هر یک از فصول گاتها را بکلمه ای که آن فصل با آن شروع شده مینامند بنابر این اشتود از کلمهٔ اوشتا [illegible] Uštā میباشد که نخستین کلمهٔ یسنا ٤۳ میباشد و کام نموئی زم که درمتن فرگرد سوم هادخت نسک کیمم [illegible] آمده از همان کلمات کام نموئی زم میباشد که نخستین کلمات یسنا ٤٦ میباشد

۶ آنگاه گفت اهورا مزدا او بسر بالین جا نموده اشتودگاتا سرایان این چنین آمرزش درخواست کند " رحمت بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا باراده خویش بدو رحمت فرستد " در این شب روان باندازه تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد ۝

۷ پس از سپری شدن شب سوم در سپیده دم روان مرد پاکدین را چنین مینماید که درمیان گیاهها باشد و بوهای خوش دریابد و او را چنین مینماید که باد معطری از نواحی جنوبی بسوی وی میوزد ۱ (بادی) خوشبوتر از بادهای دیگر ۝

۸ و مرد پاکدین را چنین مینماید که این باد را بمشام (بینی) خود دریافته باشد (چنین گوید) از کجا میوزد این باد این خوشبوترین باد که هرگز بمشام خود درک نکرده بودم ؟ ۝

۹ در وزش این باد دین وی (وجدان وی) بپیکر دختری باو نمودار شود (دختری) زیبا، درخشان، با بازوان سفید، نیرومند، خوشرو، راست بالا باسینه های بر آمده، نیکوتن، آزاده، شریف نژاد، ۲ بنظر پانزده ساله، ۳ کالبدش باندازه جمیع زیباترین مخلوقات زیبا ۝

---

۱ طرف جنوب در مزدیسنا محل فروغ و فردوس خوانده شده و طرف شمال را مسکن اهریمن و دیوها و محل دوزخ و آسیب دانسته اند درخصوص نحوست شمال رجوع شود به اردیبهشت یشت فقرات ۹ و ۱۶ و خرداد یشت فقرهٔ ۸ و وندیداد کردهٔ ۷ فقرهٔ ۲ و فرگرد ۸ فقرات ۱۶-۱۸ و فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۱ و مینوخرد فصل ٤۹ فقرات ۱۵-۱۷

۲ در آبان یشت فقرات ٦٤ و ۷۸ و ۱۲٦ در برخي از این صفات ناهید مثل دین تعریف شده است

۳ سن پانزده سالگي در اوستا بهترین اوقات عمر آدمی شمرده شده دریسنا ۹ فقرهٔ ۵ آمده که درعهد سلطنت جمشید پسرویونگهان پدر و پسر هردو پانزده ساله مینمودند دراینجا موقع را غنیمت شمرده متذکر میشوم که درجلد اول یشتها در صفحهٔ ۱۸۱ بنگارنده سهوي روي داده مندرج است « درهنگام شهریاري وی ویونگهان و پسرش جمشید هردو بظاهر پانزده ساله مینمودند» از خوانندگان این نامه خواهشمندم که آن سهورا اصلاح کنند در فقره ۱۳ تیریشت آمده که تشتر فرشتهٔ باران بترکیب جوان پانزده ساله درفروغ پرواز میکند همچنین در فقره ۱۷ بهرام یشت آمده که بهرام ایزد پیروزي بشکل جوان پانزده ساله خود را بزرتشت نمود در فصل ۳۰ بندهش فقره ۲٦ مندرج است که در رستاخیز بچگان بسن جوان پانزده ساله و مردان بسن چهل ساله برخیزند

۱۰ آنگاه روان مرد پاکدین باو خطاب نموده بپرسد ای دختر جوان (زن جوان) تو کیستی تو ای خوش اندام ترین دخترهائی که من دیده ام؟ °

۱۱ پس از آن دین خودِ او (وجدانش) باو پاسخ دهد: تو ای جوانمردِ نیک پندارِ نیک گفتارِ نیک کردارِ نیک دین من دین خود تو هستم (جوانمرد پرسد) پس کجاست کسی که تورا دوست داشت از برای بزرگی و نیکی و زیبائی و خوشبوئی و نیرویِ پیروز مند و قدرتِ بدشمن غلبه کنند؛ (تو) آنچنان که تو بنظرم میآئی؟ °

۱۲ (دختر پاسخ دهد) ای جوانمردِ نیک پندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین آن کس تو هستی که مرا دوست داشتی از برای این بزرگی و نیکی و زیبائی و خوشبوئی و نیرویِ پیروزمند و قدرتِ بدشمن غلبه کنند؛ (من) آنچنان که من بنظر تو میآیم ⁂

۱۳ وقتی که تو میدیدی دیگری (لاشه) میوزانید و به بت پرستی میپرداخت و ستم میورزید و درختها را میبرید آنگاه تو نشسته گاتها میسرودی و آبهای نیک و آذر اهورامزدا را میستودی و مرد پاک را که از نزدیک و دور میرسید خوشنود میساختی ⁂

۱۴ محبوب (بودم) تو مرا محبوب ترساختی زیبا (بودم) تو مرا زیباتر ساختی مطلوب (بودم) تومرا مطلوب تر ساختی بلند پایه (بودم) تو مرا بلند پایهٔ تر ساختی و از این پس من اهورا مزدای همیشه ستوده و معتمد را مردمان ستایش خواهند نمود [۱]

۱۵ روان مرد پاکدین نخستین گام فرا برداشته بهومت (پندار نیک) در آید روان مرد پاکدین دومین گام فرا برداشته بهوخت (گفتار نیک) در آید

---

۱ این جملهٔ اخیر بنظر میرسد که از طرف اهورا مزدا بیان شده باشد چنانکه گلدنر Geldner و دار مستتر و دستور زال پاوری Pavry نوشته اند نه از زبان دین چنانکه هوگ Haug و زود ربلوم Söderblom ترجمه کرده اند

روان مرد پاکدین سومین گام فرا برداشته بهوورشت (کردار نیک) درآید
روان مرد پاکدین چهارمین گام فرا برداشته بانیران (فروغ بی پایان)
در آید [۱] ❀

۱۶ آنگاه مرد مقدسی که پیش از او بدرود زندگانی گفته بدو خطاب
نموده پرسد: چگونه توای پاکدین بدرود زندگانی گفتی؟ چگونه
ای پاکدین ازمنزلهاي پر از ستور این جهان هوا و هوس
رستی؟ چگونه از جهان مادّی بجهان معنوی و از جهان فنا پذیر
بجهان جاودانی در آمدی؟ چگونه مینماید تورا (این)
سعادت طولانی؟

۱۷ آنگاه میگوید اهورا مزدا از او مپرس از کسی که راه پر بیم و سهمکین
و تباه را بپیمود و از جدائی روان از تن ❀

---

۱ هومت و هوخت و هورشت که در کتاب مینوخرد فصل ۵۷ فقرهٔ ۱۳ هومتگاه و
هوختگاه و هوورشتگاه نامیده شده سه طبقهٔ بهشت است در ارداي‌ویرافنامه در فصل
۷ و ۸ و ۹ مندرج است که اولی در کره ستارگان دومي در فلك ماه و سومی در فضاي
بلند ترین روشنائي واقع است پس از طي نمودن این سه مرحله روان نیکو کار میرسد بفضاي
فروغ بي‌پایان (anaghra. raočao) = انیران در آنجاست بارگاه
جلال اهورامزدا یا عرش اعظم که آن را در ادبیات فارسی گرزمان (گرونمانَ
Garonmāna) گویند یعني خان‌ومان ستایش در آنجاست نیز انگهو وهیشتَ (
anhu vahišta) یعنئ بهترین جهان که در فارسي بهشت شده است همچنین
از براي دوزخ سه طبقه قائل شده اند روان گناهکار پس از رسیدن بسر پل چنوت
(صراط) در گام اول به دژمت (dušmata پندار بد) در گام دوم
به دژوختَ (duzūxta گفتار بد) در گام سوم به دژورشت (
duzvaršta کردار بد) داخل شود از این مهالك گذشته بفضاي تیرگی
بي پایان (اَنغرَتِمنگهْ anaghra·temanh) درآید در آنجاست
مقرّ اهریمن که خان و مان دروغ (drujō.nmāna) نامیده میشود در
آنجاست نیز (دُژانگه duzanh) یعنی جهان زشت که در فارسي دوزخ
شده است

۱۸ از برای او خورشی از روغن زرمیه[۱] آورند این چنین است خورش جوانمرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار و نیک دین پس از مرگ این چنین (است) خورش زن جوان بسیار نیک پندار بسیار نیک گفتار بسیار نیک کردار خوب تعلیم یافتهٔ مطیع بزرگ خویش (شوهر خویش) و مقدسه ✿

فرگرد ۳

فرگرد سوم هادُخت نسک نیز ببلندی فرگرد دوم آن است و دارای هجده فقره است کلمات و جملات آن هم همان است که در فرگرد دوم استعمال شده مگر اینکه بمناسبت صحبت شدن از روان گناهکار برخی از کلمات و جملات تغییر مییابد آنچه در فرگرد دوم خوب و پسندیده بوده در فرگرد سوم زشت و نکوهیده شده است نسّاخین قدیم نظر باینکه فرگرد سوم شباهتی با فرگرد دوم دارد شش فقرهٔ سوم را که از فقرهٔ ۲۷ تا خود فقرهٔ ۳۲ باشد از قلم انداخته اند این فقرات محذوف در مقابل فقرات ۹-۱۴ دومین فرگرد است البتّه نسّاخین منتقل نشده که در فقرات محذوف باید درست بعکس مطالب فقرات ۹-۱۴ فرگرد پیش مندرج شود خوش بختانه مندرجات فقرات از قلم افتاده را میتوان دانست که از چه قرار بوده است چنانکه گفتیم در فصل ۱۷ اردای ویراف نامه که از روان گناهکاری سخن رفته کاملاً مندرجات سومین فرگرد هادُخت نسک ذکر شده است اینک نواقص فرگرد سوم هادُخت نسک را بواسطه فصل هفدهم اردای ویرافنامه تکمیل نموده بدون رعایت ترتیب فقرات خلاصه آن را مینگاریم زرتشت از اهورامزدا حال روان گناهکار را در سه شب

---

۱ زرمیه Zaremaya صفت است بمعنی بهاري از کلهٔ زَرِمَ Zarema که بمعني بهار و فصل سبز است مشتق شده است روغن زرمیه کره ایست که از شیر فصل بهار استخراج کرده باشند چون روغن این فصل بسیار عالی و مطلوب است غذاي بهشتی را نیز چنین موسوم ساخته اند در دادستان دینیك در فصل ۳۱ فقره ۱۴ راجع باین وجه تسمیه مندرج است «چون کره شیر گاوِ در دوم ماه بهار دوشیده که در اوستا زرمیه نامیده شده بخوبي و لذّت معروف است از این جهت این اسم را از براي تعیین خورش بهشتی برگزیده اند»

اولي پس از مرگ پرسید اهورا مزدا در پاسخ گفت که روان درسه شب اولي گرد بالین جسد سرگشته بسر برده این چنین گاتا "کام نموئي زم" میسراید " ای اهورا مزدا بکدام مملکت روی آورم , بکجا رفته پناه جویم ؟ " پس از سپری شدن شب سوم در سپیده دم روان مرد ناپاک را چنین مینماید که درمیان برفها و یخها باشد و بوهای گندیده دریابد و اورا مینماید که باد عفنی از نواحی شمال بسوی وی میوزد از خود میپرسد از کجاست این باد که بدبوتر از آن هرگز درک نکردم در وزش این باد دین خود را (وجدان خود را) می بیند که بصورت زن زشت پتیاره , چرکین , خمیده زانو , مانند کثیف ترین حشرات و گندیده تر از تمام موجودات گندیده باو روي میآورد روان مرد گناهکار از او میپرسد تو کیستی که هرگز زشت تر از تو ندیدم زن در پاسخ گوید ای جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار من کردار زشت خود تو هستم از آز و کردار بد تست که من چنین زشت و تباه و بزهکار و رنجور و پوسیده وگندیده و درمانده و درهمشکسته ام وقتی که تو میدیدی کسی ستایش مینمود و نیایش ایزدان بجای میآورد و آب و آتش و گیاه و آفریدگان نیک دیگر را محافظت مینمود تو بخوشنود ساختن اهریمن و دیوها میپرداختی وقتی که تو میدیدی کسی صدقه و خیرات میکرد و آنچنان که باید پارسایان از نزدیک و دور رسیده را خدمت میکرد و مهمان نوازي مینمود تو بخل میورزیدی و در بروی مردم می بستي من منفور بودم تو منفور ترم ساختی من هولناک بودم تو هولناک ترم ساختی من نکوهیده بودم تو نکوهیده ترم ساختی من در شمال (دوزخ) جای داشتم تو بواسطهٔ پندار و گفتار و کردار زشت خود بیش از بیش مرا بطرف شمال راندی گمراه شدگان همواره بمن نفرین کنند برای اینکه مدت زمانی اهریمن را فرمان بردند روان مرد ناپاك در قدم اول به دژمت در قدم دوم به دژوخت در قدم سوم به دژورشت و در قدم چهارم بظلمت بي پایان رسد آنگاه مرد ناپاکي که پیش از او بدرود زندگانی گفته از او میپرسد تواي ناپاک چگونه از سرای فانی بعالم باقی رسیدی ؟ چگونه مینماید تورا این زجر طولانی ؟ پس از آن اهریمن گوید از کسی که راه پر بیم و هراس مرگ را

پیموده و درد جدائی روح از بدن کشیده چیزی میپرسید از برای او خورش زهر آلود آورند چه جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار و زشت دین را جز از آن نشاید بزن بد عمل بسیار زشت پندار و بسیار زشت گفتار و بسیار زشت کردار و ناپاك و بد تعلیم یافته و نافرمان بردار از شوهر خویش نیز چنین خورشی دهند

در انجام مقال متذکر میشویم که در فرگرد دوم هادُخت نسک از برای زنی که اعمال نیکوکار را مجسم میسازد لغت نائیریکا [اوستایی] Nāirikā استعمال شده چه این لغت بمعني زن نیکوکار و یزدان پرست است درفرگرد سوم از برای زني که اعمال زشت مرد گناهکار را مجسم میسازد لغت جهی [اوستایی] Jahī آمده چه جهی یا جهیکا [اوستایی] Jahikā بمعنی زن گناهکار و روسپی خو و راکاره و اهریمنی است رجوع شود بجلد اول ص ۱٤٥

دین یشت

(کردهٔ ۱)

بخوشنودی راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس

۱ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید و بگذر نیک کشاند و آنچه موافق میل است بعمل آورد [1] کسی که زور تقدیم کند، مقدسِ، هنرمندِ، نامدارِ، تندکردارِ، تیزکنشِ، بمقصد نیک رساننده و گشایشِ نیك بخشنده را آن دین مزدائی نیك را [2] ꙮ

۲ او را (علم را) زرتشت از جای خود برخاسته و از خانه به بیرون شتابنده (چنین) بستود: ای راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان، اگر در دنبال باشي بمن برس ꙮ

۳ بشود صلح (آشتی) نصیب ما گردد چنانکه راهها بمقصد خوب رساند وکوهها گذرهای نیک بخشد و از بیشه ها بخوبی بتوان گذشت و از رودهاي قابل کشتی راني بخوشی گذر توان نمود سود و شهرت و نیایش و قدرت از آن ما (باد) ꙮ

۴ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم او را با ستایش خوب بجای آورده شده، با زور میستایم آن راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر

---

۱ (آنچه موافق میل است بعمل آورد) معني حدسی است از کلمهٔ نیمرِ زِیشت [illegible] nimarezišta که معني آن بطور تحقیق معلوم نیست

۲ فقره اول در آغاز کردهاي دیگر این یشت تکرار میشود

با برسم، با زبان خرد و کلام مقدس با گفتار و کردار و زَوْر و با کلام راستین

ینگهه هاتم ۱

(کردهٔ ۲)

۵ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیك نماید ۲

۶ اورا (علم را) بستود زرتشت از برای نیك اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی: ۳

۷ که باو راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها و شنوائی در گوشها و قوّت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوهٔ بینائی که ماهی (کَرّ) در آب داراست ۴ که تموّجی را بدرشتی موئی در رود (رنگهای) دور کنار (بعیدالحدود) بعمق هزار قد آدمی تواند دید ۵

برای فروغ و فرش ۶

(کردهٔ ۳)

۸ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیك نماید ۲

---

۱ فقره ٤ در انجام کردهاي دیگر این یشت تکرار میشود در خصوص دعاي معروف ینگهه هاتم . . . در جلد اول بفقره ۲۲ هرمزد یشت در صفحه ٦۱ و بگاتها بمقاله ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۲ ملاحظه شود

۲ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۳ از فقره ٦ تا ۱۳ با اندک تفاوتی مثل فقرات ۲۸-۳۳ بهرام یشت است

٤ کَرّ اسم ماهی عجیب الخلقه است در اقیانوس فراخکرت رجوع شود بفرهنگ لغات اوستا درجلد اول

۵ در خصوص رود (رنگها) رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۲-۲۲۷

٦ بعینه مثل فقره ٤

۹ اورا بستود زرتشت از برای نیك اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی . ٥

۱۰ که باو راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها , شنوائی در گوشها و قوّت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوّهٔ بینائی که اسب داراست که در شب تیره اگرچه باران ببارد و ژاله بریزد و تکرگ بیفتد (بمسافت نه مملکت) یك موی اسب را که در روی زمین افتاده باشد تواند شناخت از اینکه آن از یال یا از دُم (اسب) است [۱]

برای فروغ و فرش . . . . [۲]

---

۱ کلماتی که درمیان ابروان نوشته شده بعد ها افزوده اند

اشعار فردوسی در تعریف رخش اسب معروف رستم بسیار قابل توجه است بخصوصه یك فرد آن راجع بقوّهٔ بینائی رخش بسیار شبیه بفقرهٔ ۱۰ دین یشت است

سیه چشم و بور ابرش و گاو دُم	سیه خایه و تند و پولادسم
تنش پرنگار از کران تا کران	چو داغ گل سرخ بر زعفران
چه بر آب بودی چه بر خشك راه	بروز از خور افزون بدو شب ز ماه
پی مورچه بر پلاس سیاه	شب تیره دیدی دو فرسنگ راه
بنیروی پیل و ببالا هیون	بزهره چو شیر و کُه بیستون

نظامی در صفت شبدیز اسب معروف خسرو پرویز گوید

بر آخور بسته دارد ره نوردی	کزو در تك نه بیند باد گردی
سبق برده ز وهم فیلسوفان	چو مرغابی نترسد ز آب طوفان
یك صفرا که برخورشید زاند	فلك را هفت میدان باز ماند
بگاه کوه کندن آهنین سم	که دریا بریدن خیز ران دُم
زمانه گردش و اندیشه رفتار	چو شب کارآگه وچون صبح بیدار
نهاده نام آن شبرنگ شبدیز	برو عاشقتر از مرغ شب آویز

از اوستا که قسمت مهمّ آن منظوم است بخوبی میتوان دریافت که ذوق شاعرانه و و خیالات عالی و تعبیرات دلکش از هزار سال پیش از مسیح تا بامروز از خصایص ایرانیان بوده و هست

۲ بعینه مثل فقرهٔ ٤

(کردهٔ ٤)

۱۱ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید . . . . . . ۱ ࿓

۱۲ اورا بستود زرتشت از برای نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی ٭

۱۳ که باو راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها, شنوائی در گوشها و قوّت در بازوان و صحّت در سراسر تن و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوهٔ بینائی که کرکس زرین طوق داراست که (پاره) گوشتی را ببزرگی مشتی بفاصلهٔ نه مملکت تواند شناخت اگر چه در بزرگی مانند برق سوزن درخشانی است اگرچه در بزرگی مثل سرسوزنی است

برای فروغ و فرش . . . . . . ۲ ࿓

(کردهٔ ٥)

۱٤ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید . . . . . . ۱ ࿓

۱٥ او را بستود هوُویْ پاك و دانا ۳ که زرتشت پاك را خواستار بود تا اینکه از او خوش بخت گشته بر طبق دین بیندیشد, برطبق دین سخن گوید, بر طبق دین رفتار کند

برای فروغ و فرش . . . . ۲ ࿓

---

۱ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

۲ بعینه مثل فقرهٔ ٤

۳ هوُویْ Hvōvi دختر فرشوشتر و زن زرتشت است در فقرهٔ ۱۳۹ فروردین یشت نیز از او اسم برده شده است رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ مذکور

(کردهٔ ٦)

۱٦ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید . . . . .[۱] ꙮ

۱۷ او را بستود آثربانِ دور سفر کرده [۲] که حافظه از برای (مسائل) دین خواستار و قوت از برای تن خواستار بود
برای فروغ و فرش . . . .[۳] ꙮ

(کردهٔ ۷)

۱۸ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید . . .[۱] ꙮ

۱۹ او را بستود رئیس مملکت و بزرگ مملکت که صلح و سازش از برای مملکت خواستار و قوّت از برای تن خواستار بود
برای فروغ و فرش . . . . . .[۳] ꙮ

۲۰ یتا اهو . . .
آفرین (درود) میفرستم براست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس
اشم وهو . . . . . .
اهمائی رئشچه . . . .[٤] ꙮ

---

۱ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

۲ مقصود از (آثربان دور سفر کرده یا دور فرستادهٔ شده) پیشواي دینی است که از براي تبلیغ دین زرتشتی بممالك خارجه و سر زمینهاي دور سفر میکرد

۳ بعینه مثل فقره ٤

٤ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزد یشت

ارت (اشي)

اَرت یا اَردْ در اوستا اشی ونگوهي Ašī.vanuhī نامیده شده است کلمهٔ اخیر (وَنگهوُ vaṅhu) صفت است یعنی نیک و خوب از همین مادّه است لغت (وه) یا (به) در فارسی بسا اشي بدون این صفت در اوستا آمده است در پهلوی ارشش ونگ Aršaǐvang گویند این اسم در پهلوی بهیئت های دیگر هم نوشته شده مثل یا معمولاً اشیش ونگ Ašišvang گفته میشود ارت یا ارد نیز پهلوی است که در زبان فارسي باقی مانده است

در اوستا, چه درگاتها و چه در قسمتهای دیگر آن ارت (اشی) گاهي اسم مجرّد است بمعنی توانگری و بخشایش و برکت و نعمت و مُزد و پاداش و بهره وگاهی اسم خاص ایزدی است که نگهبانی ثروت و دارائی بعهده اوست ارت از جمله ایزدان دین زرتشتي است که درگاتها از او اسم برده شده است گذشته از امشاسپندان (و هومن و اردیبهشت, شهریور, سپندارمذ, خرداد, امرداد) وآذر و سروش وارت دیگر باسامي هیچ یک از فرشتگان و ایزدان مزد یسنا درگاتها بر نمیخوریم ارت مثل سفندارمذ و ناهید و چیستا (فرشتهٔ علم) مؤنث تصوّر شده ایزدی است که درجهان مادّی ثروت و نعمت و جلال و خوشی دیند اران از پرتو اوست درجهان معنوی و در روز واپسین پاداش اعمال نیک و سزای کردار زشت بدستیاری او بخشیده خواهد شد در تفسیر پهلوی اوستا در توضیحات یسنا ۶۰ فقرهٔ ٤ کلمهٔ اشی (ارت) چنین تفسیر شده : "تُووانِکیه هچ فرارونیه tuvānīkīh hač frārōnīh " یعني توانگری که از درستکاری و پارسائی است [۱]

---

۱ در لغات فُرس اسدي در تحت لغت فراروں چنین ضبط است، کواکب بیابانیان فریر رون گویند ز آنك رفتنشان باز پس بوذ آنرا فرارون گویند آنچ بر صلاح بوذ و آنچ بر صلاح نبوذ آنرا فریررون گویند دقیقی گفت

حسودت در بذاز بهرام فیرون نظر با تو ز برجیس فرارون

دارمستتر در ترجمهٔ اوستای خود (ج ۲ ص ۳۱۸) از بندهش بزرگ نقل میکند " ارت ایزد خانهٔ بهشتی است بهتر است که او را اهلیش ونگ Ahlishvang بنامند برخي نیز او را اشیش ونگ مینامند او بفروشکوه خانه می افزاید زیرا هر که بدیگران چیزی دهد همان چیز افزوده و بزرگتر شده بخانه اش بر میگردد همچنین ارت پاسبان گنجینهٔ پارسایان است برای اینکه بهشت بمنزلهٔ خانه ایست که از جواهرات ساخته شده باشد و گفته شده است که سراسر جهان مادّی بدون دین اهورا باندازهٔ خانه و نشیمنگاه یك مرد پارسا ارزش ندارد" نریوسنگ Neriosengh دستور دانشمند معروف پارسیان که در او اخر قرن دوازدهم میلادی بسر میبرده در تفسیر سانسکریت یسنا ۱ فقرهٔ ۱٤ کلمهٔ اشی را درسانسکریت به لاکشمی lakšmi که بمعنی ثروت است ترجمه کرده و چنین توضیح داده است : " نیکی اشی در این است که ثروت اشخاص خوب را حفظ میکنند و پشتیبان کسانی است که ثروت خود را در راه هرمزد انفاق نموده و آن را در اعمال خیریّه صرف میکنند و او نیکان را از گزند دشمنانشان دور میدارد" از توضیحات فوق وظیفه و شغل ایزد ارت بخوبی معلوم میشود همین وظیفه درگاتها هم از براي این ایزد معیّن شده مگر اینکه در این قسمت قدیمی اوستا شخصیّت این ایزد آن طوری که در سایر قطعات کتاب مقدس دیده میشود ثابت نیست مثل امشاسپندان جنبهٔ تجرّد اوغلبه دارد نه اینکه فقط پاداش کردار نیك پارسایان با ایزد ارت است بلکه سزای کردار زشت گناهکاران نیز با این فرشته است باین معنی : عقوبتی که از طرف ایزد ارت بگناهکاران میرسد نیز ایزدی است و نظر بعدل و انصاف خداوندی که باید هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت نباید سزای کردار زشت را ازطرف ایزد ارت جنبهٔ تیره و نکوهیده وی تصّور نمود در هیچ جای گاتها حضرت زرتشت از سزای کردار بزهکاران تنها یاد نکرده بلکه درهرجا که از آن سخن رفته با ذکر پاداش نیکوکاران توام است برخلاف بسا از پاداش نیك بدون ذکر سزای زشت صحبت داشته است در خود گاتها جزای اعمال شخصیّت پیدا نموده مظهر رحمت وسخط خداوندی است از برای کلیهٔ مردمان

خواه راستی پرستان و خواه پیروان دروغ در گاتها : یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۲ کلمهٔ اشی هم اسم مجرّد استعمال شده بمعنی پاداش و مزد و هم اسم ایزدی است که نماینده پاداش و سزاست از این قرار " و هنگامی که تو بمن گفتی : تو باید از برای تعلیم یافتن بسوی راستی روی آوری, من سرنه پیچیدم از آنچه تو گفتی: خود را مهیّا ساز بیش از اینکه سروش من بمصاحبت اشی گنجور مزد هر دو گروه را از سود و زیان تقسیم کند " در یسنا ۳۴ قطعه ۱۲ آمده است : " چه چیز است آئین تو , چه را خواستاری ؟ چه ستایش, چه عبادت ؟ بیاگاهان مارا ای مزدا تا بشنوند که چه پاداشی اشی خواهد بخشید. بواسطه اشا (راستی) راه نیک وهومن را (منش پاك را) بما بیاموز" در یسنا ۳۱ قطعهٔ ٤ نیز اشی ایزدآسا جلوه گر و با ارمتی (سپندارمذ) یکجا نامیده شده است گذشته از این چند قطعات اشی در گاتها غالباً اسم مجرّد استعمال شده است بمعانی مذکور در فوق [1] در یسنا ٤۳ قطعهٔ ۱۲ دیدیم که اشی مصاحب و متّحد سروش خوانده شده است همین ارتباط و اتحاد در سایر قسمتهای اوستا نیز میان ارت و سروش ملاحظه میشود چنانکه در یسنا ۲۷ فقرهٔ ٦ و ویسپرد کردهٔ ۷ فقر ۱ و ویسپرد کردهٔ ۱۱ فقرهٔ ۱٦ و ویسپرد کردهٔ ۱۲ فقرهٔ ۱ در یسنا ۱۰ فقرهٔ ۱ آمده است : "از اینجا اکنون رانده باد: رانده, دیوها, رانده, عفریته ها, سروش نیک (در اینجا) منزل کناد, اشی نیک در اینجا فرود آیاد, اشی نیک در اینجا آرام گزیناد در این خانهٔ اهورائی که (از آن) هوم راستی پروراست "[2]

در قسمتهای دیگر اوستا نیز ارت گاهی اسم مجرّد است و گاهی اسم فرشتهٔ مخصوص کلیّه لوازم خوشی و آسایش یک خاندان پارسا از پرتو توجه ایزد ارت است از برای زندگانی با شکوه و پرنعمت باید باو متوسّل شد .بهرخاندانی

---

۱ رجوع شود بگاتها: یسنا ۲۸ قطعات ٤ و ۷ و یسنا ۳۱ قطعهٔ ٤ و یسنا ٤۳ قطعات ۱ و ٤ و ۵ و ۱٦ و یسنا ٤٦ قطعهٔ ۱۰ و یسنا ٤۸ قطعهٔ ۹ و یسنا ۵۰ قطعهٔ ۹ یسنا ۵۱ قطعات ۵ و ۱۰ و ۲۱

۲ از (خانهٔ متعلق بهوم) خانه ای که در آنجا مراسم هوم بجای آورده میشود و بعبارت دیگر خاندانی که مزدیسنا کیش است اراده شده است

که ارت بصورت دختر زیبائی روی کند برکت و وسعت لازمه نزول اوست درفروردین یشت فقرهٔ ۱۰۷ آمده است "کسی که درخان و مانش (درخانهٔ کَرْسنَ) اشیِ نیكِ زیبایِ درخشان بدر آمد, درکالبد دختر زیبای بسیار نیرومند, خوش اندام, کمربند بلند بسته, راست بالای مجلّل, آزاده نژاد, کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش جوید؛ کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش برضد هماوردان بهتر میجنگد" در فقرات ۱ــ۳ یسنا ۵۲ از اشی یاد شده مندرج است که اشی کامروا میسازد و همهٔ چارهٔ و درمان آبها و جانوران و گیاهها با اوست و ستیزگی دیوها و مردمان را که بد خواه خانواده ای باشند تواند درهمشکست و پاداش نیك اُخروی دردست اوست درفقرهٔ ۵٤ زامیاد یشت آمده : اشی آسایش بخشنده, ستور و علوفه ارزانی دارنده با آن کسی همراه است که دارای فر است در یشت بعد که اشتاد باشد در فقرات ۳ــ۵ آن خواهیم دید که راجع بجاه و جلال بخشیدن ارت بخان و مان مرد خدا پرست و راستی دوست مفصل تر صحبت شده است

بیست و پنجمین روز ماه موسوم است به ارت یعني که پاسبانی این روز بعهده فرشتهٔ توانگری است در یسنا ۱٦ فقرهٔ ٦ نیز ارت در ردیف فرشتگان سی روز ماه یاد شده است همچنین در دو سیروزه کوچك و بزرگ در فقرهٔ ۲۵ بنا بترتیب اسامی روزهای ماه به ارت برمیخوریم در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲٤ آمده که اقسام بهار ها گلهای مخصوص به ارت میباشد در فصل ۲۲ همین کتاب که از دریاها صحبت شده در فقرهٔ ٤ آن راجع بدریای خوارزم مندرج است : "گفته شده است که دریای خوارزم پر از سود است برای اینکه از توانگری ارت بهره مند است"

پارندی pārendi که در پهلوی پارند گویند از یاران و همراهان ایزد ارت شمرده شده چه این دو ایزد غالباً باهم نامیده شده و وظیفه آنان نزدیك بهمدیگر است پارند نیز که مانند ارت مؤنث است گاهی اسم مجرّد است یعني فیض و فراواني و نعمت چنانکه در یسنا ۳۸ (هفت ها) فقرهٔ ۲ و آفرینگان

کهنبار فقرهٔ ٤ و گاهي اسم خاص ایزدی است که نگهبانی گنج و ثروت با اوست نریوسنگ مذکور در تفسیر سانسکریت یسنا ۱۳ فقرهٔ ۱ مینویسد: « پارند پاسبان گنجهای نهانی است» لابد از گنجهای نهانی معادن مقصود میباشد در فقرهٔ مذکور یسنای ۱۳ ارت و پارند یکجا نامیده شده اند همچنین در فقرهٔ ۳۸ تشتریشت و فقرهٔ ٦٦ مهریشت و فقرهٔ ۲۵ دو سیروزه این دو ایزد باهم دیده میشوند در فقرهٔ ۸ گشتاسب یشت از ارت و در فقرهٔ ۹ آن از پارند یاد شده است غالباً پارند با صفت (گردونهٔ چست و سبك دارنده) تعریف شده است (رجوع بجلد اول ص ۳۵۹) درویسپرد کردهٔ ۷ فقرهٔ ۲ آمده است : « پارند چست را ما میستائیم کسی که چست است درمیان چست اندیشان , چست درمیان چست گویان , چست درمیان چست کرداران او بدنها را چست و چالاك گرداند» [۱]

کلمهٔ آدا سوس ādā که بمعنی پاداش اخروی است درگاتها و قسمتهای دیگر اوستا غالباً استعمال شده و گاهی هم اسم خاص ایزدي است چنانکه درگاتها یسنا ٤۹ فقرهٔ ۱ , دریسنا ٦۸ فقرهٔ ۲۱ و در ویسپرد کردهٔ ٤ فقرهٔ ۱ آدا و ارت یکجا نامیده شده اند آدا اسم دیگری است از برای فرشتهٔ توانگری چنانکه توشنامیتی Tušnāmaiti اسم دیگری است از برای آرمئیتی Armaiti (سفندارمذ) (رجوع بجلد اول ص ۹۳)

اینک ارت یشت آنچه در قطعات مختلف اوستا راجع به ارت ذکر شده در این یشت جمع است ارت از برای علّو مقامش دختر اهورا مزدا و خواهر

---

۱ برخی از مستشرقین خواسته اند که میان لغات پارند و پرن که ستارهٔ پروین باشد مناسبتی قرار دهند اما نگارنده وجه مناسبت منطقی درجائی نیافتم هرچند میان پارند و پرن و بخصوصه پرند که متقدمین از شعراء استعمال کرده و در فرهنگها بمعاني مختلف مثل بافتهٔ ابریشمی (قسمي از پرنیان) و پرنیان و پروین و تیغ و جوهر شمشیر وغیره ضبط شده شباهت تامّی موجود است معزّی گفته است که با پلنگان در کمرگه باگوزنان در شمر (آبگیر) که از رفیقان قمرگه از ندیمان پرن فرخي گفته است چون پرند نیلگون بر روي پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

امشاسپندان و از خرد سوشیانتها برخوردار خوانده شده است (فقرهٔ ۲) درجای دیگر اهورا مزدا پدرش و سپندارمذ مادرش و سروش ورشن و مهر برادرانش و دین خواهرش شمرده شده اند (فقرهٔ ۱٦)

از قسمت اولی این یشت که از جاه و جلال سخن رفته قهراً بیکي از صفات بارزهٔ ایرانیان قدیم که میل مخصوصي بجاه و جلال داشته وجویای زندگانی خوب بوده اند منتقل میشویم و از قسمت اخیر آن متوجه میشوم که ارت نگهبان خانواده ایست که اخلاق نیك در آن فرمانروا باشد

مطالب مهّم این یشت از این قرار است : نخست فقرات ٦-١٤ راجع است بجاه و جلال مذکور, تمام خوشي زندگانی و لذایذ دنیوی و شکوه و نعمت و سازش و آرامش و غذاهای فراوان و گوناگونان و آذوقهٔ بسیار در انبار ذخیره شده و بوهای خوش و بسترهاي با بالشها آراسته و خانه های خوب و مستحکم ساخته شده و ستوران و گله و دیوانهای زیبا و زنان و دختران نیکو با انواع زینتها مثل دست بند و خلخال و طوق و کمربند آراسته و اسبهای تیزتك و گردونهای خروشنده و نیزه و تیر و شترهای مهیب کوهان بلند و زر و سیم و لباسهای فاخر نصیب خاندان مرد پارسائی شود که فرشتهٔ توانگری ارت از او خوشنود گشته بدو روی آورده باشد دوم فقرات ١٥-٢٢ راجع است بملاقات و مکالمهٔ حضرت زرتشت با ایزد ارت در این قطعات که از قطعات بسیار دلکش و شاعرانه اوستا محسوب است پیغمبر ایران با مدح و ثنا توجه ایزد ارت را بخود کشیده باو میگوید که جهان از تولدّش ره و رسم خدا پرستی گرفت و اهریمن از او شکست یافته رهسپار دیار تیره گردید ایزد ارت نیز پیغمبر را ستوده در برگرفت سوم فقرات ٢٣-٥٢ راجع است بنامداران و پادشاهانی که ایزد ارت را ستوده حاجتهای خود را با وعرضه داشته و تمنّاي رستکاری نمودند این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و فریدون و هوم پارسا و کیخسرو و زرتشت و کي گشتاسب باشند بهمان ترتیب در گوش یشت هم یاد شده اند چهارم فقرات ٥٤-٦٢ را میتوان در ستایش ارت و مراسم وی

محسوب داشت در این فقرات مطالب مختلف نیز گنجانیده شده است مثلاً زنان و مردان عقیم و کودکان خرد سال و دختران نابالغ نباید از آب زَوْری که نذر ارت شده استفاده کنند (فقره ٥٤) در فقرات ٥٥ـ٥٧ برقابت تورانیان و ایرانیان اشاره شده است بخصوصه فقرات ٥٧ـ٥٩ دارای بلندترین درجه اخلاقی است و بخوبی خاندان پاك و بی آلایش ایرانیان قدیم را مینمایاند در این فقرات ایزد ارت خروش بر آورده گله منداست از زنی که فرزند نیاورد یا از زنی که بچه سقط کند و آمیزش با چنین زنی را نهی میکند از زن شوهر داری که از بیگانه آبستن است و از مردی که بزور دختری را از راه بدر برده آبستن میکند اما او را بزنی نمیگیرد نیز گله مند است

ارت یشت

بخوشنودی ارت نیک, چیستای نیک,[1] اِرِثِ نیک, رَسستات° نیک[2] فرّ (و) سود مزدا آفریده

(کردهٔ ۱)

۱ ارت نیک را ما میستائیم, شهریار بزرگوار خوب بالا را کسي که خوب ستوده شده, کسی که چرخهای (گردونه اش) خروشنده (است), نیرومند سود بخشنده, درماندهِ, بسیار هوشمند[3] توانا را[4] ۞

---

۱ چیستا اسم فرشتهٔ علم است رجوع شود بمقالهٔ آن

۲ اِرِثِ Erethé ورَسستات° Rasastāt را غالب مستشرقین به راستی و درستی و عدل و انصاف و مروّت ترجمه کرده اند بارتولومه Bartholomae اِرِثِ را کلمه ای تقریباً بمعنی انرژی Energie گرفته ورَسستات° و کلمهٔ راسنت° rāsant را که از همان ماده است و در فقرات ۱ و ۳ یسنای ۵۲ استعمال شده معنی نکرده است

اِرِثِ ورَسستات° دو فرشتهٔ مزدیسنا میباشند در تفسیر پهلوي اولي رَس° Ras و دوی رس استیشنیه Ras ēstišnih شده است کلمهٔ رَس° که مایهٔ اشتباه برخي از مفسرین اوستا گردیده به راس rās که در پهلوی و در فارسي نیز بمعني راه است مربوط نیست در انجام این یشت باز بترتیبی که در آغاز آمده به اِرِثِ ورَسستات° برمیخوریم که با ارت و چیستا ذکر شده اند همچنین در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۴ و یسنا ۳ فقرهٔ ۱۶ و یسنا ۷ فقرهٔ ۱۶ این چهار ایزد باهم نامیده شده اند در سیروزهٔ کوچک فقرهٔ ۲۵ نیز بآنان در جزو ایزدان دیگر برمیخوریم در ویسپرد کرده ۹ فقرهٔ ٤ اِرِثِ بدون رَسستات° آمده ولی آن را در این جا میتوان اسم مجرد گرفت اِرِثِ ورَسستات° نیز مثل ارت و چیستا مئونث اند چون در اوستا از این دو ایزدکمتر اسم برده شده و درهرجائی هم که بآنان برمیخوریم فقط بذکر اسامی آنان اکتفاء شده اطلاعی از وظیفه آنان نداریم نظر باینکه همیشه با ارت و چیستا آمده اند باید آنان را از یاران مخصوص همدیگر پنداشت

۳ کلماتي که به (بسیار هوشمند) ترجمه کرده ایم در متن پرِثو ویرَ perethu-vira آمده هردو جزء این صفت در زبان فارسی هم موجود است چه اولي بمعنی پهن و دوی بمعنی (ویر) است که در زبان ادبي بمعنی فهم و ادراك است اما پهن ادراك یا فراخ فهم در فارسي مصلح نیست مگر اینکه بزبان ادبي تیز ویر ترجمه کنیم چنانکه ناصر خسرو گفته است زین بدکنش حذر کن و زین پس دروغ او منیوش گر بهوش و بصیرّی و تیز ویر

٤ فقرهٔ اول درآغاز ۹ کردهٔ دیگر این یشت تکرار میشود

۲ دختر اهورا مزدا , خواهر امشاسپندان (است) کسی که باخرد سوشیانتها فراز آید و آن کسی را او کامروا ساخته معرفت (خرد) فطری بخشد و آن کسی را او بیاری آید که از نزدیك او را بخواند و از دور او را بخواند کسی که (آب) زَورْ نذر ارت کند (باین میماند) که (آب) زَورْ نذر مهر کرده باشد ۞

۳ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم, او را با ستایش خوب بجای آورده شده, با زورْ میستایم آن ارت نیک را ارت را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد و کلام مقدس, با گفتار و کردار و زورْ و کلام راستین ٭

ینگهه هاتم . . . . . . [1] ۞

(کردهٔ ۲)

٤ ارت نیک را ما میستائیم . . . . . . [2] ۞

٥ درود به هوم , بکلام مقدس (منترا) , بزرتشت پاك حقیقةً درود به هوم زیراکه همهٔ مي ها را خشم سلاح (گرز) خونین آزنده همراه است اما می هوم را خود راستی در پی است [3] ۞

٦ ای ارت نیک , ای ارت زیبا , ای ارت درخشان , ای کسی که با فروغ شادمانی افشانی, ای ارت تواي کسی که فرّ نیك بخشی. مردانی که تو همراه آنانی از خان و مان بوی خوش برآید از آن خان و مانی که ارت نیک پاهای خود فرونهد , رأی موافق, دوستي طولانی (نصیب آن خانه گردد) ۞

۷ مردان درکشور پادشاهی کنند با اغذیهٔ فراوان, در آنجائی که آذوقه انبار شده و بوهای خوش بلند گشته و بسترهای (گاهها) گسترده و سایر

---

۱ فقره۳ درانجام کرده های دیگر این یشت تکرار میشود

۲ مثل فقرهٔ اول

۳ راجع بگیاه هوم و فشرده یا می هوم بجلد اول صفحات ٤۷۱-٤۷۳ ملاحظه شود

اموال گرانبها فراهم است [1] (آن مردانی) که تو همراه آنان باشی
ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش
تو ای پرنعمت [2] ای نیرومند ﻫ

۸ خانه هایشان برپاست خوب ساخته شده , از ستوران برخوردار قابل
دوام در مدت طولانی (خانه های) کسانی که تو همراه آنان باشی
ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یارمن باش
تو ای پر نعمت ، ای نیرومند ﻫ

۹ تختهایشان (گاهها) بر پاست , خوب گسترده شده , خوشبو , خوب
ساخته شده , با بالشها آراسته با پایهای زرنشان (تختهای) کسانی
که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی
همچنین یارمن باش تو ای پرنعمت ، ای نیرومند ﻫ

۱۰ زنان عزیز شان روی تختهای زیبای با بالشها آراستهٔ خود آرمیده
و خود را زینت میکنند با دست بند , گوشوارهٔ چهار گوشه برای نمایش
آویزان , و طوق زرنشان (این چنین گویان) چه وقت خانخدا بسوی
ما خواهد آمد چه وقت او از ما شادگشته و از تن ما تمتّعی خواهد داشت؟
(زنان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا
بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت
ای نیرومند ﻫ

---

۱ بفقرهٔ ۱۳۰ آبان یشت نیز ملاحظه شود

۲ کلمه ای که ما به (پر نعمت) ترجمه کرده ایم و در فقرات ۸ — ۱۴ نیز دیده میشود در متن وُآورُوْ سَرِ ذَ Vōuru.Saredha آمده و معنی تحت اللفظی آن پر انواع و بسیار اقسام میباشد کلمهٔ سَرِ ذَ نیز بهمین املاء بمعنی سال میباشد احتمال دارد چنانکه لومل Lommel برخورده , از کلمهٔ مرکب مذکور انواع محصول سال و ارزاق گوناگون و نعمتهای عدیده اراده شده باشد و این صفت باین معنی مناسبت تامّی با وظیفهٔ ایزد ارت دارد که فرشتهٔ رزق و فراوانی و نعمت و ثروت است باین ملاحظه ترجمهٔ صفت مذکور به (پر نعمت) مناسب مقام است (به Études ira. par Darmesteter Vol. 2 p. 188. نیز ملاحظه شود)

۱۱ کنیزکانشان (دختران) نشسته خلخالها بپا کرده، کمربند بمیان بسته با تن زیبا، انگشتهای بلند، بدن باندازهٔ زیبا که از برای نظر کننده لذتي است (کنیزکان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک براستی خوشا بکسي که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ای نیرومند ❀

۱۲ اسبهای تند، هراس انگیز، تیز تك شان گردونه تند را با چرم نرم (تسمه) بگردش در آورند (مرد) سرودگرِ دلیرِ سر تیزِ اسب چُست گردونه را بگرداند[1] (آن سرودگر) دارندهٔ نیزهٔ سر تیز دسته بلند را که از دور زننده با تیر چُست پران هماورد را از پشت سر پی کند و دشمن را از پیش رو بر اندازد (اسبهای) کسانی که تو همراه آنان باشي ای ارت نیك براستي خوشا بکسی، که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پُر نعمت، ای نیرومند ❀

۱۳ شتران هراس انگیزِ کوهان بلند بسیار جسور شان از زمین برخاسته در هیجان باهمدیگر بستیزند[2] (شتران) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پُر نعمت، ای نیرومند ❀

---

۱ مقصود از مرد سرودگری که اسبها او را میگردانند مردی است که ایزد ارت را مدح و ثنا میگوید و سرودگوی اوست

۲ بمناسبت (شتران هراس انگیز) که جزو جلال و ثروت شمرده شده متذکر میشوم هرودت (1,80) مینویسد، وقتی که سپاه کورُش به سارد پایتخت لیدی رسید در دشتی مقابل سواران کرُزُس Krösos صف جنگ آراست کورُش چون سواران هماورد بدید به بیم افتاده چاره اندیشید امر کرد تا همهٔ شتران بارکش لشکریان ایران را جمع کرده آذوقه و بار و بُنه از پشت آنها برگیرند و سواران اسبهای خود گذاشته بشترها سوار شوند آنگاه شتر سواران ایران روی بمعرکه نهاده نزدیك سواران لیدی آمدند چون چشم اسبهای آنان بهیکل مهیب شترها افتاده برمیدند و از میدان روی بگردانیدند و این سبب فتح سپاه کورُش شد بنابآنچه هرودت مینویسد اسب از بوی شتر نیز متأذی است و از آن دوری میجوید بفقرات ۱۱-۱۳ بهرام یشت که نیز از شتر سخن رفته ملاحظه شود

۱٤ ایشان را آورنده سیم و زر در سرا آورد [۱] از ممالك خارجه و رختهای بطرز عالی کار شده کسانی را که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت , ای نیرومند ००

۱۵ بسوی من بنگر , رحمت خود را شامل من ساز , ای ارت بزرگوار نیك آفریدهٔ خوبچهر (تو ای کسی که) باراده خود فرمانگزاری و به تن تو فرّ داده شده است [۲] ००

۱٦ پدر تست اهورامزدا , که بزرگترین ایزدان , که بهترین ایزدان (است) مادر (تست) سپندارمذ برادران تو (هستند) آن سروش نیك مقدس و رشن بزرگوار نیرومند و مهر دارندهٔ دشتهای فراخ کسی که ده هزار دیدبان (و) هزار گوش دارد [۳] خواهر (تست) دین مزدیسنا ००

۱۷ درمیان ایزدان ستوده ترین , کسی که از (راه) راست منحرف نشود آن ارت نیك بزرگوار در گردونهٔ خود درنگ نموده باین سخنان گویا شد: تو که هستی که مرا میخوانی (ای کسی) که آوازش درمیان کسانی که مرا میخوانند نازنین تر بگوشم میآید ००

۱۸ آنگاه او چنین گفت : (منم) سپنتمان زرتشت نخستین بشری کی (نماز) اَشِمْ وهیشتم [٤] بجای آورد و اهورامزدا را بستود , امشاسپندان را بستود , کسی که در هنگام تولد و نشو و نمایش آبها و گیاهها خرسند شدند در هنگام تولد و نشو و نمایش آبها و گیاهها ببالیدند ००

---

۱ کلمه ای که به (آورنده) ترجمه شده در متن آبِرِتَر Aberetar آمده است مستشرقین آن را به کاروان یا عامل یا بازرگان یا خدمتکار ترجمه کرده اند نگارنده معنی حقیقی کلمه را نگاشته حدس معنی مجازی را بخود خوانندگان برگذار میکنم

۲ در این فقره و فقره بعد زرتشت متکلم است تا خود فقرهٔ ۲۲ راجع است بمکالمه و ملاقات پیغمبر با ایزد ارت

۳ راجع به ده هزار دیدبان و هزار گوش مهر بجلد اول صفحه ٤۰٤ ملاحظه شود

٤ نماز معروف اشم وهو . . . مقصود است

۱۹ در هنگام تولد و نشو و نمایش اهریمن بگریخت از این زمین پهن کروی بعیدالحدود این چنین گفت آن اهریمن زشت نهاد پرآسیب: همهٔ ایزدان (باهم) نتوانستند مرا برخلاف اراده ام برانند اما او زرتشت تنها مرا برخلاف اراده ام براند ٭

۲۰ او مرا بسوخت با (نماز) اهون وئیریه [۱] چنان سلاحی که مانند سنگی است ببزرگی خانه ای او مرا بسوخت با (نماز) اش وهیشت گوئی که مانند فلزّ گداخته (بسوخت) او چنان کرد که از برای من درگذشتن از این زمین بهتر است او بتنهائی مرا راند او سپنتمان زرتشت ٭

۲۱ آنگاه او چنین گفت آن ارت نیك بزرگوار. بنزدیك من آی, سپنتمان راستکردار پاك بگردونه من تکیه زن, بنزدیك او در آمد: او سپنتمان زرتشت, بگردونه اش تکیه زد [۲] ٭

۲۲ پس (ارت) اورا به پسود با بازوی چپ و راست با بازوی راست و چپ و این سخن گفت: تو نغزی ای زرتشت, تو خوب آفریدهٔ ای سپنتمان, با پاهای خوب (...), با بازوان بلند [۳] بتن تو فرّ داده شده (و)

---

۱ نماز معروف یتا اهو . . . مقصود است

۲ این فقره و فقرهٔ بعد اشاره باین است که زرتشت بدستیاری ایزد ارت از سعادت دنیوي و اُخروی برخوردار شد چنانکه در مقالهٔ ارت گفتیم اهورامزدا بتوسط این فرشته نعمت جهانی و بخشایش روز وابسین را به بندگانش ارزانی دارد

۳ دَرِغو بازو (...) Dareghō-bāzu یعني دراز بازو جزو وجاهت شمرده شده است در فقرهٔ ۱۱ همین یشت بلغت (بلند انگشت) دَرِغو انگشت (...) Dareghō-angušta برخوردیم که یعني دراز انگشت است و از آن انگشت بلند و باریك اراده شده است ممکن است که از دراز بازو و یا دراز دست زبردستي و تسلط و اقتدار اراده شده باشد یعني کسي که دستش بهمه جا میرسد چه پنجمین پادشاه هخامنشي اردشیر اول را (٤٦٤-٤٢٤ پیش از مسیح) دراز دست میگفته اند که نزد مورخین یونان ماکروخیر Makrokheir ونزد مورخین رُم لنگي مانوس Longimanus نامیده میشده است عنوان مذکور اصلاً یعنی مقتدر و زبردست بوده و قدماء نیز بهمین معنی گرفته اند اما مورخین متأخر آن را بمعني حقیقی کلمه گرفته از آن کسي را که داراي دستهای بلند بوده مقصود دانسته اند رجوع شود به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke S. 49. وبه Geschichte der Meder u. Perser von Prášek II. B. S. 162.

بروان تو سعادت جاودانی راست است آنچه بتو میگویم
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۞

(کردهٔ ۳)

۲۳ ارت نیك را ما میستائیم . . . . . . ۲ ۞

۲٤ اورا بستود هوشنگ پیشدادی به پایهٔ ۳ هرای بلندِ زیبای مزدا آفریده ۰

۲۵ و از او درخواست : این کامیابی را بمن ده ای ارت نیك بزرگوار که من بهمهٔ دیوهای مازندران ظفر یابم , که مرا ترس نگرفته از بیم دیوها

---

۱ فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار میشود
۲ مثل فقره اول
۳ کلمه اي که (به پایه) ترجمه شده در نسخ قدیم خطی اوستا مختلف نوشته شده در برخي آوپَ بَذَ 𐬎𐬞𐬀.𐬠𐬜𐬀𐬉𐬨 , در برخی دیگر آوپَ بدی 𐬎𐬞𐬀.𐬠𐬛𐬌 و در برخی نیز آوپَ بدِ 𐬎𐬞𐬀.𐬠𐬛𐬆 ضبط شده است این دو هیئت اخیر در متن اوستاي گلدنر Geldner و در متن اوستاي وسترگارد Westergaard سر هم درج شده یعني دو جزء این کلمه متصل بهمدیگر نوشته شده است در پاورقیهاي دو متن مذکور نسخهٔ بدلها نیز ضبط گردیده است در فرهنگ لغات اوستائي کانگا Kanga و فرهنگ زبان اوستائي یوستی Yusti آوْپَ بَدَ 𐬎𐬞𐬀.𐬠𐬛𐬀 Upabda متصل و در فرهنگ لغات ایران قدیم بارتولومه Bartholomae آوپَ پدَ Upa pad منفصل مندرج است در فقرهٔ ۲۱ آبان یشت و در فقره ۳ گوش (درواسپ) یشت نیز این کلمه موجود و نگارنده (در بالا) ترجمه کرده ام دارمستتر Darmesteter این کلمه را در فقرات فوق مذکور بمعنی قلعه واشپیگل Spiegel بمعني قُلّه گرفته اند اما غالب مستشرقین چنانکه وندیشمان Windischmann و دُهارله De Harlez و گلدنر و کانگا و اخیراً لومل Lommel ولی متردّداً بمعنی پایه گرفته اند بارتولومه این کلمه را چنین معنی کرده است .Gegen am Fuss, Hang, Anstieg وُلف Wolf در ترجمهٔ اوستای خود کلمه اخیر را برگزیده و نگارنده قریب بهمین معنی آن را در فقره ۲۱ آبان یشت و در فقره ۳ گوش یشت (در بالا) ترجمه کرده ام نظر باینکه کلمهٔ بدَ 𐬠𐬛𐬀 Bda و از همین مادّه کلمهٔ پَذَ 𐬞𐬀𐬜𐬀 Padha یا پاذَ 𐬞𐬁𐬜𐬀 Pādha بمعنی پا میباشد اگر آوپَ بَد 𐬎𐬞𐬀.𐬠𐬛𐬀 Upa bda را منفصل نوشته و بمعني (به پایه) بگیریم شاید مقرون تر صواب باشد

گریزان نشوم که از من همهٔ دیوها برخلاف میل شان ترسیده فرار کنند (و) از ترس در تاریکی بدوند [۱] ❁

۲۶ بشتافت, فرارسید: ارت نیك بزرگوار هوشنگ پیشدادی این توفیق را یافت
برای فروغ و فرّش . . . . . . [۲] ❁

(کرده ٤)

۲۷ ارت نیک را ما میستائیم . . . [۳] ❁

۲۸ او را بستود جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب در بالای (کوه) هرا •

۲۹ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده اي ارت نیك بزرگوار که من از برای آفریدگان مزدا گلهٔ پرواری مهیّا سازم, که من از براي آفریدگان مزدا بیمرگی (زندگانی جاودانی) آورم •

۳۰ و که من از آفریدگان مزدا گرسنگی و تشنگی را دور بدارم و که من از آفریدگان مزدا پیری و مرگ را دور بدارم و که من از آفریدگان مزدا در مدت هزار سال باد گرم و سرد را دور بدارم [٤] ❁

۳۱ بشتافت, فرا رسید: ارت نیک بزرگوار جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب
این توفیق را یافت
برای فروغ و فرّش . . . [۲] ❁

(کرده ۵)

۳۲ ارت نیک را ما میستائیم . . . . [۳] ❁

۳۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آبتین, از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشهٔ وَرِنَ •

---

۱ در تاریکي بدوند یعني در جهان تیره سرنگون شوند رجوع شود بفقره ٤ گوش یشت
۲ فقره ۳ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل فقرهٔ اول
٤ رجوع شود بفقرات ۹—۱۰ گوش یشت

۳٤ و از او درخواست : این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من به اژی دهاک (ضحّاك) سه پوزه[۱] سه کله[۱] شش چشم[۱] هزار مکردارنده ظفریابم باین دروغ بسیار قوی دیو آسا (و) خبیث فریفتار جهان، این دروغ بسیار زورمند که اهریمن برضد جهان مادی بیافرید و برای فنای جهان راستی، که من هر دو زنش را بربایم: شهر ناز و ارنواز را کسانی که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند و که از نیکوترین جهانند[۱] ❀

۳۵ بشتافت[۲] فراوسید: ارت نیک بزرگوار فریدون پسر خاندان آبتین از خاندان توانا این توفیق را یافت
برای فروغ و فرّش . . . [۲] ❀

(کرده ٦)

۳٦ ارت نیک را ما میستائیم . . . . . [۳] ❀

۳۷ او را بستود هوم . . . [٤] درمان بخش شهریار زیبای زرد دیدگان در بلند ترین قلّهٔ کوه هرا [۵]

۳۸ و از او درخواست : این کامیابی را بمن ده ای ارت نیك بزرگوار که من افراسیاب تورانی نابکار را در بند آورم و بسته بکشم ، و بسته برانم بسته برای کیخسرو (برم) تا او را روبروی دریا چهٔ چئچست ژرف و پهن (وسیع السطح) بکشد آن پسر کیفر کشنده از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر [۵] ❀

---

۱ رجوع شود بفقرهٔ ۱٤ گوش یشت
۲ فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل فقرهٔ اول
٤ بجای نقاط از کلمهٔ فراشمی frašmi معنی درستی بر نمیآید رجوع شود بجلد اول ص۳۸۳
۵ در خصوص هوم عابد رجوع شود بمقالهٔ افراسیاب صفحه ۲۱۰ در جلد اول و بفقره ۱۸ گوش یشت نیز ملاحظه شود

۳۹ بشتافت, فرا رسید: ارت نیک بزرگوار هوم . . . [1] درمان بخش شهریار زیبای زرد دیدگان این توفیق را یافت
برای فروغ و فرّش . . . . [2]

(کردهٔ ۷)

٤۰ ارت نیک را ما میستائیم . . . . [3]

٤۱ او را بستود یل ممالک ایران متحدّ سازندهٔ کشور خسرو •

٤۲ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من افراسیاب تورانی نابکار را رو بروی دریاچهٔ چیچست (ارمیه) ژرف و پهن بکشم من پسر کیفر کشنده از سیاوش که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر [4]

٤۳ بشتافت, فرارسید: ارت نیک بزرگوار یل ممالک ایران متّحد سازندهٔ کشور خسرو این توفیق را یافت
برای فروغ و فرش . . . [2]

(کردهٔ ۸)

٤٤ ارت نیک را ما میستائیم . . . . [3]

٤۵ او را بستود زرتشت پاک در آریاویج (در کنار رود) دائیتیای نیک [5]

٤٦ و از او در خواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من هُوتس نیک و آزاده را بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد, بحسب دین سخن گوید, بحسب دین رفتار کند, او بدین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را در یابد, و از برای جمعیّت من مایهٔ شهرت نیک شود [5]

---

۱ بجای نقاط از کلمه فراشمي frāšmi معنی درستی بر نمیآید رجوع شود بجلد اول ص۳۸۳
۲ فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل فقرهٔ اول
٤ رجوع شود بفقرهٔ ۲۲ گوش یشت
۵ هوُتس زن کی گشتاسب است رجوع شود بفقرهٔ ۲٦ گوش یشت

۴۷ بشتافت, فرارسید: ارت نیك بزرگوار زرتشت این توفیق را یافت برای فروغ و فرش . . . . . [1] ٭

(کردهٔ ۹)

۴۸ ارت نیك را ما میستائیم . . . . [2] ٭

۴۹ اورا بستود کی گشتاسبِ بلند همّت رو بروی آب دائیتیا ٭

۵۰ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیك بزرگوار که من به اَشتَ اَئورْوَتْ پسر وِیسْپ تَئورَوْ اَشتیْ . . . با خود سر تیز و با سپر سر تیز [3] و ستبر گردن که دارای هفتصد شتر است در عقب زَئیریاوَرَ خویذاهه در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به ارجاسبِ خیونِ نابکار در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد, که من به دَرْشینیکَ دیو یسنا در یك جنگ (پیروز مند) مقابل توانم شد ٭

۵۱ که تَثرَیاوَنتْ زشت نهاد را بر اندازم, که من دیو یسنا سپینجَ اُورْوَشكَ را براندازم, که من دگر باره همای و واریذکنا را از مملکت خیونها بخانه برگردانم, که من ممالك خیون را بر افکنم: پنجاها صدها, صدها هزارها, هزارها ده هزارها, ده هزارها صد هزارها [4] ٭

---

۱ فقرهٔ ۳ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره اول

۳ خود سر تیز و سپر سر تیز در اوستا اُورْوِيْ.خئوذَ [illegible] Urvi.xaodha و اُورْوِيْ.وِرِثرَ [illegible] Urvi.verethra آمده است و آن عبارت بوده از خود و سپری که در بالای آنها سیخی بشکل سر نیزه یا بشکل تیر نصب بوده این شکل خود و سپر در قرون اخیر هم در ایران معمول بوده است در بالای خودی از عهد شاه عباس صفوی که تصویر آن در مجلهٔ آلمانی انجمن شرقی دیده میشود سیخ بسیار بلندی نصب است بطوری که ارتفاع خود به سی سانتیمتر میرسد رجوع شود به Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI
Orientalische Rüstungsstücke von E. Rehatsek S. 655-656

۴ در خصوص اسامی خاص این دو فقره رجوع شود بفقرات ۳۰–۳۱ گوش یشت و توضیحات آن

۵۲ بشتافت, فرا رسید: ارت نیك بزرگوار کی گشتاسب بلند همّت این توفیق را یافت

برای فروغ و فرش . . . .[۱] ٭

(کرده ۱۰)

۵۳ ارت نیك را ما میستائیم . . .[۲] ٭

۵۴ و گفت ارت نیك بزرگوار: از (آب) زَوری که نذر من میشود نباید بهیچکس برسد, نه بمردانی که سترون شده اند[۳], نه بزنانی که دشتان نشوند[۴], نه بکودکان نابالغ[۵], نه بدخترانی که هنوز بمرد نرسیده اند ٭

---

۱ فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار میشود

۲ مثل فقرهٔ اول

۳ لغتی که به (سترون) ترجمه شده در متن پئیریشتَخشوذرَ [Avestan] Pairiš̌ta.xš̌udhra آمده که در پهلوی پتیرك‌شوسر Patirakš̌usr شده است یعنی منی خشکیده این صفت از برای مرد سالخورده ای آورده شده که از کار افتاده و قوّهٔ توالد و تناسلش زایل شده باشد

۴ دشتان زنی است که حایض نشود این لغت از کلمهٔ دَخشتَ [Avestan] Daxš̌ta مشتق شده که بمعنی حیض است در اینجا کلمهٔ جهیکا [Avestan] که معمولاً از برای زن پست و سبک میآید استعمال شده است راجع باین کلمه بصفحهٔ ۱۴۵ جلد اول و بآخر فرگرد ۳ هادُخت نسك در همین جلد ص ۱۷۳ ملاحظه شود

۵ نابالغ بجای کلمهٔ اوستائی اَپِرِنایو [Avestan] aperenāyu استعمال شده که بمعنی (نا بُرنا) میباشد و در پهلوی اَبُرنای شده است اَ = [Avestan] از ادوات نفی است و پِرِنایو مرکب است از دو جزء اولی پِرِنَ [Avestan] Perena یعنی پُر دومی آیو [Avestan] āyu یعنی زمان و مدّت بنابر این اَپِرِنایو یا نابُرنا کسی است که هنوز عدهٔ سالی که از برای سنّ بلوغش لازم است پُر نشده باشد پِرِنایو [Avestan] Perenāyu که در اوستا نیز استعمال شده کسی است که بسنّ بلوغ رسیده و زمانی که از برای رسیدن بآن لازم است پُر شده باشد همین کلمه است که امروزه در فارسی بُرنا گوئیم و از آن مطلق جوان اراده کنیم ناصر خسرو گفته است ای گنبد گردندهٔ بی روزن خضرا باقامت فرتوتی و باقوّت برنا

در فرهنگ انجمن آرای ناصری وجه اشتقاق بسیار عجیبی از برای لغت برنا مندرج است!

۵۵ در هنگامي که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسبهای تند [1] مرا برمانیدند (تعاقب کردند) من خود را بزیر پای . . . [2] گاونری پنهان کردم آنگاه کودکان نا بالغ و دختران هنوز بمرد نرسیده مرا برانداند [3] ‌ꕥ

۵۶ در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسبهای تند مرا برمانیدند من خود را بزیر گلوی یك میش گشن، [4] از یك گلهٔ مرکّب از صد (گوسفند) پنهان کردم آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز بمرد نرسیده مرا برانداند، در آن هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسبهای تند مرا برمانیدند

---

۱ نوذر پسر منوچهر برادر زراسب مؤسّس خاندان نوذریان است که پس از منوچهر هفت سال پادشاهی نمود و بدست افراسیاب تورانی کشته شد در فقرهٔ ۹۸ آبان یشت نیز نوذریان داراي اسبهای تندرو تعریف شده اند رجوع شود بجلد اول یشتها بصفحات ۲٦۵ و ۲۷۹ و بفقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت در همین جلد

۲ بجاي نقاط از کلهٔ [illegible] معنیٔ برنمیآید

۳ مکرراً گفتیم که در یشتها استعاراتي است که باید در سر آنها دقّتی کرد و بدون تأمل در آنها حکمی نه نمود بسا شده که در اینگونه موارد مشکلهٔ یك دو کله را هم مفسرین اوستا بر صواب توجه نکرده و در این صورت استعاره و کنایه اي را که ممکن بود پس از دقت دریابیم معمّائي ساخته اند و بکلی دور از فهم و ادراك در این فقره و فقره بعد از دانستن معنی مناسب لغت یزدیهٔ [illegible] بتوسط بارتولومه Bartholomae که بمعني رم دادن است معمائي حل گردیده دانشمند دیگر آلماني ریخلت Reichelt ما را بمعاني بسیار دلکش و نغز این دو فقره که اشاره است برقابت نوذریان یعني پادشاهان کیاني و تورانیان منتقل ساخته مینویسد : «جنگ دائمی میان تورانیان و نوذریان ثروت را از مملکت بیرون کشید فرشته توانگري ارت بگاو و گوسفند که کنایه از مایهٔ ثروت قومی است که هنوز در درجهٔ پائین تمدن است پناه برد اما ملتي که نظر بخامی و بي تجربه گي بکودکان و دختران خرد سال تشبیه شده بمعني التجاء فرشته ثروت برنخورده، از اینکه دولت و ثروت بسته بپرورش چارپایان و ستوران است، ناگزیر فرشته ثروت را از پناهگاههاي خود رانده باز بجنگ دائمي دلخوش داشتند » رجوع شود به

The Dastur Hoshang Memorial Volume ; Bombay 1918 p. 397—8.

٤ گشن در اوستا وَرَشني [illegible] لغتی است که از براي گوسفند نر استعمال شده است در فرهنگها بمعني مطلق ستوران نر ضبط است

۵۷ در نخستین گله شکوه کند ارت نیك بزرگوار از زنی که فرزند نزاید [1]:
بمنزل او داخل مشو, و در بستر او میاسای. با شما چه کار کنم؟
بآسمان بالا روم، بزمین فرو روم؟ ꙰

۵۸ در دومین گله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزندی از مرد
بیگانه بوجود آورده از برای شوهرش آورد با شما چه کار کنم؟ بآسمان
بالا روم، بزمین فرو روم؟ ꙰

۵۹ در سومین گله شکوه کند ارت نیك بزرگوار: این از برای من خشن ترین
کاری است که مردمان ستمکار میکنند از اینکه آنان دختری را
از راه بدر برده و مدتی بی زنا شوئی (او را) آبستن کنند, با شما چه
کارکنم؟ بآسمان بالا روم، بزمین فرو روم؟ ꙰

۶۰ آنگاه گفت اهورا مزدا, ای ارت زیبای آفریدهٔ کردگار, بآسمان بالا
مرو بزمین فرو مرو, اینجا اندرخانهٔ زیبای خسروی بنیان من بسر بر ꙰

---

۱ در این فقره نیز مانند فقرهٔ ۵۴ از برای زن کلمهٔ جهیکا استعمال شده است چنن
بنظر میرسد که درین فقره زن بد عملی مقصود باشد که جنین پس اندازد در وندیداد
فرگرد ۱۵ فقرهٔ ۱٤ از چنین زنانی که دوائی بکار برده جنین می افکنند و بچه سقط میکنند
سخن رفته است در فقرهٔ مذکور از چهار دوا یا گیاه که شیرهٔ آنها از برای جنین افکندن
بکار میرفته اسم برده شده از آنجمله است بنگ که در اوستا بنگهٔ [Avestan] Banha و
و در پهلوی منگ ([Pahlavi]) میباشد بنج و منج معرّب بنگ و منگ است چرس یا حشیش
از همین گیاه که در لاتینی اندیکا Indika یا کانابیس ساتیوا Cannabis Sativa گویند استخراج
میگردد ناصر خسرو گفته است سپس بیهشان دهر مرو گرنخوردی تو همچو ایشان بنگ
در فرهنگ سروری نقل از صیدنه ابیریحان شده مندرج است: «منگ نوعی است
از حبوب که چون خورده شود عقل خورنده مختل گردد و مست گردد آن را در
معاجین بکار برند و دانهٔ آن بلون سرخ بود و به نانخواه مشابهت دارد اما از آن بزرگتر
باشد» سوزنی گفته است خرمنگ خورد گوئی دیوانه شد بشهر خر زهره خورده بودی باری
بجای منگ در فرهنگها گذشته از اینکه منگ بزرالبنج ضبط شده معانی دیگر هم از
برای آن مسطور است در لغات فرس اسدی مندرج است: «منگ قمار باشد قریع الدهر
گفت نشکیبند زلوس و نشکیبند ز فحش نشکیبند زلاف و نشکیبند ز منگ»

۶۱ با این نذر تو را درود گویم , با این نذر تورا نیایش کنم چنانکه گشتاسب تورا نزد آب دائیتیا بستود, زوت [1] باید در یشت برسم [2] ایستاده بآواز بلند بگوید: با این نذر تورا درود گویم, با این نذر تورا نیایش کنم ای ارت زیبای آفریدهٔ کردگار ۞

۶۲ یتا اهو . . . . . .
آفرین (درود) میفرستم به ارت نیک و به چیستای نیک و به ارث نیک، به رَسستات نیک، به فر (و) سود مزدا آفریده
اشم وهو . . . . .
اهمائی رئشچه . . . [3] ۞

---

۱ زوت در اوستا زاوتر Zaotar اسمي است که بزرگترین پیشوای دینی مزدیسنا میدهند رجوع شود بجلد اول صفحات ۱۰۳ و ۴۶۹

۲ در خصوص برسم رجوع شود بمقاله آن در جلد اول ص ۵۵۶—۵۶۰

۳ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزدیشت

اشتاد

روا نت باد ویژه جان و دل شاد نگهدارت سروش و رشن و اشتاد

(زراتشت بهرام)

ارشتات Aršťat که معمولاً در فارسی اشتاد گفته میشود ایزدی است که پاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده باوست در یسنای ۱۶ فقرهٔ ۶ و در دو سیروزه کوچك و بزرگ فقرهٔ ۲۶ در ردیف سی فرشتگان روزهای ماه شمرده شده است ارشتات یعني راستي و درستي آرش که بمعني راست میباشد در سر یکدسته از کلمات مرکبهٔ اوستا دیده میشود مثل ارش تکئش arš kaeša یعني راست کیش ارش مننگه arš manah یعني راست منش و راست پندار، ارش وچنگه arš vacanh یعني راست گفتار از همین مادّه است کلمات ارش ereš, ارشو ereśva و ارشیه ereśya که درگاتها استعمال شده و هر سه در پهلوی (راست) ترجمه شده است ارشتات که فرشته مؤنث است غالباً در اوستا و کتب پهلوی یاد شده [1] اما فقط بذکر اسمش اکتفاء گردیده بطوري که امروزه معلوماتی راجع باین ایزد در دست نداریم

چند باري هم در اوستا ارشتی Arśti آمده که ترکیب دیگري است از ارشتات چنانکه در یسنا ۵۷ فقرهٔ ۳۳ و در فقرهٔ ۱۹ سروش یشت هادُخت که از فقرهٔ مذکور یسنای ۵۷ برداشته شده است در این دو موضع ارشتی با کلمه ایزد قید گردیده است [2]

---

۱ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ و یسنا ۳ فقره ۹ و ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ و هفت امشاسپند یشت فقرات ۵ و ۱۰ و مهریشت فقره ۱۳۹ و سروش یشت هادُخت فقرات ۱۶ و ۲۱

۲ ارشتی بهمین املاء یعني نیزه است در پهلوي خشت گفته اند

چنان بود تیر ش کز و پي کمان شمردند هر تیر خشت گران (اسدي)

دارمستتر در ترجمهٔ اوستای خود (ج ۲ ص۳۲۱) نقل ازبندهش بزرگ نموده مینویسد: «اشتاد رهنمای مینویان و جهانیان است زامیاد موکل زمین است گفته شده است که رشن روانهای مردگان را شمرده و اشتاد و زامیاد آنها را بپلهٔ ترازو میگذارند» و درجای دیگر (ج ۲ ص۶۱۱) باز از بندهش بزرگ نقل میکند: «درهنگامی که روانهای مردگان از برای حساب کردار نیک و زشت خود بسر پل چنوات آیند، آنگاه اشتاد معاون امرداد که موکل گیاهها و بیمرگی است بهمراهی رشن و زامیاد فرا رسند» نظر بمندرجات بندهش بزرگ اشتاد در روز واپسین در وقت محاکمهٔ اُخروی و سنجیدن اعمال وظیفه و شغلی دارد در سایر کتب پهلوی نیز مختصراً بهمین وظیفه اشاره شده است [1]

اشتاد غالباً با رشن که ایزد دادگری است یکجا نامیده شده وارتباط مخصوصی با او دارد، از یاران یا همکاران او شمرده میشود زیرا که راستی و درستی لازمهٔ دادگری است

صفاتی که در اوستا از برای اشتاد آمده از این قرار است: فرادَتْ گَئِثَ ... frādat gaetha در پهلوی فراچ داتارِ گهان یعنی فزایش بخشندهٔ گیتی و فزایندهٔ جهان، ورِدَتْ گَئِثَ ... Varedat. gaetha در پهلوی والشن داتارِ گهان یعنی بالنده و پرورانندهٔ جهان. سَوُگَئِثَ ... Savō gaetha در پهلوی سوتنیتارِ گهان Sūtēnitār i gehan یعنی سود رسانندهٔ جهان

اشتات نیز جزو اسامی خاص ایرانیان قدیم بوده است [2] در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ مندرج است که همهٔ گیاه هومهای سفید متعلق است به اشتاد [3]

اینک اشتاد یشت گذشته از اینکه در این یشت ابداً اسمی از اشتاد برده نشده مطالب آن هم مربوط باین ایزد نیست مگر اینکه در فقرهٔ ۸

---

۱ رجوع شود به آئوگمدئچا فقرات ۸ و ۹ و اردای ویرافنامه فصل ۵ و شایست لاشایست فصل ۱۷ فقره ۴ بجلد اول یشتها ص ۵۶۲ نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود به Iranisches Namenbuch von Yusti.

۳ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۵۳۵

این یشت دو بار کلمهٔ ارْشوُخذَ [Avestan] arĕuxdha که صفت است بمعنی راست گفته شده که در پهلوی راست گوشن ترجمه گردیده، تکرار شده است از این قرار: و گفتارِ راست گفته شدهٔ (راستین) پیروزمندِ در مان بخش را ما میستائیم و گفتار درمان بخش راست گفته شدهٔ (راستین) پیروزمند را ما میستائیم جزء اولی این صفت همان کلمهٔ (اَرش) است که ذکرش گذشت

این یشت کوچک که فقط دارای ۹ فقره است و از قطعات دلکش کتاب مقدس شمرده میشود نیز ائیریَنِم خوارنو [Avestan] airyanem X^varenō یعنی فرّ ایراني نامیده میشود چنانکه یشت بعد که از فر کیاني صحبت میدارد موسوم است به فرکیانی اما معمولاً زامیاد یشت نامیده میشود

در فقرات ۳ـ۴ اشتاد یشت از ارت فرشتهٔ توانگری که یشت ۱۷ متعلق باوست سخن رفته و در فقرات ۵ـ۷ از تشتر فرشتهٔ باران که هشتمین یشت منسوب باوست صحبت شده است اما مطالب مختلف این یشت چنانکه در تفسیر آن ملاحظه خواهید کرد ارتباطي با فر دارد در انجام متذکّر میشویم شاید میان اسم این یشت و مفهوم این یشت چنین ارتباطي بتوان تصّور کرد که فر ایرانی یا شکوه و جلال سلطنت ایران نصیب کسی میشود که راستي دوست و دُرستکردار باشد

تفسیر پهلوی اشتاد یشت مثل قسمت عمدهٔ تفسیر پهلوی اوستا (زند) از دست رفته است در کتاب (زند بهمن یشت) فصل اول فقرهٔ ٦ از تفسیر و هومن یشت و خرداد یشت و اشتاد یشت اسم برده شده است [1]

---

[1] رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۱۸ — ۱۹

اشتاد یشت

بخوشنودي فرّ ایرانی مزدا آفریده

۱ اهورا مزدا گفت به سپنتمان زرتشت: من بیافریدم فرّایرانی از ستور برخوردار، پُر رمه، پُر ثروت، پُر فرّ را (که) خرد (علم و معرفت) خوب فراهم شده، و دارائی خوب فراهم شده (بخشد) در همشکنندهٔ آز[۱]، در همشکنندهٔ دشمن (است) ٥٥

۲ او (یعنی فرّ ایرانی) اهریمن پُر گزند را شکست دهد، خشم سلاح خونین آزنده را شکست دهد[۲]، بوشاسب خواب آلوده را شکست دهد[۳]

---

۱ آز در اوستا آزی دیو حرص و طمع است، در بندهش فصل ۲۸ فقرهٔ ۲۷ چنین تعریف شده است: «آز دیوی است که همه چیز را فروبرد اگر چیزي نصیبش نشود خود را بخورد اوخبیثي است که اگر تمام اموال جهاني باو داده شود اورا پُر نکرده قانع نسازد، گفته شده است: چشم آزمند دامی است که جهان در آن فاني است» از دیو آز که غالباً باصفت دئوُداتَ daevō-dāta یعني دیو داد یا دیو آفریده آمده در یسنا ۱٦ فقرهٔ ۸ و یسنا ٦۸ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۱۸ فقرات ۱۹ و ۲۱ اسم برده شده است از این دو فقره اخیر چنین بر می آید که دیو آز دشمن آذر میباشد

آزت هر روز بفردا دهد وعده چیزي که نباشد چنان (ناصر خسرو)

۲ دیو خشم وغضب مقصود است رجوع شود بجلد اول ص ٤۷٥ و ٥۲۰

۳ بوشاسب اسم دیو خواب سنگین است که در فرهنگهاي فارسي هم ضبط گردیده در بندهش فصل ۲۸ فقره ۲٦ چنین تعریف شده است: "بوشاسب دیوي است که تنبلی آورد" در اوستا بوشینستا Būšyānsta آمده در وندیداد فرگرد ۱۱ فقرات ۹ و ۱۲ و فرگرد ۱۸ فقره ۱٦ و مهریشت فقرات ۹۷ و ۱۳٤ از او اسم برده شده است غالباً با صفت دَرِغوگو Dareghō gava یعنی دراز دست آمده است بجلد اول یشتها ص ٤۷۷ و ٥۲۱ — ٥۲۲ نیز ملاحظه شود

یخ (سرمای) در همفسرده را شکست دهد[1] ، دیو اپوش را شکست دهد[2] ، ممالك غیر ایرانی را شکست دهد[3] ۞

۳ من بیافریدم ارت نیک بزرگوار را او درخانهٔ زیبای خسروی بنیان (من) بدر آید[4] ۞

٤ همراه شود ارت بسیار خوشی بخشنده آن مردي را که راستی را خوشنود سازد او (ارت) بدر آید در خنهٔ زیبای خسروي بنیان (درحالی که) همهٔ رمه, همهٔ پیروزی, همه خرد (معرفت و دانش), همه فرّ ارزانی دارنده است (اگر) آن ارت نیک بزرگوار یک پا فرونهد در خانهٔ زیبای خسروی بنیان ۰

۵ هزار اسب و هزار رمه آورد و فرزندان کار آزموده سراسر ستارهٔ تشتر بجنبش در آید ، سراسر باد زبردست مزدا آفریده و سراسر فرّ ایراني (بجنبش در آیند) ۞

---

۱ یخ در اوستا آئخَ Aēxa درفقره ٦ همین یشت نیز آمده است در هادخت نسك فرگرد ۳ فقره ۲۵ نیز بایستی همین کلمه باشد اما در نسخ اشتباهی در املاء این کلمه اتفاق افتاده که آن را نامفهوم ساخته است در فرگرد سوم هادخت نسك دیدیم که روان مرد گناهکار پس از سرآمدن شب سوم مرگ در صبح از جسد جدا میشود و اورا چنین می نماید که درمیان برفها و یخها در آمده باشد و ازطرف شمال باد گندیده بمشامش رسیده باشد سرما و زمستان سخت و یخ و فسردگي طبیعت کردهٔ اهریمني است در این فقره لا بد از کلمهٔ یخ سرمای سخت اراده گردیده است

۲ اپوش (اَپئوشَ Apaoša) دیو خشکي است این کلمه لفظاً هم بمعني خشك کننده است اپوش رقیب تشتر فرشتهٔ باران است در تشتر یشت منازعهٔ فرشتهٔ باران و دیو خشکي بطرز شاعرانه تعریف شده همچنین در بندهش فصل ۷ فقرات ۸—۱۲ شرحي راجع بآنان مندرج است رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۳۲ و بفقرات ۲۱--۲۸ تشتر یشت

۳ غیر ایراني بجاي کلمه ان اَئیریه Anairya ترجمه شده است آن از ادوات نفي است یعني (نه ایراني) یا (نیران)

٤ رجوع شود بفقرهٔ ٦۰ ارت یشت

۶ و آنها بهمه قلل کوهها حاصل دهند (و) بهمهٔ ژرفا (دره های) رودها و همهٔ گیاههای نو دمیدهٔ زیبای سبز رنگ نشو و نما بخشند به یخ در همفسرده زوال آورند[1] و به دیو اپوش زوال آورند ⁂

۷ درود بستارهٔ تشتر رایومند، فرهمند درود به باد زبردست مزدا آفریده درود بفرّ ایرانی

یتا اهووئیریو . . . .(چهار بار)

اشم و هو . . . . .(سه بار) ⁂

۸ (نماز) اهونَ وئیریه را ما میستائیم[2] اردیبهشت زیباترین امشاسپند را ما میستائیم گفتار راست گفته شده پیروزمند درمان بخش را ما میستائیم گفتار درمان بخش راست گفته شدهِ پیروزمند را ما میستائیم کلام مقدس، دینِ مزدیسنای خواستار هوم را ما میستائیم فرّ ایرانی را ما میستائیم ینگهه هاتم . . . . . ⁂

۹ یتا اهووئیریو . . . . (دو بار)

آفرین (درود) میفرستم بفرّ ایرانی مزدا آفریده

اشم وهو . . . . .

اهمائی رئشچه . . . . .[3] ⁂

---

۱ نظر باینکه در دو جملهٔ پیش در همین فقرهٔ ۶ کلمهٔ فرَدَثَ 𐬟𐬭𐬀𐬛𐬀𐬚𐬀 Fradatha کلمه اي که در پهلوی فراك دِهشنیه Frakdahišnih شده و نگارنده بمناسبت مقام (حاصل) و (نشو و نما) ترجمه کرده ام تکرار شده، نساخین قدیم ملتفت نشده همین کلمه را در جمله سوم هم نوشته اند در صورتي که بایست کلمهٔ مهرکَ 𐬨𐬀𐬵𐬭𐬐𐬀 Mahrka بنویسند چنانکه در جمله چهارم همین کلمه اخیر از برای دیو اپوش آورده شده است شکی نیست که اصلاً از براي یخ یا سرمای سخت کلمهٔ مهرکَ که بمعني فنا و نیستی است و امروزه در فارسي مرگ گوئیم و نگارنده در فقرهٔ فوق (زوال) ترجمه کرده ام آورده شده بوده است زیرا که یخ و فسردگی طبیعت از سرمای سخت و در نتیجه آسیب یافتن گیاهها وحبوبات، مانند خشکی و بي آبي که دیواپوش نماینده آن قرار داده شده از کردهٔ اهریمنی بشمار اند و فرشتهٔ باران تشتر که زمین را بارور و قلل کوهها و دره ها را خوش و خرم و حاصل خیز مینماید دشمن آنهاست و آنها را بطرف فنا و زوال میکشاند

۲ نماز معروف یتا اهو وئیریه . . . . مقصود است

۳ رجوع شود بمقالهٔ یشتها ۲۲ و بفقرهٔ ۳۳ از هرمزدیشت در جلد اول

کیانیان

مقدمه

کی بود در زمانه وفا جام می بیار — تا من حکایت جم و کاوس کي کنم (حافظ)

یشت آینده موسوم است به زامیاد یشت. اما در نسخ خطی کیان یشت نامیده شده زیرا در این یشت از فرّ کیانی یا کوئنم خوارنو [illegible] (Kavaenem. Xᵛarenō) صحبت میشود پیش از اینکه بتفسیر این یشت بپردازیم لازم است از سلسله کیانیان سخن بداریم بخصوصه در طی مطالعه کتب مقدس ایرانیان ناگزیریم که اطلاعی از این سلسله داشته باشیم چه پیغمبر ایران حضرت زرتشت در عهد کي گشتاسب که یکی از پادشاهان این سلسله است ظهور نموده و در کتب دینی بجائی برنمیخوریم که از پیغمبر سخن رفته و از پادشاه معاصرش یادی نشده باشد گذشته از این از همه پادشاهان این سلسله چنانکه از همه پادشاهان سلسلهٔ پیشدادی در اوستا و کتب پهلوی یاد شده اما باندازهٔ سخن نرفته که بتوانیم بدون استعانت از کتب دیگر پی باحوال آنان بریم بنابر این از برای روشن نمودن معنی فقراتی که در اوستا باعمال این ناموران اشاره شده شرح و توضیحی لازم است

در مقالات دیگر متذکر شدیم که این پادشاهان نزد ایرانیان بمنزلهٔ انبیاء بنی سرائیل اقوام سامي میباشند پس از نفوذ اسلام در ایران همانطوری که دین ما بتاراج دین عرب رفت و زبان ما آلوده و خط ما نابود و رسوم و عادات ما دگرگون گشت داستانهای ملی ما نیز با قصص اقوام سامي آمیخته شد ناموران و پادشاهان ما با پیغمبران بنی اسرائیل سروکاری پیدا کردند در کتب مورخین عرب و ایرانی بذکر پادشاهی برنمیخوریم که با یکی از انبیاء بنی اسرائیل مربوط نباشد یا یک قسم پیوند و خویشی با یکي از آنان نداشته باشد و بساهم تعصّب عربی مورخین را بر آن داشت که این پادشاهان را پیرو دین یکی از انبیاء بنی اسرائیل پندارند و باین واسطه آنان را از قهر و غضب الهی نجات داده سعید دانستند حتی پیغمبر ایران را شاگرد ارمیا یا عزیز علیه السلام شمردند اما با و رحم نیاورده

او را نفرین شده استادش خواندند! از طرف دیگر غرور ملی ایرانیان را بر آن داشت که پادشاه گردنکشی را مثل بخت النصر (نبوکدنزر Nebukadnazar ۶۰۵–۵۶۲ پیش از مسیح) پاشاه مقتدر کلده و فاتح بیت المقدس و اسیر کنندهٔ جهودان را از فرزندان گودرز و از سرداران کی لهراسب بشمرند و از همین غرور ملی بوده که اسکندر را پسر دارا قرار دادند باین معنی که دارا دختر فیلقوس (فلیپ) را بزنی گرفته اسکندر از او بوجود آمد چون اسکندر دولت بزرگ هخامنشی را در هم‌شکست و تاج و تخت ایران بیونانیان رسید بایرانیان ناگوار آمد که بیگانه را بخود مسلط دانند از این جهت اورا ایرانی و از پشت دارا و وارث تاج هخامنشیان قرار دادند از این اضافات و تصّرفات که خواه تعصّب و نادانی و خواه غرور ملی آنها را بر انگیخته باشد صرف نظر نموده داستان ملی ما بکلی روشن و تفکیك عناصر بیگانه که بعدها بآنها افزوده شده آسان است بخصوصه این داستانها در شاهنامه مفصل تر و بی آلایش تر از سایر کتب باقی مانده است نگارنده در این مقاله محتاج بذکر کلیّهٔ وقایع این پادشاهان نیستم و نه بذکر اضافات و تصرفاتی که فقط از برای نمونه بیك دو فقرهٔ آن در فوق اشاره گردیده زیرا که وقایع آنان را متقدّمین مثل فردوسی و طبری و مسعودی و حمزه و مؤلف مجمل التواریخ مشروحاً ذکر کرده اند و مورخین متأخر مثل ابن الاثیر و میر خواند وغیره نقل از متقدمین نموده مفصلاً در کتب خود نگاشته اند در این مقاله باندازهٔ از مورخین مذکور ذکر خواهیم کرد که ممدّ فهم مندرجات اوستا وکتب پهلوی باشد ودر آن واحد آنچه از اوستا که قدیم ترین آثار کتبی ایران است و از کتب پهلوی مینگاریم دلیل صحت مندرجات شاهنامه و سایر کتب خواهد بود در جلد اول یشتها و در همین جلد از پادشاهان پیشدادی که هوشنگ و تهمورث و جمشید و ضحاك و فریدون ومنوچهر و نوذر و زاب و گرشاسب باشند صحبت داشتیم [1] و آنچه در اوستا و کتب پهلوی راجع بآنان آمده بجای

[1] هوشنگ در جلد اول صفحات ۱۷۸ — ۱۷۸, تهمورث ج ۲ ص ۱۳۸—۱۴۴, جشید ج ۱ ص ۱۸۰ — ۱۸۸, ضحاك ج ۱ ص ۱۸۸ — ۱۹۱, فریدون ج ۱ ص ۱۹۱ — ۱۹۵, منوچهر ج ۲ ص ۵۰ — ۵۲, نوذر ج ۱ ص ۲۶۵, زو ج ۲ ص ۴۶ — ۴۹, گرشاسب ج ۱ ص ۱۹۶ — ۲۰۸

خود در مقالات هر یك نگاشته ایم در میان این پادشاهان از نوذر مختصراً یاد کرده ایم
اما در همین مقاله بمناسبت اینکه کي گشتاسب در اوستا از خاندان نوذر
خوانده شده از این پادشاه پیشدادی ذکری خواهیم کرد همچنین در این جلد
کیومرث را که بنا بشاهنامهٔ نخستین پادشاه کیانی است اما نظر بمندرجات اوستا
و کتب پهلوی و بسیاری از کتب تواریخ نخستین بشر است شرح داده ایم [۱]
از پیشدادیان تا باندازهٔ که مربوط باوستا و مزدیسنا ست کاملاً اما منفصل از
همدیگر سخن داشته ایم اینك در این جا از کیانیان در یك جا و بترتیبی که در
داستان ملی ماست بحث میکنیم و آنچه در اوستا راجع بآنان آمده کاملاً نقل
خواهیم کرد و نیز مندرجات کتب پهلوی را تا باندازهٔ که بنظر نگارنده رسیده
و تا باندازهٔ که در تحصیلات مزدیسنا بدانستن آنها ناگزیریم ذکر خواهیم کرد
همچنین در طی مقالات کیانیان یك دسته لغات مربوط بآنان را معنی خواهیم
کرد از پادشاهان کیانی بحسب ترتیب از کیقباد و کیکاوس و کیخسرو و
کی لهراسب و کي گشتاسب صحبت خواهیم نمود بدلیلی که بجاي خود ذکر
خواهد شد فقط چند کلمه در خصوص پادشاهان دیگر این سلسله که بهمن و
دختر وي همای معروف به چهر آزاد و دارا و دارا پسر دارا باشد سخن
خواهیم داشت در اوستا نیز پس از کي گشتاسب از پادشاهان دیگر این سلسله
اسمی برده نشده است

در مقالهٔ زو پسر تهماسب (جلد ۲ ص ٤٦ — ٤٧) گفته ایم که بنا بمندرجات
کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۲ یکی از نسکهای عهد ساسانیان که عبارت بوده
از دوازدهمین نسك یا کتاب اوستا چیترَ دات Čitradāt نام داشته و در آن از
نژادها و بخصوصه از سلسلهٔ پادشاهان ایران صحبت میشد بنا بفهرستي که
در دینکرد راجع باین نسك مندرج است در آنجا از همه پیشدادیان و
کیانیان سخن رفته بود بدبختانه این نسك امروزه در دست نیست
محققاً مؤلف دینکرد در قرن سوم هجری از مجموع ۲۱ نسك اوستای عهد

---

۱ کیومرث ج ۲ ص ٤٠ — ٤٥

ساسانیان ۲۰ نسك را بازند یعنی تفسیر پهلوی آنها در زیردست داشت بنا بتصریح خود مؤلف, نسك ۱۱ که موسوم بوده به وشتگ (vaštag) نسك با تفسیر پهلوی آن در عهد او موجود نبوده و از نسك ۵ موسوم به ناتر (Nātar) متن موجود و تفسیر از دست رفته بود بنابر این چیترداد در آن عهد هنوز موجود بوده که مؤلف دینکرد بشرح مندرجات آن پرداخته و از یك یك پادشاهان پیشدادی و کیانی اسم برده است، بدبختانه این نسك امروزه مثل بسیاری از نسکهای دیگر در دست نیست و از گردش روزگار از سرچشمه و آبشخور بسیار قدیمی داستان مقدس ملی خود بی بهر مانده ایم نظر بمندرجات مسعودی که در حدود سال ۳۴۵ هجری وفات نموده ترجمهٔ فارسی چیترداد نسك نیز در عهد او موجود بود اینك عبارت مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف:

« وزرادشت احدث هذ الخطّ والمجوس تسمّیه دین دبیره ای کتابة الدّین و کتب [الابستا] فی اثنی عشر الف جلد ثور بقضبان الذهب حفرا باللّغة الفارسیّته الاولی ولا یُعلمْ احدالیوم یعرف معنی تلك اللّغة و انّما نقل لهم الی هذه الفارسیّته شیئی من السور فهی فی ایدیهم یقرؤ اونها فی صلواتهم کاشتاذ[1] وجترَشتْ[2] وبانیست[3] و هادُوخت[4] وغیرها من السّور فی جترَشتْ الخبرعن مبدأ العالم و منتهاه وفی هادوخت مواعظاً[5] یعنی زرتشت این خط را احداث کرد و زرتشتیان آن را دین دبیره یعنی خط دین مینامند اوستا در روی دوازده هزار پوست گاو زرنشان بزبان فُرس قدیم نقش بسته شده بود امروزه کسی این زبان را نمیداند جزاینکه برخی از سوره ها و فصلهای آن را بفارسی کنونی نقل داده اند که حالیه دردست دارند و در نماز شان میخوانند مثل اشتاذ و جترشت و با نیست و هادوخت

---

۱ نسخه بدل: کاشتان, کاستیان

۲ نسخه بدل: حترست, حبرست, حسرست

۳ نسخه بدل: وبایبست, و ناسنت

٤ نسخه بدل: درخه

٥ رجوع شود به کتاب التنبیه ولاشراف چاپ دخویه De Goeje ص ۹۱—۹۲

و فصلهای دیگر در جترَشت از آغاز و انجام جهان سخن رفته و هادوخت در موعظه و پند است

اشتاذ و با نیست و هادوخت در اوستای حالیه موجود است اولی را اشتاد یا اشتات یشت گوئیم و آن عبارت است از یشت هجدهم که در چند صفحه پیش بتفسیر آن پرداخته ایم، دومی محققاً تحریف شده آبان یشت است که در جلد اول تفسیر کرده ایم، سومی را در جزو مقاله دین در همین جلد شرح داده گفته ایم: هادخت نسك که جزوی از قطعات اوستا بشماراست پاره ایست از بیستمین نسك مفقود شده عهد ساسانیان اما جترَشت که در برخی از کتب روایات نیز بهمین املاء ضبط شده [۱] همان چیتردات کتاب پهلوی دینکرد است که از دو کلمهٔ اوستائی چیثرَ که بمعنی تخمه و نژاد است و اکنون چهر گوئیم و از کلمهٔ داتَ که بمعنی قانون است و درفارسی داد گوئیم مرکب شده است جترَشتْ مسعودی مرکب است از کلمهٔ اولي مذکور و یشت چیتردات که یك قسم کهن نامه یا آئین نامه و خدای نامه و شاهنامه (منثور) و سیرالملوك بوده مانند این کتابهاي مذکور از دست رفته شاید شاهنامه فردوسي آنها را تا باندازهٔ جبران کرده باشد اما از مأخذ اوستائی بقایائی از چیتردات سراغ نداریم از این نسك نه متن موجوداست و نه تفسیر پهلوی عهد مؤلف دینکرد و نه ترجمه فارسي زمان مسعودی بنابمندرجات دینکرد در نسکهای دیگر اوستا نیز از پیشدادیان و کیانیان سخن رفته بود و در دینکرد در جائی که مندرجات اوستا شرح داده شده غالباً باسامي این پادشاهان برمیخوریم

شکی نیست که در سراسر اوستای عهد ساسانیان مکرراً از پادشاهان این دو سلسله یاد گردیده و از باب مثال بداستانهاي آنان که معروف خاص و عام

---

۱ رجوع شود به Haug's Essays p. 131

در کتاب روایات داراب هرمزدیار بمبئی ۱۹۲۲ میلادی در دفتر اول صفحهٔ ۳ کلمه چدرشت و در صفحات ٦ و ٨ و ١١ خشت طبع شده بجای چیتردات یا چیتر یشت

به Fragmens relatifs a la religionde Zaroastre (کتاب علمای اسلام و نام ۲۱ نسك اینا اهو ویریو) نیز ملاحظهٔ شود Paris M. DCCC. XXIX p. 14.

بود اشاره شده بود چنانکه نمونه آن را اکنون در اوستای باقی مانده می بینیم همچنین در زند یا تفسیر پهلوی اوستا مکرراً از آنان سخن رفته بود و اکنون در تفسیر باقی مانده اسامی برخی از این پادشاهان از باب توضیح موجود است

در کتاب هفتم دینکرد که موسوم است به زرتشت نامه در دیباچه آن باز از پادشاهان پیشدادی و کیانی سخن رفته بترتیب از کیومرث نخستین بشر و از مشیا و مشیانه (آدم و حوا) و از سیامك پسر مشیا و مشیانه و از هوشنگ و از تهمورث و از جمشید و از فریدون و از ایرج پسر فریدون و از منوچهر پسر ایرج و از زو پسر تهماسب و از سام گرشاسب یاد شده و از کارهای هر یك مختصراً سخن رفته است بطرز زامیادیشت اعمال نیکی که از ناموران بروز کرده از پرتو فر ایزدی بوده که آنان دارای آن بودند پس از ذکر پیشدادیان از فقرهٔ ۳۳ دیباچهٔ مذکور از پادشاهان کیانی که موضوع مقاله ماست سخن رفته و مندرجات آن را بجای خود ذکر خواهیم کرد همچنین در بندهش بزرگ در یکی از آخرین فصول آن که خلاصه اش را دارمستتر در ترجمه اوستای خود (ج ۲ ص ۳۹۸—۴۰۲) نقل کرده از همه شهریاران پیشدادی و کیانی یاد گردیده و باعمال عمدهٔ آنان اشاره شده است آنچه در اوستا و کتب پهلوی راجع بکیانیان آمده غالباً مطابق شاهنامه و کتب مورخین است اختلاف روایاتی که در کتب مورخین و شاهنامه دیده میشود جزئی است اساس داستان بهم نخورده بهمان ترکیب باستانی خود باقی است

داستان پادشاهان پیشدادی مشترك است میان آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان اسامی برخی از ناموران این طبقه همانطوری که در کتاب مقدس اوستا و کتاب رزمی ما شاهنامه ذکر شده در وید کتاب دینی هندوان و در کتاب رزمی آنان مهابهارتا نیز موجود است و اعمال برخی از آنان در کتب هر دو دسته آریائی با همدیگر شبیه است چنانکه قصص انبیاء بنی اسرائیل درمیان اقوام سامی مشترك و در تورات و انجیل و قرآن رواج دارد اما داستان سلسلهٔ

کیانی دارای جنبهٔ ملّی است و اختصاصی بایرانیان دارد برخی از مستشرقین خواسته اند که از برای یك دو تن از پادشاهان کیانی نیز درمیان کتب برهمنان نظایری بجویند اما موفق نشده حدس و احتمال شان مبنی بر اساسی نیست فقط اندك شباهت لفظی و ظاهری مایه تصوّرات شان شده است همچنین برخی از مورخین و مستشرقین خواسته اند که سلسلهٔ کیانیان و سلسلهٔ هخامنشیان را یکی بدانند [۱] درن اواخر هرتل Hertel این مسئله راکه سابقاً یك چند نفری طرفدار داشته بشدّت تعقیب کرده است در کتاب خود موسوم به (زمان زرتشت) [۲] اصراری دارد که زرتشت را معاصر داریوش بزرگ سومین پادشاه هخامنشی قرار دهد و گشتاسب معروف را که در اوستا و سنت مزدیسنان معاصر و دوست و حامی پیغمبر ایران بوده با گشتاسب پدر داریوش که بنا بکتیبهٔ بهستان (بیستون) در ایالتهای پارت و گرگان از طرف پسر خود خشترپاون (ساتراپ) یا مرزبان و حاکم بوده یکی بداند و باین ترتیب زمان زرتشت را در سال ۵۵۰ پیش از مسیح معین نماید [۳] هرتل در مقابل تنقیدات دانشمندان شش ماه پس از انتشار کتاب مذکور از برای اثبات ادعای خود کتاب دیگری موسوم به (هخامنشیان و کیانیان) منتشر ساخته‌است [٤] در این کتاب سلسلهٔ داستانی و سلسله تاریخی را یکی پنداشته و بنابراین گشتاسب باید همان پدر داریوش باشد هرتل در این کتاب حملات سختی به بزرگترین دانشمندان موثق اوستا شناس و مورخین نموده کلیهٔ عقاید آنان را راجع بزمان زرتشت و پادشاهان کیانی باطل شمرده، سنّت های قدیم ایران را بمیل و مذاق خود تأویل نموده تمام اوستا

---

۱ History of Persia from the Most Early Period to the Present Time by Sir John Malcolm 2 vols. London 1815, 1829.

و رجوع شود بترجمهٔ فارسی آن (تاریخ سر جان مالکم)

Histoire des Perses par Le Comte de Gobinau; Paris 1869 II Tomes.

Persia by Benjamin; London 1889.

۲ Die Zeit Zoroaster von Hertel; Leipzig 1924

۳ رجوع شود به گاتها تفسیر نگارنده ص ۲۹ — ۳۱

٤ Achaemeniden und Kayaniden von Hertel: Leipzig 1924

وکتب پهلوی و خطوط میخی و بالاخره شاهنامه وکتب تواریخ را زیرورو نموده اما بدبختانه چیز تازهٔ ببازار نیاورده همان کالاي پیش را بشکلی درهم و برهم و ترکیبي دگرگون بما نشان میدهد

از اینکه درگاتها بهیچ وجه اسمي از هیچیک از پادشاهان هخامنشی نشده و ابداً اشاره ای بسلطنت مقتدر این سلسله نگردیده بجای خود محفوظ در سایر قسمتهای اوستا نیز که بحکم علم اشتقاق چندین سد سال متأخر تر از گاتها ست ابداً اسمی از هخامنشیان و ناموران آن عهد نیست شاهنشاهان این سلسله که کورش وکمبوجیا و داریوش و خشیارشا و اردیشر وغیره باشند در سراسر دنیای قدیم معروف بودند چه رسد در وطن شان ایران این پادشاهان خود نیز زرتشتی بودند چطور ممکن است که در کتاب دیني ایرانیان از آنان یادی نشده باشد! همچنین از پادشاهان سلسله ماد که پیش از هخامنشیان سلطنت داشتند اسمی نیست اگر درگاتها اصلاً اسم خاصی موجود نبوده و از چندین تن از ناموران مثل گشتاسب وجاماسب و فرشوشتر یادی نشده بوده میتوانستیم بگوئیم که پیغمبر ایران در موعظه و تعلیم دینی خود محتاج بذکر اسامي امراء و بزرگان نبوده از این جهت اسامی پادشاهان ماد و هخامنشی هم در آن نیست چنانکه پادشاهان هخامنشی در کتیبه های سیاسی خود محتاج بذکر اسم زرتشت و روحانیون نبودند گذشته از گاتها در سراسر اوستا از هیچ یك از چهار پادشاه معروف ماد که دَیاکو و هُوَخشترا و فرَوَرْتي و استیاج که یونانیها Deiokes, Kyaxares, Phraortes, Astyages نامیده اند اسمی نیست در فروردین یشت اسامی چندین صد تن از پادشاهان و ناموران و پارسایان محفوظ مانده و بفروهر هریك درود فرستاده شده اما در این فهرست بسیار بلند بهیچ اسمی بر نمیخوریم که یادآور یکی از پادشاهان ماد یا هخامنشی یا یکی از ناموران آن عهدها باشد درصورتي که از طرفی بدون شك پادشاهان هخامنشی مزدیسنا کیش بوده و از طرف دیگر شاه پرستي از خصایص قوم ایران است و از اوستا هم محبت نسبت بشاه بخوبي مفهوم میشود با وجود این ها اتفاق بسیار عجیبی است که عمداً

در اوستا از ذکر اسامی این پادشاهان یا لا اقل یك دو تن از میان آنان خودداری کرده باشند و باز عجیب تر که ترکیب اسامی فروردین یشت نیز شبیه بترکیب اسامی معمولی عهد ماد و هخامنشی نیست مثلاً هیچ اسمی در این فهرست بلند موجود نیست که مثل دسته ای از اسامی خاص عهد هخامنشی با کلمهٔ مهر ترکیب یافته باشد [۱] نظر باین دلیل و دلایل دیگری که در این جا موقع ذکر آنها نیست یشتهای بزرگ هم پیش از عهد ماد سروده شده چه رسد بگاتها که سراینده آنها خود پیغمبر ایران است و هیچکس او را مثل هرتل معاصر گشتاسب پدر داریوش (۵۲۱–۴۸۵ پیش از مسیح) تصور نخواهد کرد گذشته از اینکه گروهی از دانشمندان عهد او را پیش از سلطنت ماد یعنی پیش از قرن هشتم پیش از مسیح دانسته اند

کاری بایرادانی که به هرتل وارد آمده [۲] و ممکن است باز وارد آید نداریم فقط در این جا متذکر میشویم که پادشاهان کیانی را آن طوری که در اوستا از آنان یاد شده و آن طوری که در سنّت کهن ایرانیان آمده ابداً نمیتوان با پادشاهان هخامنشی مربوط کرد و نه پادشاهان ماد را با پیشدادیان بخصوصه یاد آور میشویم که اسامی پادشاهان دو سلسلهٔ داستانی بکلی غیر از اسامی پادشاهان دو سلسله تاریخی است مثلاً فریدون و فرورتی, کیخسرو و کورش لفظاً از یك ریشه و بنیان نیستند چیزی که هست این است برخی از وقایع پادشاهان هخامنشی را که بیادها مانده بود بعدها بپادشاهان کیانی نسبت داده اند و نیز ممکن است که برخی از داستانهای ملی را بعدها بتاریخ یك پادشاه واقعی ضمیمه کرده باشند همچنین چند تن از پادشاهان اخیر هخامنشی را که در آخر مقاله ذکرشان بیاید بپادشاهان کیانی پیوسته اند و اسکندر فاتح ایران و برهم زننده دولت هخامنشیان را جا نشین کیانیان پنداشته اند و نیز باید گفته شود که اسامی این پادشاهان اخیر

---

۱ رجوع شود بصفحهٔ ۲۶ همین کتاب

۲ Etudes sur le Zoroatrisme de la Perse Antique par Christensen Kobenhavn 1928 p. 25-35

نیز بعدها بواسطه یونانیان و داستان اسکندر بایرانیان رسیده است بدبختانه از دولت ماد[۱] و هخامنشی در تاریخ ما اسمی نمانده چنانکه از دورهٔ سلطنت چهار صد و هفتاد و شش ساله اشکانیان نیز از مآخذ خودمان جز چند سطر مبهم خبری بما نرسیده است

---

۱ از اینکه نگارنده در طی تفسیر یشتها همیشه (ماد) گفته ام بجای (مِد) که بدبختانه نویسندگان دیگر ایران میگویند برای این است که نخواستم در استعمال اسم یك قسمت از وطن خود یونانیها را تقلید کرده باشم ماد Māda که اسم قوم و مملکت غربی ایران است در مقابل پارس مملکت جنوبی ایران بهمین ترکیب در پنج قرن پیش از مسیح تقریباً پنجاه بار در کتیبه های پادشاهان هخامنشی در بهستان (بیستون) و ابنیهٔ قصور فارس و شوش وغیره گاهی اسم مملکت و گاهی کسی که منسوب باین قسمت ایران بوده, یعنی مادی, تکرار شده است (۱) نخست یونانیهای آسیای صغیر یعنی ساکنین نواحی خلیج از میر حالیه که مملکت آنان نیز جزو قلمرو سلطنت ایران بود و در کتیبه های خطوط میخی هخامنشیان یون Yaun (Yonie) نامیده شده اسم ماد و پارس را باروپا رسانیدند چون یونها تلفظ (آ = ā) باز نداشته و باین آهنگ آشنا نبوده ناگزیر کلمات خارجه را در وقت ضرورت به (اِ = e) مبدل میکردند از این جهت ماد و پارس نزد آنان مِد و پرس شد (۲) و بهمین هئیت و تلفظ بیونانیهای دیگر رسید و بعد از آنان به رُمها رسیده میان سایر اقوام غربی منتشر گردید که حالیه نزد کلیهٔ اروپائیها بهمان ترکیب قدیمی یونها باقی است در کتاب پهلوی کارنامك اردشیر پاپکان این کلمه بهمان ترکیب قدیمی هخامنشی خود مادیك = ماد آمده اما معمولاً در پهلوی تغییر یافته ماه میگفته اند در کتاب مذکور مکرراً از یك پادشاه کُرد ماد یك اسم برده شده که رقیب اردشیر پاپکان بود نخست اردشیر در جنگ او شکست خورده فرار کرد و پس از چندی دوباره لشکری آراسته با چهار هزار نفر باو شبیخون برده هزار تن از کردها را کشت و گروهی را زخمدار و دستگیر نمود و پادشاه کُرد را با پسران و برادران و بستگانش با غنائم بسیار به پارس فرستاد (۳) مادیك پهلوی در عربی ماهی شده است (٤) در کتب مورخین و جغرافیون ایرانی و عرب قرون وسطی غالباً

---

(۱) رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 150.

(۲) Aufsätze zur persischen Geschichte von Nöldeke S. 147.

و به Histoire de l' Art par Perrot et Chipier p. 411.

(۳) رجوع شود به Artachŝîr i Pâpakân übersetzt von Nöldeke S. 48.

و به Kârnâmê î Artakhshîr i Pâpakân by D.D. Peshotan Sanjana; Bombay 1896 p. 22.

(٤) رجوع شود به آثارالباقیه چاپ زاخو Sachau ص ۱۱۱

کي

شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کي (حافظ)

اینك چند سطری در خصوص کلمهٔ کي نگاشته پس از آن مرتباً بذکر پادشاهان این سلسله مي پردازیم کی که در فارسی عنوان پادشاهان کیانی است

باسم ماه برمیخوریم ولی از دائره وسعت آن کاسته به برخی از نواحي غربی ایران اطلاق میشده مثل ماه نهاوند و ماه دینار و ماه شهریاران وغیره همین نواحی را نیز جغرافیون عرب جبال نامیده اند (۱) طبری در ذکر سلطنت بهرام گور (۴۲۰—۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) مینویسد: «بهرام گور در آخر عمرش از براي شکار به ماه رفت» و در ذکر سلطنت هرمزد چهارم (۵۷۹—۵۹۰ میلادی) مینویسد: «عادت او بر این بود که تابستان را در ماه میگذرانید (۲) در دیوان ویس و رامین که سراینده آن فخرالدین گرگانی آن را از یك داستان پهلوي بنظم فارسي در آورده مکرراً بکشور ماه و بوم ماه و ماه آباد و زمین ماه که از همه یك کشور اراده شده برمیخوریم (۳) زیرا که ویس دختر شاه قارن و ملکه شهرو ,خواهر ویرو و زن شاه موبد و معشوقهٔ رامین برادر شاه موبد از کشور ماه بود شاه قارن در سر زمین ماه پادشاهی داشت و شاه موبد در مشرق ایران در خراسان شهریار بود (٤) کلمهٔ ماد با کلمهٔ میان که در اوستا مئیذیه ‌ Maidhya آمده و کلمه ایست

---

(۱) در خصوص ماد و ماه و ماهات و ماه البصره و ماه الکوفه و هیئت سریاني و ارمنی این اسم رجوع شود به Ērānšahr von Marquart S. 17-20.

وبه Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen; Leipzig 1121 IV. Abt, S. 445.

وبه معجم البلدان کلمات ماه و ماه دینار و نهاوند

(۲) رجوع شود به Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 108 u. 265.

(۳) بشوهر بود شهرو را یکی شاه بزرگ و نامور از کشور ماه (ص ۲۰)

مدار او را به بوم ماه آباد سوي مروش کسی کن بادل شاد (ص ۲۹)

ترا دارم چو جان خویشتن شاد زمین ماه را همواره آباد (ص ۲۹)

زمین ماه یکسر باد ویران چو دشت ریگ و چون شور بیابان (ص ۳۳)

وگر نه بوم ماه ازکین شود پست پس آنکه چون توانی زین گنه رست (ص ۵۱)

(٤) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۰۵ و ۳۳٤

مثل کیقباد و کیکاوس و کیخسرو وغیره و اسم خاندان این سلسله بشمار رفته در اوستا کَوِیْ Kavi آمده و در سانسکریت نیز کَوِی گویند از گاتها چنین برمیآید که کوی بمعنی پادشاه و امیر و مطلق فرمانده باشد چه این کلمه از برای اُمرا و شهریاران دیویسنا که مخالف آئین مزدیسنا بودند و بزرتشت خصومت میورزیدند نیز استعمال شده است چنانکه درگاتها یسنا ۳۲ قطعات ۱۴ و ۱۵ ویسنا ۴۴ قطعهٔ ۲۰ ویسنا ۴۶ قطعهٔ ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۲ کوی دراین چند جا باستثنای قطعهٔ اخیر با گَرَهمَ Grehma یا با کَرَپنْ Karapan و اُوسیج Usij یکجا نامیده شده است گَرَهمَ و کَرَپنْ و اوسیج از پیشوایان دیو یسنا و مخالف مزد یسنا میباشند همچنین همین عنوان را

مشترک میان اقوام هندو اروپائي (در سانسکریت میدهیه mâdhya و در لاتیني مدیوس medius) ارتباطي ندارد بنابر این وجه اشتقاق کاسل Cassel بي اساس و ماد را نمیتوان کشور میانگي یا مملکت مرکزي و وسطی ترجمه کرد (۱) لابد ماد یك قبیله ایرانی بوده که اسم خود را باقامتگاه خود دادند همین مادها بودند که در حدود سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بناي استقلال گذاشتند و همدان (اکباتانا) را پایتخت خود قرار دادند و دولت آشور را منقرض کردند و سراسر ایران زمین و قسمتی از ممالك مجاور را در زیر فرمان خود در آورند و زمینهٔ جهانگیري هخامنشیان و عظمت و جلال ایران را حاضر نمودند سزاوار نیست که ما امروزه اسم آنان را شکسته و نادرست بزبان آوریم بدبختانه برخي از نویسندگان ما بزرگترین پادشاه ایران و سر سلسلهٔ هخامنشیان را که یکي از ناموران جهان بشمار است مثل یونانیها سیروس مینویسند و در این اواخر چندین خانواده ایرانی سیروس نامیده شده اند بجای کورش چنانکه در کتیبه ها آمده, و ابوریحان بیروني هم بهمین هیئت ضبط کرده است (۲)

---

(۱) Zoroaster, Sein Name und Seine Zeit von D. Paulus Cassel ; Berlin 1886 S. 2.

(۲) رجوع شود به آثار الباقیه ص ۱۱۱ در این جا کورش همان کیخسرو تصور شده: «کورش وهو کیخسرو» رجوع شود بمقالهٔ کیخسرو

حضرت زرتشت بپادشاه عصر و بدوست و حامی خود گشتاسب داده است چنانکه در گاتها: یسنا ٤٦ قطعهٔ ١٤ و یسنا ٥١ قطعهٔ ١٦ و یسنا ٥٣ قطعهٔ ٢ فقط یك بار در یسنا ٢٨ قطعهٔ ٧ گشتاسب بدون عنوان کوی نامیده شده است کوی در قسمتهای دیگر اوستا گاهی بمعنی امیر ستمکار و مطلق گمراه کننده و مفسد با کرپن و جادو و پری یکجا ذکر شده چنانکه در یسنا ٩ فقرهٔ ١٨ و فروردین یشت فقره ١٣٥ و زامیاد یشت فقرهٔ ٢٨ وگاهی هم عنوان یکی از پادشاهان سلسله کیانی است و در هرجا آمده بجای خود ذکر خواهیم کرد کلمهٔ کوی در وید برهمنان بمعنی امیر و یا شهریار و سرور نیامده بلکه از برای ستایندگان دیوها یعنی پروردگاران هندوان استعمال شده است یا بعبارت دیگر کوی در آئین برهمنی یك قسم شمنی است بنابر این بسیار منطقی است که دیویسنان در اوستا از گمراه کنندگان و دشمنان مزدیسنا شمرده شده اند نظر بمندرجات اوستا میتوان گفت کوی عنوانی است بمعنی پادشاه و شهریار که بدون امتیاز هم از برای اُمرای دیویسنان و دشمنان بکار رفته و هم از برای امرای مزدیسنا بنابر این بایستی چنین تصور کرد که اساساً کوی عنوان بوده و بعدها این عنوان از برای پادشاهانی که بعد از سلسلهٔ پیشدادی بسرکار آمدند اختصاص یافته و رفته رفته اسم مخصوص خاندان این سلسله پنداشته شده است اصلاً کوی اسم کسی نبوده که پادشاهانی بدو منسوب شده باشند همان طوری که هخامنشیان به هخامنشیا که یکی از اجداد کورش بزرك است منسوب گشته و سلسلهٔ اشکانیان و ساسانیان بارشك (اشك) و ساسان نسبت داده شده اند عنوان پیشدادی نیز که در اوستا پرذات paradhāta آمده و اسم نخستین سلسلهٔ پادشاهان ایران قرار داده شده نیز عنوانی است مثل کیانی, زیرا که پیشداد بمعنی نخستین قانونگزار است و اسم شخص مخصوصی نبوده زامیاد یشت که گفته ایم فرکیانی یشت هم نامیده میشود از فرکیانی صحبت میدارد اما در این یشت از "فرکیانی" شکوه سلطنت کیانیان بخصوصه اراده نشده بلکه از آن مطلق

فرّ پادشاهی اراده شده زیرا در این یشت از فر کیانی یعنی فر پادشاهی اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و زرتشت و سوشیانتها یاد شده همچنین در کرده‌های (فصلهای) ٤ و ٥ و ٦ از فر کیانی هوشنگ و طهمورث و جمشید سخن رفته چنانکه میدانیم این پادشاهان از سلسلهٔ پیشدادی میباشند و بخصوصه هوشنگ در کردهٔ ٤ فقرهٔ ٢٦ "پرَذات" قید شده است. عنوان فصل ۳۱ بندهش که از پادشاهان صحبت میدارد چنین است: «در نژاد و نسب کیانیان» اما در این فصل از پادشاهان پیشدادی و ضحاك و پادشاهان کیانی و ساسانی سخن رفته و این خود دلیل است که از کلمه کیانیان در عنوان مذکور مطلق پادشاهان ایران اراده شده است نه سلسله مخصوصی در کتاب هفتم دینکرد فصل ۳ فقرهٔ ٦٤ (چاپ سنجانا) مندرج است: «زرتشت بواسطه الهامي آگاهی یافت که زاک زشت و بدکیش و پر آسیب از کرپان های گشتاسب و بسا از کی‌ها و کرپانهای دیگر که در دربار گشتاسب بودند باهمدیگر متحّد گشته قصد هلاك وی کردند» لابد در این جا صحبت از وقتی است که هنوز گشتاسب بزرتشت نگرویده بود که زاک نام از پیشوایان دیني با سایر کي ها یعني امرای دربار نسبت بزرتشت سوء قصد نموده بودند چنانکه ملاحظه میشود در این جا نیز کي بمعنی امیر آمده و احتمال هم دارد که کي ها شاهزادگان و بستگان خاندان گشتاسب باشند در شاهنامه غالباً کي عنوان پادشاهان مخصوص کیاني است و گاهی بمعني مطلق پادشاه آمده چنانکه در این شعر: چواغریرث آمد ز آمل بری از آن کار او آگهی یافت کي [1]

در این جا کی از برای افراسیاب پادشاه توران آمده است در لغات فرس اسدی کی بمعنی پادشاه ضبط شده از این قرار: «بزرگترین ملکان را کي خوانند و این از کیوان گرفتند» معلوم است که وجه اشتقاق اسدی بکلی بی اساس است درسلسلهٔ نسب کقیباد که مؤسس پادشاهان کیانی است کوی یا کي نامي سراغ نداریم اما در ایران قدیم کوی اسم خاص هم بوده چنانکه در فروردین یشت فقرهٔ ۱۱۹

---

۱ شاهنامه جلد اول صفحه ۵۹ چاپ عکسی از روی خط اولیاء سمیع شیرازی بونه ۱۳۱۹

فروهر یا کدین کوی (کی) ستوده شده است همچنین در فقرهٔ ۱۱٤ و ۱۲۳
بفروهر دو تن از پارسایان درود فرستاده شده که اسم پدر هردو کوی بود
در این جا باید متذکر شویم که در اوستا در هرجا که کلمه کوی از برای امرای
دیو یسنا آمده بصیغه جمع «کوي ها» استعمال شده است با این که در اوستا کوی
بمعنی مطلق شهریار آمده ولی در برخی از موارد چنان بنظر میرسد که این عنوان
از همان قدیم از براي تعیین خاندان کیانی تخصیص یافته باشد چه در فقرهٔ ۷۱
زامیاد یشت از کیقباد و کي ایپوه و کیکاوس وکي آرش وکي پیشین و کي و یارش
وکي سیاوش یاد شده و د رفقرهٔ بعد مندرج است که کیانیان همه چالاك و همه
پهلوان و همه پرهیزگار و همه بزرگ منش وهمه چست و همه بیباك بودند
صفات مذکور از برای پادشاهان و شاهزادگاني که همه از کیانیان هستند آورده
شده است دیگر اینکه در اوستا هیچ یك از پادشاهان پیشدادی مثل هوشنگ
و طهمورث و جمشید و فریدون و منوچهر وغیره کوي یا کی خوانده نشده اند
اما شاهزادگان سلسله کیاني که میدانیم برخی از آنان بتاج و تخت نرسیدند
و پادشاهی نداشتند مثل ایپوه و آرش و پیشین و ویارش و سیاوش همه کوی
یا کي نامیده شده اند از فقرهٔ ٦٦ زامیادیشت برمیآید که سیستان وطن
کیانیان است چه در فقرهٔ مذکور آمده: «فر کیانی کسي راست که در سر زمینی
که در آنجا دریای کیانسیه واقع است شهریاری دارد, دریائی که رود هلمند
در آن فرو ریزد» در فصل ۲۱ بندهش فقرهٔ ۷ مندرج است کیانسیه
در جائی است که در آنجا منزل خاندان کیانی است» در فصل ۱۳ بندهش
فقره ۱٦ مندرج است که دریای کیانسیه در سیستان است شکی نیست که این
دریا چه همان است که امروزه دریا چه هامون گوئیم عجالةً بهمینقدر اکتفاء
نموده تا در توضیحات فقرهٔ ٦٦ زامیادیشت مفصل تر از آن صحبت بداریم
اختصاص دادن پایگاه و خانه کیانیان به سیستان نیز دلیلی است که از آن سلسلهٔ
مخصوصی اراده شده زیرا که در سنّت کهن ایران و اوستا و داستان ملی و تاریخ
میدانیم که بخصوصه سلطنت کیانیان پس از کیخسرو با مشرق ایران ارتباطی داشته

و آن سرزمینها محل نشاء و نمای دین پیغمبر ایران زرتشت بود و اسامی ممالکی که در اوستا از آنها اسم برده شده غالباً در شرق ایران واقع است

از آنچه گذشته خلاصه کرده گوئیم: با اینکه در اوستا کوی یا کِي بمعني مطلق امیر و پادشاه آمده از براي تعیین طبقه مخصوصی از پادشاهان نیز استعمال شده است بنابر این بجاست که سنّت کهن و مقدس ایران را حفظ نموده کیانیان را مثل پیشدادیان سلسلهٔ مخصوصي بشماریم

کیقباد

قدح بشرط ادب گیر ز آنکه ترکیبش ز کاسهٔ سر جمشید و بهمنست و قباد (حافظ)

کیقباد سر سلسلهٔ پادشاهان کیانی است راجع باو و پادشاهان دیگر این سلسله تقریباً مندرجات مورخین با همدیگر موافق است پس از مُردن گرشاسب آخرین پادشاه پیشدادی با اینکه طوس و گستهم پسران نوذر در حیات بودند و خاندان فریدون هنوز از میان نرفته بود اما چون فر ایزدی با آنان نبوده نا گزیر بپادشاهی نرسیدند پس از مشورت زال با موبدان، کیقباد را که دارای فر ایزدی و برازندهٔ تاج و تخت بود بشهریاری برگزیدند رستم پسر زال رفته اورا از البرز کوه باستخر آورد بعد از رسیدن شاه نو تورانیان که بایران هجوم آورده بودند شکست یافته برگشتند در کتب مورخین بنای چندین شهر منسوب باوست از آنجمله بقول حمزه اصفهاني در کتاب سنی ملوك الارض و الانبیاء استان ایرانو ثارث کواذ» در اصفهان؟

نسب کیقباد را مختلف ذکر کرده اند و برخي اورا پسر زغ یا زاغ (لابد زاو مراد است) ذکر کرده اند و برخي دیگر اورا از خاندان نوذر یا منوچهر دانسته اند که زاو هم منسوب بهمان خاندان است حمزه نمیگوید که کیقباد بازو نسبتی دارد فقط مینویسد که مؤسس سلسله کیانی کیقباد در عهد زو بن طهماسب نشاء و نماء کرده و در مدت سلطنت خود مردم را بآبادانی گماشت

در تاریخ بلعمی مندرج است: «گویند که کیقباد از فرزندان منوچهر بود و دختری بزنی داشت از مهتران ترکستان و از او پنج فرزند بودش یکی را نام

کیکاوس و دیگری را کیراش و یکی را کي پشین و یکی بیارش و یکی را اوسد و این کیقباد ملکی با عدل و داد بود و جهان آبادان کرد و شهرها بنا کرد و حدها و فرسنگها پدید کرد» ابو ریحان بیرونی در آثارالباقیه سلسلهٔ نسب قباد را این طور ذکر کرده است؛ کیقباد بن زغ بن نوذکا بن یشو بن نوذر بن منوچهر بنا بمندرجات بندهش کیقباد از خاندان و پشت زو نبود بلکه پسر خوانده او بود زیرا در فصل ۳۱ فقرهٔ ۲٤ این کتاب مندرج است. «که کیقباد نوزاد را در پارچه پیچیده در تابوتی گذارده روی آب انداخته بودند زاب پسر تهماسب آن بچه لرزان و ناتوان را که در شرف هلاك شدن بود در روي رود دیده از آب برگرفت» نظر باین خبر کیقباد در خانه زو پرورش یافته و نسبت پسرخواندگي بنجات دهندهٔ خود دارد داستان بآب انداختن کیقباد شبیه است بداستان موسیٰ پیغمبر بني اسرائیل: چنانکه در تورات آمده فرعون بقابله ها فرمان داده بود که آنچه پسر از زنان بنی اسرایل مقیم مصر متولد شوند بکشند چه هلاکت قوم خود را در ازدیاد آنان مي پنداشت اما قابله ها پسران را نکشتند پس از آن فرعون بقوم خود امر کرد که آنچه پسر زائیده شود به نهر اندازند شخصی از خاندان لاوی یکی از دختران لاوی را بزنی گرفت و از او پسری آمد چون بسیار نیکو منظر بود ویرا سه ماه نهان داشت و چون نتوانست او را دیگر پنهان کند تابوتی ازنی برایش ساخته آن را از قیر وزفت اندوده طفل را در آن نهاده بآب انداخت دختر فرعون تابوت را درمیان نیزاردیده بکنیزانش گفت تا آن را برگیرند بچه را موسیٰ نام داده در قصر فرعون پرورش دادند [۱] . . . مدت سلطنت کیقباد را صد سال نوشته اند این مدت غیر طبیعی که از برای غالب پادشاهان قائل شده اند شاید از این جهت باشد که اسم چندین تن از پادشاهان یا چندین تن از آباء و اجداد آن شاه از قلم افتاده فراموش کرده بوده اند و مدت سلطنت یا مدت عمر چندین نفر را بمشهور ترین آنان داده اند چنانکه بزودی خواهیم دید که درمیان کیقباد و کیکاوس اسم پسر کقیباد که کي اپیوه باشد ازقلم

---

۱ رجوع شود به تورات سفر خروج باب اول و دوم

افتاده است در بندهش فصل ۳٤ فقرهٔ ۷ مدت سلطنت کي کباد فقط ۱۵ سال ذکر شده است

کیقباد در اوستا کَوَیْ کَواتَ 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬌.𐬐𐬀𐬎𐬎𐬁𐬙𐬀 Kavi Kavāta آمده در پهلوی کواد گویند گاهی هم کباد وقباد معرّب آن است کوی را که اسم سلسله اوست در مقالهٔ پیش معنی کرده ایم کوات مرکب است از دو جزء, اولی که کوا Kavā باشد نیز بمعنی کوی یا کي میباشد و بقول بارتولومه یعنی محبوب و عزیز کی[1] چنانکه در اسم کوارَسمنْ که در فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت آمده و در شاهنامه کرزم یا کرزم شده نیز همین جزء اولی دیده میشود و معنی این اسم مرکب چنین است: دارندهٔ صف رزم کیانی در اوستا فقط دوبار باسم کیقباد برمیخوریم نخست در فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۲ و پس از آن در زامیاد یشت فقرهٔ ۷۱ در فقرهٔ مذکور فروردین یشت اول از فروهر پاکدین کیقباد و بعد از فروهرهای پاکدینان کي اپیوه و کیکاوس و کی آرش و کی پشین و کی ویارش و کی سیاوش و کیخسرو یاد شده است در فقرهٔ مذکور زامیاد یشت نیز بهمین ترتیب اول از کیقباد و بعد از ناموران دیگر این سلسله یاد شده ودر فقرات ۷٤ـ۷۷ از کیخسرو مفصل تر ذکرشده است گفته ایم کی اپیوه پسر کیقباد است این اسم در اوستا کوی آئیپی ونگهو 𐬀𐬌𐬞𐬌.𐬬𐬀𐬢𐬵𐬎 Aipi vaṅhu آمده فقط دو بار در دوفقرهٔ مذکور فرور دین یشت و زامیاد یشت پس از کیقباد از او اسم برده شده است در فصل ۳۱ بندهش در فقرهٔ ۲۵ مندرج است: «از کواد کی اپیوه بوجود آمد, کی آرش, کي ویارش, کی پیسان و کیکاوُس از کی اپیوه بوجود آمدند, سیاوخش از کیکاوُس بوجود آمد و کیخسرو از سیاوخش بوجود آمد» در فقرهٔ ۲۸ همین فصل از بندهش مندرج است: «لهراسب پسر اوزاو Aūzāv پسر مانوس پسر کی پیسین پسر کی اپیوه پسر کواد» پیسین لابد همان پیسان فقرهٔ ۲۵ بندهش است اپیوه در کتب مورخین مثل طبری و حمزه و بیرونی و مجمل التواریخ و ابن الاثیر و ابوالفداء وغیره نیز ذکر شده اما تحریف گردیده برخی کیا فوه وکي افوه

---

[1] رجوع شود به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae
و نیز ملاحظه شود به Achaemeniden und Kayaniden von Hertel s. 46

و برخی دیگر کی افینه و کي بینه و کینیه و افوه ضبط کرده اند کي افوه نزدیکتر بهیئت پهلوی این اسم است در هیئت افینه باز همان ترکیب پهلوی کلمه موجود است جز اینکه در پهلوی حرف (ن) و (و) دارای یك علامت و حرف است باین ملاحظه اپیوه را اپینه خوانده اند و افینه معرّب آن است بسیاری از مورخین مثل حمزه و بیرونی و مؤلف مجمل التواریخ او را پسر کیقباد و پدر کاوس نوشته اند معنی این اسم درست معلوم نیست اما یوستی چنین معني کرده است به نیکی مایل یا دارای نیکی [۱] در چند سطر پیش دیده ایم که در تاریخ بلعمی پنج پسر که کیکاوس و کی آرش و کی پشین و کی بیارش و اوسد باشند به کیقباد منسوب اند در شاهنامه چهار پسر باو منسوب اند از این قرار :

نخستین چه کاوس با آفرین کیارش دوم بُد سوم کی پشین
چهارم کی ارمین کجا بود نام سپردند گیتی بآرام و کام

اما صواب در این است که آنان را مثل بندهش و بسیاری از کتب دیگر پسران کی اپیوه و از نوکان کیقباد بدانیم درفقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت و در فقرهٔ ۷۱ زامیادیشت این اسامي چنین است: کَوِيْ اُوْسَذَنْ 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬌.𐬎𐬯𐬀𐬜𐬀𐬥 (Usadhan) کَوِيْ آرَشَنْ 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬌.𐬀𐬭𐬱𐬀𐬥 (Aršan) کَوِیْ پیسیننگه 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬌.𐬞𐬌𐬯𐬌𐬥𐬀𐬢𐬵𐬀 (Pisinanh) یا کَوِي پیسینَ 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬌.𐬞𐬌𐬯𐬌𐬥𐬀 (Pisina) کوی بیرشن 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬌.𐬠𐬌𐬌𐬀𐬭𐬱𐬀𐬥 (Byaršan) چنانکه ملاحظه میشود کیکاوس و کی آرش وکی پشین شاهنامه مطابق کویْ اُوسذَنْ و کوی اَرْشَنْ و کوی پیسین اوستا میباشند اما کی ارمین شاهنامه شباهتی به کوی بیرَشنْ اوستا ندارد البته ارمین بجای بیرشن آمده بیارش طبری و بلعمی درست مطابق ویارش پهلوی و بیرشن اوستاست از کی اپیوه و سه پسرش که کي آرش و کی پشین و کی ویارش و یاکی بیارش باشند جز از دو موضع در اوستا که ذکرش گذشته دیگر یادی نشده اما از پسر دیگرش کیکاوس که پسر ارشدش بوده و بتاج و تخت رسیده بیشتر اسم برده شده است

---

۱ Auf das gute gerichtet, oder: reich an gut.
رجوع شود به Iranisches Namenbuch von Justi S. 516.

در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ۴۵ـ۴۸ آمده: «و از کی کواذ سوذ این بوذکو اندریزدان سپاسدار بوذ وش خدائی خوب کرد پیوند و تخم کیان از اوی اواژ گرفت» در فقرهٔ ۳۳ دیباچهٔ هفتمین کتاب دینکرد مندرج است: «فر مدت زمانی به کی کباد سر سلسلهٔ کیانی تعلق داشت از پرتو آن پادشاهی ایران رونق گرفت او پادشاهی درخاندان خود بر قرار ساخت و کارهای درخشان و سود مند نمود» اینک چند کله درخصوص معانی لفظی سه پسر کی اپیوه گفته پس ازآن از جانشین قباد که کاوس باشد سخن میداریم اَرْشنْ که در فارسی آرش گوئیم در اوستا گذشته از اینکه اسم خاص است اسم مجرد هم استعمال شده بمعنی مرد و نر در مقابل زن و از برای تعیین جنس نر ستوران نیز آمده چنانکه در فقرهٔ ۵۸ ارث یشت بمعنی مرد و در فقرهٔ ۵۵ همین یشت از برای تعیین گاونر استعمال گردیده از همین ماده است اسم خاص ارشك (اشك) و ارشادا Aršada که اسم قلعهٔ ای بوده در هرووتی Harauvati یعنی در قندهار حالیه که داریوش در کتیبهٔ بهستان (بیستون) در ذکر یکی از فتوحاتش از آن اسم میبرد لابدُ اسم خاص اَرْشنْ یا آرش بمعنی مرد و دلیر و جوان مناسبتی با اسم قلعهٔ مذکور دارد مشتبه نشود با آرش تیر انداز معروف معاصر منوچهر که در اوستا اِرْخشَ Erexša [Avestan script] نامیده شده [1]

معنی لفظی پیسین سومین پسر کی اپیوه معلوم نیست این اسم در تاریخ طبری فاشین ضبط شده در برخی از نسخ شاهنامه کی پشین و در برخی دیگر کی نشین نوشته شده این اسم با این ترکیب اخیر مثل بسیاری از اسامی غیر مأنوسه دیگر در شاهنامه دگرگون نوشته شده است چنانکه حُیيّ قتیبه را در شعر حُییّ قتیبه است ز آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان حسین قتیبه نوشته اند پشین که از اسامي متروکه است بکلمهٔ نشین که از لغات رایج است تبدیل یافته است مسلّم است که این اسم باید در فارسی پیشین یا پشین باشد تغییر یافتن سین اوستا به شین درفارسی از قبیل تغییر یافتن کرساسپ اوستائی است

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۳۴-۳۳۶

به گرشاسب یا گرشاسب شاهنامه ناصر خسرو گفته است شکارت کیقباد و کی پشینست بسا کس کز تو با تاج و نگینست

بیرشنْ که در تاریخ بلعمی بیارش ذکر شده مرکب است از دو جزء جزء اخیر آن را که ارشن باشد معنی کرده ایم جزء اولی آن که بی bi باشد همان است که در لاتینی بیس bis گویند و بمعنی دو بار میباشد و در سر یکدسته از لغات السنهٔ اروپائی دیده میشود مثل biennal فرانسه یعنی دو ساله در اوستا نیز همین کلمه در سر برخی از کلمات موجود است مثل بیار دراجه byāre drājah یعنی دو ساله یا بدرازای دو سال یا مدت طول دو سال بیارش را اگر دارندهٔ دو اسب نر ترجمه کنیم بخطا نرفته ایم چنانکه بزودی خواهیم دید که سیاوش, در اوستا سیاو رشن, مرکب است از سیاو + ارشن Syāva+aršan یعنی دارندهٔ اسب سیاه

کیکاوس

مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس در پیش نهاده کلهٔ کیکاوس
با کله همیگفت که افسوس افسوس کو بانگ جرسها و کجا نالهٔ کوس (خیّام)

کیکاوس دومین پادشاه کیانی که گفته ایم بقول بندهش و بسیاری از مورخین پسر اپیوه و نوه کیقباد است در داستان ملی ما و کتب تواریخ شهریار خیره سر و بوالهوسی تعریف شده است کاوس پس از لشکر کشی بسوی مازندران و در آنجا اسیر دیوها شدن و بالاخره بواسطه رستم رهائی یافتن و مازندران را تصرف نمودن قصد تسخیر هاماوران نمود در آنجا آوازه حسن جمال سودابه دختر پادشاه هاماوران بگوش وي رسیده اورا خواستاری کرده بزنی گرفت طبری سودا به را دختر پادشاه یمن مینویسد مسعودی مینویسد: کیکاوس نخستین پادشاهی بود که پایتخت خود را از عراق به بلخ نقل داد و در عراق از برای ستیزگی با خدا بنائی برپا کرده بود یمن را او خراب کرد پادشاه یمن موسوم به شمّر بن یرعش بجنگ وی شتافت و کیکاوس را گرفتار کرده بزندان انداخت اما سُعدیٰ دختر پادشاه یمن عاشق کیکاوس شده رنج

زندان را از او بکاهید پس از چهار سال رسم اورا از زندان برهانید و بازنش سعدی[1] بمملکتش برگشت و پسری از او آمد موسوم به سیاوخش

چنانکه ملاحظه میشود سعدی[1] که در شاهنامه سودابه شده نزد مسعودی هم دختر پادشاه یمن است جز اینکه برخلاف مشهور سیاوش که ذکرش بیاید پسر سودابه تصور شده است نظر بتعریفی که از هاماوران یا هماوران و ممالك متحد وی مصر و بربر در جنگ بضد کاوس در شاهنامه شده قهراً منتقل میشویم که هاماوران باید مملکت قوم قدیم حمیر و یمن حالیه باشد در روضة‌الصفاء نیز مسطور است: «در شاهنامه یمن را بهاماوران تعبیر کرده است» مندرجات بندهش بزرگ هم ممّد بر این است در جائی که مینویسد: «در عهد کیکاوس دیوها قوی شدند و اُشنر کشته شد دیوها کیکاوس را بر آن داشتند که بآسمان صعود کند اما سرافکنده بزمین افتاد و فرّ شاهی از او جدا گشت پس از آن در خاك شمبران Šambrān با بزرگان و سران بزنجیر بسته شد دیوی بود موسوم به زنگیاب Zīngyāb [1] که زهر در چشم داشت و از مملکت عربها آمده بود و در ایران پادشاهی یافت بهر که با دیدگان بد نگاه میکرد میکشت ایرانیان افراسیاب را بکشور خود خواندند افراسیاب این زنگیاب را کشت و خود در ایران پادشاهی نمود بسیاری از ایرانیان را گرفته بترکستان فرستاد ایران را ویران کرد تا اینکه رُستهم از سیستان برخاسته جامهٔ رزم پوشیده پادشاه شمبران را دستگیر کرد و کیکاوس را از اسارت برهانید آنگاه بجنگ افراسیاب شتافت و اورا شکست داد و بترکستان راند افراسیاب دگر باره جنگ آغاز نمود کی سیاوخش برزم وی شتافت اما بواسطه مغلطهٔ سوتاپیه که زن کیکاوس بود سیاوخش بایران باز نگشت و بنزد افراسیاب رفت و بدو پناه آورد بنزد کیکاوس برنگشت دختر افراسیاب را بزنی گرفت کیخسرو از او بوجود آمد سیاوخش در آنجا کشته شد کیخسرو افراسیاب را کشت و بکنگ رفت و پادشاهی بکی لهراسب برگذار نمود وقتی که

---

۱ راجع به زنگیاب که در اوستا زئینیگو [illegible] Zainigu آمده بتوضیحات فقرهٔ ۹۳ زامیاد یشت ملاحظه شود در شاهنامه و کتب تاریخ این اسم نیامده است

گشتاسب سی سال پادشاهی کرد این هزاره بپایان رسید آنگاه هزاره چهارم آغاز کرد در این هزاره زرتشت آئین اهورا مزدا پذیرفت و آن را بگشتاسب نمود که آن را بپذیرفت و مجری ساخت و جنگ شگفت آمیزی بضد ارجاسب کرد ایران و انْ ایران (ایران و خارجه) بجنگ در افتادند[1] شکی نیست که هاماوران شاهنامه و شمبران بندهش بزرگ هر دو یك مملکت است پروفسور مارکوارت مینویسد که شمبران بندهش بزرگ را باید سمران Samarān خواند چنانکه در فهرست شهرها[2] آمده است مملکت یمن را که درمیان سنوات ۵۶۲—۵۷۲ میلادی خسرو انوشیروان گرفت در قدیم نزد ایرانیان چنین نامیده میشده است ابن خرداذبه نیز عنوان پادشاه یمن را سمدار شاه (باید سمران شاه خواند) درج کرده و ابن الفقیه نقل از ابن الکلبی ساکنین بربر یمن را سامران ضبط کرده است[3] از جمله خیره سریهای کیکاوس این بود که بوسوسهٔ اهریمن خیال عروج بعالم بالا نمود طرز آسمان پیمائی اورا مختلف ذکر کرده اند بنا بشاهنامه چهار عقاب بپایه تخت بست که پس از چندی پرش خسته شده بآمل فرود آمدند در معجم البلدان مندرج است که

---

۱ رجوع شود به Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 401-402.

۲ فهرست شهرها عبارت است از یك جزوهٔ پهلوی در آخر کتاب یادگار زریران این جزوه دارای هشتصد و هشتاد کله است و در آن از صد و ده شهر سخن رفته و از بنا کنندگان این شهرها که غالباً ساسانیان هستند نیز یاد شده است همچنین اسامی اشخاص پیش از عهد ساسانیان که بنای برخی از شهرها منسوب بآنان است نیز ذکر شده است در آخر فهرست از بغداد اسم برده مینویسد سازنده آن ابو جعفر است که اورا ابود وانیق مینامند رجوع شود به Pahlavi Literature by West im Grundriss der Irani. Philolo. B. II S. 118.

۳ رجوع شود به Ērānšahr von Marquart S. 26
و به Etudes Irani. par Darmesteter vol II p. 221-224.
و به Iranische Nationalepos von Nöldeke im Grundriss der Irani. Philolo. B. II S. 168.

یاقوت در معجم البلدان در ماده ابرقوه مینویسد «سعدی دختر تبع زن کیکاوس بود» تبابعه نیز از پادشاهان یمن بودند امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم در اقلیم اول در ذکر یمن (چاپ کلکته ص ۷) مینویسد: «و بزعم فارسیان کیکاوس بدست ذوالاذعار گرفتار گشته بود»

کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف فرود افتاد باز یاقوت در ماده ری مینویسد: من در یك کتاب قدیم ایرانی خوانده ام که کیکاوس گذاشت از برای رفتن بآسمان چرخی بسازند و آن را با بزار لازم آراستند خداوند به بادها امر کرد که اورا تا بابرها برسانند و پس از آن بحال خود واگذارند آنگاه کیکاوس پرتاب شده بدریای جرجان افتاد غرور کیکاوس سبب گردید که فر ایزدی از او جدا شد چنانکه جمشید از غرور خویش فر ایزدی را از دست داد [۱] و در فقرات ۳۱—۳۸ زامیادیشت خواهیم دید که چگونه فر ایزدی از او روی برتافت در اوستائی که اینك در دست داریم در خصوص سیر آسمان کیکاوس اشاره نشده اما دریکی از قطعات اوستائی موسوم به آئوگمدئیچا در فقرهٔ ٦ مندرج است: «کسی از چنگال مرگ رهائی نیابد، نه کسی که مانند کیکاوس بگردش آسمان پرداخت و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی خود در تک زمین پنهان نمود و در آنجا کاخ آهنین ببلندی هزار قد آدمی با صد ستون ساخت . . . »

در کتاب نهم دینکرد فصل ۲۱ فقرات ٤ — ۱۲ مندرجات نخستین نسك اوستای عهد ساسانیان که موسوم بوده به سوتکر نسك تجزیه گردیده چنین شرح داده شده است: چگونه کیکاوس در روی هفت کشور پادشاهی نمود, چگونه دیوها و مردمان را تند تر از حرکت دست فرمانبردار خود کرد, چگونه او در بالای البرز هفت کاخ برپا نمود یکی زرین و دو سیمین و دو پولادین و دو آبگین (بلورین) و چگونه گروه دیوهای مازندران را از ویران کردن جهان باز داشت و آنان را از برای خدمت خود دربند نمود وچگونه مردمانی که بواسطه طول زمان زور خود را باخته و جان شان نزدیک بود که از تن شان بیرون شود خود را بقصر او رسانده و پیرامون کاخ او گشته جوانی بآنان برگشت و بسّن جوانی پانزده ساله شدند پس از آن دیوها قصد هلاك کیکاوس کردند و دیو خشم از پی تباهی بنزد او آمد و بنظر او پادشاهیش را در روی هفت کشور خوار نمود و او را بشهریاری آسمان

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۱۸٦ — ۱۸۷

و نشیمنگاه امشاسپندان بفریفت چگونه کیکاوس بفریب دیو خشم و دیوهای دیگر بنای ستیزگی با ایزدان گذاشت و کیکاوس با گروه دیوها و دروندان (مفسدین) بتاریکی بیکران پرتاب شد و از سپاهش جدا گردید و ازخیره سری از ستیزه خود برضد ایزدان دست برنداشت آفریدگار فر ایزدی را از او برگرفت سپاه کیکاوس از اوج (فر) بزمین افتاد و کیکاوس بفراخکرت فرود آمد و این نیز گفته شده که درهنگام گردش آسمان کسی متصّل بکیکاوس بود و از پی آنان ایزدنریوسنگ (فرشته ایست که پیك خدائی سپرده باوست) میتاخت ومیخواست اورا جدا کند ناگاه ازکیخسرو که هنوز متولد نشده بود چنان آوازی‌برخاست که گویا از هزار مرد خروش برآمده باشد و گفت ای نریوسنگ اورا مکش زیرا که اگر تو او را هلاك سازی درآینده کسی نخواهد بود که سپاه کینخواه‌را بضد توران برانگیزاند زیرا که از این مرد سیاوش بوجود خواهد آمد و ازسیاوش من پا بدائرهٔ هستی خواهم گذاشت من کیخسرو که دلیران و یاوران دینی را بضد یلان توران درهنگام کار زار بر انگیزم آن یلان را نا بود کنم و آن لشکر را پریشان سازم و چنان کنم که شهریاران توران روي بگریز نهند نریوسنگ از این سخنان فروهر کیخسرو شاد گشته دست از کیکاوس بداشت اما کیکاوس فناپذیر گردید» از این خلاصهٔ مطالب بخوبي برمیآید که در اوستای عهد ساسانیان مفصلاً ازکیکاوس صحبت میشده و از عصیان وی نیز سخن رفته بوده است از این خلاصه نیز برمیآید که کیکاوس پس از سیر آسمان و گسستن فرایزدي از او مادر سیاوش را بزنی گرفت اینك شرح این پیوند بنا بشاهنامه: روزی درشکار گاهی پهلوانان ایران طوس و گیو و گودرز بدختر خوبچهری که از بیم خنجر آختهٔ پدرمست خویش سر بدشت و بیابان نهاده بود برخوردند این دختر از خاندان گرسیوز برادر افراسیاب بود ونسبش بفریدون میرسید دل پهلوانان بدوگرم شد طوس گفت این دختر بمن میرسد زیرا که من او را یافتم گیو گفت از آن من است برای اینکه اسب من نخست باین جا رسید سخنشان بتندی بجائی رسید که بناچار داوری نزد کاوس بردند و او را میانجي برگزیدند کاوس چون

آن دخترك بديد شيفته گشته اورا برازنده خود ديده بزنی گرفت از او پسری آمد که اورا سیاوش نام کردند چون سیاوش بزرگ شد سودا به بدو عاشق گشت پس از برانگیختن و سایل و کامی نیافتن از او نومید شده کین او در دل گرفت و اورا نزد کیکاوس متهّم ساخت از اینکه او دست خیانت بسوی وی دراز نمود کیکاوس از پسرش خواست که از برای اثبات بیگناهی خود بمیان آتش برود از این محاکمه و قضاء عهد قدیم که در اوستا ورنگه (varangha) و در پهلوی ور و اکنون باید سوگند بگوئیم در جلد اول صحبت داشته ایم[1] سیاوش از این سوگند از آتش گزندی ندید اما سودابه جرأت نکرد که بآتش نزدیك شود بنا بسنتی که یاقوت در معجم البلدان در ماده ابرقوه ذکر میکند: «ابرقوه محلی بوده که در آن جا کیکاوس از برای آزمایش آتش افروخته بود و در آنجا هنوز تپهٔ که از خاکستر آن آتش تشکیل یافته موجود است» اما اشتباها در این سنت کیخسرو بجاي سیاوش ذکر شده سودابه عاشق کیخسرو شده و کیخسرو در آتش رفت در اقلیم سوم از کتاب هفت اقلیم تپهٔ مذکور بنابروایت دیگری بسیاوش منسوب شده است سیاوش برای اینکه از تهمت و افتراء نا مادري خود سودابه دور باشد بهمراهی رستم بجنگ افراسیاب رفت و او را شکست داد و صد تن از خاندان و بستگان افراسیاب را گروي گرفته بنای صلح نهاد کیکاوس از خبر صلح بر آشفته بسیاوش پیام فرستاد که صد تن گروی را کشته باز با تورانیان بجنگد اما سیاوش نخواست که برخلاف قولش رفتار کند بناچار کس بنزد افراسیاب فرستاده از او در خاك توران پناه خواست پس از داخل شدن بتوران پیران ویسه سپهبد افراسیاب دختر خود جریره را بدو داد ازاو پسری آمد موسوم به فرود پس از چندی سیاوش بمیل خود پیران دختر افراسیاب را موسوم به فرنگیس بزنی گرفت و نزد پادشاه توران منزلتی یافت و گنگ دژ را بنانهاده در آنجا بسر میبرد گنگ دژ ظاهراً در خوارزم بوده و ابوریحان بیرونی

---

۱ رجوع بجلد اول ص ۵۶۷—۵۷۳

مینویسد که ورود سیاوش مبدأ تاریخ سال خوارزمیان بوده است[1] سران و ناموران توران هنرهائی که از سیاوش دیده بودند بدو رشك بردند بخصوصه گرسیوز برادر افراسیاب که همواره او را متهم میساخت از اینکه او با ایرانیان در رابطه است و خیال تسخیر توران دارد بالاخره بسعایت گرسیوز پادشاه توران فرمان داد که دامادش را بکشند[2] فرنگیس را که از سیاوش آبستن بود به پیران سپرد که اگر پسری زاید آن پسر را بکشد اتفاقاً فرنگیس پسری زاد و او را کیخسرو نام کردند اما پیران را دل نشد که او را بکشد افراسیاب که پس از چندی از وجود چنین پسری آگاهی یافت به پیران گفت که او را بشبانان بسپرد تا درمیان آنان بزرگ شود تا حسب و نسبش را نداند و بکینخواهی پدرش قیام نکند بنا بمندرجات بلعمی کیخسرو تا هفت سالگی درمیان شبانان بود روزي افراسیاب به پیران گفت که امشب در اندیشه کودک بودم که چگونه پادشاه زاده درمیان شبانان تواند ماند برو او را نزد من آر پیران رفته او را از شبانان برگرفت و در راه باو بیاموخت که آنچه افراسیاب از تو میپرسد جواب غیر آن بده که من از او برتو همی ترسم

---

۱ رجوع شود به آثارالباقیه ص ۳۵ و به چهار مقاله نظامی العروضی السمرقندی به حواشی میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۴۷ ـ ۲۴۸
رجوع شود بجلد اول یشتها بمقاله ویسه و کنگ دژ ص ۲۱۹

۲ فردوسی میگوید که از خون سیاوش گیاهی روئید که آن را خون سیاوش نامزد کرده اند :

بساعت گیاهی از آنخون برست جز ایزد که داند که او چون برست
گیا را دهم من کنونت نشان که خوانی همي خون اسیاوشان
بسی فایده خلق را هست از او که هست آن گیا اصلش از خون او

در بحرالجواهر و تحفهٔ حکیم مؤمن مندرج است که خون سیاوشان فارسی دم‌الاخوین است و آن عصاره یا صمغي است سرخ رنگ که از گیاه یا درختی استخراج میشود

گیاهی موسوم به پرسیاوشان که در ایران در جاهای نمناك میروید معروف است آن را در لاتینی Capillus veneris یا Capillus muliebris و در زبانهاي آلماني و انگلیسی و فرانسه Adiantum, adiante نامیده میشود معمولاً Capillaires de Montpellier, Frauen haar, cheveux de vénus وغیره میگویند این گیاه در طب قدیم یونانی و ایراني دواي معروف بوده و امروزه نیز در طب جدید مورد استعمال دارد بخصوصه دوائي است مُسکن و بضد سرفه بکار میرود

بنابدستور پیران سؤالات افراسیاب را کیخسرو بعکس پاسخ گفت افراسیاب تصور کرد که این کودك کم مغز کسی نخواهد شد که باندیشهٔ خونخواهی پدرش افتد و اسباب زحمت توران فراهم آورد به پیران گفت این را برگیر بمادرش سپار از اوکاری نیاید من از سرمی پرسم او پاسخ از پا میدهد پیران کودك را بمادرش سپرد ما بقی حکایت را درمقاله کیخسرو ذکر خواهیم کرد

در خصوص حسن جمال سیاوش که سودابه را گرفتار ساخت و بالاخره سبب کشته شدن وی گردید در تاریخ بلعمي مندرج است: «کیکاوس را پسری آمد او را سیاوش نام کردند و در همه جهان ازین سیاوش نیکو روی تر کس نبود» در آفرین پیغمبر زرتشت در فقرهٔ ۳ پیغمبر ایران بگشتاسب دعا کرده فرماید: «بکند که تو مانند کي سیاوش زیبا پیکر و بي آلایش شوی» سیاوش در اوستا سیَاوَرْشَن Syāvaršan و در پهلوی و گاهی هم درفارسی سیاوخش گویند این اسم مرکب است از سیَاوَ که درجز و اسامی مرکبّه صفت است بمعنی سیاه و ارشن که آن را در مقاله کیقباد معني کرده ایم این اسم مجموعا یعني دارنده اسب سیاه چنانکه سیاوسپی Syāvaspi که در فقرهٔ ۱۱٤ فروردین یشت آمده و اسم یکي از پارسایانی است که فروهرش ستوده شده در معنی با سیاوش یکی است از گنگ دژ که ساخته سیاوش است در جلد اول (ص۲۱۸ـ۲۲۱) صحبت داشته ایم در مقدمه کتاب هفتم دینکرد فقرهٔ ۳۸ و در مینوخرد فقرات ۵۷ـ۵۸ نیز این بنا منسوب باوست در این جا بیش از این محتاج بذکر سیاوش نیستیم چه در مقاله کیخسرو خواهیم دید که غالباً در اوستا سیاوش و کیخسرو یکجا ذکر شده اند

اینک برگردیم بر سر کیکاوس این اسم در اوستا کَوِيْ اُوَسَنْ Kavi.Usan یا اُوْسَدَنْ Usadban میباشد در آبان یشت فقرات ٤٥ـ٤٦ و در بهرام یشت فقرهٔ ۳۹ و در آفرین پیغمبر زرتشت فقرهٔ ۲ اُوْسَنْ و در فقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت و در فقرهٔ ۷۱ زامیاد یشت اوْسَدَنْ آمده گذشته از این فقرات دیگر در اوستا از کاوس سخن نرفته است در فقرات مذکور

آبان یشت کاوس از برای فرشتهٔ آب ناهید نذر نموده خواستار است که بزرگترین شهریار ممالك گردد و بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کویها و کربانها چیر گردد در فقرهٔ مذکور بهرام یشت کاوس آرزومند است که پیروزگرشود در فقرهٔ مذکور آفرین پیغمبر زرتشت که از قطعات متأخر اوستا بشمار است زرتشت بکی گشتاسب دعا کرده فرماید: "بکند که تو مانند مزدا نیك کنش شوی, مانند فریدون پیروز مند گردی, مانند جاماسب ایرومند شوی, مانند کاوس بسیار توانا (‎[illegible] شرزه) باشی, مانند آئوشنر بسیار بزرگ شوی, مانند طهمورث مسلح (زیناوند) گردی" در فقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت و در فقرهٔ ۷۱ زامیاد یشت که ذکرش در مقالهٔ کیقباد گذشته در اولی فروهر کاوس در ردیف پادشاهان و شاهزادگان کیانی ستوده شده ودر دومی باز در ردیف پادشاهان و شاهزادگان کیانی کاوس دارندهٔ فرّ کیانی شمرده شده است در فقرهٔ ۱۲۱ فروردین یشت از یک اُوَسدَنْ (اوس) نامی که یکی از پارسایان و پسر مزد یسنا ست یاد گردیده بفرو هرش درود فرستاده شده است چنانکه ملاحظه میشود اسم کاوس بدون عنوان کی در اوستا اُوَسنْ یا اُوَسدَنْ میباشد و در فارسی بایستی اوس باشد در جز و اسامی قدیم ایرانی نیز درطی تاریخ باسم اوس برمیخوریم کاوس اسمی است که باعنوان کی ترکیب یافته اما یکبار دیگر هم این عنوان را با و اضافه نموده گفته اند کیکاوس بنابر این درکیکاوس دوبار کلمه کی موجود است قابوس معرّب کاوس است و بعد ها همین اسم معرّب اسم ایرانیان قدیم شده چنانکه قابوس بن وشمگیر زیاری (۳۶۶ـ۴۰۳ هجری) اُوَسنْ ‎[illegible] Usan نیز در اوستا اسم مجرّد استعمال شده بمعنی اراده و میل و آرزو چنانکه درگاتها: یسنا ٤٥ قطعهٔ ۹ این کلمه در تفسیر پهلوی (زند) خرسندی ترجمه شده است بارتولومه اسم خاص اَوْسنْ را از کلمهٔ اَوْسَ Usa مشتق میداند بنابر این "دارای چشمه ها" [1]

---

۱ Altiran. Wörterbuch von Bartholomae s. 406.

اما اشپیگل و یوستی آن را آرزومند، با اراده، توانا ترجمه کرده اند بنا بر این مشتق است از کلمهٔ اُوْسنْ که بمعنی اراده و آرزو است [۱] برخی از مستشرقین خواسته اند که میان کَوِیْ اُوْسَنْ اوستا و اُوسنس کاویه Uśánas Kāvaya ریگ وید ارتباطی قرار بدهند اما وجه مناسباتي که ذکر کرده اند طوری نیست که خواننده قانع شود [۲] کاوس که کاؤس وکاووس هم نوشته میشود بسا در پهلوی کی هوس و کا هوس نیز خوانده شده است در فقرهٔ ۳٤ دیباچه هفتمین کتاب دینکرد مندرج است: فرمدت زمانی به کی آرش و برادرانش که از پشت کیقباد بودند تعلق داشت که همه چالاك و پهلوان و پرهیزکار و شگفتکردار بودند بزرگترین برادر آنان کیکاوس بپادشاهی رسید در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ٥٤ـ٥٥ آمده: "و از کا هوس سوذ این بوذ چون کی سیاوخش از تن او برهنید (بوجود آمد)"

اما اُشنر که در این مقاله مکرراً از او اسم برده ایم و در بندهش بزرگ دیده ایم که او با کاوس یکجا ذکر شده و در فقرهٔ ۳ آفرین پیغمبر زرتشت پس از کاوس یاد شده در اوستا ائوشنرَ [اوستایی] Aośnara میباشد اُشنر و زیر کاوس بوده که بفریب اهریمن بفرمان کاوس کشته شد در مقدمهٔ کتاب هفتم دینکرد در فقرات ۳٦ـ۳۷ راجع با و مندرج است: "اُشنر بسیار زیرك در همان زمان کیکاوس از فرّ ایزدی بهر مند بود اشنر پیش از تولدش در شکم مادرش اعجاز و کرامات از برای مادرش ذکر میکرد و در هنگام تولدش اهریمن را مجاب ساخت اشنر فرمدار (صدر اعظم) و در هفت کشور مستشار کیکاوس بود مردی بود فرزانه و خردمند و دانا".

در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت راجع با و آمده: "فروهر پاکدین ائوشنر بسیار زیرك را ما میستائیم"

---

۱ رجوع شود به Arische Periode von Spiegel S. 282.

و به Iranisches Namenbuch von Justi.

۲ رجوع شود بکتاب مذکور اشپیگل ص ۲۸۱ - ۲۸۷

و به Vedische Studien von Geldner p. 166.

مدت سلطنت کیکاوس در شاهنامه و غالب کتب تواریخ صد و پنجاه سال ذکر شده در آثارالباقیه (ص ۱۰۴) و در بندهش فصل ۳۴ فقرهٔ ۷ نیز همین مدت ذکر شده جز اینکه هفتاد و پنج سال پس از سیر آسمان و هفتاد و پنج سال پس از سیر آسمان قید گردیده است [۱]

کیخسرو

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیّار تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو (حافظ)

پس از چندی خبر کشته شدن سیاوش در توران بایران رسید سراسر کشور در ماتم و سوکواری نشست آتش کین افراسیاب در دلها زبانه کشید رستم که سیاوش را پرورده بود از پی کینخواهی برخاست نخست سودابه را که سبب مهاجرت سیاوش شده بود کشت و پس از آن لشکر آراسته با پسرش فرامرز بتوران زمین روی نهاد سرخه پسر افراسیاب و پیلسم برادر پیران در این جنگ کشته شدند افراسیاب شکست دیده از میدان روی بتافت از بیم اینکه مبادا کیخسرو بدست ایرانیان افتد به پیران گفت که او را بکشد اما پیران اورا نکشت و بآنطرف دریای چین آرام داد رستم متدرجاً ممالك توران را فرا گرفت ولی چون پادشاه بی فرو گناهکاری مثل کاوس شهریار ایران بود در نیک بختی و خوشی بروی ایرانیان بسته شد خشکسالی و قحطی همه را ستوه آورده بود شبی سروش گو درز را بخواب آمده بدو گفت که چاره درد ایران در این است که کیخسرو پسر سیاوش را بایران آورند و جز از گیو پسر تو کسی این کار را نتواند ساخت گیو بامر پدرش گو درز رهسپار دیار توران شد پس از چندی تفحص بتفصیلی که در شاهنامه مندرج است کیخسرو را پیدا کرده با مادرش فرنگیس بایران آورد اما کیخسرو پس از ورود بشاهی برگزیده نشد زیرا که طوس با سران دیگر همداستان نبوده میخواست که فریبرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردد نه کیخسرو نوهٔ کیکاوس که از طرف مادر بافراسیاب تورانی منسوب است

---

۱ درجلد اول یشتها نیز ازکیکاوس صحبت داشته ایم از برای مزید اطلاعات رجوع شود بصفحات ۲۱۴ - ۲۱۶

گیو در این مناقشه بطوس گفت که تاج و تخت ایران بکسی میرسد که دار ی فرّ ایزدی باشد اگر نه با بودن توچرا کیقباد را از البرز آورده پادشاهی بدو برگذار کردیم

ترا گربدی فرّ و رای درست ز البرز شاهی نبایست جست . . . . . .
کسي را دهد تخت شاهی خدای که با فرّ و برز است و با هوش و رای

پس از گفتگوها و پرخاشها قرار شد که فریبرز و کیخسرو باردبیل رفته دژ بهمن را که مقر اهریمن بوده تسخیر کنند و هرکدام که بگرفتن آن قلعه کامیاب گشت پادشاه شود نخست فریبرز با طوس لشکر کشیده بتسخیر دژ بهمن رفتند چون بنزدیك قلعه رسیدند زمین همچو آتش بردمید سنانها از گرمی بر فروخت و بدن درمیان زره بسوخت در مقابل گرما تاب نیاورده برگشتند و یقین کردند که کسي در مقابل جادوی اهریمنی تاب چنین گرمای سوزان را نخواهد داشت پس از آن کیخسرو با گودرز و سپاهیان بسوی دژ بهمن شتافتند چون کیخسرو بنزدیک دژ بهمن رسید درنامه ای ستایش و درود خداوند نوشته آن را بنیزهٔ بلندی بست و بگیو گفت یزدان را یاد نموده این نامه را بدیوار دژنه وقتی که نامه بدیوار دژ نهاده شد خروش از دشت وکوهسار برخاست جهان تیره و تار شد پهلوانان جائی را نمیدیدند کیخسرو اسب سیاه خود برانگیخته بیاران گفت که دژ را تیر باران کنند گروهی از دیوهای قلعه هلاك شدند

و زانپس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگي سر بسر ناپدید

دردژ نمودار گشته کیخسرو داخل دژشد

یکی شهر دید اندران دژ فراخ پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجا که آن روشني بردمید شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
بفرمود خسرو بدانجایگاه یکی گنبدی تا بابر سیاه
در از او پهنای او ده کمند بگرداندرش طاقهای بلند

ز بیرون چونیم از تک تازی اسب بر آورد و بنهاد آذر گشسب
نشستند گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان

کیخسرو پس از یك سال درنگ در آن آتشکده بنزد پدر برگشت و همه دانستند که فر ایزدی یار و همراه اوست او را بشاهی برگزیدند

کیخسرو و آذر گشسب

اینک در این جا از آتشکدهٔ آذرگشسب که در تاریخ ما بسیار معروف و محل آن را در شهر شیز نوشته اند صحبت میداریم و ضمناً اشتباهی را که متأسفانه بنگارنده در تفسیر گاتها روی داده خرابهٔ تخت سلیمان حالیه را بنا بعقیده راولنسن Rawlinson خرابه آذرگشسب نگاشته‌ام اصلاح و جبران میکنم و بهمین ملاحظه مندرجات شاهنامه را راجع به دژ بهمن از برای روشن نمودن مطالب ذیل مفصلاً نگاشته ام

آتشکدهٔ آذرگشسب که در شاهنامه و کتب پهلوی آغاز داستانی دارد در ایران قدیم از امکنهٔ بسیار متبرکه و در عهد ساسانیان زیارتگاه خاص و عام بوده و چندین سال پس از استیلای عرب و منقرض شدن دولت زرتشتی باز برپا و مورد توجه بوده است بدبختانه امروزه این پرستشگاه که در پارینه دارای آن همه عظمت و جلال و تقدس و شهرت بوده چنان با خاك یکسان است که در تعیین محل آن هم که شهر شیز باشد عاجزیم مطابق مندرجات شاهنامه راجع بآذرگشسب در فصل ۱۷ بندهش که از اقسام آتشها صحبت شده در فقرهٔ ۷ مندرج است: "آذرگشسب تا هنگام پادشاهی کیخسروب همواره پناه جهان بود وقتي که کیخسروب بتکدهٔ دریاچهٔ چچست را ویران کرد آن آتش بیال اسب او فرو نشست سیاهی و تیرگی را برطرف نموده روشنائی بخشید بطوري که او توانست بتکده را ویران کند در همان محل در بالای کوه اسنوند Asnavand دادگاهي (معبدي) ساخت و آذرگشسب را فرونشاند" چنانکه ملاحظه میشود در شاهنامه فروغی که تیرگي را برطرف نموده روشنی نامیده شده است

اما در بندهش این فروغ موسوم به آذرگشسب یکی از سه شرارهٔ مینوی بوده که بجهان خاکی از برای امداد جهانیان فرود آمده در آذر بایجان قرار گرفت دو شراره دیگر را یکی موسوم به آذر فرو باو دیگری آذر بر زین مهر نیز مانند آذر گشسب سر گذشتی است که در فصل مذکور بندهش از آنها سخن رفته است در عهد ساسانیان آتشکدهٔ آذر فرو با در کاریان (فارس) و آتشکدهٔ آذر بر زین مهر در ریوند (خراسان) در مقابل آذر کشسب آذر بایجان بسیار معروف و زیارتگاه بوده اند اما ظاهراً بعظمت و جلال آذر گشسب نبوده اند زیرا که آذر گشسب آتش پادشاه و سپاهیان بوده و آذر فرو با یا آذر فروبغ به پیشوایان دینی و آذر بر زین مهر به برزیگران اختصاص داشت در شاهنامه این سه آتش چنین نامیده شده: چو آذر گشسب و چو خرّاد و مهر فروزان چو بهرام و ناهید و مهر [1] در مقدمهٔ کتاب هفتم دینکرد (زرتشت نامه) در فقرهٔ ۳۹ نیز تأسیس آذر گشسب بکیخسرو منسوب است از این قرار: "فر بکیخسرو پسر سیاوخش رسید از پرتو آن او بافراسیاب جادوی تورانی و یاران بدکنش وی چیر گشته شکست داد چنانکه کرسیوز و سایر یاران جهان ویران کن وی را و او کامیاب گشته بتکدهٔ کنار دریاچهٔ چچست را که آرامگاه دروغ سهمگین بوده ویران کرد در پاداش اعمال نیکش اینك بر تختی نشسته ستوده است در محلی پنهان یك جاودانی تا روز رستاخیز تن او را پاسبانی میکند" [2] همچنین در فصل ۲۷ مینوخرد فقرات ۵۹–۶۳ مندرج است: و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و در کنار دریاچهٔ چچست بتخانه را ویران کرد و گنگ دیز را بیاراست و سوشیانت پیروزگر را در روز واپسین یاری

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۵۱۳

۲ معانی جملات اخیر درست معلوم نیست معانی فوق تقریبی است از مجموع آنها مفهوم میشود که کیخسرو نمرده و جاودانی است وبعدها هم خواهیم دید که در کتب دینی مزدیسنان مکرراً به جاودانی بودن کیخسرو اشاره شده است

خواهد نمود» [1] یاقوت در مادهٔ شیز نقل از بودُلف مِسعرّ بن المهلهل که ذکرش بیاید مفصلاً از آتشکدهٔ شیز صحبت میدارد همچنین در مادهٔ جزّنقّ مینویسد که این شهر در آذربایجان نزدیک مراغه واقع است ودر آنجا آثار ابنیهٔ پادشاهان قدیم ایران و ویرانه یك آتشکده موجود است و باز یاقوت در ماده گزن مینویسد که این شهر کوچک درشش فرسخی مراغه واقع است و در آن جا یك پرستشگاه و یك آتشکدهٔ قدیمی که بنای آن بکیخسرو منسوب است دیده میشود

گروهی از مورخین و جغرافی نویسان مثل ابن خرداذبه و ابن الفقیه و طبری و مسعودی وغیره کم و بیش از آتشکدهٔ آذر گشسب و شیز و گنجک ذکری کرده اند با وجود وفور اخبار باز تعیین محل آتشکدهٔ معروف آذر گشسب دشوار است بنا بمندرجات شاهنامه دژ بهمن که بدست کیخسرو بآتشکده تبدیل یافته در ولایت اردبیل واقع بوده, در بندهش دیده ایم که محل آذرگشسب درکوه اسنوند میباشد در فصل ۱۲ بندهش فقرهٔ ۲۶ مندرج است که کوه اسنوند در آتروپاتکان است

از این کوه در فقرهٔ ۵ زامیاد یشت اسم برده شده بجای خود از آن صحبت خواهیم داشت امروزه بطور تحقیق نمیدانیم که این کوه در کجای آذربایجان واقع است در زاد سپرم نیز در فصل ٦ فقرهٔ ۲۲ مندرج است «آذرگشسب پیروزگر درکنار دریاچهٔ چچست واقع است» باز در زاد سپرم درفصل ۱۱ فقرهٔ ۹ مندرج است: «آذرگشسب درکوه اسنوند درآتروپاتکان است» در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ در فقرهٔ ۹ و در آتش نیایش فقرات ۵ـ٦ از

---

۱ در شاهنامه دژ بهمن که کیخسرو بگرفتن آن کامیاب گشته بروبوم اهرمن خوانده شده در کتب پهلوي مذکور اوزدیزار uzdaēzār نامیده شده این کلمه که از لغات متروکهٔ فارسی است باید بتکده ترجمه شود در کتب پهلوي و پازند این کلمه بمعني مطلق بتکده استعمال شده است اوزدِستار Uzdistār یعني مجسمهٔ بت اوزدِ ست پرستشنی یعني بت پرستی این کلمات از لغت اوستائي اوزدازَ uzdaeza مشتق شده که بمعنی پشته و تپه و بلندي است و نیز بمعني دیوار و برج و بارو آمده از ریشهٔ فعل دَاِزْ که بمعني انباشتن و چیدن است مثل انباشتن سنگ و گل لغت دز یا دیز و دژ در فارسي که بمعني قلعه و حصار است با لغت اوستائي دَاِزَ که بمعني سنگ یا گل انباشه و رویهم گذاشته است یا بعبارت دیگر بمعني پشته و تپه و تل است, یکی است

کوه اسنوند (اَسنوَنتْ ...) و کوه ربوند که در نیشابور محل آتشکدهٔ معروف آذر برزین مهر بوده یکجا ذکر شده است شکی نیست که از این دو کوه در فقراتی که مختص بآذر است بمناسبت آتشکدهای آنها ذکری شده است همچنین در فقرات مذکور از فر ایرانی و فرکیانی و کیخسرو و دریاچهٔ خسرو یاد گردیده بنا بر این میتوان گفت که از اوستا نیز برمیآید که کوه اسنوند محل آذر گشسب بوده است احتمال دارد که این کوه سهند حالیه باشد که در طرف مشرق دریاچهٔ ارمیه (چچست) و در جنوب شهر تبریز واقع است یاقوت درمعجم البلدان در مادّهٔ شیز مینویسد، "شیز ولایتی است در آذر بایجان این اسم در فارسی جزن یا گزن میباشد عربها آن را معرّب کرده شیز گفته اند" اما عبید اله بن خرداذبه که در حدود سنه دویست هجری میزیسته در کتاب خود موسوم به المسالك والممالك[1] از شهرهای مهّم آذر بایجان صحبت داشته جنزه (گنجه) را شهر خسرو پرویز و ارمیه را شهر زرتشت و شهر شیز را محل آتشکدهٔ آذر گُجشنس شمرده میگوید این آتشکده نزد مجوسان محترم است و رسم پادشاهان بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده ازمداین بزیارت این آتشکده میآمدند چنانکه ملاحظه میشود ابن خرداذبه برخلاف یاقوت گنجک و شیز را دوشهر مختلف میشمارد ابن الفقیه همذانی درکتاب البلدان که درحدود سنه ۲۹۰ هجری تألیف شده همان مطالب ابن خرداذبه را تکرار کرده آتشکدهٔ آذرجشنس را در شیز قرارمیدهد

و درجای دیگر کتابش مینویسد که آذر جشنسف در (برزهٔ) آذر بایجان بوده اما انوشیروان آن را به شیز نقل داده است[2] در تاریخ قم همین روایت مفصل تر از همذانی نقل شده اما آذرجشنسف در فردجان که یکی از دهہای قم است قرار داده شده ولی موقتی بنا بروایتی در عهد قباد بآذر بایجان نقل گردیده و پس از کشته شدن مزدك دو باره به فردجان برگشته است و آتش

---

۱ المسالك و الممالك چاپ دخویه De Goeje ص ۱۱۹

۲ کتاب البلدان چاپ دخویه ص ۲۸۶ و ۲۴۶

معروف شیز که باتفاق اکثر مورخین آذرگشنسب بوده و معرب آن بایستی جشنسف باشد در تاریخ قم نقل از همذانی ما جشنسف نامیده شده است عین عبارت تاریخ مذکور این است. "و امّا آتش ما جشنسف که آن آتش کیخسره است بموضع برزهٔ آذر بیجان بود انوشروان درحال آن نظر و فکر فرمود و آن را بشبز که ولین موضعی است از مواضع آن ناحیت نقل کرد. زیرا که این آتش بنزدیک ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است" [۱] از مؤلفین متأخر امین احمدالرّازی در هفت اقلیم مینویسد: شیز نام شهری است میان مراغه و زنجان در آنجا آتشکدهٔ بزرگی موسوم به آذر جسنسف واقع بوده پادشاهان ایران آن را بسیار محترم میداشته پیاده بآنجا میآمدند زرتشت ازهمین شهر بود از این جا بکوه سبلان رفت و در آنجا کتاب ابستا را تألیف نموده نزد کی‌گشتاسب آورد [۲] یکي از قدیمترین مؤلفین عرب که از شیز و آتشکدهٔ آن اسم برده ابوسعید عبدالملك بن قریب معروف به اصمعی است که در سال ۱۲۲ هجری در بصره تولد یافت و در ۲۱۳ هجری در همانجا در گذشت و چندی در بغداد در دربار هرون الرشید مربی پسرش الامین بود [۳] اینک اصمعی گوید: "پادشاه (خسروپرویز) پیشتر رفت تا بشهر شیز رسید، در آنجا آتشکدهٔ بزرگی است که تا بامروز بر پاست خسرو در این معبد پیوسته ستایش نمود و سپاه خودرا بیار است در مدت یک ماه باسپاهش در آنجا بیاسودند و آذوقه فراهم کرد و بازارها مرتب ساخت" خبر

---

۱ نگارنده نسخهٔ خطی فارسی تاریخ قم را در سال ۱۳۰٤ شمسی هجري در طهران نزد آقاي سید عبدالرحیم خلخالی دیده‌ام و چند صفحه سواد از آن برداشته‌ام ازآنجمله آنچه راجع بآتشکدهاست کتاب مذکور را حسن بن محمد بن الحسن القمی در سال ۳۷۸ بزبان عربي تألیف نموده و در سال ۸۰۵ و ۸۰٦ حسن بن علی بن الحسن بن عبدالملك القمي آن را بفارسی ترجمه نموده نسخه ای از این ترجمه نیز در طهران نزد آقاي اقبال آشتیاني موجود است مقالهٔ آتشکدهٔ فردجان قم را آقاي مجتبی مینوي از روي نسخهٔ آقاي خلخالی استنساخ نموده از براي توضیحات لغت آذر برزین در دیوان ناصرخسرو درج شده است رجوع شود به دیوان ناصر خسرو چاپ طهران ۱۳۰۷—۱۳۰٤ ص ٦٥٧—٦٥٨

۲ رجوع شود به Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes 12. 288.
و به Persia Past and Present by Jackson p. 136.

۳ رجوع شود به ابن خلکان و به Geschichte der Arabischen Literatur von Brockelmann I. 104.

فوق را راولنسن Rawlinson از اصمعی ذکر کرده [1] و جکسن Jackson این خبر را از راولنسن گرفته در کتاب خود نقل کرده است [2] از برای نگارنده ممکن نشده که تحقیق نموده بدانم این خبر از کدام کتاب اصمعی استخراج شده و اول و آخر آن چه بوده است ولی چنان بنظر میرسد که این خبر راجع باشد بجنگ خسرو پرویز (۵۹۰ـ۶۲۸ میلادی) و بهرام چوبینه زیرا که خسرو پرویز پیش از اینکه بجنگ بهرام چوبینه در آید بآتشکدهٔ آذرگشسب رفت و در آنجا نماز و ستایش بجای آورد و از خداوند پیروزی و یاری در خواست نمود در شاهنامه راجع بآن آمده

وزاندشت بی بر برانگیخت اسب	همیتاخت تا پیش آذر گشسب
بباژ اندر آمد بآتشکده	دلش بود یکسر بدرد آزده
بشد هیربد زند و استا بدست	به پیش جهاندار ایزد پرست
گشاد از میان شاه زرّین کمر	بر آتش برآکند چندی گهر
نیایش کنان پیش آتش بگشت	بنالید و از هیربد بر گذشت
همیگفت کای داور داد پاک	سر دشمنان اندر آور بخاک

لابد همین آتشکده است که در اواخر سلطنت خسرو پرویز در سال ۶۲۴ میلادی پس از شکست یافتن ایرانیان امپراطور هراکلیوس Heraklius (هرقل) آن را غارت و خراب کرد [3] و گنج و ثروت هنگفت این پرستشگاه که بقول تئوفانس Theophanes (۷۵۰ـ۸۱۷ میلادی) مورخ بیزانس شبیه گنجهای کرزوس بود دستبرد رُمها شد [4] بملاحظه اینکه آذرگشسب آتش پادشاهی بوده، گذشته

---

۱ Journal of the Royal Geographical Society 10. 76.

۲ Persia Past and Present p. 135.

۳ رجوع شود به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke S. 127. و به Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Irani. Philolo. II Bd S. 544.

٤ ثروت هنگفت پادشاه لیدی (Lydie مملکتی بوده در سواحل غربی آسیای صغیر) کرزوس Kroesus که در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پیش از مسیح از کورش هخامنشی شکست یافته در قدیم ضرب المثل بوده است و حالیه هم نزد اروپائیان

از نذورات معمولی مردم، از طرف پادشاهان هدایای گرانبها باین پرستشگاه تقدیم میشده و رفته رفته ثروت هنگفتی در آن جمع شده بوده است از مندرجات شاهنامه و تاریخ طبری راجع بجنگ بهرام گور (۴۲۰–۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) با خاقان (پادشاه هیتال) بخوبی میتوان دریافت که گنج و خزینه آذرگشسب بچه اهمیّت بوده است

فردوسی میگوید که بهرام گور پیش از بمیدان جنگ خاقان رفتن در آذربایجان بآتشکدهٔ آذرگشسب رفت و پس از آن بجنگ شتافته دشمن را شکست داده پیروزمند دوباره باذربایجان برگشت و در آتشکده با سران و بزرگان بستایش ایستادند

پرستش کنان پیش آذر شدند   همه موبدان دست برسر شدند

بعد از آنکه بهرام گور در پرستشگاه مراسم سپاسگزاری بجای آورد و خداوند را از فتح و پیروزی که نصیب وی شده بود بستود باصطخر رفت اموال و غنائمی که با خود از جنگ آورده بود به بینوایان و لشکریان وغیره بخشید همچنین ارمغانی که بایستی باذرگشسب بدهد فراموش نکرد

بفرمود تا تاج خاقان چین   به پیش آورد موبد پاکدین

گهرها که بود اندران آژده   بکندند و دیوار آتشکده

بزر و بگوهر بیاراستند   سرتخت آذر به پیراستند

یقیناً از آذر در شعر فردوسی همان آذرگشسب اراده شده زیراکه طبری همین خبر را ذکر کرده صراحةً از این آتشکده اسم میبرد طبری نیز مانند فردوسی مینویسد که بهرام گور پیش از بجنگ خاقان رفتن در آذربایجان بآتشکده آنجا بستایش پرداخت و درچند سطر بعد مینویسد پس از شکست دادن و گرفتن مملکت وی و بدست آوردن تاج و دیهیم وی بآذربایجان برگشت و امر کرد که یاقوت و سایر جواهرات دیهیم خاقان را در آتشکدهٔ آذربایجان بیاویزند درچند سطر بعد دیگر نیز مینویسد: بهرام گور در وقت مراجعت از این جنگ بآذربایجان رفت یاقوت و جواهرهای تاج خاقان را همچنین شمشیرش را که بمروارید و جواهرات دیگر در نشانده بود و بسیاری از زینتهای دیگر او را

بآتشکدهٔ شیز بخشید خاتون, زن خاقان را (ملکهٔ هیاطله را) خدمتکار آن پرستشگاه نمود[۱] بمناسبت این قبیل ثروت‌ها و اشیاء نفیسهٔ که در شیز جمع شده بوده آن را گنجک نام داده اند در واقع این کلمه پهلوی که امروزه در فارسی گنج میگوئیم عنوان شهر شیز بوده در ایران زمین قدیم اسم گنجک تخصیصی بیك شهر معین آذر بایجان نداشته بسا از شهرهای دیگرهم چنین نامیده میشده اند از آن جمله است گنجه در اران (در قفقاز) و غزنه یا غزنین در زابلستان (در افغانستان) گنجه و غزنه نیز اصلاً گنجك بوده است[۲] بنابر این برخلاف آنچه ابن خردادبه نوشته و ذکرش گذشته شیز و گنجك دوشهر مختلف آذربایجان نبوده بلکه این هردو اسم بیک شهر اطلاق میشده است گنجك را که یکی از شهرهای بسیار قدیم ایران و پایتخت آذربایجان محسوب میشده غالباً مورخین وجغرافی نویسان یونان و رُم باسم غزکا Ghazaka یا گنزکا Ganzaka و باشکال مختلف دیگر ذکر کرده اند[۳] آذربایجان در قدیم دو پایگاه داشته یکی همین گنجك بوده که معرب آن جزن یا جزنق است اسم پایگاه دوم آذر بایجان از قلم استرابون Strabon افتاده در کتابش ذکر نشده است

---

۱ رجوع شود به Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 100-104.
وبه Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Irani. Philolo. II. B. S. 527.

نظامی شاعر که مکرراً در اسکندر نامه از گنج و ثروت آتشکدها یاد میکند و میگوید آنها را اسکندر غارت کرد و بعد خراب نمود ضمناً از یك آذرگشسب اسم میبرد که در بلخ واقع بوده و بفرمان اسکندر تاراج و ویران شد

ببلخ آمد و آتش زردهشت	بطوفان شمشیر چون آب کشت
بهار دلفروز در بلخ بود	کزو تازه گلرا دهن تلخ بود
پري پیکرانی درو چون بهار	صنمخانهائي چو خرّم بهار
درو بیش از اندازه دینار و گنج	نهاده بهر گوشه بي دست رنج
زده موبدش نعل زرین بر اسب	شده نام آن خانه آذر گشسب

۲ رجوع شود بمعجم البلدان بکلمهٔ غزنه و غزنین
وبه Zand-Avesta par Darmesteter vol. 2. p. 155.
وبه Ērānšahr von Marquart S. 39.

۳ در خصوص اشکال مختلف این اسم رجوع شود به ترجمهٔ تاریخ طبري نولدکه ص ۱۰۰

مورخین ایرانی و عرب پس از استیلای اسلام کرسی نشین اولی را شیز و کرسی نشین دومی را اردبیل نوشته اند محققاً اردبیل پایگاه تابستانی بوده چه ابن الفقیه آن را سردترین دشت ایران شمرده (ص ۲۰۹) بلاذری صراحةً اردبیل را پایگاه مرزبان نوشته است (ص ۳۲۵) [۱] گروهی از دانشمندان مثل دارمستتر و نولدکه و جکسن و مارکوارت گمان کرده اند که کلمهٔ شیز باید از یك کلمهٔ ایرانی چس Čes یا چیس Čīs یا چیز Čīz معرب شده باشد استاد مارکوارت بنا بتحقیقی که نگارنده شخصاً از او کرده ام بعقیده قدیم خود باقی نیست برخی از این دانشمندان نیز , آنچه بنظر نگارنده رسیده , مثل دارمستتر و جکسن شیز را بالاخره بکلمهٔ اوستائی چئچست Čaečasta که اسم دریاچه ارمیه است مربوط دانسته اند [۲] هرچند که این اسم بدریاچهٔ مذکور و نواحی آن اطلاق میشده اما ارتباط لفظی ولغوی این کلمه با شیز بسیار بعید بنظر میرسد احتمال قوی دارد و بنگارنده تا باندازهٔ یقین شده که شپیگان Šapīgān یا شسپیگان Šaspīgān که مکرراً درکتاب دینکرد آمده همان شیز باشد مگر اینکه این اسم را درپهلوی بدخوانده بهیئت مذکور در آورده اند و در نتیجه در سر تعیین چنین شهری در ایران قدیم عاجز مانده اند سابقاً دارمستتر درترجمهٔ اوستای خود (vol. III p. XXI) نوشته که ممکن است شپیگان یا شسپیگان را نیز شیزیگان Shīzīgān خواند و شهر معروف شیز را از آن مقصود دانست بنظر نگارنده این حدس همیشه درست میرسید تا اینکه از استاد دانشمند مارکوارت Marquart شنیده ام که او خود این اسم را در دینکرد شیچیکان Šičikan خوانده یعنی شیز بنا بر این معمائی حل شده و میتوان گفت که بنا بمندرجات دینکرد در قدیم یک جلد اوستا در شهر شیز درآذربایجان لابد درخود آتشکده معروف آنجا درآذرگشسب محفوظ بوده و جلد دیگر در دفتر خانه دولتی در فارس (پرسپولیس) اینك

---

۱ رجوع شود به Ērānšahr von Marquart S. 108.
و به Eranische Alterthumskunde von Spiegel I. B. S. 133-134.
۲ رجوع شود به Zand-Avesta par Darmestetar vol 3. p. XXI.
و به Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 197.
و باز بکتاب همین مؤلف Persia Past and Present p. 73.

از برای روشن نمودن مسئله مندرجات کتاب سوم دینکرد: " بیست و یك نسك (کتاب) اوستا را که اهورا مزدا بعدد کلمات یتا اهو وئیریو [۱] آفریده و بواسطه زرتشت نزد گشتاسب آورده شده بود بفرمان گشتاسب در دو نسخهٔ کامل نوشتند بنا بسنّت دیگر بفرمان آخرین دارا، دارا پسر دارا — یکی از آن دو نسخه را در گنج شپیگان Šapīgān گذاشتند و نسخهٔ دیگر را در دژنپشت در هنگام استیلای اسکندر نسخه‌ای که در دژنپشت بود سوخت نسخهٔ دیگر را که در گنج شپیگان بود یونانیها برداشته بزبان خود ترجمه کردند پادشاه اشکانی ولخش [۲] امر کرد تا قطعات باقی مانده اوستا را که پراکنده و پریشان شده بود خواه آنچه مدّون باقی مانده بود و خواه آنچه بیادها مانده بود، جمع آوری کنند پادشاه بزرگ اردشیر پابکان (۲۲۴—۲۴۱ یا ۲۴۲ میلادی) هیربدان هیربد تنسر را بدربار خود خوانده بدو گفت که مابقی ماندهٔ اوستا را گرد آورده در یکجا مدّون سازد شاپور پسر اردشیر (۲۴۲—۲۷۲) فرمان داد تا قطعات راجع بطّب و نجوم و جغرافیا و فلسفه را که نزد هندوان و یونانیان پراکنده بود بدست آورده جزو اوستا سازند و نسخهٔ از آن در گنج شپیگان گذاشتند بالاخره شاپور (دوم) پسر هرمزد (۳۱۰—۳۷۹) از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی که درمیان فرق مختلف برخاسته بود آذربد مهراسپند را بر آن داشت که باوستا مرور نموده سند و حجتی بر صحّت آن بدست بدهد " [۳] دژنپشت که بمعنی قلعهٔ نوشته

---

۱ دعای معروف یتا اَهُووَئیریو . . . . که فقرهٔ ۱۳ یسنای ۲۷ را تشکیل میدهد و در یسنا ۱۹ از فضیلت و تأثیر آن سخن رفته نیز اَهونَ وَئیریه Ahuna vairya گفته میشود این دعا که در قدیم همیشه در سر زبان ایرانیان و حالا هم در سر زبان هر زرتشتی است مرکب است از ۲۱ کلمه

۲ ولخش = بلاش احتمال کلی دارد که بلاش اول (۵۱—۷۸ میلادی) اشکانی باشد که بخصوصه در تاریخ ایران خدا پرست و پرهیزگار تعریف شده و احتمال هم دارد که بلاش سوم (۱۴۸—۱۹۱ میلادی) باشد رجوع شود بگاتها تفسیر نگارنده ص ۵۲

۳ مدت سلطنت پادشاهانی که نگارنده درمیان ابروان در جزو مندرجات دینکرد افزوده ام از تاریخ ایران نولدکه Aufsätze zur persischen Geschichte von Nöldeke استخراج شده مورّخین دیگر کم و بیش در این تاریخها باهمدیگر اختلاف دارند

یه دفترخانه است محققاً در پارس جزو قصر سلطنتی بوده که حالیه تخت جمشید گوئیم (پرسپولیس) در تاریخ ایران نیز مشهور است که این قصر را اسکندر در سال ۳۳۱ پیش ازمسیح غارت کرد و بعد آتش زد در سنّت قدیم ایرانیان و در کتب پهلوی است که اسکندر ملعون یک جلد اوستا را نیز که در دفتر خانهٔ کوشك شهریاری پارس بود بسوخت تنسر هیربدان هیربد اردشیر پابکان در جزو کاغذی که به جسنفشاه پادشاه طبرستان نوشته و اورا باطاعت اردشیر دعوت کرده میگوید " میدانی که اسکندر کتاب دین ما, دوازده هزار پوست گاو, بسوخت باصطخر" [۱] در ارداویرافنامه فصل ۱ مندرج است: " زند اوستا که در روي پوستهای گاو بخط زر نوشته شده بود در ستخر پابکان بود, در دفترخانه اهریمن بتیارهٔ شوم اسکندر بدکنش را بر آن داشت که آن را بسوزاند" غرض از ذکر این دو فقره این است که هیچوقت شکی درمیان نبوده که دژ نپشت دینکرد همان دفتر خانه یا بقول اروپائیها archives ارک دولتی پارس باشد [۲] ابداً غریب نیست که شپیگان که بنا باختلاف املاء در نسخه بدلها سسپیگان و شپان و شیزیگان هم خوانده شده همان شهر معروف شیز باشد که از زمان بسیار قدیم یکی از پایتختهای ایران و در عهد ساسانیان بخصوصه اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز بوده است بنابر این میتوان گفت که یك جلد اوستا در آذربایجان در شهر شیز در خود آتشکدهٔ آذر گشسب محفوظ بوده است اینک باید دید که شهر گنجك یا شیز که محققاً آذر گشسب در آنجا بوده در کجا واقع است امروز محلی که گنجك یا شیز نامیده شود یا اسمی که یادآور این شهر قدیمی باشد و یك شباهت لفظی با کلمات گنجك و شیز داشته باشد در آذربایجان سراغ نداریم جز اینکه در شمال خرابهٔ تخت سلیمان حالیه محلی موسوم است به گنج آباد خرابه هائي هم که در آن سر زمین واقع است دارای

---

۱ درخصوص کاغذ تنسر رجوع شود به Journal Asiatique Mars-Avril 1894 p.212.

۲ حمداله مستوفی در نزهة القلوب (ص ۲۰۰) مینویسد: «کوه نفشت در فارس نامه آمده که بحدود اصطخر است و صور همه چیز و همه حیوانات به نقاری بر آن نگاریده اند و آثار عجیب در آن نموده چنانکه صانعان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد اکاسره کتاب زند را بر آن کوه داشتندی»

کتیبه و خطوط و علاماتی نیست راولنسن Rawlinson خرابهٔ تخت سلیمان را در آذربایجان خرابهٔ شهر قدیم شیز تصور نموده [۱] یوستی Justi نیز او را پیروی کرده [۲] و جکسن هم این عقیده را تقویت کرده است [۳]

نگارنده را پس از چندی که دانشمندان فوق را پیروی نموده آذرگشسب را درمیان خرابه های معروف به تخت سلیمان حالیه می پنداشته ام تردیدی روی داده باستاد مارکوارت متوسّل شده ام ایشان بنگارنده نوشته اند: "گنجك یا الشّیز اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز اما اقامتگاه زمستانی شهریاران سابق اتریات بود اقامتگاه تابستانی این شهریاران اخیر موسوم بوده به فراذه اسپ یعنی اسب خیز که در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده میشود برخلاف گنجك یا الشّیز بنا بآنچه در سیاحتنامها مندرج است باید درنواحی دریاچهٔ ارمیه در سر راه مراغه و تبریز در نزدیك لیلان باشد نظر بتعریف مفصلی که مسعر بن المهلهل کرده در نزدیك آن معدنها و چشمهٔ نفتی بوده که آتشکدهٔ آذرگشسب بواسطه آن روشن بوده است چنانکه در باکو" [٤] مفصل ترین و موثق ترین خبری که از شیز و آتشکده آن بما رسیده همان خبر ابو دلف مسعر بن المهلهل است که در اواسط قرن چهارم هجری چندی در دربار سامانیان میزیسته و بچین هم سفر کرده بوده است سفرنامه داشته که بدبختانه از دست رفته است یاقوت غالباً مطالب آن را در مواقع مختلفه نقل کرده است از آنجمله آنچه در مادّهٔ شیز مینویسد از آن کتاب است مسعر بن المهلهل از برای بدست آوردن جواهرات و فلزات قیمتی بشیز رفته بود و بقول خود او این شهر درکوه درمیان مراغه و زنجان بنزدیکی شهر زور و دینور واقع است در آن کوه معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و زرنیخ و جست موجود است مسعر پس از ذکر اقسام طلاو کیفیّت و کمیّت سایر معادن آنجا مینویسد: "دیوارهای شهر

---

۱ Journal of the Royal Geographical Society X.

۲ Beiträge I. 20.

۳ Persia Past and Present p. 124—143.

٤ آتشکدهٔ معروف باکو که حالیه در دهی موسوم به سوراخ خانه در نزدیك شهر واقع است همیشه بواسطه چشمهٔ نفت در آنجا روشن بوده هنوز هم بنای آن برپا ست

دریاچهٔ عمیقی را احاطه کرده است . . . در شیز آتشکدهٔ برپاست که نزد اهالی بسیار مقدس است تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش بر افروخته میشود در بالای گنبد آن هلال نقره نصب است که طلسمی تصوّر میشود چندین تن از امراء خواستند که آن را بکنند اما موفق نشدند بخصوصه چیزی که در این جا جالب دقت است این است که این آتش مدت هفتصد سال است که مشتعل است نه خاکستری از آن میماند و نه خاموش میشود میگویند که این شهر را پادشاه هرمز از سنگ و آجر بنا نهاد این آتشکده و عمارات بلند و با شکوه اطراف آن را او برپا ساخت» این است مختصراً آنچه مسعر بچشم خود در اواسطه قرن چهارم در شیز دیده و یك افسانه محلي هم راجع بتأسیس این آتشکده بتوسط هرمز نقل کرده که چندان دارای فائده نیست و از ذکر آن در این جا صرف نظر میکنیم مسعر راجع بمعادن و عمق دریاچهٔ شهر باندازهٔ مبالغه کرده که یاقوت صحت حکایات گزاف و دروغ آمیز او را بعهده نگرفته و در انجام می افزاید: «مؤلف دیگری مینویسد که نار درخش آتشکدهٔ معروف مغها در شیز واقع است و پادشاهان ایران در هنگام بتخت نشستن پیاده بزیارت آن می آمدند اهالی مراغه این ناحیه را گزن مینامند» هرچند که مسعر بن المهلهل نمیگوید که اسم آتشکده شیز چه بوده ولی جز بآذرگشسب خیال کسی بآتشکدهٔ دیگری متوّجه نمیشود همچنین آتشکده نار درخش (آذر درخش) شیز که یاقوت از مؤلف دیگری نقل میکند باید اسم دیگر آذرجُشنس (یعني آذرگشسب) ابن خرداذبه باشد که گفتیم بقول او در شیز واقع و نزد مجوسان بسیار محترم است و پادشاهان ایران را رسم بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده از مداین بزیارت آن مي آمدند

چنانکه ملاحظه میشود گذشته از تخت سلیمان حالیه که چند تن از دانشمندان محل آذرگشسب در آنجا تصور نموده اند اردبیل که در شاهنامه محل دز بهمن و بعد آذرگشسب شمرده شده و کوه اسنوند که در بندهش آمده

و شاید کوه سبیلان یا سولان حالیه نزدیک اردبیل باشد؟ و بخصوصه مراغه و اراضي نزدیك آن نیز قابل توجه است در انجام باید بگوئیم که تعیین محل شهر شیز یا گنجك و پرستشگاه با شکوه آذرگشسب بسته بتحقیقات و کشفیات آینده است عجالةً چنان بنظر میرسد که آذرگشسب مانند بانی خود کیخسرو از جهان روی برتافته باشد چه دشتها و کوهها و درههای آذربایجان نیز از در بر داشتن سنگهاي فرو ریخته آن کاخ مقدس نیز بی بهره مینماید

گذشته از آذرگشسب آتشکدهٔ دیگری نیز در بالای کوه کوشید میان فارس و اصفهان منسوب بکیخسرو و نار کوشید موسوم بوده است[۱] حمداله مستوفی قزوینی همین آتشکده را اسم برده دیر کوشید نامیده است[۲]

☆ ☆ ☆

اینك برگردیم بسر کیخسرو.

فرازندهٔ جوشن و زین اسب فروزندهٔ فرّخ آذر گشسب

کیخسرو چندی پس از مراجعت از آذرگشسب لشکری آراسته بسرکردگی طوس از برای خونخواهی پدرش سیاوش بتوران فرستاد از خیره سری طوس برادر کیخسرو (پسر سیاوش و جریره) فرود کشته شد ایرانیان روی رستگاری ندیده برگشتند کیخسرو بار دوم طوس را بجنگ افراسیاب فرستاد پس از چندی زد و خورد در یك جنگ تن بتن گروهی از ناموران توران بدست پهلوانان ایران کشته شد از آنجمله پیران بدست گیو گرفتار گشته بفرمان کیخسرو بند از بندش جدا کردند افراسیاب بگریخت و تورانیان زنهار خواستند خبر مرگ پیران در بیکند بافراسیاب رسیده دیگرباره بایران تاخت پسروی شیده بدست

۱ رجوع شود به سنی ملوك الارض چاپ برلین ص ۲۷

۲ نزهة القلوب ص ٦٩ رجوع شود به Iranian Influence on Moslem Literature Part I. Translated from the Russian of M. Inostranzev with supplementary appendices from Arabic sources by G. K. Nariman; Bombay 1918. p. 204.

کیخسرو کشته شد بناچار پادشاه توران از میدان روی گردانیده به بهشت کنگ پناه برد کیخسرو از پی او رفت جهن و کرسیوز گرفتار ایرانیان شدند افراسیاب خود را رهانیده فرار کرد تمام خاك توران بدست کیخسرو افتاد اما لشکر فغفور چین بیاري افراسیاب شتافت دو باره آتش جنگ زبانه کشید افراسیاب زخم برداشته بناچار از میدان برگشت و بآطرف دریا در کنگ دژ که سیاوش ساخته بود پناه برد کیخسرو نیز برای دستگیر نمودن او از پی رفت در هیچ جا اثری از او نیافته نا امید برگشت فقط امیدش در این بود که با توجه ایزدی کامیاب خواهد شد و انتقام پدرش را از افراسیاب خواهد کشید از برای رسیدن باین آرزو باجدش کیکاوس بآذربایجان بپرستشگاه آذرگشسب رفتند

نشستند چون باد هردو باسب دمان تا در خان آذر گشسب

در آنجا بستایش و نماز پرداختند و از خداوند پیروزي وکامیابي خواستند افراسیاب از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا اینکه در بالای کوه بنزدیك بردع (بردعه) در غاری پنهان شد هوم پارسا که در همان کوه منزوی بود اورا شناخته در بند نموده خواست بنزد کیخسرو به برد اما در راه افراسیاب از بند او رهائی یافته در دریای خنجست فرو رفته پنهان شد کیکاوس و کیخسرو واقعه را باز یافته از آذرگشسب بکنار دریاچه آمدند بتدبیر هوم برادر افراسیاب کرسیوز را که اسیر ایرانیان بود در کنار دریا پالهنگ بگردنش انداخته بخروش در آورند افراسیاب را مهر برادری بیقرار ساخته از آب بیرون آمد آنگاه اورا دستگیر نموده هر دو را از برای انتقام خون سیاوش کشتند [1] کیکاوس نیز چندی پس از کشته شدن افراسیاب از جهان درگذشت کیخسرو پس از شصت سال

---

[1] در جلد اول ص ۲۰۹-۲۱۰ مفصلاً از هوم و گرفتار شدن افراسیاب صحبت داشته ایم در این جا یاد آور میشویم که بردعه در جائي که افراسیاب پنهان بوده نزدیك گنجك یا شهر شیز بوده که کیکاوس با نوه اش در آتشکده آذرگشسب آنجا بعبادت مشغول بود (رجوع شود بمعجم‌البلدان به کلمه بردعه) دیگر اینکه دریاچه خنجست همان چئچست اوستاست که دریاچه ارمیه باشد و درکنار آن افراسیاب و کرسیوز بسزا رسیدند بنا بمندرجات شاهنامه این دریاچه را نباید چندان از آذرگشسب دور پنداشت

پادشاهی از دنیا دل سرد شد یك هفته بنماز و ستایش ایستاد و فرمان داد که کسی را نزد او بار ندهند در روز هشتم یلان و ناموران از او سبب دلتنگی و گوشه گیری پرسیدند کیخسرو در پاسخ میگوید که از کسي آزرده و دلتنگ نیست فقط اورا آرزوي سفر اخروی است بزرگان ایران چنان پنداشتند که در کیخسرو نیز مانند کیکاوس اهریمن رخنه نموده اورا باندیشه خام انداخت گیو بفرمان پدرش گودرز بزابلستان شتافته تا زال و رستم را از بدبختی آینده ایران آگاه سازد کیخسرو دوباره و سه باره بخلوت نشست و در بروی دیگران بسته بستایش پرداخت وکسی را بخود راه نداد شبی سروش را در خواب دید که باو مژده کامیابی و توفیق سفر مینوی داد و گفت لهراسب را جانشین خود گردان زال چون بایران رسید سبب رخ پنهان داشتن کیخسرو پرسید شاه در پاسخ گفت که آنچه او از هرمزد خواستار بود باو مژده کامیابی داده شد و گناهان او بخشیده شده از این سراي خاکی رسته بجهان مینوی جاوداني روی خواهد نهاد سران و بزرگان باو شوریده پرخاش کردند و سخنان وی را یاوه و ناسزا پنداشته و اورا فریفته اهریمن انگاشتند اما از صبر و ملایمت و متانت کیخسرو دانستند که در شاه یزدان پرست اهریمن راه نیافته بلکه پرتو ایزدی رهنمون او ست کیخسرو سران و بزرگان و لشکریان را در دشتی گرد آورده هر یك را بارمغان و بخششی بنواخت و لهراسب را جانشین خود خواند زال گفت چنین بی نام و نشاني را بپادشاهي نخواهیم آنگاه کیخسرو درخصوص لهراسب گفت

نبیره جهاندار هوشنگ هست همان راد و بینا دل و پاکدست
ز تخم پشین است و از کیقباد دلی پر ز دانش سری پر ز داد
مرا گفت یزدان بدو کن توروی نکردم من این جز بفرمان اوي

ناموران پس از شنیدن این سخنان او را بپادشاهي پذیرفته برازندهٔ تاج و تخت و دارندهٔ فرّ ایزدی دانستند پس از آن کیخسرو کسان خود را بدرود گفته بآهنگ سفر مینوی با دستان و رستم و گودرز و گیو و بیژن و گستهم و

فریبرز و طوس و صد هزار ایرانیان باخروش و ناله بکوه و دشت روی نهادند ناله و خروش سودی نه بخشید آنچه سران و بزرگان التماس نمودند که کیخسرو از خیال خود منصرف شود اثری نکرد و بیاران و مهتران گفت که او را تنها گذاشته برگردند زیرا که بالاتر راه سخت و بی آب و علف است کسی که دارای فرّ ایزدی نیست از آن ریگ زار نتواند گذشت سه تن از ناموران که زال و رستم و گودرز باشند برگشتند اما طوس و گیو و فریبرز و بیژن برنگشتند یك شبانروز با کیخسرو رفتند پس از پیمودن بیابان بچشمهٔ رسیدند شب را در آنجا ماندند کیخسرو بیاران گفت فردا صبح کسی مرا نخواهد دید و شما هم این‌جا نمائید زیرا که برف خواهد بارید و شما دچار خواهید شد

همراهان کیخسرو بخفتند چون در بامداد بیدار شدند شاه را ندیدند چندی بي او گشتند از گردش بسیار خسته شده دوباره بهمان سرچشمه باز آمدند و گمان نمیکردند که در هوای خوش برف تا هنگام آنان را دچار سازد در آنجا چیزی خورده بخواب رفتند ناگاه باد و دمه برخاست چندان برف بارید که همه را هلاك کرد

اینك به بینیم از کیخسرو از این پادشاه پارسا و پرهیزکار که آغاز و انجام شگفت آمیزی داشته و کارش همه دین پروری و دادگستری بوده و در داستان ملی ما بسان پیغمبری تعریف شده در کتاب مقدس ایرانیان تا بچه اندازه سخن رفته و بکدام یك از اعمالش اشاره شده است

خسرو که معرّب آن کسری و در یونانی خسروئس Xosroes شده در اوستا هئوسروه [Avestan script] Haosravah آمده لفظاً یعنی نیکنام یا کسی که بخوبی مشهور است و دارای آوازه و شهرت نیك است هئوسرونگهه [Avestan script] اسم مجرّد است یعنی شهرت خوب و آوازهٔ نیك در سانسکریت سئوسروَس Sausravasa میباشد این کلمهٔ بمعنی مذکور در تشتریشت فقرهٔ ٤ و در مهریشت فقرهٔ ۳۳ استعمال شده است هئوسرونگهن [Avestan script] صفت است یعنی دارندهٔ شهرت خوب یا نامور در بهرام یشت فقرهٔ ۳۹ استعمال گردیده است [1]

[1] لومل Lommel در ترجمهٔ یشتهاي خود آن را اسم خاص پادشاه گرفته یعنی کیخسرو

هئوسروه [Avestan] گذشته از اینکه اسم کسی است اسم دریا چه ای (وئیری [Avestan]) نیز میباشد در زامیادیشت فقرهٔ ٥٦ که بزودی بآن خواهیم پرداخت آمده همچنین در آتش بهرام نیایش فقرهٔ ٥ و در دوسیروزهٔ کوچك و بزرگ فقرهٔ ۹ اول بکیخسرو و بعد بدریاچهٔ خسرو درود فرستاده شده است در فصل ۲۲ بندهش فقرهٔ ۸ آمده: «دریا چه هوسرو (خسرو) در پنجاه فرسنگی دریا چهٔ چچست (ارمیه) واقع است [1] در دو فقرهٔ مذکور فقط بکیخسرو درود فرستاده شده و با عنوان کي آمده است گذشته از این دو فقره در جاهائی که از کیخسرو اسم برده شده بحسب ترتیب یشتها از این قرار است:

(نخست) در آبان یشت در فقرات ٤۹–٥۰ آمده: «یل ممالك ایران و متّحد سازنده کشور خسرو از برای فرشتهٔ آب ناهید رو بروی دریا چهٔ ژرف و پهن چئچست (ارمیه) صد اسب و هزارگاو و ده هزار گوسفند قربانی کرده از او درخواست که اورا در همهٔ ممالک بزرگترین شهریار گرداند و بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانهای ستمکار چیر سازد که گردونه اش درتکاپو پیش از گردونه دیگران باشد و درکمینگاه گرفتار نشود ناهید حاجتش را بر آورده او را کامروا ساخت» در این جا خسرو بدون عنوان کی آمده است صفتی که غالباً در اوستا از برای کیخسروآورده شده اولی اَرشَن [Avestan] میباشد یعنی دلیر و یل و پهلوان دومی هَن‌کَرِمَ [Avestan] han-kerema که آن را میتوان استوار سازنده یا متّحد کننده ترجمه کرد لابد این صفت باین مناسبت است که او استحکام و اتحادی بممالک ایران بخشید و دشمن دیرینه ایران افراسیاب را شکست داده کشت ودست تورانیان را از ایران دور داشت در فقرهٔ فوق نیز کیخسرو همان طوری که در داستان ملی ماست بسیار توانا و زبردست و درهمه جا پیروزمند و همه فرمانبردار او و در میدانهای جنگ کامروا تعریف شده است

---

[1] وست West احتمال میدهد که این دریا چه وان یا سوان باشد

رجوع شود به S.B.E. Vol. V. p. 86.

و به Zend-Avesta par Darmesteter vol. II. p. 681.

دیگر اینکه در این فقره می بینیم که کیخسرو در کنار دریاچهٔ چئچست [Avestan] از برای ناهید نذر نموده و بعدها هم خواهیم دید که در نزدیك همین آب از پدر خودانتقام کشیده افراسیاب را کشت همین اسم است که در شاهنامه تحریف شده خنجست شده بجای اینکه مثل کتب پهلوی چیچست باشد یعنی دریاچه ارمیه

(دوم) در فقرات ۱۷ـ۱۸ گوش یشت (درو اسپ یشت) در این جا هوم در بلندترین قلهٔ کوه هرا از برای درواسپ فرشتهٔ نگهبان ستوران نذر نموده خواستار است که افراسیاب نابکار تورانی را در بند آورد و او را دست بسته بنزد کیخسرو برد تا او را روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست بکشد آن پسر کیفرکشنده از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر وایزد درو اسپ هوم را کامروا ساخت

هئوم [Avestan] Haoma در اوستا همان هوم نامور شاهنامه است که در کوه منزوی بوده خدای را میپرستید[1] کوه هرا [Avestan] Harā نیز در آنجائی که هوم نذر نموده همان است که امروزه هربرز یاالبرز گوئیم[2] اما اغریرث که درفقرهٔ فوق و در فقراتی که بعد خواهد آمد دراوستا اغرَئرثَ [Avestan] Aghraeratha میباشد[3] برادر افراسیاب و کرسیوز است و برخلاف دو برادرش در مزدیسنا از نیکان شمرده شده و در فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۱ فروهر پاکش در ردیف نامورانی مانند جم و فریدون و اشنر و زوو منوچهر و پادشاهان کیانی ستوده شده است اغریرث با اینکه برادر پادشاه توران و سپهبد سپاه افراسیاب است اما محبت مخصوصی بایران داشته و بهمین جرم بفرمان افراسیاب کشته شد زیراکه او ناموران ایران را که پس از شکست یافتن نوذر پسر و جانشین

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۰

۲ رجوع شود بجلد اول ص۱۳۱

۳ رجوع شود بجلد اول ص۲۱۱

منوچهر (پادشاه پیشدادی) گرفتار تورانیان شده بودند از بند رهانیده آزاد ساخت [۱]

(سوم) باز در گوش یشت فقرات ۲۱—۲۲ از این قرار: «از برای درواسپ یل ممالك ایران و متحده سازنده کشور خسرو (بدون کی) روبروی دریاچهٔ ژرف و بهن چئچست صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرده و آب زَوْر نذر نموده از او درخواست که اورا بکشتن افراسیاب نابکار تورانی در روبروی دریاچهٔ ژرف و بهن چئچست کامروا سازد آن پسرکیفرکشندهٔ از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر درواسپ اورا کامیاب ساخت»

(چهارم) در فروردین یشت فقره ۱۳۲ پس از یاد کردن فروهر کیقباد و کی اپیوه و کیکاوس و کی آرش و کی پشین و کی ویارش و کی سیاوش

---

۱ در فصل ۳۱ بندهش در فقرات ۲۰-۲۲ مندرج است: «از اغریرث گوپت شاه بوجود آمد وقتی که فراسیاو منوچهر را با ایرانیان در کوه بدشخوارگر اسیر نمود و درمیان آنان پریشانی و ویرانی و قحطی افکند اغریرث از درگاه ایزدی خواستار شد که او را کامیاب گرداند تا سپاه و ناموران ایران را از تنگنا برهاند فراسیاو اغریرث را از این کار ناصوابش کشت اما در پاداش (عمل نیك) پسری مثل گوپت شاه از او بوجود آمد» در فصل ۲۹ بندهش فقرهٔ ۵ اغریرث پسر پشنگ یکی از جاودانیها و شهریار مملکت ساوکوستان Saukavastān شمرده شده در فقرهٔ ۱۳ همین فصل مندرج است: مملکت ساوکوستان در طرف شمال در سر راه ترکستان و کنستان واقع است یوستی Justi در ترجمه بندهش خود (ص۱۷۳) این مملکت را کاشغر تصور کرده است اغریرث همیشه در اوستا با صفت نَرَوَ Narava آمده نظر بترکیب کلمه باید اغریرث یکی از اعضاء خاندان نرو Naru باشد اما بنا بمندرجات بندهش و شاهنامه اغریرث پسر پشنگ و برادر کرسیوز و افراسیاب است در سلسلهٔ نسب این خاندان نرو نام وجود ندارد باوجود این گروهی از دانشمندان مثل اشپیگل و دارمستتر و بارتولومه و لومل نَرَوَ را اسم خانوادگی اغریرث گرفته اند اما دُهارله De Harlez آن را Valeureux و گلدنر held ترجمه کرده اند یعنی دلیر و پهلوان رجوع شود بترجمهٔ اوستای این مستشرقین بفقرهٔ ۱۸ گوش یشت نگارنده آن را دلیر ترجمه کرده ام نظر باین است که در اوستا کلمهٔ نَرْ گذشته از اینکه در مقابل ماده استعمال شده بمعنی دلیر و جنگی هم آمده است مستشرقین هیچ دلیلی ندارند که (نَرَوَ) را اسم خانوادگی بدانند فقط ترکیب کلمه آنان را باختیار کردن این معنی گماشته است نگارنده در معنی مذکور منطق را رعایت کرده ام نه صرف و نحو را

فروهر پاکدین کیخسرو ستوده شده و فقرات بعد که ۱۳۳—۱۳۵ باشد نیز متعلق است بکیخسرو یعنی در این فقرات سبب ستایش فروهر کیخسرو و مزیّتهای این ستایش ذکر شده است

(پنجم) در رام یشت فقرات ۳۱—۳۳: «ائوروَسارَ Aurvasāra بزرگ مملکت در بیشهٔ سفید در روی تخت زرین و بالش زرین و فرش زرین, نزد برسم گسترده و با کف دست سرشار ایزدهوا, اندروای را بستود و از او درخواست که او را بدست کیخسرو یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور گرفتار نسازد و کیخسرو بکشتن وی کامیاب نگردد و که او بتواند خود را از دست کیخسرو برهاند اما اندروای درخواست او را نپذیرفت و نذرش مقبول نیفتاده کامروا نشد برخلاف کیخسرو کامیاب گشته ائوروَسارَ را در تمام بیشه‌های ایران شکست داد» در این فقرات یک بار خسرو بی عنوان و دو بار با عنوان کی آمده است در شاهنامه که سر چشمهٔ عمدهٔ داستان ملی ماست از این ائوروَسارَ که یکی از رقبای کیخسرو است یادی نشده است

(ششم) در ارت یشت فقرات ۳۷—۳۸ در این فقرات مثل فقرات ۱۷—۱۸ گوش یشت که ذکرش گذشته از کیخسرو یاد شده جز اینکه در این جا هوم بفرشتهٔ توانگری, ارت متّوسل شده و از برای او نذر نموده خواستار است که او را بدستگیر نمودن افراسیاب و دست بسته بنزد کیخسرو بردن کامیاب سازد

(هفتم) باز در ارت یشت فقرات ۴۱—۴۲ از این قرار: خسرو (بی عنوان کی) یل ممالك ایران و متحد سازندهٔ کشور فرشتهٔ توانگری ارت را ستوده خواستار است که وی را کامیاب سازد تا اینکه او روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست افراسیاب نابکار تورانی را تواند کشت او پسر کیفر کشنده از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر

(هشتم) در زامیاد یشت فقرات ۷۴—۷۷: در این فقرات آمده که فر کیانی چندی بکیخسرو متعلق بوده است مندرجات این فقرات همان است که

در فقرهٔ ۵۰ آبان یشت و در فقرات ۱۳۳ـ۱۳۵ فروردین یشت ذکر شده جز اینکه در این جا کیخسرو از پرتو فرکیانی افراسیاب و برادرش کرسیوز را در زیر بند آورده از سیاوش دلیر و اغریرث دلیر انتقام کشید

(نهم) باز در همین یشت در فقرهٔ ۹۳ آمده : "از پرتو گرز پیروزمندی بوده که افراسیاب تورانی بکشتن دروغپرست زئینیکو Zainigu [1] کامیاب شد و کیخسرو بکشتن افراسیاب کامروا گردید" در هردوجای زامیاد یشت کیخسرو با عنوان کی آمده است: کرسیوز برادر افراسیاب که در اوستا کَرِسْوَزْدَ Keresvazda میباشد همان است که بسعایت وی افراسیاب داماد خود سیاوش را کشت این اسم لفظاً یعنی لاغر (کم) دوام

(دهم) در آفرین پیغمبر زرتشت فقرهٔ ۷ در این جا پیغمبر بکی گشتاسب آفرین خوانده فرماید " بکند تو مانند کیخسرو از نا خوشي و مرگ ایمن گردی" در این فقره بجاوداني بودن کیخسرو اشاره شده است چنانکه در شاهنامه دیده ایم که کیخسرو شصت سال پس از پادشاهی از دنیا دل سرد شده خدای را ستایش نموده درخواست که وی را بسوی خود خواند آرزویش بر آورده شد از نظرها ناپدید گردید در سنّت و کتب پهلوی هم خواهیم دید که کیخسرو از جاودانیهاست و از برای او مرگ طبیعی قائل نشده اند این است آنچه در اوستا راجع بکیخسرو آمده چنانکه ملاحظه میشود آنچه در شاهنامه و کتب تواریخ درخصوص او گفته شده در کتاب مقدس ایرانیان نیز این سنّتهای کهن یاد شده است از رقیب وی افراسیاب پادشاه توران زمین که در اوستا فرنگرسیّن Franrasyan آمده و از هنگ وی در اوستا هنکنَ Hankana در جلد اول در مقالهٔ افراسیات (ص ۲۰۷ــ۲۱٤) صحبت داشته ایم [2]

---

۱ راجع به زئینگو = زنگیاب بآغاز مقالهٔ کیکاوس و بتوضیحات فقرهٔ ۹۳ زامیاد یشت ملاحظه شود معني لفظي این اسم معلوم نیست رجوع شود به Iran. Namenbuch von Justi S. 495

۲ کلمهٔ افراسیاب را مورخین مشرقي جناح‌الطاحونه یعني پرهٔ آسیا معني کرده اند البته این معنی درست نیست رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۱

گفته ایم کیخسرو در سنّت ایرانیان از جاودانیهاست و یك فقره از مندرجات دینکرد راراجع باین موضوع در آغاز این مقاله ذکر کرده‌ایم (ص ۲۴۰) در کتاب نهم دینکرد نیز در فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۱ کیخسرو در جزو هفت جاودانیها شمرده شده است در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ۵۹—۶۳ پس از ذکر اینکه کیخسرو افراسیاب را کشت و بتخانهٔ کنار دریا چهٔ چچست را ویران کرد او از پرتو کردار نیکش در روز واپسین بر انگیخته و از یاوران سوشیانت پیروزگر شمرده شده است همچنین ناموَرانی که در سفر اخیر با کیخسرو همراه بودند و بقول فردوسی پس از غایب شدن شاه در زیر برف مانده هلاك شدند در مزدیسنا از جاودانیها میباشند و در روز واپسین ظهور کرده سوشیانت را در نو نمودن جهان یاوری خواهند کرد در فصل ۲۹ بندهش فقرهٔ ۶ از توس پسر نوذر و گیو پسر گودرز در جزو جاودانیهای دیگر اسم برده شده است در صد در بندهش فصل ۳۵ کیخسرو و طوس و گیو و پشوتن و سام نریمان از جاودانیهائی هستند که در روز واپسین از یاوران اوشیدرماه خواهند بود از طوس که در اوستا توسَ Tusa آمده و در آبان یشت فقرات ۵۳—۵۴ و ۵۷—۵۸ از او و رُقبای وی پسران ویسه و کارزار وی با تورانیان سخن رفته در جلد اول (ص ۲۱۶—۲۱۸) از همه آنان صحبت داشته ایم

همانطوری که داود و سلیمان از پادشاهان بنی اسرائیل در ادیان سامی از پیغمبران شمرده شده اند کیخسرو پادشاه ایران نیز در مزدیسنا مقام تقدس و و جنبهٔ روحانی دارد چنانکه حمزه اصفهانی نوشته (ص ۲۷): ایرانیان کیخسرو را پیغمبری دانسته اند

در انجام متذکر میشویم که برخی از مستشرقین بیهوده بخود زحمت داده که ثابت کنند کیخسرو همان کورش سرسلسلهٔ هخامنشی (۵۵۹—۵۲۹ پیش از میلاد) است این عقیده باندازهٔ نامربوط و بی اساس و غیر منطقی است که بهیچ وجه بآن نمی ارزد کسی وقت تلف نموده چیزی در خصوص آن بگوید یا بنویسد واست است برخي از اعمال کیخسرو آن طوری که در

داستان ملی ماست شبیه است برخی از اعمال کورش هخامنشی از آنجمله بزرگ شدن کورش درمیان شبانان آن طوری که هرودت و مورّخین دیگر یونانی ذکر کرده اند بخوبی یاد آور داستان کودکی کیخسرو است قسمتی از اخبارات این مورخین راجع بهخامنشیان افسانها و داستانهائی بوده که در همان عهد درمیان ایرانیان رایج و بگوش یونانیها رسیده بوده است

اینك از برای مزید اطلاع مندرجات هرودت (I. 107—130) راجع بولادت کورش بطور اختصار نقل میشود، «استیاج آخرین پادشاه ماد در خواب دید که از دخترش مند[1] چندان آب فروریخت که شهر وهمه آسیا را غرق کرد موبدان این خواب را چنین تعبیر کردند که از این دختر پسری بوجود خواهد آمد که تاج و تخت استیاج را خواهد بر انداخت بنابر این استیاج دخترش را بیک ایرانی در فارس موسوم به کمبوجیا بزني داد تا از مملکت ماد دور باشد و فرزندش نتواند بتاج و تخت استیاج دست اندازی کند دگر باره استیاج در خواب دید که از شکم دخترش شاخهٔ رزی روئیده سراسر اسیارا فراگرفت باز موبدان تعبیر کردند که از دخترش فرزندی بوجود خواهد آمد که بجای استیاج پادشاهی خواهد کرد استیاج دخترش را که آبستن بود از فارس بنزد خود خواند و میخواست که بچه اش را بکشد وقتی که کورش متولد شد استیاج او را بوزیرش هارپگوس Harpagos داده که او را بخانه خود برده بکشد[2] اما هارپگوس او را نکشت و بیکی از شبانان استیاج موسوم به مهرداد سپرد که او بچه را در بالای کوه گذاشته تا تلف شود مهرداد بنا بخواهش زنش بچه را نکشت و بجای بچه خود نگهداری کرد تا اینکه کورش بسّن دوازده سالگی رسید و درمیان بچگان شبانان رشد نمود روزی در هنگام بازی منازعهٔ میان او و یکي از پسران اشراف روی داد و بنزد استیاج شکایت کردند از اینکه بچه شبانی بشریف زادهٔ برتري جسته است کورش را پیش استیاج بردند و او بقیافه و حرکات

[1] اسم این دختررا هرودت Mandane ضبط کرده این اسم باید حالیهٔ در فارسي مند باشد که در فرهنگها عنبر سیاه ضبط شده است

[2] ترکیب فرس اسم هارپگوس Harpagos معلوم نیست

کودک دریافت که او باید از خاندان پادشاهی باشد و بعد بنا بتقریر شبان حدسش بیقین پیوست موبدان باستیاج گفتند که خواب تو تعبیر شد دختر زادهٔ تو در بازی پادشاه شد و بکودکان دیگر در ده فرمان راند دیگر احتمال خطری نمیرود کورش را با مادرش بفارس روانه کرد اما از برای انتقام کشیدن از هارپکوس که حکم او را مجری نداشته بود امر کرد در پنهانی پسر بچهٔ هارپکوس را گرفته بکشند و از گوشت او طعامی بپزند پس از آن هارپکوس را بمهمانی خوانده غذای مذکور را باو خوراند و بعد از اتمام غذا سر و اعضاء بچه را باو نمود هارپکوس دانست که گوشت پسر بچه خود را خورده است کورش وقتی که بزرگ شد بدستیاری همین هارپکوس که همیشه کین استیاج در دلش بوده تاج و تخت ماد را بدست آورد»

قسمت اخیر این خبر باندازهٔ پست و زشت و مخالف دین و آئین و رسم ایرانیان قدیم است که ابداً نمیتوان احتمال داد که چنین داستانی در ایران ساخته شده بیونانیان رسیده باشد گذشته از اینکه مورخ دیگر یونانی کتزیاس Ktesias طبیب اردشیر هخامنشی (۴۰۴–۳۶۱ پیش از میلاد) مینویسد که این خبر هرودت دروغ است, خود این داستان تنفر انگیز بهترین دلیل است که از مأخذ ایرانیان نیست چه تنفر فوق العادهٔ که ایرانیان قدیم بلاشه داشته اند و تنفری که بخصوصه از آئین ایران سرایت کرده ابداً مجال ساختن چنین داستانی بایرانیان نمیداده آنهم خوراندن لاشه بکسی و آنهم از طرف پادشاهی که بکلّی ضد مردانگی و بزرگ منشی ایرانیان قدیم است سراسر داستانهای ما پر از پهلوانی و مردانگی و بزرگی و جاه و جلال است

حتی دشمنان را هم که تورانیان باشند پست بقلم نداده اند آنان نیز پهلوان و جنگجو و غیرتمند و رادمرد و با داد و دهش و دانا و هوشیار تعریف شده اند جز از جادوئی عمل پست و زشت دیگری از برای آنان نه پسندیده اند سلوك افراسیاب تورانی با وزیرش پیران در سر دختر زاده اش کیخسرو ابداً شبیه بسلوك استیاج پادشاه ماد با وزیرش هارپکوس در سر دختر زاده اش کورش نیست افراسیاب پس از آنکه دانست پیران کیخسرو را

نکشت شاد شد و از پیران خوشنود گردید و سپاس گفت و پیران هم با وجود محبتی که بکیخسرو داشت بمملکتش خیانت نه نمود بلکه درجنگ بضّد کیخسرو خود و کسانش را فدای افراسیاب و وطنش توران کرد

کی لهراسب

کنون تاج و اورنگ لهراسب شاه بیارایم و بر نشانم بگاه (فردوسی)

كي لهراسب پس از کیخسرو بتخت نشست گفته ایم بقول شاهنامه لهراسب ازخانوادهٔ کیان از پشت پشین و کیقباد است در تاریخ بلعمی مندرج است که کیخسرو پیش از غیبت همهٔ سپاه و رعیت را گرد کرد و گفت این مملکت و حکومت هرکرا خواهید بدهید "گفتند پس ما را مردی نامزد کن تا این مملکت بدو دهیم لهراسب آنجا نشسته بود از اهل البیت ملك بود و کیخسرو انگشت بسوی او فرازکرد و خاموش گشت" حمزهٔ اصفهانی مینویسد کیلهراسب پسر عموی کیخسرو بوده زیرا که لهراسب بن کیاوجان بن کیمنش بن کیفشین ابن کیافوه بوده است

ابوریحان مینویسد کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد بوده است مسعودی نیز سلسلهٔ نسب لهراسب را مثل حمزهٔ نوشته است همچنین در مجمل التواریخ جز اینکه در این کتاب اخیر کیاوجان یا کیوجی افتاده است ابن الاثیر مثل حمزه اصفهانی لهراسب را پسر عموی کیخسرو نوشته است محمد بن جریر طبری در آغاز تاریخ ساسانیان نسب ساسانیان را بپادشاهان کیانی رسانده در سلسله نسب اردشیر بابکان مینویسد: "اردشیر پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر مهر مس[1] پسر ساسان پسر بهمن

---

[1] در متن تاریخ طبري مهر مَس آمده آستاد نولدکه Nöldeke احتمال میدهد که تلفظ درست این اسم مهرسان باشد بنظر نگارنده (گذشته از اینکه چنین اسمي در جاي دیگر در جزو سلسلهٔ ساسانیان دیده نشده) این اسم تحریف شده نیست مس در پهلوي که اکنون در فارسی مَه گوئیم بمعنی بزرگ است مثل مسمغان در لهجهٔ دری که مصطلح زرتشتیان ایران است ما مَس یعني مادر بزرگ و با مَس یعني پدر بزرگ بنابر این مهر مَس درست اسمی است مثل بزرگمهر و بزرجمهر معرب از وچورگ‌متر Vačurgmitr پهلوي است که وزیر خسرو انوشیروان بوده این اسم را نیز بوزرجمهر گویند

پسر اسفندیار پسر بشتاسب پسر لهراسب پسر کی اوگی پسر کی مانوش [۱] بوده است در بندهش فصل ۳۱ فقرهٔ ۲۸ مندرج است: "لهراسب پسر اوزاو (زاو) پسر مانوش پسر کی پیشین پسر کی اپیوه پسر کی کواد بود" چنانکه ملاحظه میشود لهراسب از خاندان قباد است پسر یا نوه و نبیرهٔ کیخسرو نیست در فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۷ از آخرُورَ Axrūra نامی اسم برده شده که از خاندان یا پسر خسرو است با بودن چنین پسری وجه مناسبت بپادشاهی رسیدن لهراسب معلوم نیست جز اینکه تصور کنیم که این پسر پیش از غیبت کیخسرو مرده بوده یا اینکه این خسرو در فقرهٔ مذکور غیر از کیخسرو پادشاه است و این شق اخیر بیشتر احتمال دارد .

از لهراسب به بعد اوضاع کیانیان رنگ و روی دیگری بخود گرفته دیگر صحبت از پایتخت استخر نیست بلکه بلخ پایتخت ایران است و در آثارالباقیه بهمین مناسبت لقب لهراسب بلخی ضبط شده است دیگر اینکه در عهد او دین یکتا پرستی در ایران رواج گرفت جنگهائی که میان ایرانیان و تورانیان واقع شده جنگهای دینی است برخلاف جنگهای پیش که از برای خونخواهی بود مثل جنگ کینخواهی ایرج در عهد پیشدادیان و جنگ کیخسرو و افراسیاب از برای انتقام خون سیاوش ره و رسم یکتا پرستي که بواسطه پیغمبر زرتشت اسپنتمان درمیان ایرانیان رواج گرفته بود سبب ناخوشنودی تورانیان دیویسنا گشته جنگهای سخت برانگیخت فردوسی میگوید که لهراسب در بلخ آتشکدهٔ برزین ساخت و در شاهنامه دو پسر منسوب باوست یکی گشتاسب و دیگري زریر مدت پادشاهی او ۱۲۰ سال بود بندهش در فصل ۳۱ فقرهٔ ۲۹ مینویسد: "از لهراسب, گشتاسب و زریر و برادران دیگر بوجود آمدند" در فصل ۳٤ بندهش فقرهٔ ۷ مدت پادشاهی او نیز ۱۲۰ سال معین شده

---

۱ کیاوجان و کیوجی و اوگي هر سه یك اسم است که تحریف شده باهمدیگر فرقي پیدا کرده است ترکیب اصلی و قدیمی این اسم معلوم نیست ولی احتمال برده میشود که همان اسم زاو یا اُوْزَوَ Uzava باشد که باین هیئتها در آمده است

رجوع شود به

Tabari übersetzt von Nöldeke S. 2.

Irani. Namenbuch von Justi S. 231.

کلیهٔ مورخین هم همین مدت را ذکر کرده اند بقول دقیقی در شاهنامه لهراسب از تاج و تخت چشم پوشیده در آتشکدهٔ نوبهار جای گزید و در آنجا بستایش و پرستش خدای پرداخت[1] و پسرش گشتاسب را جانشین خود گردانید

در فقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت که از کلیهٔ پادشاهان و شاهزادگان کیانی یاد شده از لهراسب اسمی نیست همچنین در فقرهٔ ۷۱ زامیاد یشت در جزو پادشاهان و شاهزادگان کیانی اسم او ذکر نشده پس از ذکر اسم کیخسرو در فقرات ۷٤ـ۷۷ در زامیاد یشت از زرتشت در فقرات ۷۹ـ۸۲ یاد شده و پس از آن از کي گشتاسب در فقرات ۸۳ـ۸۷ سخن رفته بدون اینکه درمیان کیخسرو و کی گشتاسب ذکري از لهراسب شده باشد عجب در این است که در فهرست بسیار بلند فروردین یشت که از کلیهٔ پادشاهان پیشدادی و کیانی و گروهی از ناموران و دلیران و بزرگان و پارسایان اسم برده شده از لهراسب سخنی نیست

فقط در یك فقرهٔ اوستا اسم او موجود است آنهم بواسطه پسرش گشتاسب از او اسم برده شده و آنهم بدون عنوان کي و آن فقرهٔ ۱۰۵ آبان یشت است از این قرار: "زرتشت در آریا ویج درکنار رود دائیتیا با هوم و برسم و با پندار و گفتار و کردار و با آب زَور فرشتهٔ آب ناهید را ستوده از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای اردویسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر لهراسب را هماره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد, بحسب دین سخن گوید, بحسب دین رفتار کند نذر و ستایش زرتشت پذیرفته شده کامروا گردید"

لهراسب در اوستا اَاُورْوَتْ اسپ [illegible] Aurvat-aspa آمده لفظاً یعني تیز اسب, تند اسب مکرراً همین کلمه صفت از برای خورشید استعمال گردیده خورشید تیز اسب گفته شده است[2] و بسا هم این صفت از برای اَپَمْ نپات که یکی از ایزدان آب است آمده است[3]

---

۱ رجوع شود بمقاله گئوتم در همین جلد ص ۳۲—۳٤

۲ رجوع شود به خورشید یشت فقرات ۱ و ٦ و مهر یشت فقرات ۱۳ و ۹۰ و فروردین یشت فقرهٔ ۸۱ و یسنا ۱٦ فقرهٔ ٤ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقرهٔ ۵ وغیره

۳ رجوع شود به زامیاد یشت فقرهٔ ۵۱ و یسنا ۲ فقرهٔ ۵ و یسنا ٦۵ فقرهٔ ۱۲ وغیره

از کی لهراسب اطلاعات زیادی در دست نداریم بیشتر وقایع عهد او متعلق است بعهد کی گشتاسب که در مقالهٔ بعد در ذکر پادشاهی او بیان خواهیم کرد در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ٦٤ـ٦۷ مندرج است، "و از کی لهراسب سوذ این بوذ: کوش خدائی خوب کرد، و اندر یزدان سپاسدار بوذ، و دین پذیرفتار کی گشتاسب از تن او برهینیهست (پیدا شد)"

کی گشتاسب

بگشتاسب گفت ای جهان کدخدای رسولم بنزدیک تو از خدای
(زرتشت بهرام پژدو)

کی گشتاسب پس از گوشه گیری کی لهراسب بجای پدر بتخت نشست زن او در شاهنامه دختر قیصر روم (یونان مقصود است) تصور شده است دقیقی گوید:

پس از دختر نـامور قیصرا	که ناهید بُد نام آن دخترا
کتایونش خواندی گرانمایه شاه	دو فرزند آمد چو تابنده ماه
یکی نامور فرّخ اسفندیار	شـه کار زاری نبرده سـوار
پشوتن دگر گرد شمشیر زن	شـه نامبردار لشکر شکن

بعد فردوسی میگوید دو تن از شاهزادگان کیکاوسی نزد لهراسب بوده و توجه شاه را بخود کشیده بودند دست گشتاسب از کار کوتاه شده رنجیده خاطر از ایران بیرون رفت و بالاخره بروم (یونان) [1] رسید بتفصیلی که در شاهنامه مندرج است کتایون دختر قیصر شیفتهٔ حسن جمال گشتاسب گشته زن وی شد چنین بنظر میرسد که این داستان نسبةً نو باشد و بعدها بداستان گشتاسب افزوده شده باشد زیرا در اوستا و کتب پهلوی ذکری از کتایون نشده ناهید و کتایون

---

[1] کلیهٔ ایرانیان یونان را به روم تعبیر کرده اند اسکندر نیز رومی نامیده شده است

هر دو اسم ایرانی است در فصل ۳۱ بندهش فقرهٔ ۸ کتایون و برمایون دو برادران فریدون هستند [1] گذشته از اینکه بهیچ وجه در کتب دینی ایرانیان کتایون یا کی تابون نامی زن گشتاسب ذکر نشده و این خود دلیل نو بودن این داستان است , در عروسی کتایون با گشتاسب و دو خواهر دیگرش با شاهزادگان دیگر از اُسقف (Episcopos) سخن رفته که مراسم عقد و نکاح بجای آوردند لابد بایستی این داستان پس از نفوذ دین عیسی بوجود آمده باشد که پیشوایان این دین مراسم زناشوئی بجای آوردند فردوسی نیز مانند دقیقی کتایون را مادر اسفندیار خوانده است بنا بمندرجات اوستا و باتفاق کلیّهٔ کتب پهلوی و پازند زن گشتاسب موسوم است به هوُتس که در اوستا هوتئوسا 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬊𐬯𐬁 Hutaosā میباشد [2] و این زن مانند خود گشتاسب از خاندان نوذر که ذکرش بیاید بوده است شاید همین اسم باشد که نزد یونانیان اُتسا Atossa شده و شاعر یونانی اشیلُس Aeschylos (٥۲٥ـ٤٥٦ پیش از میلاد) در کتاب تیاتر خود "ایرانیان" و هرودت از او اسم میبرند که دختر کورش و زن داریوش بزرگ (٥۲۱ـ٤۸٥ پیش از میلاد) بوده است

در کتب دینی مزدیسنا از کي گشتاسب بیش از پادشاهان دیگر کیانی سخن رفته برای اینکه پیغمبر ایران حضرت زرتشت اسپنتمان درعهد او و پدرش ظهور نموده در هرجائی که از زرتشت ذکری شده بناچار از گشتاسب که دوست و پشتیبان و مروج دین و بقول خود اوستا پناه و بازوی کیش زرتشتی بوده نیز سخن رفته است وقایع مُهمّ عهد این پادشاه کلیّةً مربوط است بمزدیسنا گرویدن این شاه بزرتشت سبب شد که تورانیان دیو یسنا بایران تاختند وقایع این جنگ را دقیقی در هزار بیت در شاهنامه بیادگار گذاشته و پس از کشته شدن او فردوسی آن را بانجام رسانیده است بنا باتفاق مورخین کي گشتاسب ۱۲۰ سال پادشاهی کرد طبري مینویسد که سال سی ام سلطنت گشتاسب بود وقتیکه زرتشت دین خود بدو نمود حمزه اصفهانی مینویسد [3] که سال

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۱۹٤

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۷

سی ام سلطنت گشتاسب و سال پنجاهم عمرش بود وقتی که زردشت از آذربیجان بسوی وی آمد و دین خود را با و آشکار ساخت ابوریحان در آثارالباقیه مینویسد مدت سلطنت کی بشتاسب بن لهراسب تا ظهور زرادشت سی سال، و پس از آن نود سال بود مسعودی در مروج الذهب نقل میکند: سی سال از پادشاهی کی گشتاسب گذشته بود وقتی که زرتشت دین خود باو اظهار کرد در فصل ۳٤ بندهش فقرهٔ ۷ مندرج است کی ویشتاسپ تا هنگامی که او دین پذیرفت سی سال و روبهمرفته صد و بیست سال پادشاهی کرد در اوستا مکرراً از جنگ دینی ایرانیان و تورانیان سخن رفته همچنین از یاران و بستگان گشتاسب و دلیران و پهلوانانی که در جنگ مقدس جانفشانی کردند درکتاب مقدس یاد شده است گشتاسب در اوستا ویشتاسپ [illegible] Vištāspa آمده و چندین اشخاصی نامی در قرون تاریخی ایران چنین نامیده میشده اند که نزد یونانیان هیستاسپس Hystaspes ضبط شده اند بسا از مورخین ایرانی و عرب این اسم را بشتاسب و بشتاسف ضبط کرده اند این اسم لفظاً یعنی دارندهٔ اسب چموش و رمو در گاتها چهار بار پیغمبر ایران از این پادشاه دوست و پشتیبان خود نام میبرد: (نخست) دریسنا ۲۸ قطعهٔ ۷ در این جا زرتشت خواستار است که گشتاسب بآرزوی خود رسیده کامروا گردد (دوم) در یسنا ٤٦ قطعهٔ ١٤: زرتشت کی گشتاسب را پیرو و دوست خود خوانده از مزدا اهورا خواستار است که او را در فردوس با خود او محشور بگرداند (سوم) در یسنا ٥١ قطعهٔ ١٦: زرتشت کی گشتاسب را شهریار مزدا اهورا پرست و پیرو منش پاك و راستی میشمارد (چهارم) در یسنا ٥٣ قطعهٔ ۲: پیغمبر کی گشتاسب را با یکی از پسرانش که اسمش را نمیبرد و با فرشوشتر (و زیر گشتاسب) یکجا نام میبرد و آنان را یاوران دین اهورا مینامد و خواستار است که آنان با پندار و گفتار و کردار مزدا را از خود خوشنود سازند

در سایر قسمتهای اوستا غالباً باسم این پادشاه معاصر پیغمبر برمیخوریم ازآنجمله در یسنا ۱۲ فقرهٔ ۷ که کی گشتاسب مزدیسنا کیش خوانده شده

و در یسنا ۲۳ فقرهٔ ۲ و یسنا ۲٦ فقرهٔ ۵ فروهر وی ستوده گردیده است
در آبان یشت فقرهٔ ۹۸ گشتاسب دارندهٔ اسبهای تیز تك از خاندان نوذر که
ذکرش بیاید خوانده شده و در فقرهٔ ۱۰۵ همین یشت که ذکرش در مقالهٔ
لهراسب گذشت زرتشت خواستار است که کی گشتاسب از پیروان وی گردد
باز در فقرات ۱۰۸-۱۰۹ همین یشت کی گشتاسب بلند همت (برزئیذي
[illegible]) رو بروی دریاچهٔ فرزدان از برای اردویسور ناهید قربانی نموده
خواستار است که بدشمنان خود تثریاونت [illegible] و پشن [illegible]
وارجاسب (اَرِجَت اسپ [illegible]) ظفر یابد [1] باز در فقرهٔ ۱۳۲
همین یشت کی گشتاسب از جمله دلیرانی که پیروزمند بخان و مانشان
برگشته اند محسوب شده است در این جا لابد اشاره است به برگشتن
گشتاسب از جنگ تورانیان در گوش یشت (درواسپ یشت)
فقرات ۲۹-۳۱ کی گشتاسب بلند همّت از برای درواسپ فرشتهٔ موکّل
چارپایان در کنار رود دائیتیا قربانی کرده آرزومند است که به اَشتَ اثوروَنت
[illegible] پسر ویسپ تَئوروُاَشتی [illegible] و بارجاسب
از قبیله خیون [illegible] و به دَرَشینیکَ [illegible] و به تثریاونت و
به سپینجَ اَوروشك [illegible] غلبه کند و دگرباره هُمای (هومیّا [illegible])
و واریذکنا [illegible] را از مملکت خیونها (توران) بخانه برگرداند [2]
در فقرات ۹۹-۱۰۰ فروردین یشت بفروهر پاکدین کی گشتاسب دلیر کسی
که از نیروی گُرز خود مروج راستی و بازو و پشت و پناه دین زرتشت بوده و
کیش اهورائی را که در بند و زنجیر دشمنان بوده رهانده بمقام شایستهٔ خود
رسانیده درود فرستاده شده است

در رام یشت فقرهٔ ۳۵ که ذکرش بیاید هُوتُس آرزومند است که زن
کی گشتاسب گردد در فقرات ۴۹-۵۱ ارت یشت بعینه مثل فقرات ۲۹-۳۱
گوش یشت باز بکی گشتاسب برمیخوریم اما در این جا کی گشتاسب فرشتهٔ توانگری

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۵

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۹-۳۹۱

ارت را ستوده خواستار کامیابی و دست یافتن بدشمنان است در فقرهٔ ۶۱ همین یشت نیز کی گشتاسب برسوم و عادات مزدیسنا فرشتهٔ توانگری ارت را ستوده است در زامیادیشت فقرات ۸۴—۸۷ آمده که کی گشتاسب دارای فرّ کیانی بوده و از پرتو آن بحسب دین اندیشید و سخن گفت و رفتار نمود و بدین مزدیسنا گروید و بدخواهان و دیوها را برانداخت و از نیروی گرز خویش مروج راستی گشته و بازو و پشت و پناه دین زرتشت شده و دین اهورائی را از بند رهانیده بمقام برازنده جای داده و به تثریاونت و به پشنَ و به ارجاسب و بسایر خیونهای نابکار چیر گشت در یکی از قطعات اوستا موسوم به «آفرین پیغمبر زرتشت» که دارای ۹ فقره است و در متن اوستای وسترگارد Westergaard یشت ۲۳ محسوب شده حضرت زرتشت بکی گشتاسب آفرین خوانده باو درود میفرستد یکی از قطعات دیگر اوستا منسوب بخود گشتاسب و موسوم است به ویشتاسپ یشت این قطعه نیز درمتن اوستای وسترگارد یشت ۲۴ شمرده شده و دارای هشت فرگرد یا فصل است فرگرد اول آن مثل آفرین پیغمبر زرتشت است درسایر فرگردها نیز زرتشت بپادشاه معاصر خود دعا میکند و باو پند و اندرز میدهد و او را بپرستش خداوند و نیایش ایزدان میخواند و با جرای وظایف دینی و مراسم آئینی تشویق میکند چنین مینماید که اساساً آفرین پیغمبر زرتشت وقتی سر آغاز ویشتاسپ یشت بوده و بعدها از آن منفصل شده باشد ویشتاسپ یشت نظر بقواعد صرف و نحوی نو مینماید این یشت نیز ویشتاسپ نسك نامیده شده است شکی نیست که در ویشتاسپ یشت کنونی بقایائی از دهمین نسك اوستای عهد ساسانیان موجود است بنا بمندرجات فصل دهم از هشتمین کتاب دینکرد دهمین نسک اوستا موسوم بوده به ویشتاسپ ساست یعنی آموزش گشتاسب این نسک راجع بوده بتعلیماتی که بکی گشتاسب داده شده بوده است همچنین از نمودار شدن امشاسپندان بگشتاسب از طرف اهورا مزدا و بدو بشارت دادن بپیامبری زرتشت سخن رفته بوده است و راجع بوده بجنگ ارجاسب خیون که بتحریک دیو خشم بضد گشتاسب جنگ برانگیخته بوده است بدبختانه این نسك که ظاهراً مفصلاً از گشتاسب صحبت میداشته از دست رفته است در ویشتاسپ

یشتی که امروزه در دست داریم .بمطالبی بر نمیخوریم که شرح حالی از خود گشتاسب بدست بیاید بسا از مندرجات آن از سایر اجزاء اوستا برداشته شده بخصوصه قسمتی از آن در فرگرد ۱۹ وندیداد موجود است و فرگرد دوم ویشتاسپ یشت که به فرشوشتر وزیر کي گشتاسب خطاب شده خلاصه ایست از فرگرد دوم ها دُخت نسك که در جزو دین یشت آن را تفسیر کرده توضیحات لازمه داده ایم[1]

در فقرات مذکور در فوق دیدیم که از چندین رقیب و هماورد نامي کي گشتاسب مثل تثریاونت و پِشنَ وَاشتَ اَثوروَنت و در شینیكَ وسپینج اوروشك در اوستا اسم برده شده اما در شاهنامه و سایر کتب نامي از آنان نیست واریذکنا که با هُمای در فقرهٔ ۳۱ گوش یشت آمده و کي گشتاسب آرزومنداست که آنان را از مملکت توران دگرباره بخانه شان برگرداند بي شك همان به آفرید و همای دو دختر کي گشتاسب میباشند که پس از افتادن بلخ بدست تورانیان و کشته شدن لهراسب که ذکرش بیاید این دو خواهر اسیر ارجاسب شدند و بعد برادر شان اسفندیار آنان را نجات داده از توران بایران برگردانید[2]

اینك نوذریان که در آغاز این مقاله گفتیم هوتس و شوهرش گشتاسب هر دو در اوستا باین خاندان منسوب اند در مقاله کیقباد دیدیم که سرسلسلهٔ کیانیان کیقباد بنا .بمندرجات بندهش پسر خواندهٔ زاب پسر تهماسب بوده چون زاب از خاندان نوذر پسر منوچهر است باین مناسبت کیانیان از خاندان نوذر بشمار رفته اند گشتاسب در آبان یشت فقرهٔ ۹۸ از نوذریان (نئوتئیریه [illegible] نوذری) شمرده شده از این قرار: هوُوَها و نوذریها ناهید را ستوده دولت و اسبهای تند رو خواستند هوُوَها[3] کامیاب گشته از ثروت .بی نیاز شدند و گشتاسب کامروا گردیده باسبهای تندرو رسید همچنین هوتس زن کی گشتاسب

---

۱ بجلد اول ص ۲۷ نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۳۹۱

۳ جاماسب و برادرش فرشوشتر از خاندان هووها هستند رجوع شود بجلد اول ص ۲۷۹

از خاندان نوذر (نئوتر ...) خوانده شده چنانکه در رام یشت فقرهٔ ۳۵ آمده: هوتس از خاندان نوذر در روی تخت و بالش و فرش زرین فرشتهٔ هوا "اندروای" را ستوده از او درخواست که چنان سازد او در خانهٔ گشتاسب خوب پذیرفته شده عزیز و محبوب گردد

دیگر اینکه کلیهٔ پادشاهان کیانی نوذریان نامیده شده اند چه در فقرات ۵۵ـ۵٦ ارت یشت نوذریان را در مقابل تورانیان نامیده اند لابد در این جا از نوذریان همان پادشاهان کیانی اراده کرده اند در فقرهٔ ۷٦ آبان یشت و در فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت ویستئورو ... نیز بخاندان نوذر منسوب شده است [1]

فقراتی که راجع بگشتاسب ذکر شده بخوبی حاکی جنگ دینی است و مکرراً از ارجاسب برادر زادهٔ افراسیاب که پس از کشته شدن افراسیاب درجنگ کیخسرو بتاج و تخت توران رسیده نیز یاد شده است و از فقرات مذکورهمینقدر برمیآید که از گشتاسب شکست یافته است بنابمندرجات شاهنامه ارجاسب بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است ارجاسب در اوستا چنانکه در یادگار زریران قید شده از قبیلهٔ خیون (خیئون ...) توران است[2] و بصفت دروند ... (درگتها درگونت ...) یعنی دروغپرست و مئیریه ... یعنی فریفتار و نابکار متصّف شده است همچنین از اندریمان (در اوستا وندرمئینیش ...) برادر ارجاسب که یکی از پهلوانان توران و در جنگ دینی بدست اسفندیار کشته گردید در اوستا یاد شده است[3] درآبان یشت فقرات ۱۱٦ـ۱۱۸ آمده: اندریمان (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخکرت صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده از او درخواست که بکی گشتاسب و زریر چیر شود و ممالك ایران را براندازد اما ناهید او را کامروا نساخت از ناموران ایران

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۲٦۵ـ۲٦۷

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۲٦۳ـ۲۸۹

۳ رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۹

که در این جنگ جانفشانی کردند نیز در اوستا یاد شده یکی از آنان زریر پسر لهراسب و برادر گشتاسب است که سپهبد ایران بوده و بدست بیدرفش تورانی کشته شد در فقرات ۱۱۲ـ۱۱۳ آبان یشت آمده: زریر (زئیری و ئیری [illegible]) سواره جنگ کنان رو بروی آب دائیتیا صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید نذر نموده درخواست که به دیو یسنا هومَ یَکَ [illegible] و ارجاسب دروغپرست در میدان کارزار غلبه کند و کامروا گردید در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۱ فروهر پاکدین زریر نیز ستوده شده است[1] از هوم یک Humayaka در شاهنامه اسمی نیست همچنین از نستور پسر زریر که در اوستا بستَ وئیری [illegible] و در یادگار زریران بستور نامیده شده در فقرهٔ ۱۰۳ فرور دین یشت پس از ذکر اسم اسفندیار یاد شده بفروهر پاکش درود فرستاده شده است بنا بمندرجات شاهنامه و یادگار زریران نستور (بستور) بهمراهی عمّش اسفندیار از خون پدر خود زریر انتقام کشید[2] دیگر از دلاوران این جنگ و کسان گشتاسب که در اوستا هم از آنان یادی شده باشد پشوتن و اسفندیار و فرشید ورد و فرشوکر میباشند که هرچهار از پسران گشتاسب هستند (نخست) پشوتن در اوستا پشوتَنو [illegible] در ویشتاسب یشت فقرهٔ ٤ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید: « بشود که تو بی ناخوشی (اَیسْکَ [illegible]) و بیمرگ (اَمهرکَ [illegible]) شوی مانند پشوتن » پشوتن در سنّت مزدیسنان از جاودانیهاست در هنگام ظهور سوشیانت با کیخسرو و گیو و طوس و سام نریمان از یاوران سوشیانت خواهد بود[3] (دوم) اسفندیار در اوستا سپنتو داتَ [illegible] در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۳ و در ویشتاسب یشت فقرهٔ ۲۵ از او یاد شده و در هر دو جا باصفت تخمَ [illegible] یعنی تهم و دلیر و پهلوان آمده بزودی

---

۱ درمتن اوستای گلدنر در فقرهٔ ۱۱۲ آبان یشت [illegible] و درفقرهٔ ۱۰۱ فروردین یشت [illegible] آمده است

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۷

۳ رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۰ــ۲۲۱

باز از او صحبت خواهیم داشت[1] (سوم) فرشیدورد در اوستا فرَشْ هَمْ وَرِتَ [illegible] در فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است بنا بشاهنامه فرشیدورد درجنگ دومی تورانیان بدست کهرم سپهبد توران کشته شد و پس از آن برادرش اسفندیار از او انتقام کشیده کهرم را کشت (چهارم) فرشو کَرَ در اوستا [illegible] که نیز در فقرهٔ ۱۰۲ بفروهرش درود فرستاده شده است هرچند که در شاهنامه از او اسم برده نشده اما بطور یقین میدانیم که او پسرگشتاسب است زیرا در یادگار زریران مکرراً از او یاد شده و در همین جنگ دینی بدست نا مخواست پسر هزار سردار تورانی کشته شد [2] دقیقی در شاهنامه گذشته از اسفندیار و پشوتن که در آغاز این مقاله متذکرشدیم از چهار پسر دیگر گشتاسب که اردشیر و شیرو وشیداسب ونیوزار باشند نام میبرد از هیچکدام این چهار پسر اخیر در اوستا اسمی نیست برخی از مستشرقین گمان کرده اند که سیزده تن از پارسایانی که در فقرات ۱۰۲–۱۰۳ فروردین یشت فروهرهایشان ستوده شده از فرَشْ هَمْ وَرِتَ گرفته تا خود اسفندیار همه از پسران گشتاسب باشند فردوسی درشاهنامه مینویسد که سی و هشت تن از پسران گشتاسب درجنگ تورانیان کشته شدند

پسر بودگشتاسب را سی و هشت   دلیران کوه و سواران دشت
بکشتند یکسر برآن رزمگاه   بیکبارگی تیره شد تخت شاه

همچنین در یادگار زریران بنا به پیشگوئی جاماسب بیست و دو تن از پسران گشتاسب در جنگ کشته خواهند شد و درجای دیگر یادگار زریران گشتاسب از سی دختر و پسرش که از هوتس داشته اسم میبرد [3] دیگر از کسان گشتاسب گرزم است که در اوستا کوارسمن [illegible] نامیده شده است در شاهنامه مندرج است که پس از زد و خورد بسیار و کشته شدن گروهی از ناموران

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت بجلد اول ص ۷۰ نیز ملاحظه شود

۲ راجع باین دواسم بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت ملاحظه شود

۳ بتوضیحات فقرات ۱۰۲ — ۱۰۳ فروردین یشت ملاحظه شود

ایران و توران در انجام اسفندیار در میدان کار زار کامروا گشته تورانیان را شکست داد پس از این پیروزی و گریختن دشمنان گشتاسب به بلخ برگشت و اسفندیار را از برای رواج دادن دین زرتشت بگرد جهان فرستاد چندی بعد یکی از ناموران نامزد به گرزم از خویشان گشتاسب که کین اسفندیار در دل داشت اسفندیار را نزد پدرش متهّم ساخت از اینکه او لشکری گرد آورده خیال دارد تو را از تخت بر اندازد و خود شهریار گردد گشتاسب از سعایت گرزم بدگمان شده جاماسب را پي او فرستاد وقتی که اسفندیار بنزد پدر آمد او را بزنجیر بسته بزندان گنبدان دژ افگنند در برهان قاطع ضبط است که گرزم برادر اسفندیار بود و از یك شعر فردوسی هم این طور بر میآید از این قرار: در هنگام جنگ دومی وقتی که ایرانیان در کوهی محاصره شده در تنگنا افتاده بودند گشتاسب پس از مشورت باجاماسب اورا به گنبدان دژ فرستاد تا اسفندیار را از زندان رهانده بیاري ایرانیان آورد: اسفندیار گله کنان بجاماسب میگوید:
مرا بند کردند بر بیگناه همانا گرزم است فرزند شاه ممکن است که در این جا اسفندیار بطور شکوه و طعنه گرزم را پسر گشتاسب شاه خوانده باشد چه دقیقی صراحةً در خصوص او میگوید: شنیدم که گشتاسب را خویش بود پسر را همیشه بد اندیش بود بقول فردوسی گرزم (در تاریخ طبری قرزم) در همین جنگ دومي بدست تورانیان کشته شد در اوستا کوارَسمن (گرزم) از پارسایان شمرده شده و در فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت پس از اسفندیار و بستور فروهر پاکش ستوده شده است [۱] در این جا فقط یاد آور میشویم که از دو وزیر کي گشتاسب که جاماسب و فرشوشتر باشند غالباً در اوستا سخن رفته و مکرراً از آنان در طی تفسیر یشتها صحبت داشتیم [۲]

---

۱ رجوع شود به Yātkār-i Zarırān von Geiger S. 76.
و به Neupersische Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Irani. Philolo. I. B. II. Abt. S. 24.
بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد اول مقالهٔ جاماسب ص ۲۲۷ — ۲۳۰ و بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت همچنین بتوضیحات فقرهٔ ۱۰٤ فروردین یشت که از اولاد و احفاد جاماسب و فرشوشتر یاد شده نیز ملاحظه شود

پس از اینکه دانستیم تا بچه اندازه در کتاب مقدس ایرانیان از گشتاسب و ناموران زمان وی و از جنگ دینی و از دلیران آن رزم چه از تورانیان و چه از ایرانیان سخن رفته اینك از برای روشن نمودن برخی از وقایع این سنّت مندرجات شاهنامه را مختصراً مینگاریم و پس از آن بذکر یك دو فقره توضیحات مي پردازیم دقیقي در شاهنامه گوید: ارجاسب پادشاه توران از گرویدن گشتاسب بزرتشت بر آشفته بایران تاخت پس از چندی زد و خورد تورانیان شکست یافته برگشتند گشتاسب پسرش اسفندیار را براي هویدا کردن دین زرتشت بگرد جهان فرستاد و خود از براي روا کردن دین بزابلستان رفت پس ازاندی گشتاسب بسعایت گرزم از اسفندیار بدگمان شده اورا بزندان افکند ارجاسب از بند شدن اسفندیار و رفتن گشتاسب بسیستان و تهی ماندن بلخ از سپاه آگاه شده موقع را غنیمت شمرده با صد هزار جنگی بسرکردگی پسرش کهرم دگر باره بایران هجوم آورده بسوی بلخ رو نهاد فردوسی پس از در گذشتن دقیقی ما بقي وقایع این جنگ را چنین مینگارد: سپاه توران داخل بلخ شد لهراسب پیر از پرستشگاه بیرون آمده سلاح برگرفت و بجنگ تورانیان شتافت دشمنان اورا احاطه نموده از پای در آوردند و پس از آن داخل آتشکده شده زند اوستا را با پرستشگاه بسوختند و هیر بدان را کشتند زن گشتاسب با لباس تبدیل خود را بزابلستان رسانیده واقعه را از برای گشتاسب نقل میکنند:

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ بکشتند و شد روز ما تار و تلخ
و ز آنجا بنوش آذر اندر شدند رد و هیر بد را همه سر زدند
ز خونشان فروزنده آتش بمرد چنین بدکنش خوار نتوان شمرد
ببردند پس دخترانت اسیر چنین کار دشوار آسان مگیر

هشتاد هیر بد که بخدمت آتشکده گماشته بودند کشته شدند گشتاسب پس از شنیدن این سخنان از زابلستان سپاهی آراسته پی رزم برخاست میمنه لشکر را به پسر خود فرشیدورد سپرد و میسره را به نستور پسر زریر داد و خود

در قلبگاه ماند ارجاسب نیز سپاه آراسته بمیدان جنگ ایرانیان درآمد سه شبانروز جنگ طول کشید فرشیدورد درجز و سی و هشت برادرش کشته شد گروهی از سران و ناموران ایران از پای درآمدند بناچار گشتاسب روی از معرکه بگردانید از تورانیان گریزان بکوهی پناه برد

یکی کوهش آمد بره پر گیا بدو اندرون چشمه و آسیا
که برگرد آن کوه یک راه بود وز آنراه گشتاسب آگاه بود
سپهدار ایران بر آن کوه شد ز پیکار ترکان .بی اندوه شد

ارجاسب با سپاهش از پی تاخته بآن کوه رسیدند چون راه آن کوه نیافتند چهار سوی آن را گرفته محاصره کردند گشتاسب در آن محاصره چارهٔ کار از وزیرش جاماسب خواست جاماسب گفت که باید اسفندیار را از زندان گنبدان دژ بخواهی در صفحهٔ پیش گفتیم که جاماسب با لباس مبدّل خود را با سفندار رسانیده او را بسوی کوه مذکور رهنمون گشت پس از آمدن اسفندیار ایرانیان دل گرفتند و تورانیان بهراس افتادند پهلوانان توران مثل کهرم و کرگسار و اندریمان بدست اسفندیار کشته شدند سپاه توران پراگنده و پریشان شد و ارجاسب چاره جز این ندید که از کارزار روی بگرداند و بروئین دژ برگردد آنگاه اسفندیار باندیشه رهاندن دو خواهرش افتاد بهمراهی پشوتن کالا برگرفته بالباس بازارگانی بسوی روئین دژ رفت باین حیله که از برای داد و ستد آمده داخل قلعه شد شبی بر بام قلعه بعنوان جشن آتش انبوهی افروخته لشکریانش را که دور از قلعه با برادرش پشوتن نگاهداشته بود بهجوم اشاره کرد ارجاسب در آن گیرو دار بدست اسفندیار کشته شد روئین دژ بدست ایرانیان افتاد همای و به آفرید دو دختر گشتاسب از اسارت نجات یافتند

چنانکه دیدیم همین مطالب عمده در اوستا هم ذکر شده مگر اینکه در کتاب مقدس اشاره نشده که حضرت زرتشت هم در هجوم دومی تورانیان در شهر بلخ بالهراسب شهادت یافته باشد درصورتی که بنا بسنّت کهن و بشهادت کلیّه کتب دینی پهلوی پیغمبر ایران در همین جنگ در آتشکدهٔ بلخ بدست

یک تورانی موسوم به «برات روکرش» Bratrökreš در روز خرداد از ماه اردیبهشت درسنّ هفتاد و هفت سالگی شهید گردید و تا آن روز شهادت چهل و هفت سال از رسالتش گذشته بود هرچند که در شاهنامه نیز صراحةً نیامده که حضرت زرتشت هم در همان روز درمیان گروه هیربدان دربلخ شهادت یافته باشد اما قریب بیقین است که از کلمهٔ «رد» در شعر:

وز آنجا بنوش آذر اندر شدند ردو هیر بد را همه سرزدند

همان پیغمبر ایران اراده شده که در آتشکده نوش آذر در هنگام پرستش با هشتاد تن از هیربدان و موبدان یعنی پیشوایان دینی کشته شدند

نخست چند سطر در خصوص کلمهٔ هیربد نگاشته بعد کلمه رد را معنی خواهیم کرد و بقرائن خواهیم دانست که رد اسم برازنده و مناسبی است از برای پیغمبر و در خود اوستا هم غالباً این کلمه از برای زرتشت آمده است هیربد دراوستا اَئثرَپئیتي aethrapaiti آمده بمعنی آموزگار (معلم) این کلمه مرکب است از دو جزء: اولي که اَئثرَ باشد بمعني آموزش و تعليم است و جزء دوم که پئیتي باشد بمعنی مولا و صاحب و دارنده است که در فارسي «بد» شده ودر آخر یک دسته از لغات مرکبّه مانند موبد و سپهبد دیده میشود اَئثریه aethrya بمعني شاگرد و آموزنده است کلمات اَئثرپئیتی و اَئثریه بمعنی استاد یا آموزگار و شاگرد یا آموزنده در اوستا بسیار استعمال شده چنانکه در مهریشت فقرهٔ ۱۱۶ و در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۵ و یسنا ۲۶ فقرهٔ ۷ در هیچ جای اوستا کلمهٔ اَئثرپئیتي یا هیربد بمعنی آترُبان یا موبد نیامده بعدها این معنی برآن اطلاق‌شده است در فقرهٔ ۵۹ اَئو-گمَدَ اینجا کلمه اَئثرپئیتی استعمال شده و درتوضیحات آن افزوده اند مغوپتان مغوپت (موبدان موبد) اما بدون شک بعدها از کلمهٔ هیربد همیشه پیشوای دیني اراده میکرده اند چون در ایران قدیم پیشوایان دینی استاد و آموزگار بودند یا بعبارت دیگر تربیت و تعلیم مردم با آنان بوده بی مناسبت نبوده که آنان در آن واحد که آترُبانان نامیده میشده اند هیربدان هم خوانده شوند

تنسر پیشوای معروف عهد اردشیر پابکان (۲۲۴ ـ ۲۴۱ یا ۲۴۲ میلادی) که هیربدان هیر بد بوده در تاریخ ایران مشهور است کلیةً در ادبیات فارسی هیربد کلمهٔ مترادف موبد است چنانکه در شاهنامه آمده :

چو برداشت پرده ز در هیربد سیاوش همی بود ترسان ز بد

نظامی گفته: اگر راهبم بیند از راه دور برد سجده چون هیربد پیش نور

در فرهنگها «هیر» بمعنی آتش ضبط شده البته این اشتباه از این جا برخاسته که هیربد را درست بمعنی آتُربان و مترادف آن پنداشته اند چون جزء اولی این لغت آتَرْ ـ بمعنی آذر و آتش است کلمهٔ هیر را نیز بمعنی آتش گرفته اند ولی در اوستا ائثر ـ بهمان معنی است که ذکر کردیم نه بمعنی آتش

اما کلمهٔ رد که در اوستا رَتوْ ratu آمده و بمعنی سرور روحانی و بزرگ مینوی است غالباً با کلمهٔ اَهوْ ahu که بمعنی مطلق سرور و بزرگ است یکجا استعمال شده است

در گاتها رد بمعنی داور از برای خود زرتشت آمده چنانکه در یسنا ۲۹ قطعات ۲ و ۶ در قطعه اولی مزدا اهورا از اشا فرشتهٔ راستی میپرسد : آیا داوری (رَتوْ) از برای گوش (ایزد یا روانی که نگهبان کلّیهٔ جاندارانست) میشناسی که بدو آسایش بخشد در فقرهٔ ۶ اشا در پاسخ گوید: جز دهقان چارپایان پرور داوری از برای او نیست و بعد از قطعهٔ ۸ برمیآید که خود زرتشت رد جهان است و آسایش نوع بشر و کلیه مخلوقات بسته بآئین اوست یا بعبارت دیگر نجات و خوشی جهان بسته بکشت و کار است زراعت و پرورش ستوران مایه زندگانی است نه غارت و جنگ و دستبرد که عادت اقوام چادر نشین و تورانیان دیویسنا بوده است در سایر قسمتهای اوستا غالباً زرتشت سرور جسمانی (اَهوْ) و بزرگ روحانی (رُتوْ) خوانده شده است چنانکه در تشتر یشت فقرات ۱ و ۴۴ و ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ۴ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۵۲ وغیره در این فقرهٔ اخیر آمده: زرتشت بزرگ جهانی (اَهوْ) و سرور مینوی (رُتوْ) و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان خاکی را ما میستائیم کلمهٔ رد درفرهنگها بمعنی دانا وبخرد ضبط شده

و در ادبیات ما هم بهمین معنی است چنانکه فردوسی گفته

بپوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمر بند زد [۱]

نظر بمعنی کلمهٔ رد در اوستا و نظر بطرز استعمال این کلمه با هیربد در اشعار فردوسی راجع بکشته شدن موبدان و پیشوایان درآتشکدهٔ نوش آذر بلخ باید از هیربد مطلق پیشوایان و از رد خود پیغمبر اراده شده باشد که بزرگ و سرور موبدان بوده زیرا که فقط از یك رد سخن رفته ولی مکرراً از هشتاد هیربد یا موبد یاد شده نخست در شرح کشته شدن این پیشوایان آمده:

نهادند سر سوی آتشکده بدانکاخ و ایوان زر آزده
همه زند و استا بر افروختند همی کاخ و ایوان همی سوختند
ورا هیربد بود هشتاد مرد زبانشان ز یزدان پر از یاد کرد

در جای دیگر وقتی که جاماسب به گنبدان دژ از برای آوردن اسفندیار رفته باو شکست ایرانیان و بدبختیهائی که روی داده چنین نقل میکند:

همان هیربد نیز یزدان پرست که بودند با زند و استا بدست
بکشتند هشتاد از آن موبدان پرستنده و پاك دل بخردان

اینك رسیدیم به آن کوهی که کی گشتاسب بآنجا پناه برد اسم این کوه در شاهنامه ذکر نشده و در اوستا اصلاً باین واقعه اشاره نگردیده اما در بندهش

---

۱ مشتبه نشود با کلمهٔ راد که بمعنی سخی و بخشنده و جوانمرد است چنانکه معزي گفته
آن کامکار محتمل نیکو خصال و نیکدل شادي بطبعش متصل رادی بدستش مقترن در اوستا راتا نیز بمعنی جود و بخشش است چنانکه در زامباد یشت فقرهٔ ۵۳ آمده و همین کلمه نیز گاهی اسم فرشتهٔ مخصوص جود و بخشش است چنانکه در ونديداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۱۹ آمده و کلمهٔ رائیتي rāiti یعنی سخی و بخشنده و با حرف اَ که ادات نفی است اَرائیتی arāiti شده یعني بخیل ولئیم چنانکه در فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۷ آمده است در تفسیر فقرهٔ ۳ هفتن یشت کوچك, جلد اول ص ۱۰۱, بنگارنده در انتخاب کلمه سهوی روی داده بجاي هروتات رد و امرتات رد هروتات راد و امرتات راد نگاشتم از خوانندگان این نامه خواهشمندم که آن را اصلاح کنند در فقرهٔ مذکور از براي کلمهٔ رد در متن رَتُوُ آمده که از رَتوُ = رد مشتق است رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۱ و ۳۳۹

فصل ۱۲ که از کوهها سخن رفته در فقرات ۳۲_۳۳ راجع بآن مندرج است :
« از همین کوه پدشخوار گرتا کوه کومش که آن را کوه "مدو فریاد" مینامند،
همان کوهی که در آنجا گشتاسب بارجاسب شکست داد، "کوه میان دشت" است که
پاره ای از آن کوه است میگویند در هنگام جنگ دینی ایرانیان در آنجا بتنگنا
افتاده بودند، آنگاه لختی از کوه شکسته در میان دشت بغلطید و چون سبب رستگاری
ایرانیان شد آن را "مد و فریاد" نامیدند» مد و فریاد در پهلوی یعنی بیاری آمد
و بفریاد رسید قومس که معرّب کومش است بنابتعریف یاقوت دامغان و سمنان
و بسطام امروزی است[1]

بنا بمندرجات شاهنامه گشتاسب چندین بار باسفندیار وعده داد که
تاج و تخت باو برگذارکند و خود مثل پدرش لهراسب منزوی شود در بار اول
قرار بود که اگر اسفندیار از گنبدان دژ بیاری ایرانیان آید و تورانیان را
شکست دهد تاج و تخت او را باشد پس از شکست یافتن تورانیان گشتاسب باو
گفت باین شرط بوعده خود وفا خواهم کرد که دو خواهرت را از اسارت
ارجاسب نجات داده از روئین دژ بایران برگردانی پس از انجام این کار هم
گشتاسب بوعده خود وفا نکرد و شرط کرد که اگر رستم را دست بسته بنزد من آوری
پادشاهی تورا باشد بهانه ستیزگی با رستم این بود که او پس ازخدمات شایانی که
بکیکاوس و بکیخسرو نموده از زمان لهراسب کناره جوئي کرده بجنگ دینی
شرکت نه نمود و بدین زرتشت نگروید اسفندیار بامر پدر از برای انجام تکلیف
دشوار بزا بلستان رفت یقین است که یل ناموری مثل رستم چنین توهینی بخود
نمی پسندید و دست بسته بنزدکی گشتاسب نمیرفت ناگزیرکار بمبارزه کشید رستم
با تیري از چوب گز اسفندیار روئین تن را کور کرد که از اثر آن جان سپرد[2]
دو پسر اسفندیار نیز که نوش آذر و مهر نوش باشند در همین مبارزه کشته شدند

---

۱ رجوع شود بمعجم البلدان و به Eranische Alterthumskunde von Spiegel B.I: S. 715.

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۵۷۵

چندی پس از کشته شدن اسفندیار گشتاسب مرد نظر .بمندرجات کتب پهلوی کی گشتاسب ده سال پس از شهادت حضرت زرتشت از جهان درگذشت بهمن پسر اسفندیار جانشین وی شده پادشاه ایران گردید از رستم و واقعه کشته شدن اسفندیار و از جا نشین گشتاسب در اوستا ذکری نشده پس از گشتاسب اصلاً از پادشاهان دیگر کیانی نامی در اوستا نیست. از اسفندیار که هنوز بپادشاهی نرسیده کشته شد فقط دو بار در فروردین یشت و ویشتاسپ یشت که ذکرش گذشت یاد شده است

در آغاز مقاله گفتیم که بملاحظه معاصر بودن کی گشتاسب باپیغمبر ایران از او غالباً در کتب پهلوی صحبت شده ناگزیر از ذکر آن مطالب که مناسب تر است در جزو سیرت خود پیغمبر گفته آید در این جا صرف نظر میکنیم در انجام می افزائیم که کي گشتاسب را بهیچ وجه نمیتوان یك شهریار داستانی پنداشت آن طوری که زرتشت از او و دو وزیرش جاماسب و فرشوشتر درگاتها اسم میبرد ابداً جای تردید نیست که او یک شهریار یا امیر واقعی و تاریخی بوده است در صورتي که این مسئله مسلّم باشد که زرتشت پیغمبر مؤسس دین مزد یسناست و گاتها از سرودهای خود این پیغمبر است باید بتصریح این کتاب کی گشتاسب را معاصر و دوست و پشتیبان و مروّج دین زرتشت بشماریم البته همان اشکالی که در سر تعین زمان پیغمبر داریم درسر تعین عهد شهریار معاصر وی نیز داریم در سنّت اواسط قرن ششم پیش از میلاد زمان پیغمبر معین شده ولی ظهور زرتشت در این عهد ما را باشکالات حل نشدني تاریخی میکشاند امید است سبب اختیار کردن این عهد را در سنّت در موقع دیگر بیان کنیم گروهی از دانشمندان و مؤرخین و مستشرقین عقیده دارند که زرتشت پیش از سلطنت ماد که در مغرب ایران درحدود سال هفتصد و سیزده (۷۱۳) پیش از میلاد تشکیل یافته میزیسته است از آنجمله اند: تیل Tiele ، هوگ Haug, وندیشمان Windischmann ویلهم گیگر Wilh. Geiger اولد نبورگ Oldenburg, ادواردمیّر Edward Meyer میلز Mills , مولتون Moulton, بار تولومه Bartholomae

ریخلت Reichelt, هورن Horn, کلمن Clemen, کریستنسن Christensen، مارکوارت Marquart وغیره این دانشمندان بتفاوت آراء زمان زرتشت را میان هشتصد و هزار و دویست سال پیش از مسیح میدانند بنابر این کي گشتاسب نیز درمیان قرون ۱۲۰۰–۸۰۰ پیش از مسیح میزیسته است

☆ ☆ ☆

بهمن، همای، دارا، دارا پسر دارا، اسکندر

در مقاله پیش گفتیم که در اوستا از اسفندیار پسر کي گشتاسب نیز اسم برده شده اما از پادشاهان دیگر این سلسله که بهمن و هما و دارا و دارا پسر دارا باشند در کتاب مقدس نامی نیست بنابر این وقایع سلطنت آنان بیرون از موضوع این کتاب است در این جا فقط بذکر ملاحظات چندی اکتفاء میکنیم از این پادشاهان در کتب پهلوي چنانکه در شاهنامه و کتب تواریخ کم و بیش سخن رفته اما داستان سلسلهٔ کیانیان پس از گشتاسب رنگ و روی دیگری گرفته باین میماند که از سیر خود منحرف گشته و تصرفاتی در آن شده باشد در کتب پهلوی از اردشیر بهمن جا نشین کي گشتاسب بیش از پادشاهانی که پس از او بسرکار آمده اند سخن رفته است و بخصوصه پادشاه پارسا و دینداري تعریف شده است در فصل ۳ کتاب پهلوي زند بهمن یشت در فقرات ۲۰–۲۹ مندرج است که اهورا مزدا درختی بزرتشت نشان داد و گفت: «این درخت عبارت است از گیتی و هفت شاخهٔ فلزی که از آن سرزده عبارت است از هفت دورهٔ آیندهٔ جهان شاخهٔ زرین آن اشاره است بعهد زرتشت و گشتاسپ, شاخهٔ سیمین آن اشاره است بعهد ارتخشتر (اردشیر) کی که و هومن سپند داتان خوانندش» شاخه های دیگر این درخت که شاخه های روبین و برنجین وار زیزین و پولادین و آهن آلوده و تیره (آیسن گُو میخت) باشد بحسب ترتیب متعلق است بعهدهای اردشیر پاپکان و بلاش اشکانی و بهرام گور و خسرو پسر قباد و آخرین شاخه که آهن آلوده و تیره باشد عبارت است از عهد سلطنت

دیوهای ژولیده موی خشم نژاد (اَئشم تخمك)[۱] لابد از این عهد خشم و کین عهد زشت و شوم استیلای عرب اراده شده است در کتاب مذکور بهمن چندین بار کی‌شاه خوانده شده است در کتاب هفتم دینکرد فصل ٦ فقرهٔ ٤ (چاپ سنجانا) آمده: «درمیان شهریاران و پارسایان که پس از زرتشت میزیسته‌اند وهومن سپنددادان از برای مزدیسنان شهریار راستکردار و عاملی بود» مدت پادشاهی اردشیر بهمن و دخترش همای معروف بچهرآزاد که پس از او پادشاهی کرد و جا نشینان دیگر وی در فصل ٣٤ بندهش فقرهٔ ٨ از این قرار است:

«وهومن پسر سپنددادصد و دوازده سال، همای دختر وهومن سی سال، دارای پسر چهر آزاد که دختر وهومن باشد دوازده سال، دارای پسر دارای ١٤ سال و اسکندر اروماك arūmāk (یونانی) ١٤ سال» همین ترتیب با اندك تفاوتی در مدت پادشاهی آنان درشاهنامه و کتب تواریخ نیز مندرج است از اینکه گفتیم چنین مینماید که در سلسلهٔ کیانیان پس از گشتاسب تصرفاتی شده باشد از این جهت است که این ارد شیر بهمن ملقب به دراز دست و بقول مورخین عرب طویل الباع بخوبی یادآور اردشیر اول (٤٦٤ــ٤٢٤ پیش از میلاد) پنجمین پادشاه هخامنشی است که نزد یونانیان ماکروخیر Makrokheir و نزد مورخین رُم لنگی مانوس Longimanus نامیده شده است[۲] اتفاقاً این شاهنشاه نیز در تاریخ ایران خدا پرست و پارسا تعریف گردیده است بخصوصه دو پادشاه اخیر که دارا و دارا پسر دارا باشند و پس از آنان اسکندر رومی (یونانی) ابداً جای شك و شبهه نمیگذارند که چند تن از پادشاهان اخیرهخامنشی را بسلسلهٔ کیانی پیوسته اند زیرا که داریوش سوم (٣٣٦ــ٣٣٠ پیش از میلاد) آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی نبیرهٔ داریوش دوم (٤٢٣ــ٤٠٤) در اول ماه اکتوبر سال ٣٣١ پیش از میلاد از اسکندر شکست فاحش دیده و در ماه ژوئیه یا اوت سال ٣٣٠ در مشرق ایران در خاك پارتها بدست مرزبان بلخ

---

۱ رجوع شود بمتن Zand-i-Vohûman Yesn by B. T. Anklesaria.

۲ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ٢٢ ارت یشت

کشته شد تاج و تخت ایران بي مدّعي مانده با سکندر و بعد بجا نشینان یونانی وی رسید [۱]

از تاریخ پادشاهان هخامنشی چیزی بیاد ایرانیهای قدیم نمانده بود اسم این پادشاهان اخیر در قرون بعد از یونانیان بایران رسید داستان اسکندر آن طوری که در شاهنامه و تاریخ طبری آمده و در قرون وسطی در نزد سایر اقوام نیز شیوع یافته از یك رُمان یونانی است که به کالیستنس Kallisthenes منسوب است [۲] پیوستن سلسله ای بسلسه دیگر باز در تاریخ ایران نظیر دارد: اشکانیان به دارا منسوب شده اند و سلسلهٔ ساسانیان را نیز مصنوعی به هخامنشیان و کیانیان پیوسته اند در دینکرد فصل ۲۲۹ فقرهٔ ٥ (جلد ٦ ص ۳۷٦ چاپ پشوتن سنجانا) مندرج است: « شهریاران نیك از خاندان جمشید پس از فریدون، نخست اعقاب منوچهر بودند دوم کیانیان بودند سوم به آفریدگانی که از اعقاب همین کیانیان بودند و آنان را ساسانیان مینامند [۳] در آغاز کار نامک ارتخشیر پاپکان آمده:

« پس از مرگ اسکندر اروميک (یونانی) ایرانشهر دویست و چهل کدخدای داشت، سپاهان و پارس و کُشتی (اطراف) نزدیک آن بدست اردوان بود پاپک مرزبان شهر پارس بود, گماشتهٔ اردوان بود, اردوان درستخر می نشست و پاپک را هیچ فرزند نامبردار نبود و ساسان شپان پاپك بود و همواره نزد

---

۱ رجوع شود به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke s. 57 und 81 und 83-84.

۲ کالیستنس Kallisthenes (۳٦٥-۳۲۸ پیش از میلاد) مورخ یونانی در هنگام لشکر کشی اسکندر بهمراه او بایران آمد و بعد طرف غضب اسکندر واقع شده کشته گردید در جز و تألیفات او تاریخي راجع باسکندر اما نا تمام از او مانده است بعدها رماني بزبان یونانی ظاهراً در قرن سوم میلادي راجع باسکندر ساخته شده باین نویسنده نسبت داده اند آنچه در داستانهای ایران در خصوص اسکندر نقل شده ازهمین رُمان یوناني است رجوع شود به Geschichte des Artachšîr i Pâpakân von Nöldeke s. 86.

۳ ترجمهٔ فوق از روي انتقادی است که وست West بترجمه نادرست پشوتن سنجانا کرده است بدبختانه نمیتوانم معین کنم که این انتقاد در کدام مجله منتشر شده است در جزو رسالات خود رسالهٔ از وست در زیر دست دارم که در آن مندرج است
Notices of Books: The Dinkard Vol. VI by West
انتقاد مذکور در صفحهٔ ۱۷۱ آن مجله؟ مندرج است

گله بود و از تخمهٔ داراب دارایان بود, هنگام دُش خدائی (پادشاهی زشت) اسکندر او بگریخت و باشپانان کُرد بدر رفت, پابک نمیدانست که ساسان از تخمهٔ داراب دارایان است . . .» در بندهش فصل ۳۱ فقرهٔ ۳۰ آمده است: «مادر اردشیر دختر پابک بود, پسرساسان, پسر وه آفرید و زریر, پسر اردشیر وهومن پسر اسفندیار بود»[۱] سامانیان نیز که دولت آنان در اواخر قرن دوم هجری تشکیل یافته بنوبت خود سلسلهٔ نسب خود را بساسانیان پیوستند[۲]

کوه نفشت

در پاورقی صفحهٔ ۲٤۹ آنچه حمداله مستوفی در کتاب نزهته القلوب در خصوص کوه نفشت از فارس نامه نقل نموده نگاشته ایم اینك که فارس نامه را در زیردست داریم لازم دانسته عین عبارت آن را راجع باین کوه که درکتاب پهلوی دینکرد دژنپشت نامیده شده و در آنجا یك جلد اوستا محفوظ بوده بنگاریم فارس نامه دو قرن پیش از نزهته القلوب در آغاز قرن ششم هجري نوشته شده و مؤلف آن ابن البلخی آن را بسلطان غیاث الدین محمد سلجوقی (٤۹۸-۵۱۱) تقدیم کرده است اینك ابن البلخی گوید: «و چون زردشت بیامد و شتاسف او را با بتدا قبول نکرد و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب زند آورده بود همه حکمت و بر دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود بزر و شتاسف

---

۱ در شاهنامه ساسان پدر اردشیر بابکان نسب خود را به بابک کسي که نزد او ساسان شباني میکرد و در آغاز نژاد خود را پنهان میداشت چنین میگوید:

بیابک چنین گفت از آن پس جوان — که من پور ساسانم ای پهلوان
نبیره جهاندار شاه اردشیر — که بهمنش خواندی همی یادگیر
سر افراز پور یل اسفندیار — ز گشتاسب اندر جهان یادگار

در شاهنامه بداستان اردشیر بهمن و ولیعهد شدن همای و رفتن ساسان پسر اردشیر به نشابور نیز ملاحظه شود

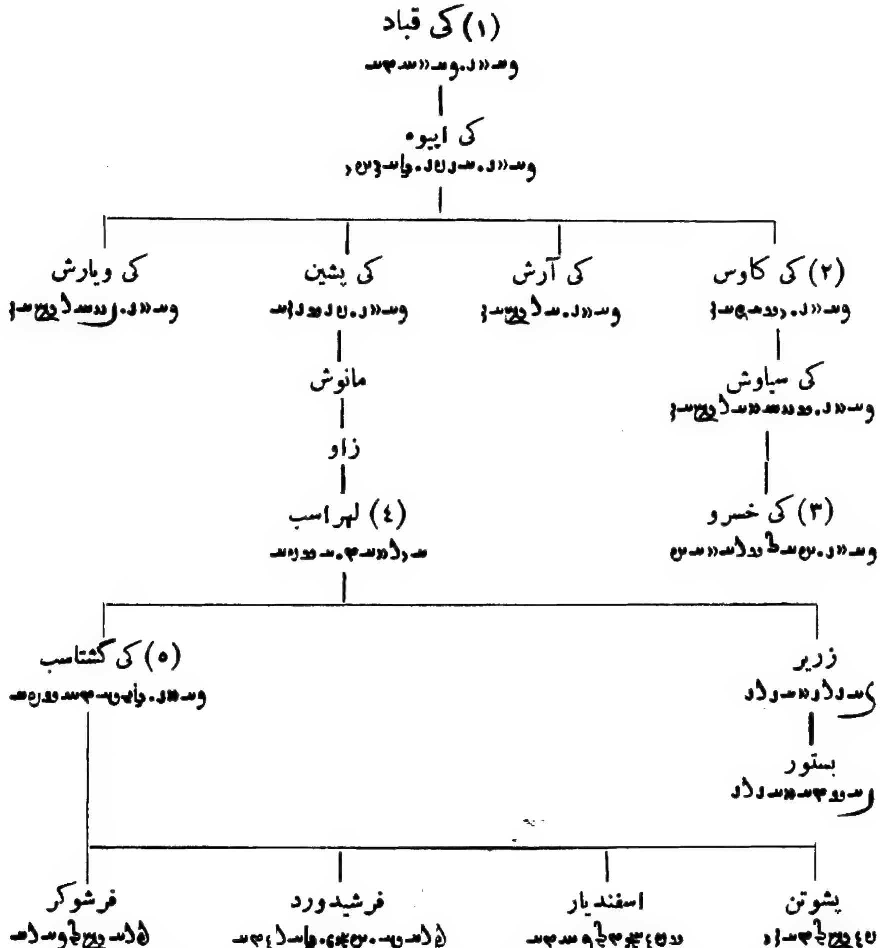
درمقالهٔ لهراسب گفتیم که درتاریخ طبری سلسلهٔ اردشیر بابکان به مانوش نبیرهٔ کیقباد منتهی شده است

۲ Geschichte Irans in islamischer Zeit von P. Horn im Grundriss der Irani. Philolo. II B's. 561.

راجع بسلسلهٔ نسب سامانیان به زین الاخبار گردیزی چاپ برلین سنهٔ ۱۳٤۷ ص ۱۹ نیز ملاحظه شود

آنرا قبول کرد, و باصطخر پارس کوهی است کوه نفشت[۱] گویند کی همه صورتها و کنده گری ها[۲] از سنگ خارا کرده اند و آثار عجیب اندرآن نموده و این کتاب زند و پازند آنجا نهاده بود . . .[۳] »

اینك سلسلهٔ کیانیان آن طوری که در اوستا آمده و در این مقاله شرح داده شده است آنانی که شماره دارند بنا بداستان ملی ما پادشاه بوده اند



۱ نسخه بدل نقشت

۲ کنده گری, حجاری

۳ رجوع شود بصفحات ٤۹ـ۵۰ فارس نامه تألیف ابن‌البلخی بسعی و اهتمام لیسترانج Le stange و نیکلسون Nicholson چاپ کمبریج ۱۳۳۹ هجری بصفحات ۵۱ و ۱٦۸ این کتاب نیز ملاحظه شود

هامون

در این مقاله از برای تفسیر و توضیح چندین فقرات اوستا و از برای روشن نمودن برخی از مطالب مقالهٔ پیش (کیا‌ایان) از هامون واز سیستان سرزمینی که این دریاچه در آن واقع است بحث میکنیم و بنا برویه ای که در تفسیر یشتها برگزیده ایم یك رشته مسائل دیني و تاریخی و لغوی را باهم ذکرمیکنیم گذشته از اینکه هامون ورود هلمند که در آن میریزد مکرراً در کتاب مقدس یاد شده نیز بواسطه اهمیتی که این دریاچه در سنت مزدیسنان دارد سزاوار است که مفصل‌تر از آن سخن بداریم و از آبی که کنار آن محل ظهور موعودهای زرتشتي شمرده شده و از سرزمینی که بنا بداستان ملّی ما مقّر پهلوانان بوده و بتصریح اوستا و کتب پهلوی وطن پادشاهان کیانی بوده اطلاعي بهمرسانیم اینك گوئیم: دریاچهٔ هامون در مشرق ایران مانند دریاچهٔ اُرمیه در مغرب شمالی ایران مقدس است نظربسنّت کهن پیغمبر ایران حضرت زرتشت در نواحی دریاچهٔ اُرمیه که در اوستا چئچست Čaēčasta[1] و در کتب پهلوی چچست[2] و در شاهنامه خنجست[3] و در نزهته‌القلوب چیچست[4] نامیده شده بوجود آمد

---

۱ رجوع شود به آبان یشت فقرهٔ ٤٩ وگوش یشت فقرات ۱۸ و ۲۱-۲۲ و ارت یشت فقرات ۳۸ و ٤۱ و سیروزه فقره ۹

۲ بندهش فصل ۷ فقره ۱٤ و فصل ۲۲ فقرات ۲ و ۸

۳ در این آب خنجست پنهان شده است بگفتم بتو راز چونان که هست احتمال دارد که اصلاً در شاهنامه چیچست بوده و بعدها بقلم نساخین تحریف شده باشد

٤ حمد اله مستوفی در نزهته‌القلوب مینویسد: «بحیرهٔ چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریای شورگویند بلاد ارمیه واشنویه و ده خوارقان و طروج و سلماس بر ساحل او است و درمیانش جزیرهٔ و بر آنجا کوهي است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای تغتو و جغتو و صافی و سرا و رود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد»

رجوع شود به نزهته‌القلوب بسعي و اهتمام استرنج Strange چاپ لیدن ۱۹۱۵ صفحه ۲٤۱

شرافت ارمیه در این است که در پارینه از سر زمین آن پیغمبری برانگیخته شده که بایرانیان دین یکتا پرستی بخشید و بواسطهٔ مواعظ خود آنان را بکشت وکار گماشت و آباد داشتن خانهٔ فردای قیامت را منوط بآباد نگهداشتن خانهٔ جهانی نمود شرافت هامون در این است که در آینده سه پسر از پشت پیغمبر از کنار آن ظهور خواهند کرد که هر یك بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر یا بعرصهٔ وجود خواهند گذاشت در ظهور پسر آخری که غالباً کلمهٔ سوشیانت بر او اطلاق میشود لشکر دروغ اهریمني یکسره نابود خواهد شد، سپاه راستی درفش پیروزی خواهد برافراشت، جهان از گزند اهریمن رسته نو و خرّم خواهد گردید، دوستاران راستی کامروا گشته بزندگانی روحانی و جاودانی خواهند رسید برخلاف دریاچهٔ اُرمیه که بسیار تلخ و شور است و ۳۷ در صد نمك است و هیچ جانداری جز یك قسم کرم ریزی که مخصوص همان آب است در آن نمیتواند زندگی کند، آب هامون شیرین است و انواع ماهیها و مرغابیها در آن بسر میبرند و مایهٔ تغذیه صیّادان سواحل آن هستند باوجود این در فصل ۱۳ بندهش فقرات ۱٦ـ۱۷ راجع بهامون مندرج است «درمیان دریاچهای خُرد، دریاچهٔ کیانسیه Kyānsih (هامون) از همه سالم تر بود، آن در سیستان است، جانوران زیان رسان مثل مارها و وزغها در آن نبودند و آبش از دریاچهای دیگر شیرین‌تر بود، بعدها شور شد بالاخره چنان گندیده شد که بیك فرسنگی آن هم نزدیك نمیتوان شد بواسطه وزش باد بگندیدگی و شوری آن افزود در هنگام رستا خیز (ظهور سوشیانت) دیگر باره شیرین خواهد شد» این تعریف بندهش بهامون که گفتیم آبش شیرین است مصداق نمیابد و نه بدریاچه دیگری درسیستان که در جنوب هامون، در جنوب غربی خاك افغانستان است و موسوم است به گودی زره هرچند که آب گودی زره بواسطه همسایگی بازمین شوره زار بسیار شور است اما «سون هدین» آن را در صافی به بلور و در رنگ بزمرد تشبیه کرده است [1] شکی نیست که مقصود

---

۱ رجوع شود به Zu Land nach Indien durch Persien, Seistan, Belutschistan von Sven Hedin; Leipzig 1920 II B. S. 340

بندهش همان دریاچهٔ هامون است که اطرافش در تابستان از شدّت گرما دوزخی است و از هجوم پشه سرزمینی است طاقت فرسا و گذشته از این ها باد گرم معروف سیستان که (باد صد و بیست روز) نامیده میشود و تقریباً در انجام دومین ماه بهار شروع بوزیدن میکند و در تمام تابستان طول میکشد طوری است که در نزدیک دریاچه کسي را از آزار ریگ (ریگ روان) یارای اقامت و خود داری نیست ایالتی که این دریاچه در آن واقع است موسوم است به سیستان که اصلاً سکستان بوده و سجستان معّرب آن است چندتن از دانشمندان و سخن سرایان قرون وسطی باین ایالت منسوب اند آنان را سکزی یا سجزی خوانده اند از آن جمله است شاعر معروف ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی سکزی که در سال ۴۲۹ هجری در گذشت[1] آنچه حمزه راجع بوجه اشتقاق کلمه سکستان ذکر کرده و در معجم‌البلدان تکرار شده از اینکه این کلمه مثل کلمهٔ اصفهان بالغت سپاه مناسبتی دارد بکلی بي اساس است سکستان یعنی سرزمین ساك Sake, قومی که غالباً داریوش در کتیبه های میخی خود چه در بهستان (بیستون) و چه در تخت جمشید (پرسپولیس) و نقش رستم یاد کرده است سکا Saka جزو ممالك هخامنشی, است و در نقش رستم از سه قبیلهٔ ساك اسم برده شده از این قرار: ساکهای هوم ورك Haumavarka? [2] و ساکهای دارندهٔ خود سر تیز و ساکهاي آن طرف دریا لابد از این قبیلهٔ اخیر ساکهای بوسفور و دریای سیاه مقصود است [3] ظاهراً ساکها در سال ۱۲۸ میلادی بسیستان دست اندازي کرده و اسم خود را بآن مملکت داده اند[4] ساکها یکی از قبایل ایراني بودند همانند که مورخین قدیم یونان آن را اسکیت Skyth ضبط کرده اند پیش از

---

۱ رجوع شود به چهار مقالهٔ عروضي ص ۳۶-۴۰ و به لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۴۷ و به Neupersische Litteratur von Ethé im Grundriss der Iranischen Philologie II B. S. 224

۲ یوستی Justi میگوید هوم ورک Haumavarga قبیلهٔ بوده از ساکها که برگهاي گیاه هوم را میجوشانیدند رجوع شود به Geschichte Irans im Gir Ph. Band II S. 401

۳ Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 158

۴ رجوع شود به Encyclopédie de l'Islam: Sīstān par Büchner p. 478

دست اندازی ساکها این ایالت باسم بومی خود زرنك Zaranka نامیده میشده اسمی که در کتب متأخرین هم ضبط شده است [۱] داریوش در کتیبهٔ بیستون و تخت جمشید در میان سه مملکت شرقي خود از پارثاو Parthava (خراسان)، زرنك (سیستان) و هرئیو Haraiva (هرات) یکجا اسم برده و در کتیبهٔ نقش رستم همین سه مملکت با سایرممالک شرقي ایران که بلخ و سغد و خوارزم و قندهار وغیره باشد باهم نامیده شده است اسم مملکت زرنك واسم کرسی نشین آن زرنج که در کتب جغرافیون عرب و ایرانی ضبط شده و شهری که امیر تیمور گورگان در سال ۷۸۵ خراب کرده و هنوز آثار قدیم و خرابهای زیاد در آن جا موجود است نیز مناسبتی با دریاچهٔ هامون دارد زیرا که زرنك یعنی مملکت آبی و دریائی و این اسم بمناسبت دریاچهٔ هامون باین سر زمین داده شده است در اوستا زریه Zrayah کلمه ای که زرنك از مادّهٔ آن است بمعنی دریاست و در فرس هخامنشی دریه Drayah میگفتند بنا باختلاف لهجات ایران قدیم زاء و دال بهمدیگر مبدّل شده است لغت دریا در فارسی نیز از همین ریشه است از این اختلاف لهجات ایران قدیم است که این اسم را قدماء از یونانیان Sarangoi یا Zarangoi و Drangiana نوشته اند گذشته از زرنك یا زرنج کلمه ای که امروزه یاد آور اسم قدیم این مملکت باشد همان کلمهٔ زره است که در شاهنامه و در کتب جغرافي نویسان ایراني و عرب اسم دریاچهٔ هامون است بقول فردوسی افراسیاب از میدان کیخسرو روی گردانده از آب زره گذشته به گنگ دژ پناه برد و کیخسرو از پی او شتافته پس از شش ماه از آب زره گذشته خود را به گنگ دژ رسانید

بشش ماه کشتی برفتی بر آب کزو ساختی هرکسی جای خواب

---

۱ حمد اله مستوفي در نزهته القلوب ص ۱۴۲ مینویسد : ولایت سیستان را جهان پهلوان گرشاسف ساخت وزرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیک بحیره زره بندي عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خواند عوام نیز سگستان گفتند و عرب معرّب کردند سجستان خواندند بمرور سیستان شد

بی شک کلمات زره و زریه که ذکرش گذشته هر دو بمعنی دریاست این دریاچه را در قدیم زره کیانسیه ... میگفتند بمرور کلمهٔ کیانسیه از استعمال افتاده فقط زره که در پهلوی بمعنی دریاست بجا مانده است گفتیم که امروزه آبگیری در جنوب غربی خاک افغانستان گودی زره نامیده میشود سیستان در شاهنامه و در کتب جغرافی نویسان قدیم نیز نیمروز که بمعنی جنوب است نامیده شده

دونده همیتاخت تا نیمروز چو آمد برزال گیتی فروز

وجه مناسبتی که در معجم‌البلدان و در فرهنگهای فارسی برای این اسم ذکر شده اساسی ندارد نامیده شدن سیستان به نیمروز از این جهت است که این سرزمین در جنوب خراسان که یکی از بزرگترین ایالت ایران بوده واقع است

در روی مسکوکات ملوک کیانی یعنی امرائی که در عهد سلجوقیان و صفویان حکومت سیستان میراثی آنان بوده و خانواده خود را بپادشاهان کیانی داستانی منسوب میدانستند [۱] نیمروز نقش شده است بنا بمندرجات اوستا که بزودی بذکر آن خواهیم پرداخت سر زمین رود معروف سیستان، مانند خود رود هلمند نامیده میشده است سیستان از همان آغاز جهانگشائی ایرانیان جزو ممالک کورش هخامنشی بوده [۲] و در عهد داستانی نیز خاک جهان پهلوانان زال و رستم شمرده شده است از زمان قدیم تا بامروز راجع بشهرها و ابنیهٔ سیستان داستانهائی سیستانیها نقل میکنند و وقایع شاهنامه در سر زبانهای آنان است در معجم‌البلدان در ماده کلمهٔ سجستان مندرج است که کیکاوس زمین داور را خاص رستم قرار داد و در بُست خرابهٔ طویلهٔ اسب رستم موجود است در شهر کرکویه در شمال زرنج آتشکدهٔ برپا بوده که بخصوصه نزد زرتشتیان محترم بوده در نزد اهالی چنین شهرت داشته که رستم گنبدش را ساخته است کوه خواجه را که ذکرش بیاید اهالی نیز کوه رستم مینامند

---

۱ رجوع شود به Eranische Alterthumskunde von Spiegel I. B. S. 555

۲ Geschichte des Alten Persiens von Justi s. 28

گذشته از اینکه این گونه اسامی در سیستان یادآور پهلوانان و بسا یادآور داستان پادشاهان کیانی است خرابهای بسیار که در سراسر این خاک و درکنار رود هلمند موجود است نیز یادآور عهد کهن و قدمت تمدّن آن سر زمین است سیستان بخصوصه در تاریخ مذهبی ایران مانند آذربایجان دارای مقام ارجمندی است این سر زمین وطن اصلی کیانیان شمرده شده در بندهش فصل ۲۱ فقرهٔ ۷ مندرج است: «کیانسیه (هامون) محل خاندان کیانی است» از اوستا هم چنین بر میآید زیرا در آبان یشت فقرهٔ ۱۰۸ آمده: «کي گشتاسب بلند همّت رو بروی آب فرزدانو Frazdānava از برای ناهید نذر نمود، خواستار شد که بارجاسب و تورانیان دیگر چیر شود»

در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ٥ آمده که دریاچهٔ فرزدان در سیستان است [۱] در زامیاد یشت هم سیستان وطن کیانیان شمرده شده است در کردهٔ ۹ فقرهٔ ٦٦ این یشت مندرج است «فرّ بکسی متعلق است، که سلطنت خود را در آنجائی که رود هلمند دریاچهٔ هامون را تشکیل میدهد، بر انگیزد» صراحةً در این جا سلطنت سلسلهٔ کیانی اراده شده و سیستان یا پیرامون هامون وطن اصلي آنان معیّن شده نظری بمندرجات کردهٔ قبل و کردهٔ بعد از کردهٔ ۹ این مسئله را بخوبي ثابت خواهد کرد زیرا در فقرات کردهٔ ۸ از این سخن رفته که چگونه افراسیاب تورانی از برای بدست آوردن فرّ یا شکوه پادشاهی ایران خود رنجه نمود و از کوشش بسیار خود سودی نبرد و دستش بدامن فر نرسید و در فقرات کردهٔ ۱۰ از پادشاهان کیانی یاد شده که بفرّ ایزدی رسیدند و از پرتو آن همواره کامروا و پیروزمند بودند درکتب جغرافي نویسان قرون وسطی قسمتی از خاك هرات و قندهار حالیه نیز جزو سیستان شمرده شده است امروزه مساحت سیستان عبارت است از ۷۰۰٦ میل مربع از

---

۱ در زند بهمن یشت فصل ۷ فقره ۲ آمده که هوشیدر در کنار دریاچهٔ فرزدان متولد خواهد شد و بعد افزوده: برخی گفته اند از زره کیانسیه (دریاچهٔ هامون) و برخي دیگر گفتة اند از کابلستان رجوع شود بمتن و ترجمهٔ بهرام گور انکلیسریا
Zand-i Vohûman Yasn by Behramgore Anklesaria: Bombay 1919 p. 53 and 119

این خاك ۲۸۴۸ متعلق است بایران و ۴۱۵۹ متعلق است بافغانستان, جمعیّت آن به ۲۰۵۰۰۰ نفرمیرسد[1] بی شك سیستان در قدیم بخرابی و بیچارگی و کم جمعیّتی امروزه نبوده جمعیّت سیستان نسبت بایالتهای دیگر ایران بسیار کمتر شده است یکی از دلایل این انحطاط همان است که از برای کلیّه ممالك ایران میتوان ذکر کرد و آن عبارت است از جنگهای پی در پی, هجوم وغارت بیگانگان و بی لیاقتی حکومت سابق دلیل دیگری که بخصوصه از برای تنزّل سیستان میتوان اقامه نمود این است که ترتیب آبیاری سابق در این سر زمین از دست رفته امروزه از رود هلمند کمتر از پارینه استفاده میشود جوها و قناتها که در قدیم از برای آبیاری کشت و ورز ازهلمند کشیده بودند اکنون درکار نیست زمینهای خشك و تفتیده دیگر بکار زراعت نیامد ناگزیر گرسنگی و بیچارگی و در اثر آن آسیب های دیگر فرا رسید مشتی ساکنین آن خاك از میان رفتند و لختی از آن خاك غیر قابل سکنی گردید خرابی عمدهٔ سیستان در عهد استیلای تیمورلنگ (۷۷۱–۸۰۷ هجری) روی داد این درنده مغولی جویها و بندهای سیستان را ویران نمود از آن جمله است بند معروف رستم

هولدیچ Holdich مینوسد: «سیستان در پارینه انبار گندم آسیا بود و ممکن است هم دیگر باره چنین بشود در صورتی که طرز آبیاری بسیار عالی آن را که در قدیم معمول بود بسرکار آورند» سون هدین هم که خود این مملکت را دیده و تحقیقات عالمانه در آنجا کرده در این موضوع دانشمند فوق را تصدیق میکند[2] در عهد هخامنشیان درمیان ممالك شرقی ایران بخصوصه سیستان مالیات هنگفتی میپرداخت و این نیز دلیل ثروت آن خاك است هرودت در کتاب سوم خود که از مالیات ممالك هخامنشی صحبت میدارد در فقرهٔ ۹۳ مینویسد: «سیستان با خاکهای همسایه خود هرسال ششصد تالنت Talente بخزانهٔ دولتی میپردازد» گذشته از اینها چیزی که امروزه در سیستان دلیل آبادی و ثروت و جمعیّت انبوه قدیم آن است همان آثار و خرابهای فراوان است که از قرونهای مختلف درهمهٔ جای

---

۱ Encyclopédie de l'Islām : Sīstān par Büchner p. 476

۲ Zu Land nach Indien von Sven Hedin II B. S. 220

آن خاک پراکنده و گواه عهد بزرگی و سرافرازی است پس از بیاد آوردن عهد آبادی سیستان ابداً عجیب بنظر نخواهد آمد از اینکه در مزدیسنا بخصوصه دریاچهٔ آن مورد توجه شده باشد هامون بآن وسعتی که در شاهنامه آمده و ذکرش گذشته نیست یاقوت طول آن را ۳۰ فرسخ و عرضش را یک روز راه نوشته است [1] نظر بتعریف جغرافی نویسان قدیم وسعت آن در قدیم بیش از آنچه امروزه هست بوده حالیه هم عرض و طول این دریاچه که ۴۸۶ متر بلندتر از سطح اقیانوسهاست در عرض سال یکسان نیست در وقت آب شدن برفهای سر چشمهٔ هلمند این دریاچه بسیار بزرگ میشود و گودیهای اطراف را فرا میگیرد و سراسر نیزار جنوب هامون را آب گرفته بواسطه جوئی موسم به شله یا شلاق به گودی زره پیوسته میشود تقریباً در هرده سالی طغیان بزرگی روی میدهد و یک دریای نسبةً بزرگی تشکیل مییابد در اوقات معمولی آب گودی زره از هامون نیست بلکه از رودهای کوههای جنوبی است در هنگام ازدیاد آب گرداگرد کوه خواجه را که پشته ایست به بلندی چهار صد پی آب گرفته مثل جزیرهٔ میشود در انتهای حدود شمالی این پشته مقبره ایست که باین مناسبت آن را کوه خواجه نامیده اند اهالی آنجا در نوروز جشنی بیاد این خواجه می آرایند که بقول سیکس Sykes بسیاری از عادات و رسوم پیش از اسلام در آن دیده میشود البته در وقت طغیان باتلاقهای بسیاری در آن سر زمین بوجود می آید هرودت درکتاب هفتم درجائي که از لشکر کشی شاهنشاه هخامنشی خشیار شا بضد یونان صحبت میدارد و وضع لباس و اسلحه هر دسته ازسپاهیان او را شرح میدهد درفقرهٔ ۶۷ مینویسد: «سیستانیها جبّه رنگین و موزهٔ که تا بزانو میرسید داشتند کمان و نیزهٔ آنان بطرز ماد (مد) بود» لابد چکمهٔ بلند سیستانیها بمناسبت خاك آبگیر آنان بود [2] آبادی سیستان در قدیم و حالیه زراعت آنجا از پرتو رود هلمند است و آب عمدهٔ دریاچهٔ

---

[1] حمدالله مستوفی در نزهة القلوب ص ۲۴۱ مینویسد: بحیرهٔ زره بحدود سیستان طولش سی فرسنگ است و عرضش شش فرسنگ آب هرمند و آب فره درو میریزد

[2] Ostiränische Kultur von Geiger S. 105

هامون نیز ازهمین رود است این رود مقدس ایرانیان درشاهنامه هیرمند نامیده شده سرا پرده زد بر لب هیرمند بفرمان پیروز شاه بلند[1] جغرافی نویسان ایرانی و عرب قرون وسطی هند مند و مورخین قدیم یونان اتیماندروس Etymandros یا اریماندروس Erymandros نوشته اند سرچشمهٔ آن از سلسلهٔ غربی کوه پغمان، سلسلهٔ کوهی که نزدیك کابل و بهندوکش و کوه بابا پیوسته است، میباشد احتمال دارد که کوه اُوشیدَرن [Avestan] Uši-darena یا اُوشیدم [Avestan] Ušidam که هردو یکی است و مکرراً در اوستا یاد شده[2] همان سلسلهٔ کوهی باشد که رود هلمند از آن میخیزد بسیاری از مستشرقین بکوه بابا که ۵۴۹۰ متر ارتفاع آن است متوجه شده اند در فصل ۱۲ بندهش فقرهٔ ۱۵ این کوه اوش‌تا شتار Uštāštār نامیده شده و قید گردیده که درسیستان است اما تعیین چنین کوهی در دشت بهن سیستان آسان نیست بناچار باید بکوههای سرچشمه هلمند متوجه گردیم و فقرهٔ ٦٦ زامیادیشت نیز ممدّ براین است زیرا که درفقرهٔ مذکور آمده «فرّ کیاني از آن کسی است که شهریاري وی از آنجائی است که رود هلمند دریاچهٔ هامون را تشکیل میدهد، برخاسته، درآنجائی که کوه اُوشیدم واقع است واز گرداگرد آن آب بسیار ازکوهها آمده باهم سرا زیر میشود» در بندهش فصل ۲۰ فقرهٔ ۱۷ مندرج است: "رود هلمند در سیستان است و سرچشمه‌اش در اپارسن Apārsan میباشد" اپارسن در فقرهٔ ۳ زامیادیشت اُوپائیري سئن [Avestan] Upāiri-saēna نامیده شده است این کوه را نیز میتوان شعبه ای از هندوکش تصوّر نمود[3] بقول گیگر طول رود هلمند از سرچشمه اش تا هامون هزار کیلو متراست[4] این رود از درّههاي باریك گذشته

---

۱ در کتاب نزهة القلوب صفحهٔ ۲۲۰ مندرج است: آب هیرمند آنرا آب زره خوانند از جبال غور برمیخیزد و بر ولایت بست گذشته چند نهر که هر یك گذار اسب بدشواري دهد ازو بر میگیرند و ولایات بسیار برآن مزروع میکنند و چون بسیستان میرسد آن ولایت را سقي کرده فواضلش در بحیرهٔ زره میریزد و طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد

۲ راجع به اوشیدَرَن بتوضیحات سرآغاز زامیادیشت ملاحظه شود ص ۳۲۳

۳ راجع به اوپائیری سئن بتوضیحات فقره ۳ زامیادیشت ملاحظه شود

۴ رجوع شود به Geographie von Iran von Wilh. Geiger im Grundriss der Iranischen Philologie II. B. S. 379

تقریباً در وسط خط سیرش میرسد بدشتهای سرزمینی که در قرون وسطی زمین داور میگفتند در آنجا ارغنداب از جمله رود مهمی است که بآن می پیوندد و این رود اخیر و مملکتی که گذرگاه آن است نزد مورخین و جغرافیون قدیم یونان ارخوزیا Arachosia نامیده شده، در کتیبه های داریوش هر او وتی Harauvati نام دارد و در اوستا هرخوائیتی Harax^vaiti آمده در وندیداد فرگرد اول فقرهٔ ۱۲ هرخوائیتی دهمین مملکتی است که اهورا مزدا بیا فرید و در آنجا اهریمن عادت زشت لاشه و مردار بخاك سپردن بوجود آورد اسم این مملکت لفظاً یعنی رودمند یا جوی‌مند و امروزه قندهار مینامند در فصل ۲۰ بندهش فقرهٔ ۳٤ رود هلمند نیز زرین مند نامیده شده است [۱]

هلمند و هیلمند یا هرمند و هیرمند و یا هندمند در اوستا هئتومنت آمده Haētumant جزء اول این اسم که هئتو Haētu باشد بمعنی پل و سدّ و بند است چنانکه در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۳۰ استعمال شده است هئتومنت یعنی بند و سدّمند یا دارای پل و بست در فقرات ٦٧–٦۹ زامیاد یشت هلمند با شکوه و با فرّ و امواج سفید برانگیزاننده و طغیان کننده تعریف شده است و رودی است که نیروی اسبی در آن است و نیروی شتری در آن است و نیروی مرد دلیری در آن است فرکیانی همراه آن است باندازهٔ دارای فرکیانی است که ممالك غیر ایرانی را غرقه تواند ساخت، دشمنان را سرگشته و پریشان و دچار گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما تواند نمود هئتومنت نیز در اوستا اسم سرزمینی است که این رود از آن میگذرد یعنی که سیستان در کتاب مقدس هئتومنت نامیده شده است چنانکه در فرگرد اول وندیداد فقرهٔ ۱۳ آمده: "یازدهمین کشوری که من اهورا مزدا بیافریدم هلمند با شکوه و فراست اهریمن پرگزند در آنجا جادوئی زشت پدید آورد" در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۹ باز از مملکت هئتومنت یاد شده است گذشته از هلمند در فقرهٔ ٦٧ زامیادیشت از هشت رود دیگر سیستان اسم برده شده که همه بدریاچهٔ هامون میریزد درمیان این رودها فقط تعیین چهار رود ممکن است

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ٦٧ زامیادیشت

و بجای خود ذکر خواهیم کرد [۱] اینك مصّب این رودها که هامون باشد هامون که بمعنی دشت و بیابان است, چنانکه فردوسی گفته

مر آن تخت را دیو برداشتی ز هامون بابر اندر افراشتی

اسمی است که بعدها باین دریاچه داده شده چندین آبگیر یا باتلاق در بلوچستان و کرمان و صحرای لوط نیز با اضافه و قیدی هامون نامیده میشود گودی زره که ذکرش گذشته, شلاق هامون هم گفته میشود هامون معروف همان دریاچه ایست که موضوع مقاله ماست و از برای امتیاز هامون هلمند خوانده شده است این دریاچه در اوستا کنس اویه Kąsaoya نامیده شده [۲] و در پهلوي کیانسیه Kyānsīh و در کتب فارسی مثل صد در بندهش و روایات هرمزدیار کانفسه ضبط شده است [۳] بنا بقرأت دیگري در اوستا نیز کنسو Kąsū خوانده شده و در پهلوي و پازند کانسیه این اسم در اوستا گاهی باکلمهٔ زرّیه قید شده یعنی که دریای کیانسیه نامیده شده چنانکه در فقرهٔ ٦٦ زامیادیشت و گاهی باکلمهٔ (āp) ذکر گردیده یعنی که آب کیانسیه چنانکه در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ٥

موعودهای زرتشتی از کنار همین دریاچه ظهور خواهند کرد در فقرهٔ ٦۲ فروردین یشت آمده که نود و نه هزار و نهصد و نود و نه (۹۹۹۹۹) فروهرهای نیك و توانای پارسایان نطفهٔ اسپنتمان زرتشت پاك را پاسباني میکنند, لابد این فروهرها از برای پاسبانی نسل آیندهٔ پیغمبر بدریاچهٔ هامون گماشته شده اند زیرا بنا بتفصیلی که در کتب پهلوي مندرج است ایزد نریوسنگ Nairyōsanha [٤] نطفهٔ پیغمبر را بفرشته آب ناهید سپرد تا نگهداری کند [٥] گذشته از کتب پهلوی مکرراً در خود

سوشیانت

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ٦۷

۲ رجوع شود به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae S. 471
و به Ērānšahr von Marquart S. 120 A. 8

۳ رجوع شود به صد درنثر و صد در بندهش بسعي و اهتمام دهابر Dhabhar فصل ۳٥ چاپ بمبئی ۱۹۰۹

٤ رجوع شود بجلد اول ص ٥۱۸ و ٥۲۹

٥ بندهش فصل ۳۲ فقره ۸-۹

اوستا کنس اویه (هامون) محل ظهور سوشیانت خوانده شده در فقرهٔ ۹۲ زامیاد یشت آمده: استوت اِرِتَ [Avestan script] Astvat-ereta (آخرین موعود مزدیسنا) پیك مزدا اهورا با گرز پیروزمندی از آب کیانسیه بدر خواهد آمد در فقرات بعد همین یشت که فقرات ۹۳-۹۶ باشد از اثر این ظهور سخن رفته مندرج است: «استوت اِرِت (سوشیانت) جهان را از دروغ پاك خواهد نمود سراسر جهان مادی را با دیدگان خرد خواهد نگریست و گیتی را فنا ناپذیر خواهد نمود یاران سوشیانت که با وی ظهور خواهند کرد همه نیك پندار و نیك گفتار و نیك کردار و نیك دین اند, آنان هرگز دروغ بزبان نیاورند, در مقابل آنان خشم روی بگریز نهد, راستی بدروغ چیر گردد منش زشت از منش خوب شکست یابد خردادو امرداد گرسنگی و تشنگی را نابود سازند اهریمن از گیتی سرنگون گردد» همچنین در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۵ مندرج است: «زرتشت آگاه نمود اهریمن را, ای اهریمن زشت من آنچه آفرینش دیو است خواهم برانداخت من نسا را خواهم برانداخت، [1] من خنثیتی پری را خواهم برانداخت [2] تا اینکه سوشیانت (استوت ـاِرِتَ) پیروزگر از طرف مشرق از آب کیانسیه تولد گردد» در کتب پهلوی مفصلاً از کیفیّت تولد موعودهای مزدیسنا که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت باشند سخن رفته که چگونه مادرهای آنان در هامون تن شسته بارور خواهند شد در فقرهٔ ۱۲۸ فروردین یشت اسامی موعودها و در فقرات ۱۴۱-۱۴۲ اسامی مادر های آن ضبط شده است [3] بنا بمندرجات کتاب هفتم دینکرد درفصول ۷ـ۱۰ سی سال پیش از سپری شدن دهمین هزاره دختری در آب (هامون) تن شسته بارور خواهد شد و نخستین موعود که هوشیدر باشد از او متولد خواهد گردید سی سال مانده بهزارهٔ هوشیدر, بهمان ترتیب, هوشیدر ماه دومین موعود ازدوشیزهٔ پا بعرصهٔ وجود خواهد گذاشت در پایان هزارهٔ هوشیدر ماه، باز بهمان ترتیب, سوشیانت آخرین آفریدهٔ اهورا مزدا تولد خواهد یافت مادرهای هر سه موعود از خاندان بروج

---

۱ در اوستا نسو [Avestan script] Nasu دیو لاشه و مردار

۲ [Avestan script] Xnąthaiti پری نمایندهٔ بت پرستی

۳ رجوع شود بتوضیحات فقرات مذکور

(بهروز) میباشند و بسّن پانزده سالگی حامله خواهند گردید[1] و پسرانشان در سی سالگی از طرف اهورا مزدا از برای رهنمائی جهانیان بر انگیخته خواهند شد گذشته از دینکرد در فصل سوم بهمن یشت نیز مفصلاً از موعودها و از معجزات و علائم ظهور آنان سخن رفته در این جا باید از ذکر آنها صرف نظر کنیم و در موقع دیگر از ظهور سوشیانت و رستاخیز صحبت بداریم[2] هریک از موعودها وقتی از طرف اهورا مزدا فرستاده خواهد شد که جهان دچار گزند و آسیب شده و نیکان درچنگال ستم و بیداد اهریمنی بستوه آمده باشند از پرتو ظهور موعودها یا رهانندگان متدرجاً آسیبها برطرف خواهد شد درهزارهٔ هوشیدر ماه زمینهٔ از برای ظهور سوشیانت حاضر خواهدگردید جهان رو بکمال خواهد گذاشت متدرجاً از مادّیات رهائی یافته بعالم روحانی نزدیک خواهد شد درفصل ۳۰ بندهش که از رستاخیز و برخاستن مردگان سخن رفته مندرج است : همانطوری که مشیا و مشیانه (آدم و حوّا) پس از فرود آمدن بزمین نخست از آب و پس از آن از گیاهها و پس از آن از شیر و پس از آن ازگوشت تغذیه نمودند و همانطوری که مردمان پس از فرا رسیدن مرگ نخست از گوشت و پس از آن از شیر و پس از آن از نان امساک میکنند و تا برسیدن دم آخر و جان سپردن با آب میسازند همینطور خواهد شد در هزارهٔ هوشیدرماه نخست میل و رغبت بتغذیه کم شود و مردمان از غذای نذر خود تا سه شبانروز سیرخواهند ماند پس از آن از خوردن گوشت خود داری کنند و با گیاهها و شیر بسازند پس از آن از شیر نیز امساک کنند و از آب تغذیه یابند بالاخره چنان شود که ده سال پیش از ظهور سوشیانت مردمان را بغذا حاجت نیفتد

---

۱ راجع بسن پانزده سالگی بتوضیحات فقرهٔ ۹ هادخت نسك درصفحه ۱۶۸ و بصفحه ۲۳۰ درهمین جلد ملاحظه شود

۲ در این جا یاد آور میشویم که در عهد هوشیدر پادشاهی بسرکار خواهد آمد که او را بهرام ورجاوند خوانند این پادشاه که ایران را نجات خواهد داد و در داد گستری هوشیدر را یاري خواهد نمود نیز از پشت پادشاهان کیاني است چنانکه ملاحظه میشود در مزدیسنا همیشه و در هرزمان و هرحال دین زرتشتی ارتباط تامّی با سلسلهٔ کیاني دارد

رجوع شود به فصل سوم بهمن یشت فقرهٔ ۱۳ در ترجمهٔ وست S. B. E. vol. 5 by West و بفصل هفتم فقره ٤ درمتن و ترجه بهرام گور انکلیسریا چاپ بمبئی ۱۹۱۹

و کسی از گرسنگی نمیرد[1] اینک در انجام مقال می افزائیم: چون در گذشته دین مزدیسنا از پادشاه کیانی گشتاسب که سلسلهٔ وی از سیستان بود رونق گرفت از برای آینده نیز رونق مزدیسنا را از رهانندگانی دانسته اند که از کنار دریاچهٔ همین خاک ظهور خواهند نمود همچنین یاد آور میشویم که یکبار وطن ما از پرتو یکی از راد مردان آن سر زمین نجات یافت این راد مرد یعقوب پسر لیث صفّاری است (۲۵۳-۲۶۵) که از ده قرنین برخاست و بنای استقلال گذاشت و ایران را تقریباً پس از دویست و چهل سال اسارت از چنگال ستم عربها برهانید پس از اینکه دست این دشمنان فرو مایه از ایران کوتاه شد ملیّت ما دیگر باره جانی گرفت و زبان منسوخ شدهٔ ما بدوران آمد یعقوب پس از راندن بیگانگان و پاک کردن خاک نیاکان قصد تسخیر بغداد و برانداختن خلیفه معتمد نمود گرچه بآرزوی خود نرسید اما بکلی عربها را از ایران نومید و ایرانیان را از بیم و هراس آنان آسوده ساخت[2] نظر باینکه در مزدیسنا نومیدی راه ندارد و در سراسر اوستا روزنهای امید گشوده، هماره برستگاری بشارت داده شده ما نیز امیدواریم که دیگر باره خاک پاک پیغمبر ایران روي رستگاري بیند و ازتمام جهات خواه از پیرامون دریاچهٔ هامون و ارمیه و خواه از کنار دریای خزر و فارس درهای دانش و هنر بروي ما گشاده گردد و اهریمن جهل و تعصب از سر زمین ایران رخت بر بندد و فرزندان آن از فرّ ایزدی و اخلاق نیک نیاکان خود بهره مند گردند

---

۱ رجوع شود برسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۷ در فصل ۳۵ صد در بندهش مندرج است: «دختران بهدینانی که دربالاي کوه خدا بنزدیکی کانفسه (هامون= کیانسیه) منزل دارند درهنگام جشن نوروز و مهرگان در آن آب خود شویند و هریك بنوبت خود یکي از موعودها بارور گردند» شاید در این جا کوه خدا همان کوه خواجه باشد که ذکرش گذشته زیرا که در دشتهای هموار اطراف هامون پشته و تپه ای جز همین کوه خواجه وجود ندارد

در زامیاد یشت فقره ۵ در جزو کوهها از کوهي موسوم به اَهوْرَنَ یاد شده که بمعنی کوه خدا ست از کلمهٔ اهورا، رجوع بفقرهٔ مذکور

۲ رجوع شود به زین الاخبار تألیف ابوسعید عبدالحي بن الضحاك بن محمود گردیزی بسعي و اهتمام محمد ناظم چاپ برلین ۱۳۴۷ هجری ص ۱۰-۱۴

فر

یشت نوزدهم معمولاً زامیاد نامیده میشود اما نظر بمندرجاتش باید آن را کیان یشت نامید چنانکه در یك نسخهٔ خطّی قدیم که شرحش بیاید چنین نامزد شده است، زامیاد یعنی زم یزد یا بعبارت دیگر فرشتهٔ زمین

زمین

زمین در اوستا زَمْ ‌𐬰𐬀𐬨 آمده، در پهلوی زمیک و در فارسی زمی نیز گفته میشود چنانکه نظامی گفته

اساسی که در آسمان و زمی است   باندازهٔ قدرت آدمی است[1]

زمین مانند آسمان (اَسمَنْ ‌𐬀𐬯𐬨𐬀𐬥 asman) در مزدیسنا مقدس است هر دو در اوستا یکجا نامیده شده اند چنانکه در تشتریشت فقرهٔ ۸ و مهر یشت فقرهٔ ۹۵ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۳ وغیره بسا از زمین و آسمان ایزدانی اراده شده که بنگهبانی سپهر و خاك گماشته شده اند و نیز روزهای بیست و هفتم و بیست و هشتم ماه موسوم باسم این دو ایزد است

چون روز زامیاد نیاری زمی تو یاد   زیرا که خوشتر آید مي روز زامیاد

مسعود سعد

در یسنا ۱۶ فقرهٔ ۶ و در دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ در فقرات ۲۷ و ۲۸ هر دو ایزد در ردیف سی فرشتگان ماه یاد شده اند[2] در ایران قدیم عُمق زمین را سه طبقه میدانسته اند چنانکه در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۷ آمده است و سطح آن را بهفت پاره یا کشور تقسیم کرده اند چنانکه در یسنا ۵۷ فقرهٔ ۲۳ و در اشهنگاه فقرهٔ ۵ ذکر شده است[3] ایزد زمین غالباً با صفت هُوذاه ‌𐬵𐬎𐬛𐬃𐬢𐬵 یعنی نیك کنش یاد شده است گذشته از اینکه بتوسط

---

۱ مشتبه نشود بکلمهٔ زم که در پهلوي و فارسی بمعنی سرما و زمستان است و در اوستا زیم ‌𐬰𐬌𐬌𐬨 آمده

۲ راجع بوظیفه زامیاد که در بندهش بزرگ ذکر شده بهمین جلد ص ۲۰۲ ملاحظه شود

۳ رجوع شود بفقرهٔ ۲ فروردین یشت و بتوضیحات آن در ص ۶۰ در همین جلد

مورخین قدیم یونان میدانیم که این عنصر نزد ایرانیان مقدس بوده [۱] از خود اوستا نیز سبب مقدس بودن آن را میتوان دانست خاك مانند سه عنصر دیگر که آب و آتش و هوا باشد .بملاحظه فوائدی که آدمی از آنها دارد درمزدیسنا ستوده شده است عنصری در فواید این عناصر گفته

ز آذر آید نور و زباد زاید جان ز آب خیزد دُرّ و ز خاك زاید زر [۲]

در فروردین یشت فقرهٔ ۹ راجع بسود زمین که موضوع مقاله ماست مندرج است : « زمین فراخ اهورا آفریدهٔ بلند و پهن حامل چیزهای زیبا و سراسر جهان مادی است چه جاندار و چه بیجان و کوههای بلند و چراگاههای بسیار و آب فراوان برآن است » یکی از اسباب ترّقی ایران قدیم محترم داشتن همین خاك بوده که مهدآسایش ما وآنچه از برای زندگانی ما باید از اوست آبادانی و کشت و ورز را ثواب میشمردند [۳] هنوز زرتشتیان پیروان آئین کهن زراعت را از اعمال نیك میشمرند و آن را بکارهای دیگر بر تری میدهند .بی شك در آینده هم ایران باید بتوسط خاك وسیعش ترّقي کند و از پرتو زراعت روی بهبودی بیند رستگاری وطن ما در دست کشاورزان و برزیگران است هر آنروزی که دامن خاك ما از گندم سبز و از گله و رمه برخوردار بود خود را نیکبخت توانیم خواند اگر به پند نیاگان خود گوش داده فرشتهٔ زمین را درآباد کردن خاك و افشاندن تخم و پروراندن گاو وگوسفند و کندن جوي و کاریز خوشنود کرده بودیم و شخم و شیار را یگانه مایهٔ روزی خود میدانستیم هر آینه وطن ما چنین گرفتار پنجهٔ دیو دریوزی و بیچارگي نمیشد و یك مشت فرزندان آن خاك از برای بدست آوردن لقمه نانی سر زمین فراخ و پهناور خود را بدرود نگفته درکمال ذلت مهاجرت اختیار نمی نمودند و باطراف و اکناف عالم پناه نمی بردند و خانهٔ نیاگان خود را تهي و بیکس نمیگذاشتند از برای اینکه بخوبی دریابیم که تا بچه اندازه

---

۱ رجوع شود به Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach den Griechen und Römischen Quellen von Rapp s.76

۲ لباب الالباب جلد دوم ص ۳۰ چاپ لیدن

۳ رجوع شود به «صد در نثر» باب نوزدهم Edited by Bamanji Nasarvanji Dhabhar; Bombay 1909 p. 17

نیاکان ما بخاك اهمیّت میداده و کشت و ورز را نیك میشمرده مضمون چند فقره از فرگرد سوم وندیداد را در این جا مینگاریم: فقرهٔ ۱ ای آفریدگار پاك جهان مادّی در کجا زمین نخست بیش از همه جا شاد است؟— آنگاه گفت اهورا مزدا براستی ای سپنتمان زرتشت در آنجائی که مرد پاکدینی هیزم و برسم و شیر و هاون در دست گیرد[1] و سرود دینی بلب رانده مهر و رام را بستاید[2] فقرات ۲ـ۳ دوم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟— در آنجائی که مرد پاکدینی خانه برپا کند و آن خانه از آتش و شیر و زن و فرزند و گله برخوردار باشد و گاو و راستی و علوفه و سگ و آنچه از برای زندگانی خوش باید در آنجا فراوان باشد فقرهٔ ٤ سوم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟— در آنجائی که بیشتر از همه جا گندم و گیاه و درختهای میوه بکارند، در آنجائی که زمین خشک است آب رسانند و در آنجائی که آبگیر است خشک کنند. فقرات ٥ـ٦ چهارم و پنجم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟— در آنجائی که گله و رمهٔ خرد و بزرگ پرورانده شود و در آنجائی که گله و رمه فراوان باشد فقرهٔ ٢٤ زمین ناشاد است اگر مدّت زمانی شیار نشده بائر بماند مانند زن زیبا اندامی که مدتها از فرزند بی بهره مانده آرزومند مردی است زمین بائر نیز آرزومند شخم و شیار برزیگری است فقرهٔ ۲۵ ای سپنتمان زرتشت کسی که در روی زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت و کار کند و آن را بارور سازد چنان است که مرد عزیزی به بستر زن عزیزی در آید، این یك از فرزند بارور گردد و آن دگری از خرمن فقرات ۲٦ـ۲۷ ای سپنتمان زرتشت اگر مردی

---

۱ در این فقره مانند فقرهٔ ۹۱ مهریشت از لوازم عمدهٔ مراسم دینی اسم برده شده، هیزم از برای سوزانیدن در آتشدان، برسم از برای بدست گرفتن و شیراز برای آمیختن با هوم و هاون از برای فشردن گیاه هوم مقصود از ذکر این لوازم این است: زمین نخست در جائی شاد و خوشنود است که در آنجا مردمان خدای پرست باشند و بستایش و نیایش پردازند بصفحهٔ ٤٧٥ جلد اول نیز ملاحظه شود راجع به آتش و برسم و هوم صفحات ٥٠٤-٥١٥ و ٥٥٦ـ٥٦٠ و ٤٧١-٤٧٣ ملاحظه شود

۲ از اینکه در این جا درمیان فرشتگان بخصوصه خوشنود ساختن ایزد مهر و ایزد رام قید شده یادآور میشویم که همیشه در اوستا مهر با صفت «دارندهٔ دشتهای فراخ» و رام با صفت «چراگاه خوب بخشنده» آمده اند رجوع شود بجلد اول ص ٤۲۳ و بهمین جلد ص ۱۳٥

در روی این زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت و کار کند این زمین چنین باو گوید: ای مردی که در روی من با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کار کردی, همواره من در آینده بارور خواهم بود همیشه بهره بخش خواهم ماند, گذشته از خرمن خوب همه گونه روزی از من برگیرید

فقرات ۲۸ـ۲۹ اگر کسی در روی زمین با دست چپ و راست و با دست راست وچپ کشت وکار نکند این زمین چنین باو گوید: توای کسی که با دست چپ و راست و بادست راست و چپ در روی من کار نکردی تو باید در آینده پشت در دیگران تکیه زده بپا ایستی و روزی خود را از آنان گدائی کنی آری خوراك پس مانده و ریزهائی که از دهان دیگران افتاده نصیب تو خواهد شد و از خوان کسانی که بفراوانی و آسایش و خوشی اندر اند چنین چیزی بتو خواهد رسید

فقرات ۳۰ـ۳۱ ای آفریدگار پاك جهان مادی تغذیهٔ دین مزدیسنا از چیست؟ـ آنگاه گفت اهورا مزدا ای سپنتمان زرتشت دین مزدیسنا وقتی تغذیه یابد که مردم با غیرت و کوشش گندم بکارند, کسی که گندم میکارد باین میماند که راستی می افشاند و دین مزدیسنا را پیش میبرد گذشته ازاین فقرات در سراسر اوستا بآباد کردن زمین و محترم داشتن خاك توصیه شده است کلیةً ایرانیان آنچه را که نیك و سود منداست میستوده اند و زمین را که در سود سر آمد همه است بکثافاتی نمی آلودند اقوام دیگر نیز همین احترامات را از برای زمین منظور دارند نزد چینیها آسمان و زمین پدر و مادر کلیهٔ موجودات میباشند. یهودیها هم زمین را مادر خوانده اند لابد از این جهت که در تورات آدم از خاك آفریده شد [۱] در سفر پیدایش باب دوم فقرهٔ ۷ آمده: «و خداوند سرور آدم را از یك پارچه خاك بساخت و نفس زندگی در بینی وی بدمید و این چنین آدم جان زنده ای شد» بخصوصه سپندارمذ فرشتهٔ نگهبان زمین شمرده شده [۲] و بسا از کلمهٔ سپنت آرمیتی [illegible] (سپندارمذ) همان زمین اراده شده است [۳] در بندهش

---

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz; Giessen 1920 S. 100

۲ رجوع شود بگاتها یسنا ۴۷ قطعهٔ ۳ و به یسنا ۱۶ فقرهٔ ۱۰ و به وندیداد فرگرد ۲ فقرهٔ ۱۰

۳ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۹۳ـ۹۴

فصل ۲۷ فقرهٔ ۲٤ یك قسم نعناع گیاه مخصوص ایزد آسمان و گل زعفران (کرکم) گل مخصوص زامیاد شمرده شده است[1] بدبختانه امروزه در اوستا یشتی از برای ایزدزم در دست نداریم احتمال دارد که درعهد ساسانیان یشتی از برای این فرشته داشتند و از اسم زامیاد یشت نیز چنین برمیآید

کوه

نظر باسم زامیاد یشت بایستی در آن از ایزد زمین سخن رفته باشد اما مندرجات آن راجع است به فرّ فقط هشت فقرهٔ آن مناسبتی با زمین دارد باین معنی که در این فقرات از پنجاه و سه کوه یاد شده بدون اینکه از زمین اسمی برده شده باشد این کوهها ستوده نشده فقط بذکر اسامي آنها اکتفاء گردیده است کوههای این فقرات باید کوههای عمده باشد و کوههای دیگر از آنها منشعب شده باشد مطابق هشت فقرهٔ اولي زامیاد یشت درفصل ۱۲ بندهش نیز از کوهها یاد شده و اکثر کوههای زامیاد یشت در آنجا هم موجود است احتمال دارد که این هشت فقرات بعدها باین یشت افزوده شده باشد نظر بزبان هم باید آنها نوتر باشد اساساً نیز این فقرات مثل سایر فقرات زامیادیشت منظوم بوده اما بواسطه تصرّفات و اضافات از ترکیب اصلی خود بیرون رفته امروزه نمیتوان آنها را بهیئت اصلی درآورد در صورتي که باوجود تصرفاتي که در فقرات دیگر این یشت نیز شده میتوان دانست که چه لغاتی بعدها افزوده گردیده و وزن شعری آنها را خراب کرده است و ممکن است آن اضافات را خارج کرد و دوباره فقرات را بترکیب قدیمی خود درآورد و از مجموع آنها قصیدهٔ کاملي ساخت چنانکه بارتولومه این کار را کرده است[2] نظر بفقرات اولي این یشت را بدو قسمت غیر متساوی میتوان قسمت نمود: هشت فقرهٔ اولي

---

۱ زعفران را در لاتینی Crocus Sativus گویند در فرهنگهاي فارسی کرکم کلمهٔ فارسي زعفران پنداشته شده اما احتمال دارد که این کلمه اصلاً سامی باشد یوستی در ترجمه بندهش خود در ص ۲۰٦ کرکم را کلمهٔ هندي و وطن اصلی این گیاه را نیز که زعفران باشد هندوستان دانسته است و رجوع شود به

Kulturpflanzen und Haustieren von Hehn, achte Aufgabe: Berlin 1911 S. 270
و به Neupersische Schriftsprache von **Horn** im Gir Ph. B. I S. 6

۲ Arische Forschungen von Chri. Bartholomae, erstes Heft; Halle 1882 S. 99-147

آن راجع است بکوهها و هشتاد و هفت فقرهٔ دیگر متعلق است به فرّ امروزه نمیدانیم که چه ارتباطی میان کوه و فرّ میباشد لابد وجه مناسبت میان این دو در قدیم معلوم بوده چه در اوستا مکرراً هردو باهم یاد شده ازآنجمله دریسنا ۱ فقرهٔ ۱۴ و یسنا ۲ فقرهٔ ۱۴ و یسنا ۳ فقرهٔ ۱۶ وغیره در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ در فقرهٔ ۲۸ زمین ایزد نیك کنش و کوه اوشیدرن و همهٔ کوههای رفاهیّت راستي بخشنده و فرّ کیاني مزدا آفریده یکجا ذکر شده است در این هشت فقره کلمهٔ گري Gari (= گئیری) از برای کوه استعمال شده که در پهلوی گر () گویند در مقالهٔ کیومرث صفحهٔ ٤٤ گفتیم که کیومرث را نیز درفارسي گرشاه یعني پادشاه کوه نامند در اوستا نیز مکرراً چنانکه یکبار در فقرهٔ ۳ زامیاد یشت از برای کوه کئوف Kaofa (در فرس هخامنشی کوف Kaufa) هم استعمال شده است این کلمه درجزو لغات مرکبّه بمعنی کوهه نیز آمده مثل سثني کئوف که در فقرهٔ ۱۳ ارت یشت از برای شتر استعمال شده یعنی شتر بلند کوهان

غالباً در اوستا کوه با صفات اش خواثر aša Xᵛāthra و پئورو خواثر pouru. Xᵛāthra آمده که در پهلوی اهراکیه خواریه ahrākīh Xᵛārih و پرخواریه pur. Xᵛārih ترجمه شده یعنی خواری و آسانی یا سهولت و رفاهیّت راستی بخشنده و بسیار (پر) خواری و آساني و خوشي دهنده [1] کوه مانند زمین نزد ایرانیان یک جنبهٔ تقدسی داشته در وندیداد فرگرد ۲۲ فقرهٔ ۱۹ اشاره شده که اهورا مزدا و زرتشت دربالای کوه و در بیشه باهم مکالمه کردند در سنّت نیز حضرت زرتشت در بالای کوه بالهام غیبی رسید زکرّیا بن محمد قزویني درآثارالبلاد مینویسد « زرتشت از شیزآذربایجان بود و چندی از مردم کناره کشیده، در کوه سبلان بسر برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به بستا [2] » در مقالهٔ آذرگشسب گفتیم که بنا بمندرجات شاهنامه دژ بهمن در بالای کوه بلندی نزدیکی اردبیل بوده کیخسرو پس از گرفتن آن

---

۱ بتوضیحات سرآغاز زامیاد یشت نیز ملاحظه شود ص ۲۲۳

۲ چاپ وستنفلد Wüstenfeld ص ۲٦۷

قلعه در آنجا آتشکدهٔ معروف آذرگشسب را ساخت بنابراین باید این کوه سبلان باشد که اردبیل در پای آن افتاده است حمداله مستوفی نیز مینویسد که قلعه کوه سبلان را دز بهمن یا رویین دز خوانده اند[۱] هردوت مینویسد که ایرانیان در بالای کوه بلند از برای خداوند قربانی میکنند و بعد از زمین هم اسم میبرد که در جزو خورشید و ماه و آتش و آب و باد نزد ایرانیان ستوده هستند[۲] نزد بنی اسرائیل نیزکوه محل فیض رحمانی است درتورات سفر خروج درباب ۱۹ و ۲۰ مفصلاً مندرج است که یهوه, خدای قوم بنی اسرائیل در کوه سینا بموسی ندا در داد و درکوه سینا در آتش تجلّی نمود و بقوم اسرائیل سخن گفت

فرّ

مردم چو ز فرّ دین فرو ماند دنیا ندهش زیب و نه فرّه
ناصر خسرو

در آغاز مقاله گفتیم که در یك نسخهٔ خطّی قدیم یشتها زامیاد یشت کیان یشت نامیده شده است در این نسخه که قدیم ترین و درست ترین نسخه ایست که از یشتها باقی مانده یشت نوزدهم کیان یسن نامزد گردیده است این نسخهٔ بسیار گرانبها که داراي ۲۱ یشت و پنج نیایش (خورشید نیایش, مهر نیایش, ماه نیایش, اردویسور نیایش, آتش و هرام نیایش) است در روز دین از ماه اردیبهشت سال ۹۶۰ یزدگردي مطابق ۲۱ ژانویه ۱۵۹۱ میلادی بدست یك پارسی موسوم به آسدین کاکا دهنپال لخمدهر از خانوادهٔ هرمزیار را میار در شهر نوساری از بلاد هندوستان نوشته شده است[۳] البته مناسب تر است که یشت نوزدهم را کیان یشت بنامیم زیرا که در این یشت از فرّ کیانی یا شکوه و شوکت پادشاهی ایران سخن رفته است در مقالهٔ پیش از کیانیان صحبت داشتیم اینك در این جا از فرّ بحث میکنیم این کلمهٔ را مفسّرین اروپائی اوستا درزبانهای مختلف اروپا مطابق لغات لاتینی به Potentia, maiestas, gloria, splendor, magnificentia ترجمه کرده اند, ما در ترجمه فارسي خود محتاج

---

۱ رجوع شود به نزهة القلوب ص ۸۱ Edited by G. Le Strange. Leyden 1915

۲ Herodotos I, 131

۳ Asdin Kaka Dhanpal Lakhmidhar

رجوع شود به Avesta, herausgegeben von Geldner Band I s. III

بترجمه نمودن این کلمه نیستیم زیرا که این لغت درفارسی موجود و بمعنی آن آشنا هستیم فرّ و مشتّقات آن فرّه و فرّهی و فراهت و فرمند و فرهمند و فروهیده و فرهومند کلیّه در ادبیّات ما مستعمل است همچنین از برای هیئت دیگری از این کلمه خُرّه یا با واو معدوله خوره و مشتقات آن خُرهمند و خُرهناک شواهد بسیار داریم این لغات درفرهنگها بمعانی شان و شوکت و شکوه و هنگ و برازندگی و زیبندگی و شکوهنده وغیره ضبط است و نیز بکلماتی مثل فرّ کیانی و فرّهٔ ایزدی و کیان خرّه و خرهٔ پادشاهی غالباً درادّبیات برمیخوریم از همین ماده است کلمهٔ فرّخ که بمعنی مبارك و نیکبخت است[1] و مشتقات آن فرخنده و فرخندگی که بمعانی سعید و سعادت گرفته اند فرّخ نیز از اسامی خاص از زمان بسیار قدیم تا بامروز بسیار معمول بوده و هست کزنفون Xenophon در کتاب کورُش (Kyropädie) در کتاب ششم فصل ۳ از فرنوُخس Pharnuchos نامي اسم میبرد که در هنگام لشکر کشی کورش بضد کرزوس Krösos پادشاه لیدی از سرداران ایران بود هرودت درکتاب هفتم فقرهٔ ۸۸ مینویسد که یکی از سرداران سپاه ایران موسوم به فرن خس Pharneches در هنگام لشکر کشی خشایارشا بضدّ یونان در شهر سارد از اسب بزمین افتاده مُرد (در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح) اشیلُس Aischylos درکتاب "ایرانیان" (Persae) از یکی از سرداران خشایارشا موسوم به فرنوُخس اسم برده که در جنگ بضد یونانیان در سلامیس Salamis کشته شد فرُنوُخس یا فرن خس مورّخین یونانی همان فرّخ است در عهد ساسانیان هم در تاریخ ایران چند تن از نامداران فرّخ و خُره نام داشتند از آنجمله اند فرّخ هرمز که یکی از بزرگان ایران و سپهبد خراسان بود و خواست که آزرمیدخت را بزنی بگیرد اما بفرمان این ملکه کشته شد و بعد پسرش رستم فرخزاد سردار معروف که در جنگ قادسیه در سر لشکریان یزدگرد سوم کشته شد، از برای خونخواهی پدرش از خراسان بمداین شتافت و آزرمیدخت را بسزا رسانید[2] بنابمندرجات حمزهٔ اصفهانی درمیان

---

۱ بر آمد بر آن تخت فرّخ پدر برسم کیان بر سرش تاج زر فردوسی

۲ رجوع شود به طبري ترجمهٔ نولد که Nöldeke ص ۳۹۳-۳۹۴

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 238 و ۹

هجده تن از پسران خسرو پرویز که بدست برادرشان شیرویه کشته شدند سه تن از آنان خُره و مردخُره و زادانخُره نام داشتند[۱] محمد بن جریر طبری مینویسد که بنابروایتی پس از آزرمیدخت یکی از باز ماندگان خسرو پرویز موسوم به خُره زادخسرو بپادشاهی رسید و چندروز شهریار ایران بود[۲] همین پادشاه در تاریخ بلعمی فرخزاد ذکر شده که پس از شش ماه پادشاهی کشته شد در شاهنامه آمده که فرخزاد پس از آزرمیدخت یك ماه پادشاهی کرد و بدست بندهٔ خود سیه چشم نام کشته گردید.[۳] گذشته از اسامی اشخاص بسا از شهرهای ایران قدیم نیز دارای کلمه خرّه بود از آنجمله است اردشیر خُرّه اسمی که اردشیر پاپکان بشهر گور (معرّب جور) و بایالت آن داد استخري اردشیر خرّه را دومین ایالت بزرگ ایران شمرده و کرسی نشین آن را جور نامیده است در تاریخ بلعمی مندرج است: « این شهرخوره شهریست اندر پارس از او خرم تر نیست با سپرغمها و درختان و میوه‌های بسیار و این گلاب که از پارس آرند ازین شهر خوره آرند اردشیر آرزو کرد که آن شهر را نشستگاه خویش کند . . .[٤]

اردشیر خره بسیار معروف است و محتاج بشرح دادن آن نیستیم فقط یاد آور میشویم که پس از استیلای عرب شیراز بجای اردشیر خره کرسی نشین فارس گردیده[٥] و عضدالدوله (۳۳۸ـ۳۷۲ هجری) که از سلاطین آل بویه بود گور را که اسم اردشیر خره بود تغییرداده فیروز آباد نامیده است دیگر از شهرهای معروف ایران قدیم خره شاپور است که بقول حمزهٔ اصفهاني از بناهای شاپور ذوالاکتاف است[٦] و دیگر کواذ خره یا قباد خره است در پارس و شهرکارزین

---

۱ رجوع شود بکتاب تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ٤۲

۲ ترجمهٔ نولدکه ص ۳۹٥

۳ ز جهرم فرخزاد را خواندند بر آن تخت شاهیش بنشاندند

٤ رجوع شود بتاریخ بلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان ص ۲۸۳

٥ رجوع شود به Artachšīr i Pâpakân übersetzt von Nöldeke s. 48
و به Iran im Mittelalter nach den Arabischen Geographen von P. Schwarz II s. 48,

٦ تاریخ سني ملوك الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ۳۷

کرسي نشین آن بود و قباد پدر نوشیروان بانی آن بود معلوم است که از این اسامي فرّ یا شکوه اردشیر و شاپور و قباد اراده شده است در معجم البلدان بخطا قباد خرهٔ به "فرح قباد" ترجمه شده اما اردشیر خره بنابر صواب "بهاء اردشیر" معنی شده است چندین ولایت دیگر ایران نیز دارای اسم خره بوده که از براي اختصار از ذکر آنها صرف نظر میکنیم [1] در این جا نیز یاد آور میشویم که فرن بغ یا فروبا آتشکدهٔ معروف کاریان در فارس که آتش پیشوایان دیني شمرده میشده و در عهد ساسانیان زیارتگاه بوده داراي کلمهٔ فرّ میباشد مؤلف کتاب معروف پهلوی دینکرد آتُرفرن بغ پسر فرخ زات بوده در اسم این پسر و پدر نیز کلمه فر موجوداست [2] پس از ذکر مطالب فوق تاریخی که فقط از برای نمونه بچند فقرهٔ آن اکتفاء گردیده بخوبی میتوان دانست که تا بچه اندازه ایرانیان بکلمهٔ فرّ مأنوس بودند با این همه شیوع بسیار شگفت آمیز است که در کتیبه های میخی پادشاهان هخامنشی با اینکه غالباً در آنها از جاه و جلال سخن رفته از فرّ ذکری نشده اما نظر باسامی خاصی که در کتب مورخین یونان راجع بعهد هخامنشیان ذکر شده ودر فوق بآنها اشاره کردیم ابداً شکی نمیماند که این کلمه در آن عهد شهرت تامّ داشته است و بعلاوه در کتیبهٔ بهستان (بیستون) نیز باسم خاصی که دارای کلمه فرّ باشد برمیخوریم و آن اسم وِندَفرناه Vindafarnah میباشد در کتیبهٔ مذکور دوبار این اسم یاد شده نخست داریوش میگوید "وِندَفرناه را که از سرداران من بود با لشکری از برای فرو نشاندن شورش بابل فرستادم در آنجا یك ارمنی موسوم به آرَك Araka دروغ گفته بخود اسم بخت‌النصر (Nabu-Kuduri-ugur) داد و مُدّعی شد که پسر نبونائید (Nabunaid) میباشد و بابل را گرفته پادشاه شد وِندَفرناه اورا در ۲۲ ماه مرکَزنَ (Margaǵana)

---

۱ رجوع شود به ; Kârnâmak-i-Artakhshîr Pâpakân by Edalji Kersâspji Ântiâ Bombay 1900 P. 20

و به نزهته القلوب حمدالله مستوفی قزوینی ص ۱۱۳

۲ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ط

(مطابق ۲۷ نوامبر ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست داده با چندتن از همراهان بزرگش بدار زد»

در جای دیگر, باز در همان کتیبه, داریوش از یك وِنْدَفرناه دیگر اسم میبرد که یکی از شش یاران وی بود و در برانداختن گوماتای Gaumāta مُغ که باسم بردیا پسر کمبوجیا تخت و تاج هخامنشیان را غصب کرده بود با او همداستان و همراه بود دانشمند آلمانی ویسباخ این دو وِنْدَفرناه را یکی دانسته[۱] اما ظاهراً اولی از ماد و دومی از فارس بود[۲] هرودت نیز از وِنْدَفرناه صحبت میدارد اما او را انتافرنس Intaphernes ضبط کرده در کتاب سومش در فقرهٔ ۷۰ او را در هنگام برانداختن گوماتای مُغ از یاران داریوش شمرده و در فقرهٔ ۷۸ نوشته که یك چشمش در جنگ گوماتا کور شد و بعد در فقرات ۱۱۸—۱۱۹ مفصل تر از او سخن رانده که چگونه پس از چندی بفرمان داریوش کشته شد[۳] مطابق اسم وِنْدَفرناه در اوستا وِیذَتْ خوارنه [illegible] Vidhaṭ.X^{v}arenah آمده که یکی از پارسایان است و بفروهرش در فروردین یشت فقرهٔ ۱۲۸ درود فرستاده شده و در دادستان دینیك فصل ۳٦ فقرهٔ ٤ در هنگام رستاخیز یکی از یاوران سوشیانت شمرده شده است[٤] این اسم یعنی از فرّ برخوردار در رام یشت فقرهٔ ٤٤ وندی خوارنه [illegible] Vindi X^{v}arenah صفت است از برای وَیو (فرشتهٔ هوا) یعنی یابندهٔ فرّ بنابر آنچه گذشت در فرس هخامنشی نظر باسم خاص وِنْدَ فرناه در کتیبهٔ بیستون فرناه لغت معمول آن عهد بوده مطابق لغت اوستائی خوارنه [illegible] دو لغت مصطلح فارسی که

---

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach s. 55-57 und 69-71

۲ رجوع شود به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae s. 1442.

۳ خبر هرودت راجع بکشته شدن انتافرنس (وِنْدَ فرناه) بفرمان داریوش افسانه بنظر میرسد و مخالف گفتهٔ خود داریوش است که در کتیبهٔ مذکور در فوق بخصوصه سپاسدار شش یارانش بود زیرا که در کتیبه بیستون شاهنشاه هخامنشی پس از ذکر اسامی آنان میگوید:

« ای کسی که پس از این شاه خواهی شد بازماندگان این مردان را نیکودار

٤ رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱۲۸ فروردین یشت جلد دوم ص ۱۰۰

فرّ و خرّه باشد اولی نزدیك است بلهجهٔ فرس هخامنشی و دومی بلهجهٔ اوستائی در کتب پهلوی بجای کلمهٔ فر چنانکه از برای بسیاری از کلمات , (هزوارش) یك کلمهٔ سامی استعمال شده گدمن Gadman گفته اند[1] گدمن از لغات ارامی است بمعنی مجد و جلال و شکوه در کارنامك اردشیر پاپکان فصل ۷ فقرات ۶ـ۹ آمده: "اما چون گدمنِ کیان (فرّکیانی) با ارتخشیر (اردشیر) بود ارتخشیر پیروزی یافت, او اردوان را کشت و همهٔ بارو بنه و خواستهٔ او بدست ارتخشیر آمد و دختر اردوان را بزنی گرفت و دیگر باره بپارس بر گشت او شهری ساخت نامزد به ارتخشیر گدمن (اردشیر خره") در آنجا دریاچهٔ (وَرْ ول در اوستا وئیری) کند از آن آب را با چهار جوی روان ساخت و آتشکدهٔ برپا نمود[2]"

در روی مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری صورتی شبیه به تیخه Tyche که نزد یونانیان الهه نیکبختی است و بمنزلهٔ فورتونا Fortuna رمهاست نقش بسته شده ودر زیر آن فرو Pharro نوشته شده است

هرچند که در سانسکریت کلمهٔ ای مطابق فر موجود نیست اما شکی نیست که ریشه این کلمه در سانسکریت سوَر Svar میباشد که بمعنی خورشید است و در اوستا هوَر hvar (در گاتها خوان $x^v an$) و در فارسی هور و خُر یا خورشید گوئیم در گاتها کلمهٔ خوارنه بمعني ای که معمولاً در سایر قسمتهای اوستا استعمال شده نیامده بلکه صفت است از برای جاماسب و بمعنی درخشان و نیکبخت یا سعادتمند است پس از بیاد آوردن چند فقره‌از مسائل تاریخی و لغوي که بذکر آنها پرداخته ایم و پس از قرأت زامیاد یشت که درواقع تاریخچهٔ فرّ است میتوان دانست که فرّ چیست و میتوان آن را چنین تعریف نمود: فرّ فروغی است ایزدی بدل هر که بتابد از همکنان بر تري یابد از پرتو این فروغ است که کسی بپادشاهی رسد، برازندهٔ تاج و تخت گردد و آسایش گستر

۱ Hvarenō by Dr. Eugen Wilhelm in Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume: Bombay 1914 p. 159-166

۲ رجوع شود بمتن و ترجمه آنتیا Ântiâ

و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروز مند باشد همچنین از نیروی این نور است که کسی درکمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند از برای رهنمای مردمان بر انگیخته گردد و بمقام پیغمبری رسد و شایستهٔ الهام ایزدی شود بعبارت دیگر آنکه مؤید بتائید ازلی است خواه پادشاه و خواه پارسا و خواه نیرومند و هنر پیشه دارای فرّ ایزدی است چون فرّ پرتو خدائی است ناگزیر باید آن را فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان پرست و پرهیزکار و دادگر و مهربان باشد بهمین جهت در اوستا ضحاك بیدادگر و افراسیاب ستمکار دارندهٔ فرّ خوانده نشده اند هر آن پادشاهی که از راه راستی برگشت و سر از فرمان بپیچید فرّ از او روی برتافت و تاج و تختش بباد رفت جمشید تا زمانی کامکار بود که زبان بدروغ نیالوده بود یا بنا بمندرجات شاهنامه خودستائی نکرده بود همینکه دروغ بزبان راند فر از او بگسست و ضحاك ایران را دچار ستم نمود و بالاخره جمشید گرفتار و کشته شد همچنین پس از آنکه کیکاوس بفریب هریمن یا دیو خشم بخیال آسمان پیمائی افتاد و نسبت بساحت قدس دلیری و گستاخی نمود فرّ ایزدی از او جدا شد و ایران ازوجود چنین پادشاه بی فرّ و گناهکاری گرفتار بدبختی و خواری و پریشانی و خشکسالی گردید و بزرگان ایران چاره در این دیدند که نوه اش کیخسرو کسی که دارای فرّ ایزدی بوده بپادشاهی بگزینند

معمولاً در اوستا دو فرّ نامیده شده یکی فرّ ایرانی یا ائیریَنِم خوار نو [illegible] Airyanem X^{v}arenō و دیگری فرّ کیانی یا کوئنم خوارنو [illegible] Kavaēnem X^{v}arenō در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ فرّ ایرانی و فرّ کیانی هر دو باهم ذکر شده است در فقرات اول و دوم اشتادیشت دیدیم که فرّ ایرانی از ستور و رمه و ثروت وشکوه برخوردار و بخشنده خرد و دانش و دولت و درهمشکنندهٔ غیر ایرانی تعریف شده است و در زامیادیشت خواهیم دید که چگونه فرّ کیانی نو بنو به نصیب ناموران و پادشاهان و پارسایان گردید و از پرتو آن رستگار و کامروا شدند این فرّ همیشه از آن ایرانیان بوده و تا ظهور سوشیانت و دامنهٔ رستاخیز از ایران روی برنخواهد تافت

در آغاز این مقاله گفتیم که در فقرات ۱ـ۸ زامیاد یشت از کوهها

مندرجات زامیاد یشت

سخن رفته و مربوط بمطالب ما بقی فقرات آن نیست در این یشت گرانبها که آن را قدیمترین قصیدهٔ رزمی ایران میتوان نامید از فقرهٔ ۹ تا انجام که فقرهٔ ۹۷ باشد از فر صحبت شده از این قرار: در فقرات ۹ـ۲٤ از فرّ اهورا مزدا و امشاسپندان و ایزدان یاد شده درفقرات ۲۵ـ۲٦ از فرّ هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته, پس از آن در فقرات ۲۷-۲۹ از فرّ تهمورث صحبت شده و پس از آن درفقرات ۳۰-٤٤ شرحی راجع بفرّ جمشید مندرج است که چگونه از پرتو فرّ کامیاب میبود و چگونه پس از دروغگوئی فرّ در سه بار از او روی گردانده در بار اول به مهر ایزد فروغ رسید, و در بار دوم بفریدون ، شکست دهنده ضحاك, روی آورد و در بار سوم به گرشاسب یلِ نامور رسید چنانکه ملاحظه میشود در زامیاد یشت درست بهمان ترتیبی که در داستان ملی ماست از پادشاهان پیشدادی اسم برده شده است

بنا بر صواب هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی شمرده شده نه کیومرث که نخستین بشر است [1] و بعد هم خواهیم دید که از پادشاهان سلسلهٔ کیانی نیز مرتباً یادگردیده گرشاسب بکسی که در سومین بار یک ثلث از فرّ جمشید رسید در داستان ملی ما آخرین پادشاه پیشدادی است [2] پیش از اینکه مندرجات فقرات دیگر را بر شمریم و از نامورانی که پس از گرشاسب از فرّ بهره مند بوده نام بریم بذکر توضیحاتی ناگزیریم: بنا به فقرهٔ ۳۵ فرّ پس از دروغگوئی جمشید نخست بمهر پیوست چنانکه میدانیم این ایزد فرشتهٔ فروغ است و فرشته ایست که بخصوصه دشمن دروغگویان و پیمانشکنان است و در روز کارزار پشت و پناه پادشاهان است بنا براین بسیار منطقی است که فرّ, این فروغ ایزدی, بسوی فرشتهٔ نگهبان فروغ بر گردد و پادشاه

---

۱ رجوع شود بمقالهٔ کیومرث درهمین جلد ص ۴۱ـ٤٥

۲ رجوع شود بمقالهٔ گرشاسب درجلد اول ص ۱۹۵ـ۲۰۷

دروغگوئی از حمایت فرشتهٔ راستی بی بهره ماند و در هنگام ستیزهٔ باهماوردان ایزد جنگ یاری و پناه خود را ازاو دریغ نماید در مهریشت فقرات ٦٦ و ۱۲۷ نیز فرّ کیانی از همراهان مهر شمرده شده است [1] دیگر اینکه در فقرات راجع بجمشید مندرج است که فرّ سه قسمت شده: قسمتی بسوی آسمان شتافته بمهر پیوست و یک ثلث از آن بفریدون رسید و ثلث دیگر نصیب گرشاسب شد لابد از تقسیم شدن فرّ مقصود این است که پس از این شهریار دیگر کسی بفرّ یا شکوه و جلال و توانائی وی نرسیده و در اوستا بخصوصه هیچ پادشاهی بقدرت و شوکت جم تعریف نشده: هفت کشور روی زمین در فرمان او بود همهٔ مردمان و دیوان و جادوان و پریان و کاویها و کرپانها از او شکست یافتند، در عهد او مردمان و جانوران فنا ناپذیر بودند خوراک و آشام فاسد نمیشد آبها و گیاهها خشک نمیگردید سرما و گرما و پیری و مرگ و رشک وجود نداشت [2] از این جهت است که در یسنا ۹ فقرهٔ ٤ جمشید درمیان مردمان خوار ننگهستیم [Avestan script] Xᵛarenaṅhastema یعنی فرهمندترین یا خرهمندترین نامیده شده است چنانکه در هرمزد یشت فقرهٔ ۱۲ اهورا مزدا فرهمندترین و در زامیاد یشت فقرهٔ ۳۵ مهر درمیان ایزدان فرهمندترین و در فروردین یشت فقرهٔ ۱۵۲ زرتشت درمیان موجودات فرهمندترین نامیده شده اند در آفرین پیغمبر زرتشت فقرهٔ ۳ پیغمبر بکی گشتاسب دعا کرده فرماید: بشود که تو مانند جمشید دارای فرّ گردی دیگر اینکه در فقرات مذکور زامیاد یشت آمده که فرّ به پیکر مرغی از جمشید جدا گردید این مرغ وارِغَن Vāreghan نامیده شده است بنا بتعریفی که ازاین پرنده در فقرات ۱۹-۲۱ بهرام یشت گردیده شکی نمیماند که وارغن یک مرغ شکاری است از جنس شاهین و باز و یا عقاب که بخصوصه پرندهٔ توانائی است [3] و در ایران قدیم عقاب علَم

---

۱ رجوع شود بمقاله مهر در جلد اول ص ۳۹۲-٤۰۷

۲ رجوع شود بفقرات ۳۰-۳۳ زامیاد یشت و بمقالهٔ جمشید در جلد اول ص ۱۸۰-۱۸۸

۳ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱۹ بهرام یشت در همین جلد ص ۱۲٤

پادشاهی بود و بعدها همین مُرغ علامت اقتدار رُمها گردید و در قرون متأخر نشانهٔ علم برخی از ممالک اروپا شد در شاهنامه مکرراً از علم عقاب ایران یاد شده است [۱] کزنفون Xenophon در کتاب کورش (Kyropädie) درجزو هفتم از فصل اول در فقرهٔ ٤ در وقایع لشکرکشی کورش بضد آشوریها مینویسد: "علم پادشاهی ایران یک عقاب زرین بود که بر روی یک نیزه نصب کرده بودند" در سطر بعد می افزاید: "امروزه نیز علم پادشاهی ایران این است" همین مؤلف در کتاب دیگرش موسوم به انا بازیس (Anabasis = لشکر کشی یا جنگ آرائی) در جزو اول از فصل دهم در فقرهٔ ۱۲ در وقایع جنگ کورش صغیر بضد برادر خود اردشیر دوم (٤۰٤-۳٦۱ پیش از مسیح) مینویسد: "علم پادشاهی ایران عقاب شهپر گشودهٔ از زر میباشد که بر روی نیزهٔ نصب است" هرودت در کتاب سومش فقرهٔ ٦۷ میگوید: "پیش از آنکه داریوش و شش همراهانش به گوماتای مُغ حمله برند به برخی از آنان تردیدی روی داد و خواستند که جنگ را بتأخیر اندازند و باهم در این خصوص مشورت میکردند که ناگاه دیدند هفت جفت باز دو جفت کرکس را پی کردند این را بفال نیک گرفتند و علامت پیروزی دانستند آنگاه مُهیّای هجوم شدند و کامیاب گردیدند" کزنفون در کتاب کورش در جزو دوم از فصل اول در فقرهٔ اول نقل میکند هنگامی که کوُرش از فارس لشکر آراسته بیاری کیا کزارس Kyaxares (در فرس

---

۱ در این جا متذکر میشویم که هلال و ستاره‌که امروزه نقش بیرق عثمانیها و بسیاری از ممالک آفریقاست نیز در قدیم نشان ایران بود (رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۱۸) همچنین متذکر میشویم که برخی خواسته‌اند بنا باشعار فردوسی که مکرراً از رنگهای درفش سخن رانده از آنجمله گفته:

فرو هشت از زرد و سرخ و بنفش همي خواندش کاوياني درفش؛
هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش ز تابیدن کاویانی درفش؛
میان اندران کاویانی درفش جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش

رنگهای بیرق ایران قدیم را معین کنند البته این اشعار را نمیتوان دلیل گرفت زیرا که دقیقی در شاهنامه همین رنگها را از برای درفش تورانیان شمرده:

بدادند شان کوس و پیل و درفش بیاراسته سرخ و زرد و بنفش

(رجوع شود بلشکرکشی ارجاسب بجنگ گشتاسب جلد سوم ص ۵ چاپ بونه)

هووخشتر Huvaxšatra) پسر استیاج پادشاه ماد (مد) بضد آشوریها میرفت وقتی که با پدرش کمبوجیا که ازبرای بدرقه وی آمده بود تا بسرحد خاک فارس رسیدند در آن جا عقابی را دیدند که از پیش آنان در پرواز بود آن را بفال نیک گرفتند و کمبوجیا با اطمینان خاطر فتح را از پسر خود کورش دانسته اورا بدرود گفته بفارس برگشت [۱]

از این اخبارات بخوبی میتوان دانست که شاهین در ایران قدیم مورد توجه بوده و مرغی خوش یمن و نیرومند شمرده میشده و بهمین ملاحظه در اوستا فرّ در پیکر مرغ وارغن جلوه‌گرشده است کلیّه اینگونه تعبیرات در اوستا ارتباط تامّی با خصلتهای ایرانی نژاد دارد چون ایرانیان توانا و دلیر و پهلوان بودند فرّ ایزدی نیز در اوستا بصورت مرغ نیرومند و پرزوری بسوی ناموران آنان در پرواز است اما در انجیل روح خدا بشکل کبوتری درعیسیٰ حلول میکند چنانکه در انجیل متّی در باب سوم فقرهٔ ۱۶ آمده: « و چون عیسیٰ غسل تعمید یافت فوراً از آب بر آمد، و بنگر، آنگاه آسمان بر وی گشاده شد و او دید که روح خداوند مانند کبوتری فرود آمد و بر وی در آمد » در انجیل مُرقس در باب اول فقرهٔ ۱۰ آمد: "و چون او (عیسی) از آب برآمد ودید که آسمان شگافته شد و روح مانند کبوتری در وی فرود آمد"

اینك برگردیم بسر ناموراني که پس از گرشاسب بفّر رسیدند پس از این نامور فرّ فوراً بکسی نه پیوست اهریمن موقع را غنیمت دانسته خواست بایران آسیب فرود آورد اما اهورا مزدا هماره این خاك را رستگار میخواست .بمناسبت بیصاحب ماندن فرّ است که در آغاز کرده های ۷-۹ زامیاد یشت فرّ باصفت بدست نیامدنی آورده شده است[۲] در فقرات کرده های ۷–۸ که از فقرهٔ ٤٥

---

۱ مناسب است یاد آور شویم از اینکه مندرجات گزنفون راجع بکورش در بسیاري از موارد برخلاف مندرجات مورخین دیگر است این خبر همینقدر میرساند که ایرانیان با این مرغ آشنا و بچشم عزت و احترام در او مینگریستند

۲ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ٤٥

تا خود فقرهٔ ٦٤ باشد فرّ موضوع ستیزه است درمیان خرد مقدس (سپنت مینو) و خرد خبیث (انگره مینو = اهریمن) از طرفی خرد مقدس گماشتگان خود منش پاك و بهترین راستی و آذر را برای بدست آوردن فرّ برانگیخت, از طرف دیگر خرد خبیث گماشتگان خود منش زشت و خشم و اژدهاك (ضحاك) و سپیتور کشنده جمشید را از پی فرستاد [۱] آنگاه آذر و اژدهاك بهم در افتادند هر یك از برای گرفتن فرّ بتکاپو درآمدند فرّ از تعاقب هماوردان خود بدریای فراخکرت افکند, فرشتهٔ آب اپم َ نپات [۲] آن را درحمایت خود گرفت تا آنکه نوبت زورآزمائی با فراسیاب تورانی رسید این پادشاه آزمند بامید یافتن فرّ وشکوه پادشاهی ایران سه بار خود بدریای فراخکرت انداخت هرچند در پی آن از هرسو شنا نمود سودی نبرد و دستش از دامن شوکت و جلال که فقط بایرانیان و زرتشت پاك برازنده است کوتاه ماند پس از آنکه افراسیاب نومید گشته دست از کوشش بداشت, در فقرات ٦٥-٦٩ از کردهٔ ۹ بشارت داده شده که فرّ در آینده نصیب کیانیان خواهد شد و سلسله اي كه ازنواحی درياچهٔ هامون سلطنت خواهد برانگیخت در فقرات ۷۰-۸۷ از شهریاران کیاني: کیقباد و کي اپیوه و کیکاوس و کیارش و کی پشین وکي بیارش و کی سیاوش و کیخسرو وکي گشتاسب نام برده شده که هریك بنوبت خود دارای فرّ بودند در جز و کیانیان پیش از ذکر کي گشتاسب, معاصر پیغمبر ایران, از فرّ زرتشت پاك سخن رفته که از پرتو آن پندار و گفتار و کردارش از روی دستور دین شد و در جهان مادی در راستی و توانائی و شکوه و پیروزی سر آمد موجودات گردید و دیوها یعنی پروردگاران باطل ازظهور وی بهراس افتادند و کیتی از دست تعدّی آنان رهائی یافت از سرود ستایش و نماز پیغمبر از برای دیوها یارای خود داري نماندناگزیر عرصه را تهي نموده پنهان شدند در فقرهٔ ۲ بهرام یشت دیدیم که بهرام, فرشتهٔ پیروزی درکالبد باد تندی بسوی زرتشت بوزید و باو فرّ نیک مزدا آفریده

---

۱ راجع به سپیتور کشندهٔ جمشید بجلد اول ص ۱۸۷ ملاحظه شود

۲ رجوع کنید بجلد اول ص ۱۰۲ و ۱۵۹

ارزانی داشت و درفقرهٔ ۲۲ ارت یشت نیز خواندیم که ارت, فرشتهٔ توانگری بزرتشت گفت : بتن تو فرّ داده شده و بروان تو سعادت جاودانی[1]

پس از سپری شدن روزگار شهریاری کی گشتاسب دیگر فرّ بکسی نه پیوست و چنانکه در مقالهٔ کیانیان گفتیم دیگر پادشاهی بداشتن فرّ سر افراز نگردید اما اهورا مزدا آن را تا دامنهٔ رستاخیز از برای ایرانیان ذخیره نموده است در فقرهٔ ۸۸ تا آخر یشت که فقرهٔ ۹۷ باشد از آخرین جلوهٔ آن سخن رفته سوشیانت یعنی موعود مزدیسنا پیش از سپری شدن دورهٔ زندگانی مادّی و جهانی از فرّ ایزدي برخوردار, از کنار دریاچهٔ هامون خواهد برخاست, گیتی را پر از فروغ راستی خواهد نمود و سپاه دروغ اهریمنی را نابود خواهد ساخت

این است مندرجات زامیاد یشت راجع بفرّ گذشته از این یشت در سراسر اوستا کما بیش از فرّ یاد شده است صفت خوارنگهونت [اوستایی] X^varenanhvant یعني فرهمند یا خرهمند بسا از برای اهورا مزدا یا یکی از ایزدان مثل ماه و تشتر (فرشتهٔ باران) و اندروای (فرشتهٔ هوا) یا از برای چیزی مثل رود هلمند وغیره آمده است[2] صفت مذکور غالباً با صفت رئونت [اوستایی] raēvant که در ادبیّات مزدیسنا رایومند شده و بمعنی فروغنده و شکوهنده است یکجا ذکر شده است.[3]

نسخ خطّی زامیاد یشت نسبتهً کم است و آنچه از آن موجود است در بسیاری از جاها خراب شده اما رشتهٔ ارتباط درمیان فقرات آن نگسسته مطالب روشن است تفسیر پهلوي این یشت بسیار سخت که ممکن بود امروزه اسباب سهولت ترجمه آن شود از دست رفته است با وجود این از پرتو کوشش دانشمندان اوستا شناس کاملاً میتوانیم بمعانی آن پی بریم گذشته از اوستای

---

۱ در فقرهٔ ٦ ارت یشت, ارت فرّ نیک بخشنده خوانده شده و در فقرهٔ ۱۵ آمده که بتن ارت فر داده شده است

۲ رجوع به هرمزد یشت فقرهٔ ۲۲ و ماه یشت فقرهٔ ۵ و تشتر یشت فقرهٔ ۳۲ و رام یشت فقرهٔ ٤۲ و زامیاد یشت فقرهٔ ٦۷

۳ رجوع کنید بجلد اول ص ٤۳ و ۵۱۲

انکتیل دوپرون Anquetil Duperron که اصلاً زامیاد یشت در آن موجود نیست در ترجمهٔ اوستای مستشرقین دیگر مثل اشپیگل Spiegel و دهارله DeHarlez و دارمستتر Darmesteter و ولف Wolff و لومل Lommel و گلدنر Geldner و بارتولومه Bartholomae موجود و هریک از این ترجمه‌ها بملاحظه ای قابل استفاده است [۱] همچنین ترجمهٔ ریخلت [۲] و ترجمه چند فقرات از آن در کتاب دیگر گلدنر [۳] بسیار گرانبها و از برای تفسیر این یشت راهنمای بسیار خوبی است

۱ رجوع شود بجلد اول ص ٤-۸

۲ Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt; Strassburg 1911 S. 127-182

۳ Religionsgeschichte Lesebuch, herausgegeben von Bertholet I Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) von Karl F. Geldner; Tübingen 1926 S. 44-47

زامیاد یشت

بخوشنودی کوهِ مزدا آفریدهٔ, سهولت اشا (رفاهیّت راستی) بخشندهٔ [۱] اوشیدَرِنَ [۲] و فرّ کیانی مزدا آفریده و

۱ در متن اوستاي گلدنر Geldner [Avestan] آشْ خواثرِهه آمده ولي صواب در این است که آشَ [Avestan] باشد که بمعنی راستی است خواثرَ در پهلوی خواری ترجه شده بنابر این [Avestan] آش خواثرَ یعني سهولت یا آسایش اشا بخشنده در پهلوي کلمهٔ خواری بمعنی آساني است درفارسی بمعنی پستی و زبوني هم گرفته اند

۲ اُوشیدَرِنَ [Avestan] uši darena چند بار در اوستا با اُوشیدمْ [Avestan] یا اُوشیدَمْ [Avestan] یکجا آمده چنانکه در فقرهٔ ۲ همین یشت و در فقرات ۲۸ و ۳۱ هرمزد یشت, غالباً اُوشیدَرِنَ تنها آمده چنانکه در یسنا ۱ فقرهٔ ۱٤ و یسنا ۲ فقرهٔ ۱٤ و یسنا ۳ فقرهٔ ۱٦ و یسنا ٤ فقرهٔ ۱۹ و یسنا ۷ فقرهٔ ۱٦ و یسنا ۲۲ فقره ۲٦ و یسنا ۲۵ فقره ۷ و در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ فقرات ۲٦ و ۲۸ وغیره در اکثر این فقرات اُوشیدَرِنَ کوه سهولت یا آسایش اشا (راستی) بخش متصف شده و با فرّ کیاني یکجا آمده است بقول بارتولومه Bartholomae اوشیدَمْ و اوشیدَرِنَ هر دو اسم یک کوه است درفقره ٦٦ زامیاد یشت اوشیدَم تنها آمده, معنی لفظي این دو کله یکی است نگارنده این کله را در جلد اول یشتها صفحهٔ ۲۵ «هوش بخشنده» ترجه کرده ام و این اشتباهی است که از یوستی Justi بنگارنده سرایت کرده است (۱) راست است در اوستا اوشي [Avestan] uši بمعنی هوش است اما جزء اول اُوشیدَرِنَ از مادهٔ کلهٔ اوشه [Avestan] میباشد که بمعنی سپیده دم و بامداد است و در سانسکریت ušás گویند (۲) بقول گیگر Geiger معني آن فروغنده و درخشان است (۳) و بقول بارتولومه یعنی بامداد سرا یا سپیده خان و مان (٤) و از همین کله است اُشهنگاه که در مزدیسنا یکی از اوقات پنجگانهٔ شبانروز است و آن عبارت است از نیمشب تا برآمدن خورشید (۵) این کوه که در پهلوی اوش داشتار uš̌dāštār نامیده شده بقول بندهش در فصل ۱۲ فقره ۱۵ در سیستان است بنابر این در سر زمینی است که در سنت کهن وطن کیانیان است از این جهت غالباً با فرّ کیاني یکجا نامیده شده است

در مقالهٔ هامون گفته ایم که نظر بفقره ٦٦ زامیاد یشت رود هلمند که بدریاچهٔ هامون میریزد از سلسلهٔ کوه اوشیدَم برمیخیزد باوجود این درحدود دشتهاي پهن سیستان تعیین چنین کوهي آسان نیست دارمستتر احتمال داده که این کوه دور از دریاچهٔ هامون در جزو سلسلهٔ جبالی که سرچشمه

(۱) "Verstand Tragend" Handbuch der Zendsprache S. 7

(۲) Neupersische Schriftsprache von Horn, im Gir Ph. I.B. S. 86

(۳) "Lichtträger" Ostiranische Kultur S. 180

(٤) "Der Sein Haus in, bei Morgenröte hat" Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae S. 416

(۵) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۲ بعد

فرّ مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی ۱ ॰॰

۱ نخستین کوهی که از این زمین برخاست, ای سپنتمان زرتشت٬ هرئیتی ۲ بلند است که همهٔ ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است دومین کوه زِرِدَزَ ۳ میبا شد که از آن طرف مانوش ٤ نیز همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است ॰॰

رود هلمند و رودهای دیگر سیستان است باشد یعنی کوه بابا یا کوه سیاه و ضمناً هم بکوه خواجه متوجه شده (۱) پشته اي که مکرراً در مقالهٔ هاموت یاد کرده ایم و در نزدیك دریاچه است بنظر گیگر این کوه باید در نزدیك هامون باشد, شاید نهبندان که در ساحل غربی دریاچه واقع است (۲)

۱ لغتی که بدست نیامدني ترجمه شده در متن اَخوارِتَ [illegible] $ax^{V}areta$ آمده و در پهلوي آگرفت ترجمه شده یعنی نگرفتنی رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ٤٥ ص ۳۳۹

۲ هَرَئیتی [illegible] Haraiti که غالباً هرا [illegible] Harā و بسا هرابرزئیتی [illegible] Harā berezaiti آمده٬ اساساً یک کوه مینوي و مذهبی بوده بعدها این اسم را بکوه معروف ایران اطلاق کرده البرز یا هربرز گفته اند در جلد اول یشتها از آن صحبت داشتیم اینک در این جا افزوده گوئیم: بقول دینکرد سری از پل چنوت (پل صراط) بالبرز پیوست است در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۰ نیز بآن اشاره شده است برزئیتی که بمعنی بلندي و پشته و کوه است در اوستا مشتقات زیاد دارد, از همین ماده است کلهٔ برز که در فارسي بمعني بلندی و بزرگی و شکوه است چنانکه عنصری گفته

فرو کوفتند آن بتانرا بگرز نه شان رنگ ماند و نه فرّ و نه برز

و نیز جداگانه بمعني البرز کوه آمده چنانکه فردوسي گفته

چو خورشید برزد سر از برز کوه میانها به بستند یکسر گروه

در اوستا مکرراً از این کوه یاد شده از آنجمله است در آبان یشت فقره ۲۱ و مهریشت فقرات ۱۳ و ۵۰ و ۵۱ و ۹۰ و ۱۱۸ و رشن یشت فقره ۲۵ و رام یشت فقره ۷ و یسنا ۱۰ فقره ۱۰ و یسنا ٤۲ فقره ۳ و یسنا ۵۷ فقره ۱۹ و فرگرد ۲۱ وندیداد فقره ۵ وغیره از فقرات فوق بخوبی برمیآید که از هَرَئیتي یك کوه معنوي اراده شده است

۳ زِرِدَزَ [illegible] Zeredhaza بنا بفقره فوق بایستي سلسلهٔ جبالي باشد در مقابل البرز در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲ این کوه زرید Zarid نامیده شده و با کوه مانوش یکي دانسته شده است

٤ مَنوُشَ [illegible] Manuša در فصل ۱۲ بندهش فقره ۱۰ مانوش خوانده شده و آن کوه بزرگي است که منوچهر در آنجا تولّد یافت رجوع شود بمقالهٔ منوچهر درهمین جلد ص ۵۰

---

(۱) Zend-Avesta par Darmesteter vol. 2 p. 634

(۲) رجوع شود بکتاب مذکور گیگر ص ۱۳۰ بکتب ذیل نیز ملاحظه شود:

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 2-7

Heiligen Schriften der Parsen von Spiegel 2 B. S. 41-42.

۲ از این کوهها اوشیدَم، اوشیدَرِن و سلسلهٔ اِرِزیفیه [۱] سرزد، ششمین اِرِزُورَ [۲] هفتمین بومیه [۳] هشتمین رئوذیتَ [۴] نهمین مزیشونت [۵] دهمین انتر دنگهو [۶] یازدهمین اِرِزیش [۷] دوازدهمین وائیتی گئس [۸] ○○

---

۱ اِرِزیفیه Erezifya در آبان یشت فقره ٤۵ نیز یاد شده و آن کوهی است که کیکاوس در بالای آن از برای ناهید قربانی نمود در فصل ۱۲ بندهش از آن اسمی نیست این کله بهمین املاء در جزو اسماء مرکبه بمعنی عقاب است چنانکه در اِرِزیفیو پَرِن یعنی پرشاهین رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۵

۲ اِرِزُورَ Erezura در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۶ آرزور Arezūr نامیده شده و آن کوهی است که در طرف اروم Arōm (روم) واقع است در فقره ۲ همین فصل بندهش این کوه با کوه بومیه که در فقره فوق زامیاد یشت هفتمین کوه شمرده شده یکجا نامیده گردیده آرِزُور بوم خوانده شده است اسم این کوه با اسم دیوی که در مینوخرد فصل ۲۷ فقره ١٤ آرزور نامیده شده و بدست کیومرث کشته گشته مناسبتی ندارد لابد کوه آرِزُورَ Arezūra که در فرگرد ۳ وندیداد فقره ۷ و در فرگرد ۱۹ فقرات ٤٤ و ٤۵ آمده باسم همین دیو نامیده شده گردنه و سرهٔ این کوه اخیر محل اجتماع دیوها خوانده شده در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۸ قله ارزور Arezūr دِر دوزخ است در دادستان دینیک فصل ۳۳ فقره ۵ ارزور در طرف شمال واقع و مقر دیوهاست

۳ بومیه Būmya ترکیب صفتی دارد یعنی خاکی و زمینی باید از کلهٔ بومی būmī که بمعنی بوم و خاک است مشتق باشد در توضیحات شمارهٔ ۲ گفتیم که بقول بندهش ارزور بوم در حدود روم واقع است

٤ رئوذیت Raodhita (یا رئوایذیتَ) در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲۷ روذیشنومند Rōdhišnōmand نامیده شده و لفظاً آن را بمعنی «کوهی که از آن گیاه فراوان روید» گرفته است دارمستتر گمان کرده که این کوه همان رویان جغرافیون عرب باشد که در طبرستان است (Z. A. vol. 2 p. 416 et 619)

۵ مزیشوَنت Mazišvant لفظاً یعنی دارندهٔ بزرگی است از کلهٔ که بمعنی بزرگتر یا مهست میباشد احتمال داده اند که این کوه مسیس Masis باشد اسمی که ارمنیها در قدیم بکوه ارارط داده اند کوهی که در ارمنستان است و بنا بمندرجات تورات در سفر پیدایش باب هشتم کشتی نوح پس از طوفان در بالای آن فرونشست (کوه نوح)

٦ انتر دنگهو Antare danhu این کله نیز جداگانه صفت است یعنی «واقع درمیان مملکت» و بهمین معنی در مهر یشت فقره ١٤٤ آمده است

۷ اِرِزیش Erezisa یعنی راست برافراشته

۸ وائیتی گئس Vāiti Gaēsa در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ واتگیس نامیده شده و در فقره ۱۹ آن چنین شرح داده: «واتگیس کوهی است در سرحد واتگیسان جائی است پر از دار و بر از درخت» این محل همان است که بعدها بادغیس

۳ و آدَرَنَ ۱ و بیَنَ ۲ و اِیشکَتَ اُوپائیری سَئِنَ ۳ که پوشیده

نامیده شده، کوهي است درطرف شمال هرات در معجم البلدان مسطور است که اسم فارسی آن اصلاً باد خیز بوده این وجه اشتقاق اساسی ندارد معنی این اسم معلوم نیست ولي جزء اخیر آن که گئش ... باشد در اوستا بمعنی گیس است و گئسو ... Gaēsu صفتی است که در پهلوی گیسور ترجمه شده یعنی گیسوان دارنده بسا دراوستا گرشاسب گیسور یا مجعدموي خوانده شده است حنظلهٔ بادغیسی که قدیمترین شاعر ایراني است (معاصر آل طاهر که از حکام عرب بودند در نیشابور و خراسان از جانب مأمون و خلفاء دیگر در حدود سنهٔ دویست هجری به بعد) از همین سر زمین است

۱ آدَرَنَ ... ?Ādarana

۲ بیَنَ ... ?Bayana

۳ ایشکت اُو پائیري سَئِنَ ... iškata upāiri Saēna ... این اسم که مرکب از سه کلمه است در یسنا ۱۰ فقره ۱۱ نیز آمده و آن کوهی است که در آنجا گیاه هوم میروید اِیشکتَ جداگانه بقول بارتولومه، اما مترددا، بمعنی سنگ خارا است چنانکه در مهر یشت فقره ۱۴ آمده (Altir. Wörterb. S. 876) کلمهٔ اِیشکتَ بهر معني که باشد جزو اسم این کوه بنظر نمیرسد در بندهش مکرراً این کوه اپارسن Apārsēn نامیده شده از آنجمله در فصل ۱۲ فقره ۹ آمده: «کوه اپارسن، گذشته از البرز، بزرگترین کوه است آغازش از سکستان و انجامش درخوزستان است» در فصل ۲۰ بندهش که از رودها سخن رفته درفقرات ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ آن مندرج است: هری رود از اپارسن جاری است هلمند رود که درسگستان است سرچشمه اش در اپارسن میباشد مرو رود از اپارسن میآید بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان (بامیان) میآید (بفقرات ۱۳ و ۱۴ از فصل ۱۳ و بفقره ۲۸ از فصل ۲۴ بندهش نیز ملاحظه شود) بنابر این اُوپائیري سئن در اوستا و اپارسن در بندهش عبارت است از قسمت غربي هندوکُش که سلسلهٔ کوه بابا باشد این کوه که پنج هزار و چهار صد و نود متر ارتفاع آن است و سنگهاي خاراي آن که دندانها و شکافها و تیغها تشکیل داده و همیشه پوشیده از برف است ممدّ معني اِیشکتَ میباشد کلیهٔ مستشرقین متفق اند که اُوپائیری سئن شعبه اي از هندوکُش است (۱) بلندی این کوه مناسبت تامّی بامعنی لفظی آن دارد زیرا سئن که مکرراً در تفسیر یشتها از آن صحبت داشته ایم بمعنی سیمرغ است (۲)

(۱) رجوع شود بکتب ذیل: Ostiranische Kultur von Geiger S. 58
و به Zend-Avesta par Darmesteter vol. I p. 102
و به Untersuchungen zur Geschichte von Eran von Marquart Heft II Leipzig 1905 S. 75
و به Geographie von Iran von Geiger im G. i. r. Ph. 2 B. S. 393
و به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae S. 898

(۲) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۴۰ و ۵۷۵ و بهمین جلد بتوضیحات فقره ۹۷ فرور دین یشت در ص ۸۲ و بتوضیحات فقره ۴۱ بهرام یشت در ص ۱۲۸

از برف است فقط مقدار کمی از آن آب میشود[۱] دو سلسلهٔ کوه هَمَنْکُوْنَ[۲]، هشت سلسلهٔ کوه وَشَنْ[۳]، هشت قلّه اَئُورْوَنْت[۴]، چهار کوه ویذْوَنَ[۵] ۞

۴ اَئِزَخَ، مَئِنَخَ، واخِذْریکَ، اَسَیَهْ، تُوذَسْکَ، وِیْشَوَ، دَرَئُوشِیشْوَنْت، سائیرِیوَنْت، نَنْگْهُوشْمَنْت، کَکَهْیُو[۶] اَنْتَرِ کَنْگْهَه[۷] ۞

که ظاهراً عقاب باشد چه در سانسکریت سین Syen نیز بمعنی شاهین است (۱) او پائیری سئن یعنی برتر از پرش سیمرغ یا عقاب مقصود این است که آن کوه چندان بلند است که عقاب بلند پرواز هم بفراز آن نتواند رسید فردوسی نیز در تعریف کوه بلندی میگوید:

یکی کوه بینی سر اندر سحاب که بر وی نپرید پران عقاب

حمداله مستوفی در نزهة‌القلوب صفحه ۱۹۹ در خصوص وجه تسمیه کوه کرکس چنین مینویسد: «کوه کرکس در مفازه است بحدود شهر نطنز و باهیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ باشد کوهی سخت بلند است و از بلندی کرکس برفرازش نمی پرد و بدان سبب بدین نام مشهور است. . . .»

۱ معنی این جملهٔ اخیر تقریبی است

۲ هَمَنکُونَ [Avestan] Hamankuna ?

۳ وَشَنْ [Avestan] vašan ?

۴ اَئوروَنت [Avestan] aurvant در اوستا چندین معنی دارد: نخست یعنی تند و تیز و دلیر و پهلوان این صفت بخصوصه از برای اسب استعمال شده چنانکه در مهر یشت فقره ۴۲ دوم اسم مجرد است بمعنی اسب چنانکه در مهریشت فقره ۱۲۵، سوم اسم کوهی است این کلمه در پهلوی چه در تفسیر اوستا (زند) و چه در کتب دیگر پهلوی اروند ضبط شده و امروزه الوند گوئیم و آن اسم کوهی است در همدان که همهٔ جغرافیون نیز آن را اروند نامیده اند همین اسم نیز به دجله داده شده است (۲) کلمه ای که به قله ترجمه شده در متن فائنکو [Avestan] faoṅku آمده که بمعنی سره و تیغهٔ کوه است

۵ ویذوَنَ [Avestan] vidhvana ?

۶ اَئِزَخَ [Avestan] Aēzaxa، مَئِنَخَ [Avestan] Maēnaxa واخِذْریک [Avestan] vāxedhrika، اَسیه [Avestan] Asaya، تُوذَسْکَ [Avestan] Tudhaska، وِیشَوَ [Avestan] Višava، دَرَئوشیشوَنت [Avestan] Draošišvant، سائیریوَنت [Avestan] Sāirivant، نَنگهوشمنت [Avestan] Nanhušmant، کَکَهیو [Avestan] Kakahyu از هیچیک این کوهها اطلاعی نداریم

۷ اَنترِکَنگهه [Avestan] Antare kanha یعنی کوهی که درمیان کَنگ است در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲ سیچی داو Sičidāv کوهی است در کَنگ دیز بنابر این سیچی داو که در آغاز فقرهٔ ۵ زامیاد یشت سیچی دَوَ [Avestan] Sičidava نامیده شده شعبهٔ ایست از کوه انترکنگهه (رجوع بجلد اول ص ۲۲۰-۲۲۱)

---

(۱) Encyclopédie de l'Islām, livraison H. à l'article Sīmurgh par Büchner p. 445-6

(۲) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۲۳-۲۲۵

Ērānšahr von Marquart S. 150

و ۲

۵ سیچی دَوَ ۱ اَهورَنَ ۲ رئِمَنَ ۳ اَش ستِمبَنَ ۴ اورُونیُو وائذِیمِذکَ ۵ اَسنوَنت ۶ اوَشَئوَم ۷ اوشتَ خوارِنَه ۸ سیّامکَ وَفرَیه ۹ واُورُوش ۱۰ ⁂

۱ رجوع کنید بتوضیحات انتر کنگه

۲ اَهورَنَ Ahurana یعنی کوه خدا، از کلمهٔ اهورا، در فصل ۳۵ صد در بندهش کوه خدا نزدیک دریاچهٔ هامون است رجوع شود بآخر مقالهٔ هامون ص ۳۰۲

۳ رَئمنَ Raēmana شاید لفظاً یعنی دولتخانه یا ثروت سرا باشد ؟

۴ اَش ستمبنَ Aša stembana یعنی تکیه ساز اشا (راستی)

۵ اورُونیو وائذیمِذکَ Urunyō vāidhimidhka ?

۶ اَسنوَنت Asnvant (نسخه بدل Asnavant) دربندهش فصل ۱۲ فقره ۲۶ اسنوند کوهی است در آذر بایجان در فصل ۱۷ بندهش فقره ۷ آمده: «کیخسرو آتشکدهٔ آذرگشسب را در کوه اسنوند بنا نهاد» در مقاله کیخسرو از آذرگشسب شهر شیز مفصلاً صحبت داشتیم درزاد سپرم فصل ٦ فقره ۲۲ مندرج است: «آذرگشسب پیروزگر درکنار دریاچهٔ چیچست (ارمیه) واقع است» و در فصل ۱۱ آن فقرهٔ ۹ آمده «آذرگشسب در کوه اسنوند در آذر بایجان است» بنا بر این اسنونت باید بنزدیکی دریاچهٔ ارمیه باشد امروزه نمیدانیم که کدام کوه آن حدود در قدیم چنین نامیده میشده جکسن گمان کرده که این کوه همان سهند باشد، کوهی که در جنوب شهر تبریز است (۱) در دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ فقره ۹ (آذر روز) و در آتش نیایش فقره ۵ از کوه اسنونت یاد شده در فقرات مذکور فرّ ایرانی و فرّ کیانی و کیخسرو و دریاچهٔ خسرو و دریاچهٔ چیچست (ارمیه) و کوه ریوند و آذر و کوه اسنونت یکجا ذکر شده است (رجوع شود بص ۲٤۱)

۷ اوشئومَ ušaoma ?

۸ اُوشتَ خوارنه uštа Xᵛarenah یعنی دارای فر آرزو شده

۹ سیامَکَ Syāmaka، وفریه vafraya هر دو در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲ آمده اولی سیاه موی مند و دوی ورف مند (برف مند) نامیده شده هر دو از شعبات اپارسن که ذکرش در توضیحات فقره ۳ گذشته میباشد وست West احتمال داده که این دو کوه مطابق باشد باسیاه کوه و سفید کوه افغانستان که از طرف مشرق هرات به هری رود امتداد دارد (۲) سیامک که از ناموران داستان ملی ماست و در مقاله کیومرث (ج ۲ ص ٤٤-٤۵) از او صحبت داشتیم با کوه سیامک همنام است در جزء اول این اسم کلمه سیاوَ Syāva که بمعنی سیاه است موجود است و در جزء اول اسم وفریه کلمه وفر vafra که بمعنی برف است دیده میشود

۱۰ وُاورُوشَ Vouruša یعنی دور کشیده

(۱) Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 48

و باز تألیف همین مؤلف Persia Past and Present p. 88

(۲) Sacred Books of the East vol. V. p. 39

۶ یَـهْـمیّه جترَ ۱ اُذُوْتوَهْ ۲ سپیتَ وَرَنهْ ۳ سپنْتُوْداتَ ۴ کَدْروَ اَسْپَ ۵ کَئُو ایرِیسَ ۶ و قُلّهٔ بَرُوْ سرّینْ ۷

---

۱ یهمیه جتر Yahmya Jatara یعنی کوهي که از آن صمغ آید لابد این اسم بمناسبت محصول کتیرا میباشد که در بسیاری از کوههای ایران بعمل میآید کوههای معروف آلمان هارتس Harz نیز بمعنی صمغ است ژد که در فارسی بمعنی صمغ است و در ترکیب لغات انگوژد و انزوزه نیز محفوظ مانده از مادهٔ کلهٔ جتر میباشد که در لاتینی gummis گویند

۲ اَذُوْ توَه Adhutavah یعني (کوهی) که بر آب مسلط است؟

۳ سپیتَ وَرِنهْ Spitavarenah : سپیت = سفید وَرِنهْ = رنگ یعني (کوه) سفید رنگ

۴ سپنتوداتَ Spentō dāta یعنی آفریدهٔ (خرد) مقدس این کلمه باین معنی صفت است و در اوستا بسیار استعمال شده چنانکه در فروردین یشت فقرهٔ ۹۳ پسر گشتاسب نیز در اوستا سپنتودات نامیده شد و امروزه اسفندیار گوئیم در مقالهٔ گشتاسب از او صحبت داشتیم (بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت ص ۷۰ نیز ملاحظه شود) در فقرهٔ فوق سپنتودات اسم کوهی است که در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ سپنددات نامیده شده و در فقرهٔ ۲۳ همین فصل چنین شرح داده شده: کوه سپنددات در محیط ریوند است, بنابر این باید این کوه در خراسان باشد زیرا ریوند که درهمین فقرهٔ از زامیاد یشت از آن یاد شده و در توضیحات شمارهٔ ٤ ص بعد از آن صحبت خواهیم داشت در نیشابور است در شاهنامه از یك کوه موسوم به سپند مفصلاً سخن رفته کوهی است که رستم دژ (قلعه) آن را گرفته و گنج آن را برداشته پس از آن قلعه را بسوخت بکوه سپند آتش اندرفکند که دودش بر آمد بچرخ بلند

۵ کدروَ اسپ Kadrva aspa یعنی (کوه) با اسبهای کهر کلمهٔ کهر و کندروَ یکی است درسانسکریت Kadrāv , در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۲ این کوه کندراسپ Kōndrāsp نامیده شده و در فقرهٔ ۲٤ آن مندرج است: کوه کندراسب که در سرهٔ آب دریاچهٔ سوبر Sobar واقع است در ناحیهٔ طوس است در فصل ۲۲ بندهش که از دریاچها سخن رفته در فقرهٔ ۳ آن آمده: «دریاچهٔ سوبر دربالای قله کوه طوس است گفته شده است که سوبر معتدل و نیکو است و از آن بسیار حاصل خیزد» ظاهراً این دریاچه حوض کوچکی است درکوه نزدیك مشهد (رجوع به S.B.E. vol. V by West p. 85)

۶ کئوایریس Kaoirisa را برخی از مستشرقین با کوه کندراس یا کوئیراس Kōirās که در فقرهٔ ۲۵ از فصل ۱۲ بندهش آمده یکی دانسته اند Kondrās و آن کوهی است در ایران ویژ (آریاویج) در صورتی که این کوه همان کئوایریس اوستا باشد باز نمیدانیم که در کجاست زیرا که تعیین محل آن بسته بدانستن محل آریاویج است که در سرآن اختلاف بسیار کرده اند درجلد اول صفحه ۵۹ گفتیم که استاد مارکوارت Marquart آن را خوارزم دانسته است

۷ بَرُوْ سرَینْ Barō Srayan ترکیب صفتی دارد یعني در بردارندهٔ نیکوئي و زیبائي گلدنر (8 yasht S. 7) و دارمستتر (Z. A. vol. II p. 620) آن را

بَرَنَ ۱ کوه فراَپیَه ۲ اُوْدَریَه ۳ کوه رَئُونَتْ ۴ و کوههای (دیگر) که

صفت گرفته اند از برای کلهٔ تَئِرَ taēra که بزعم آنان کوهی است ولی این اشتباهی است صواب در این است که کلهٔ تئر را بمعنی قله یا کوه سرو تیغهٔ کوه بگیریم (Altira. Wörterbuch von Bartholomae S. 949 u. Die yašts des Avesta von Lommel S. 176) این کله مکرراً در اوستا آمده و بخصوصه از آن تیغهٔ کوه البرز اراده شده است در یسنا ۴۲ فقره ۳ قلهٔ (تِئِرَ) کوه هرا ستوده شده و در رشن یشت فقرهٔ ۲۵ آمده: «اگر تو ای رشن (فرشتهٔ عدالت) در قله (تئر) هرئیتی (البرز) باشی در آنجائی که گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید دور میزنند باز ما ترا بیاری میخوانیم» در رام یشت فقره ۷ آمده که هوشنگ پیشدادی در بالای قلهٔ (تئر) هرئیتی (البرز) فرشتهٔ هوا اندروای را بستود و از او کامیابی و رستگاری و شکست دیوهای مازندران و دروغپرستان وَرِنَ (دیلم=گیلان) درخواست نمود این کله در تفسیر پهلوی تیرك tēark شده، در بندهش فصل ۵ فقرهٔ ٤ مطابق فقرهٔ ۲۵ رشن یشت مندرج است: در تیرك هربورز (قله البرز) خورشید و ماه و ستارگان دور میزنند (رجوع بجلد ۱ ص ۱۳۱ و بتوضیحات فقره ۱ همین یشت)

۱ بَرَنَ Barana یعنی بَرنده

۲ فراَپیَه Frāpayah ?

۳ اودریهٔ udrya ممکن است که معنی لفظی این کله چنین باشد، «کوه میان آب» یا کوه اُودْرَ udra که بمعنی سگ آبی است و در وندیداد فرگرد ۱۳ فقرهٔ ۵۱ و فرگرد ۱٤ فقره ۱ وغیره از آن سخن رفته و در سانسکریت udra مطلق جانور آبی است

٤ رَئُونَتْ Raēvant این کله صفت است بمعنی با شکوه بسا در اوستا صفت مردمان یا ایزدان آمده غالباً با صفت فرهمند یا خرهمند یکجا استعمال شده چنانکه در ماه یشت فقره ۵ و تشتریشت در تمام فقرات و زامیادیشت فقره ٦۷ وغیره درپهلوی رایومند گویند

کوه معروف رَئُونَتْ که جغرافیون ریوند ضبط کرده اند در خراسان است، در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۸ آمده: «کوه ریوند در خراسان است در بالای آن آذر برزین برقرار شده است اسم ریوند بمعنی رایومند (شکوهنده) میباشد» باز در فقره ۳٤ همین فصل از بندهش مندرج است: کوه گُناود (گُنا باد) در نه فرسنگی طرف غربی پشتِ ویشتاسپان واقع است در آنجائی که محل آذر برزین مهر است» در فصل ۱۷ بندهش فقره ۸ آمده: «آذر برزین مهر تا زمان گشتاسب در گردش بوده پناه جهان میبود تا اینکه زرتشت انوشه روان دین آورد و گشتاسب دین پذیرفت آنگاه گشتاسب آذر برزین مهررا درکوه ریوند که آن را نیز پشتِ ویشتاسپان خوانند فرونهاد» بنا بر این پشت ویشتاسپان که بمعنی پشت و پناه گشتاسب است اسم دیگری است از برای کوه ریوند

ریوند یکی از شهرهای معروف نیشابور یا ابر شهر بوده ابن رُسته (ص ۱۷۱) مینویسد، ابر شهردارای ۱۳ رستاق (معرب از روستاك پهلوی) و چهار طسّوج (معرب ازتسوك پهلوی در فارسی تسو) یعنی محل است ریوند یکی از آن چهار طسوج است (رجوع به Ērānšahr von Marquart S. 74) این شهر بخصوصه بواسطه آذر برزین مهر که یکی از سه آتشکدهای معروف ایران قدیم بوده شهرت داشته. مانند آذرگشسب شیز (در آذربایجان)

پیش از این مردمان بآنها نام دادند، از آنها گذشته بیندیشیدند ؟[۱] ❀

۷ پس این چنین ای سپنتمان زرتشت در هزار و دویست و چهل و چهار کوه[۲] ❀

۸ بهر اندازهٔ که این کوهها امتداد یافته بهمان اندازه او (آفریدگار) آنهارا بهرهٔ پیشوایان و رزمیان و برزیگران گله پروربخش نمود[۳] ❀

(کردهٔ ۱ ✡)

۹ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ❀

و آذر فرن بغ کاریان (در فارس) بسیار متبرك و زیارتگاه بود آذر برزین مهرآتش طبقهٔ برزیگران و کشاورزان شمرده میشد در توضیحات فقره ۸ همین یشت از طبقات سه گانه ایران قدیم صحبت خواهیم داشت در فقره ۹ دوسیروزه و در فقره ٦ آتش نیایش نیز از کوه ریوند یاد شده لابد ذکراسم ریوند در این دو فقره باین مناسبت است که آتشکده آذربرزین مهر در آنجا بود زیرا که در نهمین فقره سیروزه بمناسبت نهمین روز ماه (آذر روز) بآذر درود فرستاده شده چنانکه ذکر کوه اسنوند که بقول بندهش محل آذرگشسب است در فقره ۹ سیروزه و فقره ٥ آتش نیایش بهمین جهت است

۱ معنی این جملهٔ اخیر درست معلوم نیست

۲ در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ البرز اساس شمرده شده و دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه دیگر از آن سرزده است بفصل ۸ بندهش نیز ملاحظه شود

۳ کلمات پیشوایان و رزمیان و برزیگران بحسب ترتیب بجای کلمات آثرَوَن [اوستایی] āthravan رَتَئشتر [اوستایی] rathaēštar و واستریه [اوستایی] vāstrya ترجمه شده که در پهلوی آتورنان، ارتشتاران، واستریوشان گویند در یسنا ۱۹ فقره ۱۷ یک طبقهٔ دیگر که پیشتر [اوستایی] pistra باشد (پیشه ور) و در پهلوی و پازند هتخشان گویند و از آن اهل حرفه و صنعت اراده کنند افزوده اند ولی اساساً مردم بسه طبقه منقسم شده هتخشان را جزو واستریوشان میشمردند

سه آتشکدهٔ معروف عهد ساسانیان که آذرگشسب و آذر فرن بغ و آذر برزین مهر باشد بحسب ترتیب آتش پادشاهی و رزمیان و آتش آتوربانان یا پیشوایان دینی و آتش کشاورزان شمرده میشد در گاتها ص ۸۵-۸۹ از طبقات سه گانه صحبت داشتیم در این جا محتاج بتفصیل نیستیم بتوضیحات فقره ٦ بشماره ۳ نیز ملاحظه شود

راجع بفقره فوق در بندهش بزرگ مندرج است: « این کوهها آفریده شده تا مایه تغذیه آتوربانان و ارتشتاران و واستریوشان باشد » یعنی همهٔ مردمان که بسه طبقه منقسم هستند

✡ در واقع این یشت از فقره ۹ شروع میگردد و آغاز کردهٔ اول شمرده میشود

۱۰ (فرّی) که از آنِ اهورا مزد است , با آن اهورا مزدا آفریدگان را پدید ساخت [1] بسیار و خوب, بسیار و زیبا: بسیار و دلکش, بسیار و کار آمد, بسیار و درخشان [2] ۞

۱۱ تا که آنان گیتی را نو سازند, [3] (یک گیتی) بیرنشدنی, نمردنی, نگندیدنی, نپوسیدنی, جاودان زنده, جاودان بالنده و کامروا, در آن هنگامی که مردگان دگرباره برخیزند (و) بزندگان بیمرگي روی کند پس آنگاه او (سوشیانت) بدر آید و جهان را بآرزوی خویش تازه کند ۞

۱۲ پس جهاني که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد, دروغ دیگر باره بهمان جائی رانده شود که از آنجا برای آسیب رسانیدن براستی

---

۱ مقصود از این آفریدگان, سوشیانت و یاران وي میباشند, که در کرده ۱٤ همین یشت از آنان سخن رفته از پرتو ظهور آنان رستاخیز بر انگیخته جهان مینوي جاوداني روي خواهد نمود از رستاخیز در هیچ یك از قطعات اوستا روشن تر و مفصل تر از زامیاد یشت صحبت نشده در فصل ۳۰ بندهش مفصلاً از ظهور سوشیانت و رستاخیز سخن رفته لابد مندرجات آن از روي یکی از نسکهاي مفقود شده عهد ساساني است که بخصوصه از رستاخیز صحبت میداشت کلمهٔ رستاخیز مرکب از راست و خیز چنانکه رضاقلی‌خان هدایت در فرهنگ انجمن آراي ناصری پنداشته نیست بلکه از لغت ایرست [illegible] irista ([illegible] [illegible] زامیاد یشت فقره ۱۱) که در پهلوي ریستک rīstak و ریسته rīsteh [illegible] و یاریست rīst [illegible] شده وبمعنی مرده و درگذشته است ترکیب یافته و بنابر این رستاخیز یارستخیز یعنی برخاستن مردگان در اوستا کلمهٔ فرَشوکرِتي [illegible] frašō kereti که در پهلوی فرشکرت [illegible] fraškart و در پازند فرشکرد گویند بمعني قیامت است چنانکه دریسنا ۶۲ فقره ۳ و وندیداد فرگرد ۱۸ فقره ۱۵ استعمال شده است چون سوشیانت رستاخیز خواهد برانگیخت از این جهت او و یارانش فرشوچرتر [illegible] frašō caretar نامیده شده اند چنانکه در فروردین یشت فقره ۱۷ و در زامیاد یشت فقره ۲۲ درهرجاي این یشت, چنانکه در فقرات ۱۱ و ۸۹, که نگارنده سوشیانت‌را به نوکننده یا اینکه او جهانرا نو خواهد کرد ترجمه کرده ام معنی لفظی همین کلمات فوق است که تعبیر بسیار دلکشی است از براي رستاخیز یعنی روزي که جهان از پرتو سوشیانت که داراي فر ایزدی است نو خواهد شد و گیتی تازه و خرم خواهد گردید

۲ این صفات متعلق است بآفریدگان که سوشیانت و یاران وی باشند

۳ «آنان» راجع است بسوشیانت و یاران وی

پرستان و نژاد و هستی وی آمده بود, تباهکار نابود خواهد گردید فریفتار رانده خواهد شد   اثاَرتوش ۱ ٭

۱۳ برای شکوه و فرّش من او را با ستایش بلند میستایم آن فرّ کیانی نیرو مند مزدا آفریده را با آب زَوْر - فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ماميستائیم با هوم آمیخته بشیر, با برسم, با زبان خرد, و کلام مقدس, با گفتار و کردار و آب زَوْر و کلام راستین

ینگهه هاتم . . . . . .[2] ٭

(کردهٔ ۲)

۱٤ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستودهٔ زبردست, پرهیزکار, کارگر, چست را که برتر از سایر آفریدگان است ٭

۱۵ (فریّ) که از آن امشاسپندان است (آن) شهریاران, تند دیدگان' بزرگواران, بسیار توانایان, دلیران, اهورائی, زوال ناپذیر مقدس[3] ٭

---

۱ اثارَتوُش [Avestan] این کلمات که در این فقره و در انجام فقره ۹۰ نیز دیده میشود جزء دعاي معروف یَثا آهو وَئیریو اثارَتوش . . . . [Avestan] . . . Yathā ahū vairyō athā ratuš . . . میباشد که در آخر فقرات یشتها تکرار شده است ولی معمولاً در هرجائی که آمده با کلمات آغازش که یثا اهو وئیریو باشد شروع شده نه با چهارمین و پنجمین کلماتش که اثارتوش باشد شاید این سهواز این جا برخاسته باشد که کلمهٔ پیش ازاثارتوش را سهواً وئیریو vairyō خوانده و نوشته‌اند بجای اینکه بنابر صواب مئیریو [Avestan] mairyō (مئیریه [Avestan]) که بمعنی فریفتار و ناپاك و بزهکاراست بخوانند و بنویسند و بعد بدون اینکه ملتفت باشند کلمات اثارتوش راکه دردعاي معروف بعد از کلمه وئیریومیآید اضافه کرده اند در نسخ خطي یشتها در برخی مئیریو نوشته شده و دربرخي دیگر وئیریو مسلّم است که مئیریو درست و مناسب است بهرحال از اثا رتوش همان یثا اهو . . . اراده کرده اند و این دعا اصلاً جزو این یشت نیست بعدها باین دوفقره افزوده شده است رجوع شود به Die Drei Yasht von Geldner S. 41 و به Die yäšt's des Avesta von Lommel S. 177

۲ این فقره در انجام کرده های دیگر تکرار میشود

۳ این فقره و دو فقره بعد بعینه مثل فقرات ۸۲-۸٤ فروردین یشت است تمام فقرات کردهٔ ۲ راجع است‌بامشاسپندان

۱٦ که هرهفت هماندیشه اند, که هرهفت همگفتار اند, که هرهفت همکردار اند آنان را یک پندار, یک گفتار, یک کردار است, آنان را یک پدر و یک سرور است, اوست دادار اهورا مزدا ٭

۱۷ یکی از آنان بروان دیگران نگران است (روانی که) بپندار نیک اندیشد, بگفتار نیک اندیشد, بکردار نیک اندیشد, بگرزمان (بهشت) اندیشد, راه آنان روشن است هنگامی که بسوی آب زور پرواز میکنند ٭

۱۸ که آفرینش اهورا مزدا را, دادار, مصوّر, سازنده, نگهبان را یاور و پناه هستند ٭

۱۹ اینانند کسانی که گیتی را بنا بخواهش شان نو سازند (یک گیتی) پیر نشدنی, نمردنی, نگندیدنی, نپوسیدنی, جاودان زنده, جاودان بالنده و کامروا در آن هنگامی که مردگان برخیزند (و) بزندگان بیمرگی روی کند پس آنگاه او (سوشیانت) بدر آید, و جهان را بآرزوی خویش تازه کند[1] ٭

۲۰ جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد . . . . برای شکوه و فرّ . . . . ٭

(کردهٔ ۳)

۲۱ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ماميستائيم (آن فرّ) بسيار ستوده, زبردست, پرهیزکار, کارگر, چست را که برتر از سایر آفریدگان است ٭

۲۲ (فرّی) که از آن ایزدان مینوی و جهانی است و بسوشیانتهای زائیده شده و (هنوز) زائیده نشده که نوکنندگانند متعلق است[2] ٭

---

۱ فقرات ۱۹-۲۰ مثل فقرات ۱۱-۱۳ میباشد

۲ در اینجا سوشیانتها بصیغهٔ جمع آمده و از آنان مطلق سود رسانندگان و رهانندگان که تجدّدی بجهان بخشند اراده شده خواه سوشیانتهای زائیده شده (زاتَ [Avestan]=زاده) یعنی آنانی که بوده و هستند و خواه سوشیانتهائی که هنوز زائیده نشده (آزات=[Avestan]) و بعدها پا بعرصهٔ وجود خواهند گذاشت

۲۳ اینا اند کسانی که گیتی را بنا بخواهش شان نوسازند . . . . ۱ ۝

۲۴ جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد . . . . .
برای شکوه و فرّش . . . . . ۝

(کردهٔ ٤)

۲۵ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزکار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۝

۲۶ (فرّی) که دیر زمانی از آن هوشنگ پیشدادی بود ۲ چنان که او بهفت کشور (بوم) پادشاهی کرد، به دیوها، مردمان، جادوان، پریها، کاویهای ستمکار و کرپانها (دست یافت) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغپرستان وَرِن (دیلم = گیلان) را برانداخت
برای شکوه و فرّش . . . . . ۳ ۝

(کردهٔ ۵)

۲۷ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزکار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۝

۲۸ (فرّی) که از آن تهمورث زیناوند بود ٤ چنان که او بهفت کشور پادشاهی کرد به دیوها، مردمان، جادوان، پریها، کاویهای ستمکار و کرپانها (دست یافت) ۝

۲۹ چنان که او بهمهٔ دیوها و مردمان، بهمهٔ جادوان و پریها چیرگشت که او اهریمن را بپیکر اسبی درآورده در مدّت سی سال بدو کرانهٔ (انتهاء) زمین همیراند
برای شکوه و فرّش . . . . . ۳ ۝

---

۱ فقرات ۲۳–۲٤ مثل فقرات ۱۱–۱۳ میباشد

۲ راجع بهوشنگ پیشدادی بجلد اول ص ۱۷۸–۱۸۸ ملاحظه شود

۳ مثل فقره ۱۳

٤ راجع به تهمورث زیناوند یعنی مسلح بهمین جلد ص ۱۳۸–۱٤٤ ملاحظه شود

(کردهٔ ٦)

۳۰ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزکار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ⁂

۳۱ (فرّی) که دیر زمانی از آن جمشید دارندهٔ گلهٔ خوب بود [1] چنان که او بهفت کشور پادشاهی کرد، به دیوها، مردمان، جاودان، پریها کاویهای ستمکار و کرپانها (دست یافت) ⁂

۳۲ کسی که برگرفت از دیوها هر دو را: ثروت و سود را: هر دو را فراوانی و گله را، هر دو را: خوشنودی و سرفرازي را در هنگام پادشاهی او خوراك و آشام فاسد نشدني بود، جانوران و مردمان هر دو فنا ناپذیر بودند، آبها و گیاهها هر دو خشک نشدنی بود ⁂

۳۳ در هنگام پادشاهی او نه سرما بود نه گرما، نه پیري بود نه مرگ (و) نه رشک آفریدهٔ دیو (این چنین بود) پیش از اینکه او دروغگو بد، پیش از اینکه او بسخن نا درست دروغ بپردازد ⁂

۳٤ پس از آنکه او بسخن نادرست دروغ پرداخت فرّ از او آشکارا بپیکر مرغی بیرون شتافت وقتی که جمشید دارندهٔ گلهٔ خوب دید که فرّ بگسست افسرده (و) سرگشته همیگشت در مقابل دشمني فرومانده بزمین پنهان شد ⁂

۳۵ نخستین بار فرّ بگسست، آن فرّ جمشید (و) فرّ جم پسر ویونگهان بپیکر مرغ وارِغن [2] بیرون شتافت، این فرّ را مهر دارندهٔ چراگاههای فراخ برگرفت، آن مهر تیز گوش هزار چالاکي دارنده، مهر شهریار همه ممالك را ما میستائیم که اورا اهورا مزدا فرهمند ترین ایزدان مینوی بیافرید ⁂

---

۱ درخصوص جمشید پسرویونگهان بمجلد اول ص ۱۸۰-۱۸۸ ملاحظه شود

۲ راجع بمرغ وارِغن [اوستا] (شاهین) بصفحهٔ ۱۱۳ و بتوضیحات فقرهٔ ۱۹ بهرام یشت و بمقالهٔ «مندرجات زامیادیشت» ص ۳۱۷ ملاحظه شود

۳۶ دومین بار فرّ بگسست، آن فرّ جمشید (و) فرّ جم پسر ویونگهان بپیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فرّ را پسر خاندان آبتین، فریدون برگرفت [۱] چنان که او درمیان مردمان پیروزمند پیروزمندترین بود ــ گذشته از زرتشت ــ

۳۷ که اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم هزار دستان را شکست داد، این دروغ بسیار قوي دیو آسا (و) خبیث فریفتار جهان این دروغ بسیار زور مند را که اهریمن برضد جهان مادی بیافرید از برای فنای جهان راستی [۲] ⁂

۳۸ سومین بار فر بگسست، آن فر جمشید (و) فر جم پسر ویونگهان بپیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فر را گرشاسب دلیر (نرمنش) برگرفت [۳] زیرا که او از پرتو رشادت مردانه درمیان مردمان زورمند زورمندترین بود ــ گذشته از زرتشت ــ ⁂

۳۹ زیراکه زور (و) رشادت مردانه بدو پیوست رشادت مردانه را ما میستائیم (آن رشادتی) که برپا ایستاده، بیخواب و نیز درتخت آرمیده بیدار است (آن رشادتی) که بگرشاسب بپیوست ⁂

۴۰ کسی که اژدر شاخدار را کشت، که اسبها را فرو میبرد، مردمان را فرو میبرد (آن اژدر) زهر آلود زرد رنگ را که از او زهر از شکم، بیني و گردن روان بود، که از او زهر زرد ببلندی یک ارش روان بود

---

۱ راجع بفریدون پسر آبتین بجلد اول ص ۱۹۱-۱۹۵ ملاحظه شود

۲ این فقره مثل فقره ۸ یسنای ۹ میباشد که در فقره ۳۴ آبان یشت و فقره ۱۴ گوش یشت و فقره ۲۴ رام یشت نیز تکرار شده است درخصوص ضحاك بجلد اول ص ۱۸۸-۱۹۱ ملاحظه شود

۳ راجع بگرشاسب و اژدر شاخدار و رقبای وي که در فقرات ۴۰-۴۴ از آنان سخن رفته بجلد اول ص ۱۹۵-۲۰۷ ملاحظه شود

که بر او گرشاسب در (دیک) فلزی خوراک نیمروز (ظهر) میپخت این زیانکار از گرما تافته عرق کرد از زیر دیک بجست و آب جوشان فروریخت، گرشاسب دلیر را هراس فرا گرفته خود بکنار کشید ۞

۴۱ کسي که کندرب زرین پاشنه را کشت, که با پوزهٔ گشوده از برای تباه کردن جهان مادّی راستی بر خاسته بود, کسي که نه سر پشنیه را کشت و پسران نیویك را و پسران داشتیاني را، کسی که هیتاسپ زرین تاج را کشت و ورشو از خاندان داني را و پیتئون بسیار پری دوست را ۞

۴۲ کسی که آرزوشمن رشادت مردانه دارنده را کشت، (آن) دلیر, ...[1] زیرك, کجروش, بیدار، پیش تنا زنده را که با زینت . . . . . .[2] در هنگام رزم (بود) ۞

۴۳ کسی که سناویذك را کشت که شاخدار (بود) و دست سنگین داشت او در انجمن چنین میگفت: من (هنوز) نا بالغ (نابرنا) هستم نه برنا وقتی که من برنا شوم زمین را چرخ (خود) کنم, آسمان را گردونه کنم ۞

۴۴ من سپنت منیو را از گرزمان روشن بزیر خواهم کشید, اهریمن را از دوزخ تیره بیالا خواهم برد اینان: سپنت مینو و اهریمن باید گردونه مرا بکشند, اگر گرشاسب دلیر مرا نکشد، او را گرشاسب دلیر کشت جان از او بگرفت و قوّهٔ زندگانیش را نابود ساخت برای شکوه و فرّش . . . . .[3] ۞

---

۱ بجاي نقاط از دو کلمه معنی اي بر نمیاید

۲ در این جا سه کلمه خراب شده است بواسطه این کلمات خراب شده از سایر کلماتهم معنی مناسبي بدست نمیآید

۳ مثل فقره ۱۳

(کردهٔ ۷)

۴۵ فر نیرومند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی [1] را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ, زبردست، پرهیزکار, کارگر, چست را که برتر از سایر آفریدگان است ⁂

۴۶ از برای این (فر) بدست نیامدني سپنت مینو و انگره مینو (اهریمن) کوشیدند هریك از دو چالاك ترین پیك از پی فرستاد, سپنت مینو پیك (خود) وهومن (منش نیك) و اردیبهشت (بهترین راستی) و آذر اهورا مزدا را فرستاد اهریمن پیك (خود) آك من (منش زشت) و خشم خونین سلاح و اژدهاك (ضحاك) و سپتیور ارّه کننده جم را فرستاد[2] ⁂

۴۷ پس آنگاه آذر مزدا اهورا پیش خرامید و این چنین اندیشه کنان: این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت اما از پس او اژدهاك سه پوزهٔ زشت نهاد بشتافت این چنین ناسزا گویان °

۴۸ پس رو، این را دانسته باش تو ای آذر مزدا اهورا, اگر تو این (فر) بدست نیامدني را بچنگ آوری هر آینه من ترا یکسره نابود سازم بطوری که تو نتوانی در روی زمین اهورا آفریده روشنائی دهی· از براي نگهداری کردن جهان راستی آنگاه آذر در اندیشه از خطر زندگی دستها وا پس کشید چه اژدهاك سهمکین بود ⁂

---

۱ درآغاز فقرات کردهٔ ۷-۹ برخلاف آغاز فقرات کرده های دیگراین یشت فر با صفت کیاني نیامده بلکه با صفت اَخوارِتَ [Avestan script] $ax^{v}areta$ که در پهلوي آگرفت ترجه شده آورده شده است این صفت که بمعنی بدست نیامدني و نگرفتنی است باین مناسبت است که فر درکرده های ۷-۹ موضوع ستیزه خواستاران است و هنوز پس از گرشاسب بکسی تعلق پیدا نکرده

۲ راجع به سپیتور کسی که جمشید را با اره بدو نیم نمود بجلد اول ص ۱۸۷ ملاحظه شود

۴۹ پس از آن اژدهاك سه پوزهٔ زشت نهاد بشتافت این چنین اندیشه کنان:
این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت اما از پس او آذر مزدا اهورا
برخاست باین سخنان گویا ٭

۵۰ پس رو، این را دانسته باش تو ای اژدهاك سه پوزه، اگر تو این (فر)
بدست نیامدنی را بچنگ آوری هر آینه من ترا از پی بسوزانم،
در روی پوزهٔ تو شعله بر انگیزم بطوري که تو نتوانی در روی زمین
اهورا آفریده خروج کنی از برای تباه کردن جهان راستی آنگاه
اژدهاك در اندیشه از خطر زندگی دستها را پس کشید چه آذر
سهمکین بود ٭

۵۱ این فرّ بدریای فراخکرت جست آنگاه اَپم نپات[1] تیز اسب فوراً او را
دریافت اپم نپات تیز اسب آرزوي داشتن آن نمود این فر بدست
نیامدنی را من خواهم گرفت از تك دریای ژرف، از تك دریاهای
ژرف ٭

۵۲ سرور بزرگوار شهریار شیدور آپم نپات تیز اسب را ما میستائیم، آن دلیر
استغاثه اجابت کننده را

(و آن) کسي که بشر را بیافرید، که بشر را ساخت و آن ایزد آب را
که نیکو بشنود هر آنگاه وی را بستایند ٭

۵۳ پس باید هر یك از شما مردمان، چنین گفت اهورا مزدا، ای زرتشت پاك،
خواستار فر بدست نیامدنی باشد او از بخشش پاداش درخشان آتربانی
بهره مند گردد[2] او از بخشش پاداش فراوان آتربانی بهره مند گردد
او از بخشش آتربان (بهره مند گردد) ٭

---

۱ در خصوص اَپم نپات، فرشتهٔ آب رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۲ و ۱۵۹

۲ یعني کسی که داراي فر ایزدي گردد بپاداش درخشاني که از براي یك آتربان یا پیشواي دیني مقرر گردیده، خواهد رسید

٥٤ او از ارت[1] بسیار رفاهیّت بخشنده . . . . [2] بهره مند گردد که ستور و علوفه ارزانی دارد پیروزی همه روزه از آن او شود که بانیرو شکست دهد و بیش از سالی (طول کشد) و از این پیروزی برخوردار او بلشکر خونین چیر شود, و از این پیروزی برخوردار او همهٔ دشمنان را شکست دهد برای شکوه و فرّش من او را بانماز بلند و آب زور میستایم آن فر زورمند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی را فر نیرو مند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر, با برسم, بازبان خرد و کلام مقدس, با گفتار و کردار و کلام راستین ینگهه هاتام . . . . ✤

(کردهٔ ۸)

٥٥ فر نیرومند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ, زبردست, پرهیزکار, کارگر, چست را که برتر از سایر آفریدگان است ✤

٥٦ که افراسیاب تورانی نابکار از دریای فراخکرت آرزوی داشتن آن میکرد, برهنه (شده) رختها را او بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) که با قوام ایرانی کنونی و بعد و بزرتشت پاك متعلق است او شناور بسوی فر شتافت این فر تاختن گرفت, این فر بدر رفت از آنجاست که این آبشار[3] نامزد بدریاچه خسرو[4] از دریای فراخکرت برخاست ✤

---

۱ ارت فرشتهٔ توانگري است رجوع شود بمقالهٔ ارت ص ۱۷۹–۱۸۰

۲ بجاي نقاط از کلهٔ که سپارَ داشت معنی ای برنمیآید

۳ کله که به آبشار ترجه شده در متن آپَ غزار apa ghžāra آمده در آبان یشت فقره ۱۰۱ و تیریشت فقره ٤٦ و رام یشت فقره ۲۷ نیز بهمین کله برخوردیم این کله را که مرکب است از آپَ (آب) و غژر ghžar = ژغر zghar یعنی ریختن و روان شدن میتوان به رود و جویبار هم ترجه نمود اما آبشار درست معني تحت اللفظی آپَ غزارَ میباشد بهرحال از این کله در فقره فوق شعبهٔ آبی اراده شده که از دریای فراخکرت آمده دریاچه خسرو را ساخته است رجوع شود بجلد اول ص۲۲۷ و بتوضیحات فقره ۲۷ رام یشت در صفحه ۱۵۰ همین جلد

٤ دریاچهٔ خسرو بقول بندهش فصل ۲۲ فقره ۸ در پنجاه فرسنگي دریاچهٔ چیچست (ارمیه) است رجوع بمقاله کیخسرو ص ۲۰٦

۵۷ آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد سخن ناسزا بزبان راند: اِیْث اِیث یِشْن اَهمانی[1] من نتوانستم این فر را بربایم (فری) که با قوام ایرانی کنونی و بعد و بزرتشت پاك متعلق است ●

۵۸ من اینك همهٔ تر و خشك را (از) بزرگ (و) نیك و زیبا بهم در آمیزم، اهورا مزدا بتنگنا در آید . . . . . .[2] آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند خود را بدریای فراخکرت انداخت ●

۵۹ پس دومین بار برهنه (شده) رختها را او بدرکرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) که با قوام ایرانی کنونی و بعد و بزرتشت پاك متعلق است او شناور بسوی فر شتافت این فر تاختن گرفت این فر بدررفت از آنجاست که این آبشار نامزد بدریاچهٔ ونکهزداه[3] از دریای فراخکرت برخاست ●

۶۰ آنگاه ای سپنتمان زرتشت افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد سخن ناسزا بزبان راند: اِیث اِیث یِشْن اهمانی اَو ئث اِیث یِشْن کَهِمانی[4] من نتوانستم این فررابربایم (فری) که با قوام ایرانی کنونی وبعد وبزرتشت پاك متعلق است ●

---

۱ این کلمات باضافه چند کلمهٔ دیگر در فقرات ۶۰ و۶۳ دارای معنی ای نیست بسا در نسخه بدلها باملاء مختلف ضبط شده اصلاً از این کلمات که بایستی ناسزاهای افراسیاب تورانی باشد معنی ای اراده نکرده اند در هر بار که افراسیاب از گرفتن فر نومید گشت از شدت غضب چنین موهومات و مهملاتی بزبان راند و فر را نفرین نمود رجوع شود به Arische Forschungen von Bartholomae I Heft; S. 182

۲ بجای نقاط از چند کلمات معنی درستی برنمیآید

۳ ونکهزداه [اوستایی] Vaṅhazdāh صفت است بمعنی «بهتر دهنده» و «نیکوتربخشنده» بهمین معنی در یسنا ۶۵ فقره ۱۲ استعمال شده و درپهلوی وه دهك ترجمه گردیده است در فقره فوق اسم دریاچه ایست اما تعیین آن غیر ممکن است با هیچیك از اسامی دریاچهائی که درفصل ۲۲ بندهش ضبط شده شباهتی ندارد

۴ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۷

٦١ من اینک همهٔ تروخشک را (از) بزرگ (و) نیک و زیبا بهم در آمیزیم اهورا مزدا بتنگنا در آید[1] . . . . آنگاه ای سپنتمان زرتشت افراسیاب تورانی بسیار زورمند خود بدریای فراخکرت انداخت ٭

٦٢ پس سومین بار او رختها را بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) که باقوام ایرانی کنونی و بعدو بزرتشت پاك متعلق است او شناور بسوی فر شتافت این فر ناختن گرفت، این فر بدر رفت، از آنجاست که این آبشار نامزد بدر یاچه اوزْ دانْ وَنْ[2] از دریای فرا خکرت برخاست ٭

٦٣ آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد، سخن ناسزا بزبان راند: اِیث اِیث یَشْنَ اهمائی اَوَث اِیث یَشْنَ اهمائی آوُیَه اِیث یَشْنَ اهمائی[3]

٦٤ او نتوانست این فر را برباید (فري) که باقوام ایرانی کنونی و بعد و بزرتشت پاك متعلق است
برای شکوه و فرّش . . . .[4] ٭

(کردهٔ ۹)

٦٥ فر نیرومند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدني را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزگار کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ٭

٦٦ که از آنِ کسی است که شهریاری وی از آنجائی که رود هلمند دریاچهٔ کیانسیه را تشکیل میدهد برخاسته، در آنجائی که کوه او شیدَم[5] واقع است و از گردا گرد آن آب بسیاری از کوهها آمده باهم سرا زیر میشود ٭

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۸

۲ اوزدان وَنْ Awždānvan تعیین محل این دریاچه غیر ممکن است بقول بارتولومه یعني «دارندهٔ رود آب»؟ Altira. wörterb von Bartho. S. 99.

۳ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۷

٤ مثل فقره ٥٤

٥ راجع برود هلمند و دریاچهٔ کیانسیه که آبش از هلمند است و کوه اوشیدم که ظاهراً سر چشمه هلمند است بمقالهٔ هامون ملاحظه شود

۶۷ بآن (دریاچهٔ کیانسیه) فرود ریزد، بسوی آن روان گردد: خواسترا،[۱] هوسپا،[۲] فَرَدَثا،[۳] و آن خوار ننکهیتی[٤] زیبا، و آن اوشتوئیتی توانا[٥]

---

۱ خواسترا در این فقره از هشت رود دیگر اسم برده شده که مانند هلمند به هامون میریزد برخی از آنها را اشتین Stein با اسامی حالیهٔ رودهای افغانستان که به هامون میریزد مطابق کرده است (Mark Aurel Stein: Academy 1885, 16 Mai) اینك خواسترا $X^{v}\bar{a}stra$: این کلمه صفت است یعنی دارندهٔ چمن خوب یا دارای چراگاه خوب چنانکه دریسنا ۶۸ فقره ۱۵ آمده غالباً این صفت از برای ایزد رام آورده شده و در مقاله ویو=اندرواي (فرشته هوا) صفحهٔ ۱۳۵ از آن صحبت داشتیم خواسترا در این فقره بترکیب تأنیث اسم رودی است که حالیه خاش رود گویند از طرف شرقي بدریاچهٔ هامون میریزد از سر چشمه اش که کوههاي ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۳۸۰ کیلومتراست
Geogra. von Iran von Geiger im Gir. Phi. II B. S. 879

۲ هَوسپا Hvaspā این کلمه نیز صفت است یعني کسی که اسبش خوب است درفقره ۷۶ مهر یشت باین معنی استعمال شده و درفقره ۱۲۲ فروردین یشت اسم یکی از پارسایان است که بفروهرش درود فرستاده شده در فرس هخامنشی نیز هواسپ (huvaspa) آمده داریوش در کتیبهٔ خرابه تخت جشید میگوید پارس داراي اسبهاي خوب (هواسپ) و مردمان خوب است هوسپا در این جا اسم رودي است بطلیموس یوناني جغرافي نویس قرن دوم میلادی آن را خواسپ Xoáspa ضبط کرده حالیه خوس پاس گویند رودي است که از طرف شرقی به هامون ریخته میشود

۳ فرَدَثا Fradathā این کلمه بمعنی فزایش و بالش یا ترقي و نموّ است مکرراً باین معنی در اوستا استعمال شده از آنجمله در اشتادیشت فقره ۶ در ترجمه پهلوی اوستا فراخ دهشنی ترجمه شده است در این جا رودي است که از طرف شمال شرقی بدریاچهٔ هاهون میریزد اینك فراه رودگویند طول این رود از سرچشمه اش که کوههاي ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۵۰۰ کیلومتراست شهر فره یا فراه که درکنار همین رود واقع است معروف است کلیه جغرافی نویسان کما بیش از آن ذکري کرده اند این شهر پس از خرابیهاي چنگیز دیگر بآبادی و اهمیّت قدیمش نرسید

٤ خوارنَنکهیتی $X^{v}arenanhait\bar{\imath}$ این کلمه هم مانند کلمات پیش مؤنث است ترکیب مذکر آن خوارِ ننگهونت بمعنی فرهمند و شکوهنده است پلینیوس رُمی Plinius (۲۳-۷۹ میلادي) آن را فرنکوتیس Phrnacotis ضبط کرده امروزه هر رود یا هاروت نامیده میشود طول آن از سرچشمه اش که سیاه کوه باشد تا هامون ۳۵۰ کیلومتر است

۵ اُوشتوئیتی Uštavaitī ترکیب مؤنث کلمه اشتونت میباشد که صفت است بمعني «دارنده آنچه آرزو شده بود» اوشتوئیتي نیز اسم زن پارسائی است که در فقرهٔ ۱۳۹ فروردین یشت از او یاد شده است در این جا رودي است که به هامون میریزد تعین آن ممکن نیست

و اوروذا [1] دارند؛ چراگاه بسیار, و ارزی, [2] زرنومئیتی [3] بآن فرو ریزد, بسوی آن روان گردد هلمند باشکوه و فرهمند که امواج سفید بر انگیزد که طغیان کند ❀

۶۸ نیروی اسبی از آنِ اوست, نیروی شتری از آنِ اوست, نیروی مردی از آنِ اوست, فر کیانی از آنِ اوست, چند ان فر کیانی در آن است, ای زرتشت پاک, که اینجا ممالك غیر ایراني را کنده و غرقه تواند ساخت [4] ❀

۶۹ پس آنگاه در آنجا آنان (ممالك یا اقوام) سرگشته گردند, گرسنگی و تشنگی دریابند, سرما و گرما دریابند, اینچنین فر کیاني پناه اقوام ایراني و جانوران پنجگانه است [5] از برای یاری مردان پاك و دین مزدیسنا

براي شکوه و فرّش . . . . [6]

(کردهٔ ۱۰)

۷۰ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ, زبردست, پرهیزگار, کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ❀

---

۱ اوروذا Urvadhā رودی است که به هامون میریزد ؟

۲ ارزي Erezi رودي است که به هامون میریزد ؟

۳ زرنومئیتی Zarenumaitī ترکیب مؤنث صفت زرنومنت که بمعنی زرمند یا داراي زراست میباشد از زرنومنت در خورشید نیایش فقره ۸ یاد شده و آن اسم دریاچه یا آبگیري است در بندهش فصل ۲۲ فقرهٔ ۶ آمده که دریاچهٔ زرینمند در همدان است در فصل ۲۰ بندهش فقرهٔ ۳٤ آمده هلمند را زرینمند مینامند شکی نیست که این دو رود یکي در همدان و دیگري در سیستان، مربوط بهمدیگر نیست حمداله مستوفي در نزهته القلوب صفحهٔ ۲۱۶ مینویسد که آب زنده رود یا زاینده رود اصفهان را نیز زرین رود گویند شاید که زرنومئیتی در فقره فوق زامیاد یشت رودی باشد مثل ارغنداب که برود هلمند پیوسته بدریاچه هامون میریزد و بهمین مناسبت در بندهش رود هلمند نیز زرینمند خوانده شده است

٤ این فقره راجع است به رود هلمند

۵ راجع به جانوران پنجگانه بتوضیحات فقره ۱۰ فروردین یشت در ص ۶۱-۶۳ همین جلد ملاحظه شود

۶ مثل فقره ۱۳

۷۱ که به کیقباد پیوست و به کی اپیوه و به کیکاوس و به کیارش و به کی پشین و به کی بیارش و به کی سیاوش تعلق داشت [۱] ٥

۷۲ بطوری که همهٔ آنان کیاییان چالاك، همه پهلوان، همه پرهیزکار، همه بزرگ منش، همه چست، همه بیباك شدند
برای شکوه و فرّش . . . . . [۲] ❀

(کردهٔ ۱۱)

۷۳ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر ازسایر آفریدگان است ❀

۷٤ که به کیخسرو تعلق داشت از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش، از برای پیروزی اهورا آفریده اش، از برای برتری فاتحش، ازبرای حکم خوب مجری‌شده اش، از برای حکم تغییرناپذیرش، از برای حکم‌مغلوب نشد نیش و از برای شکست فوری دشمنان از او ٥

۷٥ از برای قوّت سالم و از برای فرّ مزدا آفریده و از برای تندرستی، از برای‌فرزندان نیكِ باهوشِ دانایِ زبان آورِ مقتدرِ روشن چشمِ از احتیاج رهانندهٔ دلاور، از برای آگاهی درست از آینده و از بهترین زندگی (بهشت) غیر قابل تردید ٥

۷٦ از برای سلطنت درخشان، از برای مدّت زندگانی بلند، از برای همهٔ خوش بختیها، از برای همهٔ درمانها [۳] ٥

۷۷ بطوری که کیخسرو به (دشمن) نابکار مسّلط شد، در طول میدان تکاپو بکمینگاه دچار نگردید درهنگامی که (دشمن) زیانکار مکّار سواره بضدّش

---

۱ راجع باین ناموران بمقالهٔ کیانیان ص۲۲٤-۲۲٦ ملاحظه شود

۲ مثل فقره ۱۳

۳ فقرات ۷٤-۷٦ مثل فقرات ۱۳۳-۱۳٥ فروردین یشت است رجوع شود بتوضیحات آنها در صفحات ۱۰۳-۱۰٤

میجنگید درهمه جاکیخسرو سرور پیروزمند افراسیاب زیانکار (و برادرش) کرسیوز را به بند درکشید, آن پسرانتقام کشندهٔ سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و (وانتقام کشنده) اغریرث دلیر
برای شکوه و فرش . . . . [۱] ❀

(کردهٔ ۱۲)

۷۸ فرّکیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ زبردست پرهیزگار، کارگرچست را که برتر از سایر آفریدگان است ❀

۷۹ که بزرتشت پاک تعلق داشت کسی که بحسب دین اندیشید بحسب دین سخن گفت بحسب دین رفتارکرد بطوری که او در سراسر جهان مادی در راستی راست ترین, درپادشاهی بهترین شهریار, درشکوه شکوهمند ترین در فر فرهمند ترین, در پیروزی پیروزمندترین بود ❀

۸۰ آشکارا پیش از او دیوها در گردش بودند, آشکارا لذّات آنان بوقوع میپیوست آشکارا آنان زنان را از مردان میربودند و دیوها بآن ناله و زاری کنندگان اجحاف میکردند ❀

۸۱ آنگاه از یک اهون وئیریه [۲] که زرتشت پاک چهار بار با مراعت درنگ و در قسمت نیمهٔ دومی بآوازی بلند تر بسرود همهٔ دیوها بهراس افتادند بطوری که آن (دیوهای) غیرقابل ستایش, غیرقابل نیایش در زیر زمین پنهان شدند ❀

۸۲ از او (از زرتشت) افراسیاب تورانی زیانکار در روی همهٔ هفت کشور آرزوی داشتن فر نمود افراسیاب زیانکار بآروزی فرّ زرتشت همهٔ هفت کشور را بپیمود او بسوی فرشتافت . . . . [۳] هردو خود را پس کشیدند [۴]

---

۱ مثل فقره ۱۳

۲ اَهُونَ وَئیریه [Avestan script] Ahuna Vairya نماز معروف یتااهو . . . . .

۳ بجای نقاط از کلمات [Avestan script] معنی ای برنمیآید

۴ شاید از «هردو» زرتشت و فرّ مقصود باشد

و بکام خواستار در آمدند چنانکه ارادهٔ من، اهورامزدا
و دین مزدیسنا بود
برای شکوه و فرّش . . . . . ۱ ॐ

(کردهٔ ۱۳)

۸۳ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ، زبردست، و پرهیزکار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ॐ

۸٤ که بکی گشتاسب تعلق داشت، کسی که بحسب دین اندیشید، بحسب دین سخن گفت، بحسب دین رفتار کرد بطوری که او این دین را بستود، دیوهای دشمن را از پاکان (مقدسین) براند ॐ

۸۵ کسی که باگرز سخت از برای راستی راه آزاد جست، که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد یافت که بازو و پناه این دین اهورائی زرتشت بود °

۸٦ کسی که آن را (دین را) که در بند بسته بود پایدار ساخته از بند برهانید آن را در میان جای داد (آن دین) فرمانگزار بزرگ نلغزیدنی پاک را که از ستور و چراگاه برخوردار است که از ستور و چراگاه آراسته است[۲] ॐ

۸۷ کی گشتاسب دلیر به تثریاونت بدآئین چیر شد و به پشن دیویسنا و به ارجاسب دروغپرست (دروند) و بسایر خیونهای مفسد و بد کنش ۳ ॐ
برای شکوه و فرّش . . . ۱ ॐ

---

۱ مثل فقره ۱۳

۲ فقرات ۸۵-۸٦ مثل فقرات ۹۹-۱۰۰ فروردین یشت است رجوع شود بتوضیحات آنها در صفحه ۸٤ در همین جلد

۳ راجع گشتاسب و رقبای وی تثریاونت و پشن و ارجاسب و قبیلهٔ خیون توران بتوضیحات فقره ۱۰۹ آبان یشت در جلد اول و بمقاله کی گشتاسب در همین جلد ملاحظه شود «دین را درمیان جاداد» یعنی بمقام برازنده خود رسانید و سر آمد سایر دینها ساخت

(کرده ۱٤)

۸۸ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزکار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ◦◦◦

۸۹ که به سوشیانت پیروزمند و بسایر دوستانش تعلق خواهدداشت [۱] درهنگامي که گیتی را نو سازد (یک گیتی) پیر نشدنی، نمردنی نگندیدنی، نپوسیدنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا، در آن هنگامي که مردگان دگر باره برخیزند (و) بزندگان بیمرگی روي کندو پس آنگاه او (سوشیانت) بدرآید و جهان را بآرزوی خود تازه کنند ◦

۹۰ پس جهاني که فرمانبردار راستي است فنا ناپذیر گردد، دروغ دگرباره بهمان جائی رانده شود که از آنجا از برای آسیب رساندن براستی پرستان و نژاد و هستی وی آمده بود، تباهکار نابود خواهدگردید فریفتار رانده خواهد شد

اشار تَوش [۲]

برای شکوه و فرّش . . . . [۳] ◦◦◦

(کرده ۱۵)

۹۱ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده زبردست پرهیزکار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ◦◦◦

---

۱ دوستان و یاران سوشیانت جاودانیهائی هستند که در روز واپسین برخاسته رستخیز خواهند برانگیخت و سوشیانت را درکار نو نمودن جهان وتازه ساختن گیتی یاري خواهند کرد و از پرتو فرّ ایزدي که با آنان است دروغ رخت برسته زندگي راستی جاوداني و مینوی روي خواهد نمود در بندهش فصل ۳۰ فقره ۱۷ پانزده تن مرد و پانزده تن زن از یاران سوشیانت شمرده شده اند اسامی برخی از آنان درکتب پهلوي ذکرشده از آنجمله اند کیخسرو و نرسی و طوس و گودرز و پشوتن واغریرث و گرشاسب سام وغیره

۲ فقرات ۸۹-۹۰ مثل فقرات ۱۱-۱۲ همین یشت است از براي توضیحات آشار تَوش بفقرات مذکور ملاحظه شود ص ۳۳۳

۳ مثل فقره ۱۳

۹۲ درهنگامی که استوت اِرِتَ، پیک مزدا اهورا، پسرویسپ تئور و ئیری[1] از آب کیانسیه بدرآید، گرز پیروزمند آزنده، (گرزی) که فریدون دلیر داشت در هنگامي که اژی دهاک (ضحاک) کشته شد ۞

۹۳ که افراسیاب تورانی داشت درهنگامي که زنگیاب[2] دروغگو کشته شد، که کیخسرو داشت درهنگامی که افراسیاب تورانی کشته شد، که کی گشتاسب داشت (آن) آموزگار راستی از برای سپاهش، با این (گرز) او (استوت اِرِتَ) دروغ را اینجا از گیتي راستي بیرون خواهد کرد ۞

۹۴ او (استوت ارت) با دیدگان خرد بنگرد، بهمهٔ آفریدگان او نگاه خواهد کرد. .[3] آنچه زشت نژاد است، او با دیدگان بخشایش سراسر جهان مادي را خواهد نگریست و نظرش سراسر جهان را فنا نا پذیر خواهد ساخت ۞

۹۵ یاران استوت ارت پیروزمند بدر خواهند آمد، نیك پندار، نیك گفتار، نیك کردار و نیك دین اند و هرگز سخن دروغ بزبان نیاورند در مقابل آنان خشم خونین سلاحِ بی فرّ رو بگریز نهد راستی بدروغ زشتِ تیرهٔ بد نژاد غلبه کند ۞

---

۱ در خصوص استوت اِرِت که آخرین موعود مزدیسناست و دو برادر دیگرش که پیش ازاو ظهور خواهند نمود در توضیحات فقره ۱۱۰ فروردین یشت و از مادرهای آنان در توضیحات فقره ۱۴۲ همان یشت صحبت داشتیم و بعلاوه در صفحات اخیر مقاله هامون و در توضیحات فقره ۱۰ همین یشت باز از سوشیانت و رستخیز بحث نمودیم فقط در اینجا یاد آورمیشویم که مادر استوت اِرِت به اِرِدَت فِذری موسوم است و ویسپ تئوروئیري عنوان اوست یعنی همه را شکست دهنده، رجوع شود بصفحهٔ ۱۰۸ در همین جلد

۲ در متن زئینیگاو [Avestan script] Zainigao یکي از دشمنان ایران بوده که بدست افراسیاب کشته شد معنی لفظی آن معلوم نیست اما یوستی Yusti چنین معنی کرده: دارنده گاو زنده Iranisches Namenbuch S. 495 بصفحه ۲۲۸ این کتاب نیز ملاحظه شود و به Sacred Books of the East by West vol. XLVII P. 116

۳ یک کلمه خراب شده

۹۶ منش بدشکست خواهد یافت, منش خوب بآن چیر شود. (سخن) دروغ گفته شده شکست خواهد یافت, سخن راست گفته شده بآن چیر خواهد شد. خرداد و امرداد[1] هر دو را شکست دهند: گرسنگی و تشنگی را, خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند. اهریمن ناتوان بدکنش رو بگریز خواهد نهاد

برای شکوه و فرّش . . . . [2] ٥٥

یتا اهو و ئیریو . . . . (دوبار)

درود میفرستم بکوه مزدا آفریدهٔ سهولت اشا (رفاهیّت راسی) بخشندهٔ اُوشیدرن و بفر کیانی مزدا آفریده و فر مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی [3]

اشم وهو . . . . .

اهمائی رئشچه . . . . . . [4] ٥٥

---

۱ امشاسپند خرداد درجهان خاکي نگهبان آب و امرداد پاسبان گیاه است دیو تشنگي تئوروي Taurvi رقیب خرداد و دیوگرسنگي زئیریچ Zairiča رقیب امرداد شمرده شده اند رجوع شود بجلد اول ص۹۵-۹۶

۲ مثل فقره ۱۳

۳ رجوع شود بتوضیحات سرآغاز این یشت

۴ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها در جلد اول ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزدیشت

هوم

در سراسر اوستا غالباً از هَئومَ haomá که در وید کتاب مقدس برهمنان سومَ Soma میباشد سخن رفته در یشتها مکرراً بآن برخوردیم از آن جمله در مهر یشت فقرات ۸۸-۹۰ و بهرام یشت فقرهٔ ۵۷ وارت یشت فقرهٔ ۵ در جلد اول یشتها در صفحات ۴۷۱-۴۷۳ از این گیاه که نزد ایرانیان و هندوان مقدس شمرده میشود تا باندازهٔ که از برای فهم برخی از فقرات یشتها لازم بوده صحبت داشتیم، همچنین درگوش یشت فقرهٔ ۱۸ و در ارت یشت فقرهٔ ۳۷ از هوم پارسا که در شاهنامه نیز از او اسم برده شده یاد گردیده است درجلد اول یشتها در جز و مقاله افراسیاب در صفحهٔ ۲۱۰ از هوم پارسا که اورا میتوان یکی از پیامبران پیش از عهد زرتشت شمرد ذکر کردیم

هرچند که بیستمین یشت هوم یشت نامیده شده و بایستی در این جا مقالهٔ مفصّلی راجع به هوم که بخصوصه در مزدیسنا دارای اهمیّت است بنگاریم ولی هنوز موقع آن نرسیده این کار را باید درتفسیر یسناها در جلد دیگر انجام بدهیم زیرا که در واقع هوم یشت درمیان یسناها جای داده شده و آن عبارت است از فقرهٔ اول یسنای نهم تا فقرهٔ دوازدهم یسنای یازدهم که مجموعاً هوم یشت نامیده شده و بسه کرده تقسیم گردیده است در این سه فصل از یسنا مفصّلاً از هوم پارسا و گیاه هوم سخن رفته است دو فقرهٔ یشت بیستم نیز از یسنای ۹ و ۱۱ برداشته شده و خود دارای مطالب مستقّلی نیست

عجالتهً بذکر تألیف چند تن از دانشمندان پارسی راجع به هوم یشت (یسنا ۹-۱۱) اکتفاء نموده امیدواریم در آینده از عهدهٔ وعدهٔ خود برآئیم

Haoma in the Avesta by Jivanji Jamshedji Modi ; Bombay 1905.

Zoroastrian Sanitary Code by Sorabji Edalji Dubash; Bombay 1906 p. 163-167.

Selections from Avesta and old Persian, Part I Edited with Translation and Notes by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Calcutta 1922 p. 2-50.

Neryosangh's Sanskrit Version of the Hōm Yašt (Yasna IX-XI) with the Original Avesta and its Pahlavi Version by Jamshedji Maneckji Unvala; Vienna 1924.

هوم یشت

بخوشنودی هوم راستی افزا

۱ هوم زرین (زردرنگ) بلند را ما میستائیم، هوم . . .[۱] فزایندهٔ گیتی را ما میستائیم هوم دور دارندهٔ مرگ را ما میستائیم[۲] ای (هوم) زرین من بیائین میخوانم (خواستارم) نشاء ترا، بیائین نیروی (ترا)، بیائین پیروزی (ترا)، بیائین درستی (صحّت ترا)، بیائین درمان (ترا)، بیائین فزایندگی (ترا)، بیائین بالندگي (ترا)، بیائین زور (از برای) همهٔ تن، بیائین همه گونه فرزانگی این را بیائین از اینرو (خواستارم) تا من در گیتی مانند شهریار مطلق در گردش توانم بود، بدشمن شکست دهنده (و) بدروغ ظفر یابنده بیائین از اینرو (خواستارم) تا من همهٔ ستیزگی بدخواه را شکست توانم داد (چه) دیوها و مردمان، (چه) جادوان و پریها، (چه) کاویها و کرپانهای ستمکار و زیانکاران دوپا (و) راستی تباه کنندگان (گمراه کنندگان) دوپا و گرگهای چهارپا و لشکر دشمن فریفتار (و) تازنده، باسنگر فراخ[۳] ۞

۲ هوم زرین بلند را ما میستائیم، هوم . . .[۱] فزایندهٔ گیتی را ما میستائیم هوم دور دارندهٔ مرگ را ما میستائیم،

---

۱ بجای نقاط در متن کلمهٔ فراشمی frāšmi آمده که صفت است از برای هوم و مستشرقین آن را بزبانهاي مختلف اروپائی Invigorant, labend, increasing وغیره ترجمه کرده اند در تفسیر پهلوی اوستا (زند) این کلمه ترجمه نگردیده بهیئت فراشم frāšm باقی مانده است رجوع شود بجلد اول ص ۳۵۷ و ۳۸۳

۲ این سه جمله از فقرهٔ ۲۱ یسنا ۱۰ برداشته شده است

۳ بعینه مثل فقرات ۱۷-۱۸ یسنا ۹ میباشد

همهٔ هومها را ما میستائیم اینك بخشایش و فروهر زرتشت سپنتمان پاك را ما میستائیم [1]

ینگهه هاتم . . . . .

یتا اهو . . . .

آفرین (درود) میفرستم به هوم راستي افزا

اشم وهو . . . .

اهمائی رئشچه . . . . [2] ⁂

---

۱ بعینه فقره ۲۱ یسنا ۱۰ بانبجا نقل داده شده است

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها در جلد اول ص ۲۲ و بفقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت

وننْد

آخرین یشت که یشت بیست و یکم شمرده میشود وننْد نامزد شده است از این یشت بسیار کوتاه که بیش از یک فقره نیست اطلاعی از ستارهٔ وننْد بدست نمیآید در اوستا مکرراً به وننت vanant برمیخوریم این کلمه نیز بهمین املاء صفت است بمعنی چیره شونده و شکست دهنده و دست یابنده از فعل ون van که بمعنی غلبه نمودن و پیروزی یافتن است مشتق است در هرجائی از اوستا که از ستاره وننْد یاد شده فقط بذکر اسم آن اکتفاء گردیده درکتب پهلوی هم مختصراً از آن ذکرشده بطوری که امروزه دائرهٔ اطلاعات ما در خصوص این ستارهٔ مزدا آفریدهٔ مقدس که سرور (رد) راستی و درمان بخش خوانده‌شده بسیار تنگ است درمیان ستارگانی که دراوستا نام برده شده فقط از تشتریه Tištrya که شعرئ یمانی (Sirius) است دریشت متعلق بآن مفصلاً سخن رفته است درطی تشتر یشت از ستارگان دیگر هم ضمناً یاد شده است وننْد که باقوی احتمال یکی از ستارگان نسرالواقع (Vega) میباشد در فقرهٔ ۱۲ تشتر یشت با هپتوایرنگ Haptōiringa یعنی هفتورنگ و پئو ایریه إ ئینی Paoiryaēini یعنی پروین یاد گردیده و درهمین فقره نیز به سَتَوَئس Satavaēsa که ظاهراً «دَبران» است اشاره شده است[1] در رشن یشت در فقرات ۲۶—۲۸ وننْد و تشتر و هفتو رنگ یکجا نامیده شده اند در خورشید نیایش فقرهٔ ۸ به وننْد و تشتر یکجا برمیخوریم همچنین در سیروزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۱۳ تشتر و ستویس و وننْد و هفتو رنگ باهم ستوده شده‌اندگذشته از این چند فقرات دیگر جائی در اوستا بنظر نگارنده نیامده که نامی از وننْد برده شده باشد در فصل ۲ بندهش فقرهٔ ۷ آمده که وننْد در عالم بالا درمیان اجرام سماوی سپهبد نیمروز (جنوب) است در فصل ۵ همین کتاب

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۴۵

نیز در فقرهٔ اول برجیس رقیب ونند شمرده شده چنانکه هر یک از سبعهٔ سیّاره بضد یکی از سبعهٔ ثابته در تکاپو است مثلاً تیرهماورد تشتر و بهرام هماورد هفتورنگ وناهید هماورد ستویس وغیره پنداشته شده است در فقرات ۱۲ـ۱۵ مینو خرد مندرج است که ستارهٔ ونند از برای نگهبانی درو گذر کوه البرز گماشته گردیده است [۱]

یگانه مطلبی که درفقرهٔ منحصر بفرد ونند یشت میتوانیم بدست آوریم این است که این ستاره بخصوصه از برای دفع زیان حشرات موذی (خرَفستَر) ستوده و استغاثه میشود گذشته از دعا و نماز عملاً هم در مزدیسنا نابود کردن حشرات توصیه شده وکشتن کلیه جانوران زیانرسان از اعمال نیکو و ثواب شمرده شده است

کلمه ای که ما به حشرهٔ موذی" ترجمه کرده ایم در اوستا خَرفستَر Xrafstra آمده که بمعنی کلیه جانور موذی و درنده است درگاتها این کلمه بصیغهٔ جمع از برای بدخواهان مزدیسنا و دشمنان بیابان نورد و راهزنان و زیانکاران و نابکاران چادر نشین استعمال شده چنانکه حضرت زرتشت در یسنا ۲۸ قطعهٔ ٥ خواستار است که این خرفستران (بزهکاران و راهزنان) را براه راست هدایت کنند ودریسنا ۳٤ پیغمبر ایران بدرگاه مزدا نالیده و بمنش پاک و راستی روی نموده خواستار است که بیچارگان را پناه دهند زیرا که آنان از خرفستران (زیانکاران و بزهکاران و راهزنان) و دیوها و از این گونه مردمان نیستند در سایر قسمتهای اوستا خرفستر از برای جانوران اهریمنی زیانرسان و بخصوصه جانوران خُرد مضّریا حشرات موذی استعمال گردیده و نابود کردن آنها نیک شمرده شده است از این حشرات اند اَژی Aži (مار) کسیپ Kasyapa (کشف=سنگپشت)

---

۱ درجلد اول یشتها درصفحات ۳۲٤ـ۳۳٦ مفصلاً از تشترکه ستارهٔ باران است و در جزو همان مقاله (ص ۳۲٦ـ۳۲۹) کما بیش از ستارگان دیگر: ونند و ستویس و هفتورنگه سخن داشتیم

وَزَغَ [Avestan] Vazagha (وزغ) مئوئیری [Avestan] Maoiri (مورچه), پزدو [Avestan] Pazdu (پزدک ـ شپشهٔ گندم, سوس) مخشی [Avestan] Maxši (مگس) [1] وسپیش [Avestan] Spiš (شپش) [2]

در صد در نثر باب چهل و سوم کشتن حشرات ذیل ثواب شمرده شده: وزغ و مار و کژدم و مگس و مورچه و موش عقیدهٔ ایرانیان راجع بحشرات موذی در قدیم در همه جا شهرت داشته هرودت نیزدر کتاب اول فقرهٔ ۱٤۰ مینویسد: مغها کشتن مورچه و مار را ثواب بزرگ میدانند[3] درخصوص چوبدستی سر سیخ که در اوستا خرفسترغن Xrafstraghna نامیده شده یعنی حشرهٔ کش که آثربانان (موبدان) بایستی از برای کشتن حشرات موذی همیشه باخود همراه داشته باشند بجلد اول یشتها ص ۳۲ به ملاخطه شود

ج

۱ رجوع شود به وندیداد فرگرد ۱٤ فقرات ٥ـ٦ و فرگرد ۱٦ فقره ۱۲ و فرگرد ۷ فقره ۲

۲ به وندیداد فرگرد ۱۷ فقره ۳ ملاحظه شود در این فقره مندرج است که سپش خرفستري است (حشره ایست) که گندم مردم را در انبار و رخت آنان را در جامه دان میخورد از این تعریف قهراً به بید و شپشهٔ گندم منتقل میشویم

۳ در این جا متذکر میشویم که مورچه همیشه در اوستا با صفت دانو کرش [Avestan] dānō karša یعني دانه کش آمده. و همین صفت در شاهنامه از برای مورچه محفوظ مانده است: میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است و از همین صفت میتوان دانست که چرا کشتن مورچه حشره ای که گندم را از خرمن بتاراج میبرد و در هرخوردني در آمده میآلاید نزد ایرانیان برزیگر و پاکیزه ثواب شمرده شده است راجع بمقدس بودن خاك و اهمیت فلاحت نزد ایرانیان قدیم بصفحات اولیهٔ مقالهٔ فرّ « زمین » ملاحظه شود ص ۳۰۳ـ۳۰٦

ونند یشت

بخوشنودی ستارهٔ مزدا آفریدهٔ ونند

۱ ستارهٔ مزدا آفریدهٔ مقدس (و) سرور راستی ونند را ما میستائیم
ونند درمان بخش را نام گفته[1] میستائیم، از برای مقاومت کردن بضدّ
حشرات (خرفسترها) مردود زشت اهریمن که یکسره باید راند
(سه‌بار) ∴

آفرین (درود) میفرستم بستارهٔ مزدا آفریدهٔ ونند

اشم وهو . . . .

اهمائی رئشچه . . . . . . ۲ ∴

---

۱ «نام گفته یا نام برده» در متن آئوختونا َمن 𐬀𐬊𐬑𐬙𐬋.𐬥𐬁𐬨𐬀𐬥 aoxtō nāman آمده و صفت است یعنی کسی که برازنده است از او در نماز نام برده شود و باسم مخصوص خود ستوده گردد این صفت غالباً از برای ایزدان آمده چنانکه در فقرات ۱۱ و ۲۳، ۲۵ تشتریشت و درفقرات ۳۰ و۳۱ و ۵۴ و ۵۶ مهریشت وغیره درتفسیر پهلوی (زند) «گفت نام» شده است

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها در جلد اول ص ۳۲ و بفقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت در خصوص و نت باج رجوع شود به

The Religions Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi, p. 366.

متن اوستایی

یشت‌ها

XIII. FARVARDIN YASHT.

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] (٣) [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

1 [illegible] 1 I.
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

2 [illegible] 2
[illegible]
[illegible]

3 [illegible] (3)
[illegible][1] [illegible][2] [illegible]

---

1. Gld. and GAv. [illegible]; but see below [illegible] and cf. also Yt. 10, 67, 90, 143 and Y. 9, 26.— 2 Wd [illegible].

[Avestan text]

4 [Avestan text]

5 [Avestan text]

6 [Avestan text]

7 [Avestan text]

---

3 Gld. [Avestan text].— 4 Gld. begins § 3 from this point.— 5 Thus corrected by Wd.; all [Avestan text].— 6 Wd. [Avestan text].— 7 These sections 4-8 are the same as Y. 65, 1-5 and also Yt. 5, 1-5.— 8 Gld. [Avestan text].

[Avestan text]

8 [Avestan text]

9 [Avestan text]

10 [Avestan text]

9 Gld. [Avestan].— 10 Thus Gld. and GAv.; Wd. [Avestan]; cf. Yt. 10, 14.— 11 Gld. omits.— 12 Gld. [Avestan]; cf. Y. 68, 6; 71, 9; Yt. 8, 41.— 13 Wd. and a GAv. MS. [Avestan].— 14 Wd. [Avestan].

11 — 11 [illegible] [15] [illegible] [16] [illegible] [17] [illegible]

12 — [illegible] 12 [illegible] [18] [illegible] [19] [illegible]

13 — [illegible] 13 [illegible] [20] [illegible]

14 — 14 [illegible] [14] [illegible] [21] [illegible]

15 — [illegible] 15 [illegible] [22] [illegible]

15 Gld. and a GAv. MS. [illegible].— 16 Gld. [illegible].— 17 Gld. [illegible].— 18 Thus corrected by Wd.; all [illegible].— 19 Thus corrected by Wd.; all [illegible].— 20 Gld. [illegible].— 21 Wd. [illegible].— 22 Gld. [illegible].

16 [illegible] 16

[illegible]

17 [illegible] 17

[illegible]

18 [illegible] 18

[illegible]

19 [illegible] 19

---

23 Gld. [illegible]. — 24 Thus Wd. and a GAv. MS.; Gld. [illegible]. — 25 Wd. [illegible]. — 26 Gld. [illegible]. — 27 Wd. [illegible]; cf. Yt. 10, 117. — 28 Gld. and GAv. [illegible] [illegible]. — 29 Cf. above § 1.

[Avestan text]

20 [Avestan text] 20 II. [Avestan text][30] [Avestan text][31] [Avestan text][31] [Avestan text]

21 (21) [Avestan text]

22 [Avestan text][32] [Avestan text] 22 [Avestan text][33] [Avestan text][16] [Avestan text][17] [Avestan text]

23 [Avestan text] (23) [Avestan text]

30 Gld. and GAv. [Avestan text]. — 31 Gld. [Avestan text]. — 32 Gld. [Avestan text]. — 33 Gld. and GAv. [Avestan text]; see above § 11.

24 (24)

25 (25)

26 III. 26

27 27

34–35 Gld. omits; cf. below § 36.— 36 Gld. and GAv. — 37 Gld. — 38 Gld. omits.

[Avestan text]

28 (28) [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text] [30] [Avestan text] [16] [Avestan text] [17] [Avestan text]

29 [Avestan text] 29 [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text] [40] [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

30 30 IV. [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text] [41]

[Avestan text] [42] [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

31 31 V. [Avestan text]

[Avestan text]

---

39 Gld. and GAv. [Avestan text]; see above §§ 11, 22.— 40 Gld. [Avestan text]. — 41 Gld. [Avestan text]. — 42 Gld. and GAv. [Avestan text].

[illegible]
[illegible]
[illegible]

32 [illegible] 32 VI. [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

33 [illegible] 33 VII. [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible][43] [illegible]
[illegible]
[illegible][44] [illegible]

34 [illegible] 34 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

35 [illegible] 35 VIII. [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

---

43 Gld. [illegible]. — 44 Gld. [illegible].

[illegible] [45] [illegible]

36 [illegible] (36) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [46] [illegible]

[illegible] [47] [illegible]

37 37 IX. [illegible]

[illegible]

[illegible] [48] [illegible]

[illegible] [49] [illegible]

[illegible]

38 38 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [50] [illegible]

[illegible]

[illegible] [51] [illegible]

[illegible]

39 39 X. [illegible]

[illegible]

[illegible]

---

45 Gld. [illegible]. — 46-47 Gld. omits. — 48 Thus Lb_2, J_{10}; Wd. corrects it to [illegible]; Gld. [illegible]; see Wd. and Gld. § 37. n. 1. — 49 Thus corrected by Wd.; Gld. and GAv. [illegible]. — 50 Gld. [illegible]. — 51 Gld. and GAv. [illegible].

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] 40 XI. [illegible] 40
[illegible]
[illegible]
[illegible][52] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (41) [illegible] 41
[illegible]
[illegible]
[illegible][53]
[illegible]
[illegible] (42) [illegible][54] [illegible][55] [illegible] 42
[illegible][56] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] 43 [illegible] 43
[illegible]
[illegible][57] [illegible][57] [illegible]

---

52 Gld. [illegible]. — 53 Gld. [illegible]. — 54-55 Gld. omits; cf. above § 25 n. 34-35. — 56 Gld. and GAv. [illegible]. — 57 Gld. and GAv. [illegible]; cf. Yt. 10, 61 n. 44.

[Avestan text]

44 [Avestan text] 44 [Avestan text][57]

[Avestan text][57] [Avestan text]

[Avestan text][58] [Avestan text]

[Avestan text]

45 [Avestan text] 45 XII.

[Avestan text]

[Avestan text][59] [Avestan text]

46 [Avestan text] 46

[Avestan text][60] [Avestan text]

47 [Avestan text] 47 [Avestan text]

[Avestan text][61] [Avestan text]

---

58 Gld. and GAv. [Avestan]; but cf. below § 135 [Avestan].— 59 Gld. begins § 46 from this point.— 60 Gld. [Avestan].— 61 Gld. [Avestan].

[Avestan text]

48 [Avestan text] 48 [Avestan text]

[Avestan text][61] [Avestan text][62] [Avestan text][62]

49 [Avestan text] 49 XIII. [Avestan text]

[Avestan text] —— [Avestan text]

50 [Avestan text][63] (50) [Avestan text]

[Avestan text][64] [Avestan text]

51 [Avestan text] 51 [Avestan text]

52 [Avestan text] (52) [Avestan text]

62 Gld. [Avestan text] and [Avestan text]. — 63 Gld. [Avestan text]. — 64 Gld. omits. ; but cf. Yts. 15, 16 ; 19, 32 ; and Y. 9, 4.

[illegible][65] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

53 [illegible] 53 XIV.

[illegible]

[illegible]

[illegible][66] [illegible][76]

54 [illegible] 54 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

55 [illegible] 55 XV.

[illegible]

[illegible]

[illegible][66] [illegible]

[illegible][67] [illegible]

56 [illegible][68] [illegible] 56 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

65 Thus Gld. and a GAv. MS.; Wd. and GAv. omit; but cf. Y. 62, 10.— 66 Wd. [illegible].— 67 Gld. [illegible]. — 68 Gld. [illegible].

57 XVI. [illegible] 57

58 [illegible] 58

59 XVII. [illegible] 59

60 XVIII. [illegible] 60

61 XIX. [illegible] 61

---

69 Thus Wd.; all [illegible].

[illegible]

[illegible]

62 XX. [illegible]

[illegible]

63 XXI. [illegible]

[illegible]

64 XXII. [illegible]

[illegible] [70] [illegible] [71]

65 [illegible] 65 [illegible]

[illegible]

70 Wd. [illegible] — 71 Gld. [illegible]

[illegible]

66 [illegible] 66 [illegible] [72] [illegible] [73] [illegible]

67 [illegible] 67 [illegible] [74] [illegible] [75] [illegible] [76] [illegible]

68 [illegible] [77] [illegible] 68 [illegible] [72] [illegible] [73] [illegible]

69 [illegible] 69 [illegible]

70 [illegible] 70 [illegible] [78] [illegible]

---

72 Wd. and a GAv. MS. [illegible].— 73 Gld. [illegible].— 74 Wd. [illegible]. 75 Wd. [illegible].— 76 Wd. [illegible].— 77 Gld. and GAv. [illegible]. 78 Gld. [illegible].

71 (71) [illegible] [79] [illegible]

72 [illegible] (72) [illegible] [80] [illegible]

73 73 [illegible] [81] [illegible] [82] [illegible]

74 74 [illegible]

---

79 Gld. [illegible]. — 80 Wd. [illegible]. — 81 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]; GAv. [illegible].

[Avestan text]

75 [Avestan text] 75 [Avestan text]

76 [Avestan text] 76 [Avestan text]

77 [Avestan text] 77 [Avestan text]

78 [Avestan text] 78 [Avestan text]

79 [Avestan text] 79 [Avestan text]

---

82 Gld. [Avestan text] — 83 Gld. and GAv. [Avestan text] — 84 Gld. and GAv. [Avestan text]

[illegible]
[illegible]

80 [illegible] 80
[illegible]
[illegible]
[illegible]

81 [illegible] (81) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

82 XXIII. [illegible] 82
[illegible]
[illegible]
[illegible]

83 [illegible] (83) [illegible][85] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible][86] [illegible]

84 [illegible] 84 [illegible]
[illegible][87] [illegible]
[illegible]

---

85 Gld. and GAv. [illegible] — 86 Gld. [illegible] — 87 Gld. [illegible]

[Avestan text]
[Avestan text]

85 [Avestan text] 85 XXIV. [Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]

86 [Avestan text] (86) [Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]

87 [Avestan text] 87 [Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]

[Avestan text]

88 [Avestan text] (88) [Avestan text]
[Avestan text] [88] [Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]

88 Wd. [Avestan text]

[illegible]

89 (89) [illegible]

90 (90) [illegible]

91 (91) [illegible]

92 (92) [illegible]

89 Gld. [illegible]. — 90 Gld. and GAv. [illegible]. — 91 Gld. [illegible] and [illegible]. — 92 Gld. [illegible].

[illegible] [91]

93 [illegible] (93) [illegible] [93] [illegible]

94 [illegible] (94) [illegible] [94] [illegible]

95 [illegible] (95) [illegible]

[illegible]

96 [illegible] 96 XXV. [illegible] [95] [illegible]

93 Gld. [illegible] — 94 Gld. [illegible] — 95 Gld. [illegible]

[illegible]

97 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

98 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

99 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

100 [illegible] (100) [illegible]

[illegible]

[illegible]

---

96 Wd. [illegible].— 97 Gld. and GAv. [illegible]; cf. Yt. 19. 85.— 98 Wd. [illegible].

[Avestan text][99] [Avestan text]

101 [Avestan text][100] [Avestan text][101] [Avestan text][102] [Avestan text][103] [Avestan text]

102 [Avestan text][104] [Avestan text][105] [Avestan text]

103 [Avestan text][106] [Avestan text]

---

99 Gld. and GAv. [Avestan text].— 100 Gld. and GAv. [Avestan text].— 101 Thus Gld. and GAv.; Wd. and a GAv. MS. omit this clause.— 102 Gld. and GAv. [Avestan text].— 103 Gld. [Avestan text].— 104 Wd. [Avestan text]; but see [Avestan text] Yt. 5, 76.— 105 Wd. [Avestan text].— 106 Wd. [Avestan text].

[illegible]

104 [illegible] 104 [illegible]

[illegible] [107] [illegible]

105 [illegible] [108] [illegible] 105

[illegible] [109]

[illegible]

106 [illegible] 106

[illegible] [110] [illegible] [111] [illegible]

[illegible] [112] [illegible]

---

107 Gld. and GAv. [illegible] — 108 Wd. [illegible] — 109 Wd. [illegible] — 110 Gld. [illegible] — 111 Gld. [illegible] — 112 Gld. [illegible]

107 [illegible] (107) [illegible]

108 [illegible]

109 [illegible]

---

113 Gld. and GAv. [illegible] — 114 Gld. [illegible] — 115 Gld. [illegible], [illegible] and [illegible].

110 [illegible] 110 [illegible]

111 XXVI. 111 [illegible]

112 [illegible] 112 [illegible]

113 [illegible] 113 [illegible]

---

116 Wd. [illegible] — 117 Gld. [illegible] — 118 Wd. [illegible] — 119 Gld. [illegible] — 120 Wd. [illegible] — 121 Gld. and GAv. [illegible] — 122 Gld. and GAv. [illegible]; Wd. [illegible]

[Avestan text][123] [Avestan text]

114 [Avestan text][124] [Avestan text][125] [Avestan text]

115 [Avestan text][126] [Avestan text][127] [Avestan text][128] [Avestan text][129] [Avestan text][130] [Avestan text]

123 Thus Wd.; Gld. [Avestan]; better [Avestan]; cf. Yt. 5, 72; and also below §§ 115, 124, 125, 127.— 124 Gld. [Avestan].— 125 Gld. [Avestan].— 126 Gld. and a GAv. MS. [Avestan].— 127 Gld. [Avestan].— 128 Wd. [Avestan] [Avestan].—129 Wd. [Avestan].—130 Gld., GAv. and a GAv. MS. [Avestan].

116 [Avestan text] 116

[Avestan text][131] [Avestan text][132]

[Avestan text][133]

117 [Avestan text] 117 [Avestan text]

[Avestan text][134] [Avestan text]

118 XXVII. 118 [Avestan text]

[Avestan text][135] [Avestan text][136] [Avestan text][137] [Avestan text]

119 [Avestan text] 119 [Avestan text]

---

131 Gld., GAv. and a GAv. MS. [Avestan text]. — 132 Gld. [Avestan text]. — 133 Gld. [Avestan text] — 134 Wd. [Avestan text]. — 135 Gld. [Avestan text]. — 136 Gld. and a GAv. MS. omit. — 137 Gld. [Avestan text].

[illegible][138] [illegible]

120 [illegible][139] [illegible]

121 [illegible]

122 [illegible][140] [illegible]

---

138 Gld. [illegible]. — 139 Gld. omits. 140 Gld. and GAv. [illegible].

[illegible][141] [illegible][142] [illegible]

123 [illegible] 123 [illegible][143] [illegible][144] [illegible][145] [illegible][146] [illegible]

124 [illegible] 124 [illegible][147] [illegible][148] [illegible][149] [illegible][139] [illegible][150] [illegible]

125 [illegible] 125 [illegible][151] [illegible]

---

141 Gld. and GAv. [illegible]. — 142 Gld. and GAv. [illegible]. — 143 Gld. and GAv. [illegible]. — 144 Gld. [illegible].—145 Gld. [illegible]. — 146 Gld. and GAv. [illegible]. — 147 Gld. [illegible]. — 148 Gld. and GAv. [illegible]. — 149 Gld. [illegible]. — 150 Gld. [illegible]; cf. above n. 142.—151 Gld. [illegible].

[illegible][152] [illegible][153] [illegible]
[illegible][154] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible][155] [illegible]
[illegible]

126 [illegible][156] [illegible]
[illegible]
[illegible][157] [illegible]
[illegible][158] [illegible]
[illegible][159] [illegible]
[illegible]

127 [illegible][160]
[illegible]
[illegible][161] [illegible]
[illegible]
[illegible][162] [illegible]
[illegible]
[illegible]

---

152 Gld. and GAv. [illegible] — 153 Wd. [illegible] — 154 Gld. and GAv. [illegible] — 155 Gld. and GAv. [illegible] — 156 Gld. [illegible] — 157 Gld and GAv. [illegible] — 158 Gld. [illegible] — 159 Gld. [illegible] — 160 Gld. [illegible] — 161 Gld. [illegible] — 162 Gld. [illegible]

[illegible]

128 [illegible] 128 [illegible]

129 [illegible] 129 XXVIII. [illegible][164] [illegible][165] [illegible][166] [illegible]

130 [illegible] 130 XXIX. [illegible]

131 [illegible][167] [illegible] 131

---

163 Thus K_{38}; better [illegible]; Wd. And GAv. [illegible]; Gld. [illegible]; see Gld. § 128, n. 2.— 164 Gld. [illegible].— 165 Gld. and GAv. [illegible].— 166 Gld [illegible].— 167 Wd. [illegible].

[illegible] [168] [illegible]

[illegible] [169] [illegible]

[illegible] [170]

[illegible]

132 (132) [illegible] [171] [illegible] [172] [illegible]

133 (133) [illegible] [173] [illegible] [173] [illegible] [173] [illegible]

134 (134) [illegible] [174] [illegible]

---

168 Gld. and GAv. [illegible]. — 169 Gld. [illegible]. — 170 Gld. and GAv. [illegible]. — 171 Wd. [illegible]. — 172 Gld. and GAv. [illegible]. — 173 Gld. and GAv. [illegible]. — 174 Gld. and GAv. [illegible].

[illegible]

135 [illegible] (135) [illegible][175] [illegible]

136 [illegible] 136 [illegible]

[illegible][176] [illegible]

137 [illegible] 137 [illegible]

138 [illegible] 138 [illegible]

175 Gld. and GAv. [illegible]. — 176 Gld. [illegible]; but see Yt. 1, 11.

[Avestan text][177] [Avestan text]

139 XXX. [Avestan text][178] [Avestan text]

[Avestan text][179] [Avestan text][180] [Avestan text]

140 [Avestan text][181] [Avestan text][182] [Avestan text][182] [Avestan text][183] [Avestan text][182] [Avestan text][183] [Avestan text][183] [Avestan text][184] [Avestan text][182] [Avestan text]

141 [Avestan text][183] [Avestan text][182] [Avestan text][182] [Avestan text]

---

177 Gld. and GAv. [Avestan text]. — 178 Gld. [Avestan text]. — 179 Gld. and GAv. [Avestan text]. — 180 Gld. and GAv. [Avestan text]. — 181 Gld. [Avestan text]; see above § 113. — 182 Gld. and GAv. add [Avestan text]. — 183 Gld. and GAv. [Avestan text]. — 184 Gld. and GAv. [Avestan text].

[illegible][182] [illegible]
[illegible][182] [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
142 (142) [illegible][185] [illegible]
[illegible][185] [illegible]
[illegible]
[illegible][186] [illegible]
[illegible]
[illegible][187] [illegible]

143 143 XXXI. [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
144 [illegible] 144 [illegible]
[illegible]
[illegible][188]

185 Gld. and GAv. [illegible] — 186 Gld. [illegible] — 187 Wd. [illegible] — 188 Gld. [illegible].

[illegible] [189] [illegible] [190] [illegible]

145 [illegible] 145 [illegible]

[illegible] [191] [illegible]

146 [illegible] (146) [illegible] [192] [illegible] [193] [illegible] [194] [illegible]

147 [illegible] 147 [illegible] [195] [illegible] [196] [illegible]

148 [illegible] 148 [illegible]

---

189 Gld. begins § 145 from this point.—190 Gld. begins § 146 from this point.—191 Gld. [illegible].—192 Gld. and GAv. [illegible] — 193 Gld.— [illegible].— 194 Gld. and GAv. [illegible].— 195 Wd. [illegible]. — 196 Gld. [illegible].

[illegible] [197] [illegible] [198] [illegible] [199] [illegible]

149 [illegible]

150 [illegible]

151 [illegible] [200] [illegible]

197 Gld. [illegible] — 198 Gld. [illegible] — 199 Gld. [illegible] —
200 Gld. [illegible]

152 [illegible] 152

153 [illegible][202] [illegible] 153

154 [illegible] 154

155 [illegible][203] [illegible] 155

[illegible] (٨)

201 Gld. [illegible]. — 202 Wd. [illegible]. — 203 Gld. and GAv. [illegible]

156 156 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

157 (157) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [204] [illegible]

[illegible] [205] [illegible]

[illegible]

[illegible]

158 158 [illegible] (۲) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (۱) [illegible]

[illegible]

[illegible] (۱) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (۱) [illegible]

204 Gld. and GAv. [illegible] — 205 Gld. [illegible].

XIV. BAHIRAM YASHT.

1 — 1 I. [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

2 — 2 [illegible]
[illegible] [1] [illegible]
[illegible]
[illegible]

3 — 3 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

4 — [illegible] 4 [illegible]
[illegible] [2] [illegible]
[illegible]
[illegible]

5 — 5 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

1 Gld. [illegible]. — 2 Gld. [illegible].

6 [illegible] 6 II. [illegible]

[illegible]

7 [illegible] 7 [illegible]

[illegible]

8 [illegible] 8 III. [illegible]

[illegible]

9 [illegible] 9 [illegible]

[illegible]

---

3 Gld. omits.— 4 Gld. [illegible].—5-6 Gld. omits.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

10 — 10 IV. [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

11 — 11 [illegible]

[illegible]

[illegible]

12 — [illegible] (12) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

13 — [illegible] (13) [illegible]

[illegible]

[illegible]

---

7 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 8 Gld. [illegible]. — 9 Gld. [illegible]. — 10 Gld. [illegible]. — 11 Wd. [illegible]. — 12 Gld. and GAv. [illegible]. — 13 Gld. [illegible].

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

14 V. [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

15 [illegible]
[illegible][14]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

16 VI. [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

14 Gld. [illegible]

[illegible]

17 [illegible] 17

[illegible]

18 VII. [illegible] 18

[illegible]

19 [illegible] 19

[illegible]

20 [illegible] 20

[illegible]

15 Gld. [illegible]. — 16 Wd. [illegible]. — 17 Wd, [illegible]. — 18 Wd. [illegible]. — 19 Gld. [illegible].

[illegible]

21 [illegible] 21 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [20] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

22 [illegible] 22 VIII. [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

23 [illegible] 23 [illegible]

[illegible]

[illegible] [21] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

24 [illegible] 24 IX. [illegible]

[illegible]

[illegible]

20 Wd. and GAv. [illegible]. — 21 Wd. [illegible].

[illegible]

25 [illegible] 25

[illegible]

26 [illegible] 26 X.

[illegible]

27 [illegible] 27

[illegible]

28 [illegible] 28 XI.

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

29 [illegible] 29
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

30 XII. [illegible] 30
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

31 [illegible] 31
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] [22] [illegible] [23] [illegible]

---

22 Gld. [illegible]. — 23 Gld. [illegible].

[illegible][24] [illegible][25] [illegible]

[illegible][26] [illegible]

[illegible]

32 — 32 XIII. [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

33 — 33 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][27] [illegible]

[illegible][28]

[illegible][28] [illegible]

[illegible]

34 — 34 XIV. [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

---

24 Gld. and GAv. [illegible]. — 25 Gld. [illegible]. — 26 Gld. [illegible]. — 27 Gld. [illegible]. — 28 Gld. [illegible] and [illegible].

[illegible]

35 [illegible]

36 [illegible]

37 [illegible]

38 [illegible]

39 [illegible]

---

29 Wd. [illegible].— 30 Gld. [illegible].— 31 Gld. and a GAv. MS. [illegible].— 32–33 Gld. and a GAv. MS. om.— 34 Wd. omits [illegible].— 35 Gld. [illegible].— 36 Wd. [illegible].—

[illegible]

40 (40) [illegible]

[illegible]

41 41 XV. [illegible]

[illegible]

42 42 XVI. [illegible]

[illegible]

43 43 [illegible]

[illegible]

37 Old. [illegible]

[illegible] [38] [illegible]

[illegible] [39] [illegible]

44 [illegible] (44) [illegible] [40] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

45 45 [illegible] [41]

[illegible] [42]

[illegible] [43] [illegible] [44] [illegible]

[illegible]

46 46 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

47 47 XVII. [illegible]

[illegible]

[illegible]

---

38 Wd. [illegible]; most of the GAv. [illegible]. — 39 Gld. [illegible]. — 40 Gld. [illegible]. — 41 Gld. and most of the GAv. [illegible]. — 42 Gld. [illegible]. — 43 Gld. [illegible]. — 44 Gld. [illegible].

[illegible][45] [illegible]

48 [illegible][46] [illegible][47] [illegible][49] [illegible][48a] [illegible]

49 [illegible][48] [illegible]

50 [illegible][49] [illegible]

51 [illegible][50] [illegible]

---

45 Thus all MSS; Wd. [illegible] (corrected).— 46 Gld. [illegible].— 47 Gld. [illegible].— 48 Gld. [illegible].— 48a Thus Wd., Gld.; better [illegible].— 49 Gld. [illegible] (emended); see Yt. 8, 58.— 50 Gld. [illegible]; cf. Yt. 8, 60; see also [illegible] in Yt. 5, 92.

[illegible] :·

52 [illegible] 52

[illegible][50] [illegible]

[illegible]

[illegible]

53 [illegible] 53 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] :·

54 [illegible] 54 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

55 [illegible][51] :· (55) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

56 [illegible][52] :· (56) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

---

51 Gld. [illegible].— 52 Gld. [illegible].

[illegible] [53] [illegible]

57 [illegible] 57 XVIII. [illegible] [54] [illegible] [55] [illegible] [56] [illegible]

58 [illegible] (58) [illegible]

59 [illegible] 59 XIX. [illegible]

60 [illegible] (60) [illegible]

53 Wd. [illegible] — 54 Gld. [illegible] — 55 Gld. [illegible] — 56 Gld. omits.

61 XX. [illegible] 61

[illegible] (1) [illegible]

[illegible]

62 XXI. [illegible] 62

[illegible]

[illegible]

63 XXII. [illegible] 63

[illegible][57]

[illegible][58] — [illegible]

[illegible][59]

[illegible]

[illegible]

57 Wd. [illegible] — 58 Gld. [illegible] — 59 Gld. [illegible]

64

XV. RÂM YASHT.

[Avestan text]

[Avestan text] (۳)

[Avestan text][1] [Avestan text]

1 I. 1 [Avestan text][2] [Avestan text][3] [Avestan text]

2 2 [Avestan text]

---

1 Gld. omits [Avestan text].— 2 Gld. [Avestan text].— 3 Wd. [Avestan text].

[Avestan text][4]

3 [Avestan text] 3 [Avestan text] — [Avestan text]

[Avestan text][5] [Avestan text]

[Avestan text]

4 [Avestan text] 4 [Avestan text][6] [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

5 [Avestan text] 5

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text][7]

[Avestan text]

6 II. 6 [Avestan text][3] [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

7 [Avestan text] 7 [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text]

---

4 Gld. [Avestan text].— 5 Wd. [Avestan text] (corrected).— 6 Thus all; better [Avestan text] as suggested by Wd.— 7 Wd. [Avestan text].

8 — 8 —

9 — 9

10 — 10 III.

11 — 11

12 — 12 —

13 — 13

14 … 14 IV. …

15 … 15 …

16 … 16 …

17 … 17 …

---

8 Gld. and GAv. [illegible].— 9 Gld. and GAv. [illegible].— 10 Gld. [illegible].— 11 Gld. [illegible].— 12 Wd. [illegible].

[illegible]

[illegible]

18 V. [illegible]

19 [illegible]

20 [illegible]

21 [illegible]

[illegible]

22 VI. [illegible]

13 Gld. [illegible]

23 [Avestan text]

24 [Avestan text] 24 [Avestan text][14] [15]

25 [Avestan text][16] 25 [Avestan text]

26 VII. [Avestan text][2]

---

14 Gld. [Avestan text] — 15 Gld. [Avestan text] — 16 Wd. [Avestan text]

27 [illegible]

28 [illegible]

29 [illegible]

[illegible]

30 VIII. [illegible]

31 [illegible]

17 Gld. [illegible] — 18 Gld [illegible]

[illegible]

[illegible] 32 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

33 [illegible] 33 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

34 [illegible] 34 IX.

[illegible]

[illegible]

35 [illegible] 35

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

36 [illegible] 36

---

19 Thus corrected by Wd; all [illegible].— 20 Wd. [illegible].— 21 Wd. [illegible].— 22 Cf. [illegible], Yt. 10, 44.— 23 Instead of [illegible] better [illegible]; see above § 21; cf. Yt, 5, 31, 43, 59.— 24 Thus corrected by Wd. from [illegible]; Gld. [illegible].

[illegible]

37 [illegible] 37 [illegible] [25] [illegible] [26] [illegible] [27] [illegible]

38 X. 38 [illegible]

39 39 [illegible] [28] [illegible] [29] [illegible]

40 [illegible] 40 [illegible] [30] [illegible] [31] [illegible]

41 [illegible] 41 [illegible] [32] [illegible]

---

25 Thus corrected by Wd.; all [illegible].— 26-27 A GAr. MS. omits.— 28 Gld. [illegible].— 29 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible].— 30 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible].— 31 Wd. [illegible] [illegible].— 32 Gld. [illegible].

[illegible] [36] [illegible]

[illegible]

[illegible] [37] [illegible]

[illegible]

42 XI. 42 [illegible] [2] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

43 43 [illegible]

[illegible]

[illegible] [33] [illegible]

[illegible] [34] [illegible]

[illegible] [34] [illegible]

[illegible]

[illegible]

44 44 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [35] [illegible]

[illegible] [35] [illegible]

[illegible] [36] [illegible]

[illegible] [37] [illegible]

---

33 Gld. [illegible]. — 34 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 35 Gld. [illegible]. — 36 Gld. [illegible]. — 37 Thus corrected by Wd.; all [illegible].

45 [illegible] 45 [illegible][38] [illegible][39] [illegible][40]

46 [illegible] (46) [illegible][41] [illegible][42] [illegible][43] [illegible][44] [illegible][45]

47 [illegible][46] 47 [illegible][47] [illegible][48] [illegible][49] [illegible][50] [illegible][51] [illegible][52] [illegible][53] [illegible][54]

48 [illegible] 48 [illegible][55] [illegible][56] [illegible][57] [illegible][58] [illegible]

---

38 Gld. [illegible]. — 39 Gld. [illegible]. — 40 Gld. [illegible]; better [illegible]. — 41 Gld. [illegible]. — 42 Gld. [illegible]. — 43 Thus corrected by Wd.; Gld. and GAv. [illegible]. — 44 Gld. [illegible]. — 45 Gld. [illegible]. — 46 Wd. [illegible]. — 47 Gld. [illegible]. — 48 Gld. [illegible]. — 49 Gld. [illegible]. — 50 Wd. [illegible]. — 51 Wd. [illegible]. — 52 Wd. [illegible]. — 53 Gld. [illegible]. — 54 Gld. [illegible]. — 55 Gld. [illegible]. — 56 Gld. [illegible]. — 57 Gld. [illegible]. — 58 Gld. [illegible].

[illegible] [59] [illegible] [60] [illegible]

[illegible]

49 [illegible]

[illegible]

[illegible] [61] [illegible]

[illegible]

50 [illegible]

[illegible]

[illegible] [62] [illegible]

[illegible] [63] [illegible]

[illegible] [63] [illegible]

51 [illegible]

[illegible]

[illegible] [62] [illegible]

[illegible] [63] [illegible]

[illegible] [63] [illegible] [63] [illegible]

52 [illegible]

[illegible] [64] [illegible]

[illegible] [65] [illegible]

[illegible] [66] [illegible] [67] [illegible]

---

59 Gld. [illegible] — 60 Gld. [illegible] — 61 Gld. [illegible] — 62 Wd. [illegible] — 63 Wd. [illegible] — 64 Wd. [illegible] — 65 Wd. [illegible] — 66 Wd. [illegible] — 67 Wd. [illegible]

53 [Avestan text] [68] [69] [Avestan text] 53 [Avestan text] [70] [Avestan text] [71] [Avestan text]

54 [Avestan text] 54 [Avestan text] [72] [Avestan text] [73] [Avestan text]

55 [Avestan text] 55 [Avestan text] [74] [Avestan text] [75] [Avestan text]

56 [Avestan text] 56 [Avestan text] [76] [Avestan text] [77] [Avestan text]

57 [Avestan text] 57 [Avestan text]

---

68 Wd. [Avestan]. — 69 Wd. [Avestan]. — 70 Gld. [Avestan]. — 71 Gld. [Avestan]. — 72 Wd. [Avestan]. — 73 Wd. [Avestan]. — 74 Wd. [Avestan]. — 75 Wd. [Avestan]. — 76 Gld. [Avestan]; bettter [Avestan]. — 77 Gld. [Avestan].

[illegible] [78] [illegible]

58 [illegible] (۲) [illegible]

[illegible] (۱)

[illegible] (۱)

[illegible]

[illegible] (۱)

78 Wd. [illegible].

[illegible] (1)

[illegible] (1)

[illegible] (1) [illegible] (1)

XVI. DÎN YASHT.

[illegible]

[illegible] (3)

[illegible]

1 I [illegible]

[illegible]

1-2 Gld. omits.— 3 Wd. adds [illegible] in parentheses.

[illegible][4] [illegible]
[illegible]
[illegible]

2 (2) [illegible]
[illegible]
[illegible][5]
[illegible][6] [illegible]

3 [illegible] (3) [illegible]
[illegible]
[illegible][7] [illegible]
[illegible][8] [illegible][9] [illegible]
[illegible][10] [illegible][11]

4 4 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

5 II 5 [illegible]
[illegible]

6 (6) [illegible]

---

4 Thus emended by Gld.; Wd. [illegible].— 5 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible] (emended).— 6 Gld. [illegible].— 7 Gld. [illegible] (emended).— 8 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible].— 9 Gld. [illegible].— 10 Gld. [illegible] (emended).— 11 Gld. and a GAv. MS. omit [illegible].

7 (7)

8 III.

9 (9)

10 (10)

12 Gld. — 13 Gld. — 14 Gld.

15 Gld. — 16 Gld. — 17 Gld.

[illegible] [18]

[illegible]

[illegible]

11 [illegible] 11 IV.

[illegible]

12 [illegible] (12)

[illegible]

[illegible]

13 [illegible] (13) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [19] [illegible]

[illegible] [17] [illegible]

[illegible]

[illegible] [20] [illegible]

[illegible]

14 [illegible] 14 V.

[illegible]

15 [illegible] [21] [illegible] (15)

[illegible] [23] [illegible] [23] [illegible]

---

18 Wd. [illegible].— 19 Gld. [illegible].— 20 Wd. [illegible] [illegible].— 21 Thus corrected by Wd. and Gld.— 22 Gld. [illegible].— 23 Thus corrected by Wd. and Gld.

[illegible] [24] [illegible] [24] [illegible] [24]

16 VI. [illegible]

17 (17) [illegible] [25] [illegible]

18 VII. [illegible]

19 (19) [illegible] [26] [illegible]

20 [illegible] (۲) [illegible]

[illegible] [1] [illegible] [2] [illegible] (۱)

[illegible] (۱)

[illegible]

24 Gld. [illegible]. 25 Gld. [illegible]. — 26 Wd. [illegible].

[illegible]

XVII. ASHI YASHT.

[illegible]

1 I. [illegible] (1)

[illegible] (2) [illegible][1] [illegible][2] [illegible][3] [illegible][2] [illegible][3a] [illegible][4] [illegible][5]

3 [illegible] (3)

4 II. [illegible] (4)

5 [illegible][6] [illegible][7] (5)

6 [illegible][8] [illegible][9] [illegible] (6)

---

1 Gld. [illegible].— 2 Wd. omits [illegible].— 3 Wd. [illegible].— 3 a Wd. [illegible].— 4-5 Thus Gld. and a GAv. MS.; Wd. omits.— 6 Gld. [illegible].— 7 Gld. and GAv. [illegible] [illegible].— 8 Gld. [illegible].— 9 Gld. [illegible].

[illegible]

7 [illegible]

8 [illegible]

9 [illegible]

10 Thus Wd. (corrected) and a GAv. MS.; Gld. [illegible].— 11 Gld. [illegible].— 12–13 Gld. and GAv. omit.— 14 Gld. [illegible].— 15 Gld. and GAv. [illegible]. 16 Gld. [illegible].— 17 Gld. and GAv. [illegible].— 18 Gld. [illegible].— 19 Gld. [illegible].—20 Thus Wd.; Gld. and GAv. [illegible]; better [illegible].— 21 Wd. [illegible] [illegible]; cf. [illegible] [illegible], Yt. 5. 102.— 22 Wd. [illegible] [illegible].

10 [Avestan text]

11 [Avestan text]

12 [Avestan text]

---

23 Gld. [Avestan text] for [Avestan text]; for [Avestan text] (?). — 24 Wd. [Avestan text]. — 25 Wd. [Avestan text]. — 26 Wd. [Avestan text]. — 27 Wd. [Avestan text]. — 28 Gld. [Avestan text]. — 29 Gld. [Avestan text]. — 30 Wd. [Avestan text]. — 31 Thus Wd; Gld. [Avestan text]; better [Avestan text]. — 32 Gld. [Avestan text]. — 33 Wd. [Avestan text]. — 34 Wd. [Avestan text]. — 35 Wd. [Avestan text]. — 36 Wd. [Avestan text]. — 37 Wd. [Avestan text]. — 38 Wd. [Avestan text]; cf. [Avestan text] Yt, 8, 38; 10, 66. — 39 Thus Gld, and GAr.; Wd. [Avestan text].

[illegible][40] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible][15]
[illegible][16] [illegible]

13 [illegible] 13
[illegible][41] [illegible][42] [illegible][43] [illegible][44]
[illegible][45] [illegible]
[illegible][15]
[illegible][16] [illegible]

14 [illegible] 14
[illegible]
[illegible][47] [illegible]
[illegible]
[illegible][15] [illegible][16] [illegible]

15 [illegible][48] [illegible] 15
[illegible][49] [illegible]
[illegible]

16 [illegible][50] [illegible] 16
[illegible]

40 Wd. [illegible].— 41 Gld. [illegible].— 42 Gld. [illegible].— 43 Thus Wd. (corrected); Gld. and GAv. [illegible].— 44 Gld. [illegible].— 45 Wd. [illegible].— 46 Gld. [illegible].— 47 Wd. [illegible].— 48 Wd. [illegible].— 49 Gld. [illegible].— 50 Thus Wd.; Gld. and GAv. [illegible].

[illegible]

17 [illegible]

18 [illegible]

19 (19) [illegible]

[illegible]

51 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible] — 52 Gld. [illegible] — 53 Gld. and GAv. [illegible] — 54 Gld. [illegible] — 55 Gld. [illegible]

20 [illegible] (20) [illegible]

[illegible]

21 [illegible] 21

[illegible]

22 [illegible] 22

[illegible][56] [illegible][57]

[illegible]

23 [illegible] 23 III.

[illegible]

24 [illegible] 24

[illegible][57] [illegible]

56 Gld. and GAv. [illegible].— 57 Gld. [illegible].

25 [illegible] 25 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible][58] [illegible]
[illegible]
[illegible]

26 26 [illegible]
[illegible][59] [illegible]
[illegible]

[illegible]

27 IV. 27 [illegible]
[illegible]

28 28 [illegible]

29 [illegible] 29 [illegible] 29 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

30 (30) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

---

58 Gld. [illegible] — 59 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible] (emended).

[illegible]
[illegible] 31 [illegible]
[illegible] [59] [illegible]
[illegible]

[illegible]

32 [illegible] 32 V. [illegible]
[illegible]

33 [illegible] 33 [illegible]
[illegible]

34 [illegible] 34 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] [60] [illegible] [61]
[62] [illegible]

35 [illegible] 35 [illegible]
[illegible] [59] [illegible]
[illegible]

[illegible]

60 Gld. [illegible]. — 61 Gld. [illegible]. — 62 Wd. [illegible].

36 VI. [illegible]

37 [illegible]

38 [illegible] [63] [illegible] [64] [illegible] [65] [illegible] [66] [illegible] [67] [illegible]

39 [illegible]

[illegible]

40 VII. [illegible]

41 [illegible] [64] [illegible] [68] [illegible] [65] [illegible] [69] [illegible]

---

63 Wd. [illegible]. — 64 Wd. [illegible]. — 65 Gld. [illegible]. — 66 Gld. [illegible]. — 67 Gld. [illegible]. — 68–69 Gld. and GAv. omit.

42 [illegible] 42

[illegible]

43 [illegible] 43

[illegible]

44 VIII. [illegible] 44

[illegible]

45 [illegible] 45

[illegible]

46 [illegible] 46

[illegible]

47 [illegible] 47

70-71 Gld. omits.— 72 Gld. [illegible].— 73 Wd. [illegible],

[illegible] [59] [illegible]

[illegible]

48 [illegible] 48 IX. [illegible]

[illegible]

49 [illegible] 49 [illegible]

50 [illegible] 50 [illegible]

[illegible] [74] [illegible] [75] [illegible] [76] [illegible] [77] [illegible] [78] [illegible] [74] [illegible]

51 [illegible] (51) [illegible] [75] [illegible] [79] [illegible]

---

74 Gld. [illegible] — 75 Gld. [illegible] — 76 Gld. [illegible] —
77 Wd. [illegible] — 78 Wd. [illegible] — 79 Gld. [illegible]

52 [Avestan text] 52 [Avestan text]
[Avestan text][79] [Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]

53 [Avestan text] 53 X.
[Avestan text]

54 [Avestan text] 54
[Avestan text][80] [Avestan text][81]
[Avestan text]
[Avestan text][82] [Avestan text]
[Avestan text][83] [Avestan text][84] [Avestan text]
[Avestan text]

55 [Avestan text] 55
[Avestan text]
[Avestan text][85] [Avestan text][86] [Avestan text]
[Avestan text][87] [Avestan text]

56 [Avestan text] 56 [Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text][85] [Avestan text][86] [Avestan text][83] [Avestan text]
[Avestan text]
[Avestan text][88] [Avestan text]

---

80 Thus Wd. (corrected); Gld. [Avestan text]; better [Avestan text].— 81 Thus corrected by Wd.; Gld. [Avestan text].— 82 Wd. [Avestan text].— 83 Gld. [Avestan text].— 84 Gld. begins § 55 from this point.— 85 Thus Wd. for [Avestan text]; Gld. [Avestan text].— 86 Thus corrected by Wd.; Gld. [Avestan text].— 87 Gld. begins § 56 from this point.— 88 Gld. [Avestan text].

57 [illegible] 57 [illegible][89] [illegible][90] [illegible][91] [illegible][92] [illegible][93]

58 [illegible] 58 [illegible][89] [illegible][94] [illegible][91] [illegible][93]

59 [illegible] 59 [illegible][89] [illegible][95] [illegible][96] [illegible][97] [illegible][93]

60 [illegible] 60 [illegible][98] [illegible][99] [illegible]

61 [illegible] (61) [illegible] (19) [illegible]

89 Gld. [illegible]. — 90 Gld. [illegible]. — 91 Gld. [illegible]. — 92 Gld. [illegible]. — 93 Gld. [illegible]. — 94 Gld. [illegible]. — 95 Wd. [illegible]. — 96 Gld. [illegible]. — 97 Wd. [illegible]. — 98 Wd. [illegible]. — 99 Gld. [illegible].

62

100 Gld.

XVIII. ÂSHTÂD YASHT.

[illegible]

[illegible] (۳)

[illegible]

1 [illegible]

2 (2) [illegible]

3 [illegible]

4 [illegible]

1 Wd. [illegible] -o.— 2 Gld. [illegible] .— 3 Gld. and a GAv. MS. omit.— 4-5 Gld. omits ; a GAv. MS. omits the words in §§ 4, and 5.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

5 [illegible]

6 [illegible]

7 [illegible] (۲)

[illegible] (۳)

8 [illegible]

6-7 Gld. omits. — 8 Gld. and a GAv. MS. add [illegible]. — 9 Wd. [illegible].

9

10 Gld.

XIX. ZAMYÂD YASHT.

[illegible]

[illegible] (۳)

[illegible]

1 I. [illegible]

2 [illegible]

---

1 Gld. [illegible].— 2 Gld. [illegible].— 3 Wd. [illegible].— 4 Gld. and a GAv. MS. [illegible].— 5 Wd. [illegible].— 6 Wd. [illegible].— 7 Wd. [illegible].—

3 (3) [Avestan text] [8] [Avestan text] [9] [Avestan text] [10] [Avestan text]

4 (4) [Avestan text] [11] [Avestan text] [12] [Avestan text] [13] [Avestan text] [14]

5 (5) [Avestan text] [15] [Avestan text] [16] [Avestan text]

6 (6) [Avestan text] [17] [Avestan text]

7 [Avestan text] [18] [Avestan text] [19] [Avestan text] 7 [Avestan text] [20] [Avestan text] [21] [Avestan text] [22]

8 8 [Avestan text] [23] [Avestan text]

---

8 Gld. [Avestan text]. — 9 Wd. [Avestan text]. — 10 Wd. [Avestan text]. — 11 Wd. [Avestan text]. — 12 Wd. [Avestan text]. — 13 Wd. [Avestan text]. — 14 Wd. [Avestan text]. — 15 Wd. [Avestan text]. — 16 Wd. [Avestan text]. — 17 Gld. [Avestan text]. — 18 Gld. [Avestan text]. — 19 Gld. [Avestan text]. — 20 Gld. [Avestan text]. — 21 Wd. does not break the sentence here. — 22 Gld. [Avestan text], for [Avestan text] (?) — 23 Gld. [Avestan text].

[Avestan text]

[Avestan text]

[24 [Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text] 25]

9 II. [Avestan text] 26 [Avestan text] 27

[Avestan text]

10 (10) [Avestan text]

[Avestan text]

11 [Avestan text] (11) [Avestan text]

[Avestan text] 28 [Avestan text] 29 [Avestan text]

[Avestan text] 30 [Avestan text] 31

[Avestan text]

[Avestan text] 32 [Avestan text]

12 [Avestan text] (12) [Avestan text] 33 [Avestan text]

[Avestan text] 34 [Avestan text]

24–25 Gld. and a GAv. MS. omit this clause; Wd. begins § 8 from [Avestan text]. — 26 Gld. [Avestan text]. — 27 Gld. [Avestan text]. — 28 Gld. [Avestan text]. — 29 Gld. [Avestan text]. — 30 Gld. [Avestan text]. — 31 Gld. [Avestan text]. — 32 Gld. [Avestan text]. — 33 Gld. [Avestan text]. — 34 Gld. [Avestan text].

[illegible] [35] [illegible] [36] [illegible] [37] [illegible] [38] [illegible]

13 [illegible] 13

14 III. [illegible] 14 [illegible] [38] [illegible]

15 (15) [illegible] [39] [illegible]

16 [illegible] [40] [illegible] (16) [illegible] [41] [illegible]

17 [illegible] (17) [illegible] [42] [illegible]

18 [illegible] (18) [illegible]

35 Wd. [illegible].— 36 Gld. [illegible].— 37 Wd. [illegible].— 38 Gld. [illegible]; see below §§ 20, 24, 90.— 39 Gld. and GAv. [illegible].— 40 Wd. [illegible].— 41 Gld. [illegible].— 42 Gld. and GAv. [illegible].

19 (19)

20 (20)

21 21 IV.

22 (22)

23 (23)

24 (24)

25 25 V.

26 (26)

[illegible]

27 VI. [illegible] 27

(28) [illegible] 28

(29) [illegible] 29

[illegible]

30 VII. [illegible] 30

(31) [illegible] 31

[illegible] (32) [illegible] 32

43 Gld. and GAv. [illegible] — 44 Gld. [illegible]

[illegible Avestan text, footnote marks 45, 46]

[illegible Avestan text, footnote mark 47]

[illegible Avestan text, footnote marks 48, 49, 50]

[illegible Avestan text, footnote mark 51]

33 [illegible Avestan text, footnote mark 52] (33) [illegible Avestan text, footnote mark 47]

[illegible Avestan text]

[illegible Avestan text]

[illegible Avestan text, footnote mark 53]

[illegible Avestan text, footnote marks 53, 54]

34 [illegible Avestan text, footnote mark 53] 34

[illegible Avestan text, footnote marks 54, 55]

[illegible Avestan text, footnote mark 56]

[illegible Avestan text]

[illegible Avestan text, footnote mark 57]

[illegible Avestan text]

[illegible Avestan text]

35 [illegible Avestan text] 35

[illegible Avestan text, footnote mark 56]

[illegible Avestan text]

[illegible Avestan text, footnote mark 58]

[illegible Avestan text]

---

45 Gld. [illegible]. — 46 Gld. [illegible]. — 47 Gld. [illegible]. — 48 Gld. [illegible]. — 49 Gld. [illegible]. — 50 Gld. [illegible]. — 51 Gld. [illegible], [illegible]. — 52 Gld. [illegible], [illegible], [illegible]. — 53 Wd. [illegible]. — 54 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 55 Gld. [illegible]. — 56 Gld. [illegible] here, and [illegible] in § 35. — 57 Wd. [illegible]. — 58 Gld. [illegible].

[illegible]
[illegible]
[illegible]

36 [illegible] 36
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

37 [illegible] (37) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

38 [illegible] 38
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

39 [illegible] (39) [illegible]

---

59 Gld. [illegible]. — 60 Gld. [illegible]. — 61 Gld. [illegible].

[Avestan text][63]

40 (40) [Avestan text][64] [Avestan text][65] [Avestan text][66] [Avestan text][67] [Avestan text][68]

41 (41) [Avestan text][69] [Avestan text]

42 (42) [Avestan text][70] [Avestan text]

---

62 Gld. [Avestan text]. — 63 Gld. [Avestan text]. — 64 Gld. [Avestan text]. — 65–66 Wd. omits.— 67 Gld, [Avestan text]. — 68 Thus corrected by Wd.; Gld. [Avestan text]. — 69 Gld. [Avestan text]. — 70 Gld. [Avestan text]......

[illegible]

43 [illegible] (43) [illegible]

44 [illegible] (44) [illegible]

[illegible]

45 45 VIII. [illegible]

46 (46) [illegible]

---

71 Gld. [illegible] — 72 Gld. [illegible] — 73 Gld. [illegible] — 74 Gld. [illegible] — 75 Gld. [illegible] — 76 Gld. [illegible]......

[illegible]

47 [illegible] 47 [illegible]

[illegible]

48 [illegible] (48) [illegible]

[illegible][77] [illegible]

[illegible][78] [illegible]

49 [illegible] 49 [illegible]

[illegible]

50 [illegible] (50) [illegible]

[illegible][79] [illegible]

[illegible][80] [illegible]

---

77 Gld. [illegible]. — 78 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 79 Gld. [illegible]. — 80 Gld. [illegible].

[illegible] [77] [illegible]

51 [illegible] [78] [illegible] 51 [illegible] [81] [illegible]

[illegible] [82] [illegible]

52 [illegible] 52 [illegible] [83] [illegible] [84] [illegible]

53 [illegible] 53 [illegible]

54 [illegible] [85] [illegible] (54) [illegible]

---

81 Wd. [illegible].— 82 Gld. [illegible] (emended).— 83 Gld. [illegible].— 84 Gld. [illegible].— 85 "Has the rest of the sentence been lost"? Gld

[Avestan text] [86] [Avestan text]

[Avestan text] [87] [Avestan text]

[Avestan text]

55 [Avestan text] 55 IX.

56 [Avestan text] (56) [Avestan text]

[Avestan text] [88] [Avestan text] [89] [Avestan text]

57 [Avestan text] 57 [Avestan text] [90] [Avestan text]

[Avestan text] [91] [Avestan text] [92] [Avestan text]

---

86 Gld. [Avestan text]. — 87 Wd. [Avestan text]. — 88 Wd. [Avestan text]. — 89 Gld. [Avestan text]. — 90 Wd. [Avestan text]. — 91 Gld. [Avestan text]. — 92 Gld. [Avestan text].

[illegible]
[illegible]
[illegible]

58 [illegible]
[illegible][93] [illegible]
[illegible][94] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

59 [illegible][95] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible][88] [illegible]
[illegible][89] [illegible]

60 [illegible][90] [illegible] 60 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible][91] [illegible][92]
[illegible][97] [illegible][92] [illegible]
[illegible]

---

93 Wd. [illegible]. — 94 Gld. [illegible]. — 95 Wd. [illegible] [illegible].
96 Wd. [illegible]. — 97 Gld. [illegible].

[illegible]

61 [illegible] 61 [illegible]

[illegible]

62 [illegible] 62 [illegible]

[illegible]

63 [illegible] 63 [illegible]

[illegible]

64 [illegible] 64 [illegible]

98 Gld. [illegible]

[illegible]

[illegible]

65 [illegible] 65 X. [illegible]

[illegible]

66 (66) [illegible] [99] [illegible] [100]

[illegible]

67 [illegible] [101] [illegible] 67 [illegible]

[illegible] [102] [illegible]

[illegible] [103] [illegible] [104]

68 [illegible] (68) [illegible]

[illegible]

---

99 Gld. [illegible].— 100 Thus Wd. (corrected); Gld. [illegible]; "perhaps [illegible]" – Wd.; cf. below § 92, Vd. 19, 5.— 101 Thus Wd. (corrected); Gld. and GAv. [illegible].— 102 Gld. [illegible].— 103 Gld. . . . . . [illegible]; "perhaps [illegible]," Gld.— 104 Gld. [illegible] . . . . .

69 [illegible] 69 [illegible] [103] [illegible]

[illegible]

70 XI. 70 [illegible]

71 (71) [illegible] [106] [illegible]

72 (72) [illegible] [107] [illegible] [108] [illegible] [109] [illegible]

[illegible]

73 XII. 73 [illegible]

74 (74) [illegible] [110]

[illegible]

---

103 Gld. and GAv. [illegible]. — 106 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 107 Gld. [illegible]. — 108 Gld. [illegible]. — 109 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 110 Wd. [illegible].

[illegible]

75 (75) [illegible]

76 [illegible][111] [illegible][112] [illegible] (76) [illegible]

77 [illegible] (77) [illegible][113] [illegible][114] [illegible][115] [illegible][116] [illegible][117] [illegible][114] [illegible][118] [illegible]

---

111 Gld. [illegible] — 112 Gld. [illegible] — 113 Gld. . . . . . — 114 Wd. [illegible] — 115 Wd. [illegible] — 116 Thus both; cf. Yt. 5, 50. — 117 Gld. [illegible] — 118 Gld. [illegible]

78 [Avestan text] 78 XIII. [Avestan text]

79 (79) [Avestan text][119] [Avestan text][119] [Avestan text][119] [Avestan text]

80 (80) [Avestan text][120] [Avestan text]

81 [Avestan text] 81 [Avestan text][121] [Avestan text][122] [Avestan text]

82 (82) [Avestan text][123] [Avestan text][124] [Avestan text][125] [Avestan text][126] [Avestan text]

119 Thus corrected by Wd.; Gld. and GAv. [Avestan].— 120 Gld. [Avestan].— 121 Thus corrected by Wd.; Gld. and GAv. [Avestan].— 122 Gld. [Avestan].— 123 Wd. omits the two words.— 124 Wd. suggests [Avestan].— 125 Gld. [Avestan].— 126 Gld. [Avestan].

[illegible] [129] [illegible] [128] [illegible] [127] [illegible]
[illegible] [130] [illegible]
[illegible]

[illegible]

83 XIV. 83 [illegible]
[illegible] [26] [illegible]

84 (84) [illegible]
[illegible] [119] [illegible] [119] [illegible]
[illegible] [119] [illegible]
[illegible] [131] [illegible]

85 (85) [illegible] [132] [illegible]
[illegible] [133] [illegible] [132] [illegible]
[illegible]
[illegible] [134] [illegible]

86 (86) [illegible]
[illegible] [135] [illegible]
[illegible] [136] [illegible]
[illegible] [137] [illegible]

87 87 [illegible]
[illegible] [138] [illegible]

---

127 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 128 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 129 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 130 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 131 Wd. [illegible]. — 132 Gld. and GAv. [illegible]. — 133 Gld. [illegible]. — 134 Gld. [illegible]. — 135 Gld. [illegible]. — 136 Gld. [illegible]. — 137 Gld. [illegible]. — 138 Thus corrected by Wd., see Yt. 5, 109; Gld. [illegible].

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

88 [illegible] 88 XV.

[illegible][26] [illegible]

89 (89) [illegible][139]

[illegible]

[illegible][28] [illegible]

[illegible][29] [illegible][30]

[illegible][31] [illegible]

[illegible][140] [illegible][32] [illegible]

90 [illegible] (90) [illegible]

[illegible][140a] [illegible]

[illegible]

91 [illegible] 91 XVI.

[illegible][26] [illegible]

92 (92) [illegible]

[illegible][141] [illegible][142] [illegible]

[illegible][143] [illegible][144] [illegible]

[illegible][145] [illegible]

---

139 Thus both as in all MSS.— 140 Gld. and GAv. [illegible]; see above § 11.— 140a Thus all; see above § 12, n. 38.— 141 Gld. [illegible].— 142 Gld. [illegible].— 143 "[illegible]"?— Gld.— 144 Gld. [illegible].— 145 Thus corrected by Wd., or "[illegible]" suggested; Gld. and GAv. [illegible].

93 [illegible] (93) [illegible] [146] [illegible] [144] [illegible] [147] [illegible] [148] [illegible] [149] [illegible]

94 [illegible] 94 [illegible] [150] [illegible] [151] [illegible] [152] [illegible] [153] [illegible] [154] [illegible] [155] [illegible]

95 [illegible] 95 [illegible] [156] [illegible] [157] [illegible] [158] [illegible] [159] [illegible] [160] [illegible] [161] [illegible] [162] [illegible] [163] [illegible]

---

146 Wd. [illegible] [illegible].— 147 Gld. and a GAv. MS. [illegible].— 148 Thus both as in all MSS.— 149 Wd. [illegible].— 150 Gld. [illegible] [illegible].— 151 Gld. [illegible].— 152 Gld. [illegible] . . . . . . ; "the gap cannot now be filled up with certainty" Gld.— 153 Gld. [illegible].— 154 Gld. [illegible].— 155 Gld. [illegible].— 156 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible].— 157 Gld. [illegible].— 158 Wd. [illegible].— 159 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible] (emended).— 160 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible] as in all MSS.— 161 Thus corrected by Gld. and Wd.— 162 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible].— 163 Wd. [illegible].

96 (96) [illegible]
[illegible] [164]
[illegible] [165]
[illegible] [165] [165]
[illegible] [165]
[illegible] [166]
[illegible] [167]

[illegible]

[illegible]

97 97 [illegible] (۲) [illegible]
[illegible]
[illegible] [1]
[illegible]
[illegible] (1)

[illegible]
[illegible] (1) [illegible] (1)
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] (1) [illegible] (1)

[illegible]
[illegible]
[illegible] (1) [illegible] (1)
[illegible]

164 Thus corrected by Wd. from [illegible]; Gld. ....—165 Thus corrected by Wd. and Gld.— 166 Gld. [illegible].— 167 Gld. [illegible].

[illegible] (1)

[illegible] (1) [illegible] (1)

XX. HÔM YASHT.

[illegible]

[illegible] (۳)

[illegible]

1 [illegible]

2 [illegible]

3 [illegible]

4 [illegible]

[illegible]

[illegible] (1) [illegible]

XXI. VANANT YASHT.

[illegible]

[illegible] (٣) [illegible]

[illegible]

1 [illegible][1] [illegible][2] [illegible]

1 Thus corrected by Wd.; Gld. [illegible]. — 2 Thus Wd. and Gld.; better [illegible].

[illegible]

THE HÂDÔKHT NASK.

PARGARD I.

(WESTERGAARD'S YASHT-FRAGMENT XXI.)

1 [Avestan text] 1

[Avestan text] [1]

[Avestan text] [2]

[Avestan text]

[Avestan text]

2 [Avestan text] 2

3 [Avestan text] [3] [Avestan text] 3

[Avestan text] [4] [5] [6]

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text] [7]

4 [Avestan text] 4

[Avestan text]

[Avestan text]

[Avestan text] [8]

5 [Avestan text] 5

MSS.: K_{20}, H_6, H_7, TD, P_7.

1 K_{20} [Avestan text].— 2 Thus corrected by Wd.; K_{20}, H_6 [Avestan text]; H_7. [Avestan text] (corrected); TD [Avestan text].— 3 Thus TD, H_6; K_{20} [Avestan text].— 4 Thus TD, H_6; K_{20} [Avestan text].— 5 Thus corrected by Wd.; all [Avestan text]; see Yt. 10, 9, 51; 13, 92; Vsp. 14, 2.— 6 Thus TD, H_6; K_{20} [Avestan text].— 7 Thus TD; others [Avestan text]; see Vd. 9, 42; 19, 35.— 8 Thus TD, H_6; K_{20} omits [Avestan text].

[illegible] [9] [illegible] [10]
[illegible]
[illegible] ⁘

6 [illegible] [11] [illegible]
[illegible] ⁘

7 [illegible] [12] [illegible] [13] [illegible] [14] [illegible]
[illegible] [15] [illegible] ⁘

8 [illegible] [16] [illegible] [11] [illegible]
[illegible] ⁘

9 [illegible] [13] [illegible] [17] [illegible] [18] [illegible]

---

9 K_{20} [illegible].— 10 K_{20}, P_7 [illegible].— 11 Thus TD here, but [illegible] in § 8, and [illegible] in § 12; K_{20} [illegible] here, but [illegible] in § 8, and [illegible] in §§ 10, 12; H_6 [illegible].— 12 H_6 [illegible] here and in § 13; so also TD here and in § 15.— 13 Thus K_{20} and TD here, but all have [illegible] in §§ 9, 11, 13, 15; H_6 [illegible] always.— 14 K_{20} omits.— 15 TD, H_6 [illegible].— 16 H_6 [illegible]; TD [illegible].— 17 H_6 [illegible].— 18 TD [illegible].

[illegible] [18] [illegible]

10 — 10 [illegible]
[illegible] [11] [illegible]
[illegible]

11 — 11 [illegible]
[illegible] [13] [illegible]
[illegible]
[illegible] [19] [illegible]
[illegible] [20]

12 — 12 [illegible]
[illegible] [11] [illegible]
[illegible]

13 — 13 [illegible] [12]
[illegible] [13] [illegible] [21]
[illegible] [22] [illegible]
[illegible] [19] [illegible]
[illegible] [20]

14 — 14 [illegible]
[illegible] [23] [illegible]
[illegible] [24] [illegible]
[illegible]

19-20 H_6, TD abbreviate.— 21 K_{20} [illegible].— 22 Corrected; see Vd. 18, 49; K_{20} [illegible]. TD [illegible]; H_6 [illegible].— 23 TD, H_6 [illegible]; K_{20} and its copies, K_{21} and P_7, add ∘ ۴.— 24 Thus TD, H_6; P_7 [illegible]; K_{20} [illegible] or [illegible] corrected from [illegible].

15 15 [illegible][12] [illegible][13] [illegible]

[illegible][19] [illegible][20] :·

16 16 [illegible][25] [illegible] :·

17 17 [illegible][26] [illegible]

PARGARD II.

(Westergaard's Yasht-fragment xxii, §§1-18.)

1 1 [illegible][1] [illegible][2] [illegible]

---

25 TD [illegible]. — 26 P₇ [illegible].

1 TD, H_6 abbreviate upto [illegible]. — 2 Thus corrected by Wd.; all [illegible].

[Avestan text][3] [Avestan text][4]

2 [Avestan text] 2

"[Avestan text][5] [Avestan text]"[6]

[Avestan text][7] [Avestan text][8] [Avestan text]

3 [Avestan text][9] [Avestan text][3] [Avestan text][4] 3

4 [Avestan text][10] [Avestan text] 4

"[Avestan text]"

[Avestan text][11] [Avestan text]

---

3 All [Avestan text].— 4 TD, H_6 [Avestan text] here; K_{20} [Avestan text] in § 3.— 5 TD, H_6 [Avestan text].— 6 Cf. Y 43, 1; 71, 16; 21, 3.— 7 TD, H_6 [Avestan text].— 8 K_{20} omits.— 9 TD [Avestan text].— 10 All abbreviate upto [Avestan text].— 11 All abbreviate upto [Avestan text].

5 [Avestan text] 5

6 [Avestan text] 6

[Avestan text]

[Avestan text]

7 [Avestan text] 7

8 [Avestan text] 8

---

12 H_6, TD [Avestan].— 13 K_{20} omits.— 14 All [Avestan]; cf. [Avestan] in Yt. 5, 62; cf. also Vd. 19, 28.— 15 TD, H_6 [Avestan].— 16 Thus corrected by Wd.; P₄ [Avestan]; K_{20}, H_6, TD [Avestan].— 17 K_{20} [Avestan].— 18 Better add [Avestan].— 19 TD, H_6 [Avestan].— 20 Corrected; or better [Avestan] [Avestan]; all [Avestan]; cf. [Avestan] Vd. 1, 1; see below § 26.

[illegible] [21] :

9 [illegible] [22] [illegible] [23] [illegible] [24] [illegible] [25] [illegible] [26] [illegible] [27] [illegible] [28] [illegible] [29] [illegible] [30] [illegible] [31] [illegible] [32] [illegible] [33] [illegible] :

10 [illegible] [34] [illegible] [35] :

11 [illegible] [24] [illegible] [36] [illegible] [24] [illegible]

---

21 TD [illegible]; H_6 [illegible].— 22 K_{20} [illegible].— 23 Thus H_6, TD; K_{21}, P_7 [illegible]; Wd. notes: "the first letter in K_{20} is dubious, the leaf being moth-eaten; but the remaining trace indicates rather [illegible] than [illegible] and no corresponding word is found in Yt. 24, 56."— 24 Thus TD; others [illegible].— 25 TD, H_6 [illegible].— 26 K_{20} [illegible]; H_6 [illegible]; TD [illegible].— 27 Thus corrected by Wd.; all [illegible]; see Yt. 24, 56.— 28 K_{20} omits.— 29 H_6 [illegible]; better [illegible].— 30 TD, H_6 [illegible].— 31 K_{20} [illegible].— 32 TD, H_6 [illegible].— 33 TD [illegible]; H_6 [illegible] (?); cf. Yt. 24, 56; better [illegible].— 34 Thus corrected by Wd.; all [illegible].— 35 TD [illegible].— 36 TD [illegible]; H_6 [illegible].

[Avestan] [37] [Avestan]

12 [Avestan] [38] 12 [Avestan] [39] [Avestan]

[Avestan] [40] [Avestan]

[Avestan] [41] [42] [Avestan] [43] [Avestan]

[Avestan]

13 [Avestan] 13 [Avestan] [44]

[Avestan] [45] [Avestan]

[Avestan] [46] [Avestan]

[Avestan] [47] [Avestan]

[Avestan] [48] [Avestan]

[Avestan] [49] [Avestan] [50] [Avestan]

14 [Avestan] 14 [Avestan]

[Avestan]

[Avestan] [51] [Avestan] [52]

[Avestan] [53] [Avestan]

[Avestan]

---

37 Thus all; cf. Yt. 24, 53. 38 K_{20} [Avestan]; TD [Avestan].— 39 TD [Avestan].— 40 Corrected by Wd.; K_{20} [Avestan]; TD [Avestan].— 41 K_{20} [Avestan].— 42 K_{20} abbreviates the following five words by the sign [Avestan]. 43 H_6 abbreviates the following three words; TD omits those three words without the sign of abbreviation.— 44 Thus TD, H_6; others [Avestan].— 45 Corrected; P_7 [Avestan]; TD [Avestan]; H_7 [Avestan]; H_6, K_{20} [Avestan], [Avestan] being illegible in K_{20}.—46 Thus all; cf. [Avestan] in Yt. 24, 37, 59.—47 K_{20}, H_7, P_7 add [Avestan].— 48 TD, H_6 [Avestan].— 49 Corrected by Wd.; K_{20} [Avestan] [Avestan]; TD, H_6 [Avestan] [Avestan].— 50 Inserted by Wd; all om. these two words. See Yt. 24, 59.— 51 K_{20} [Avestan].— 52 K_{20} [Avestan].— 53 H_6, TD [Avestan].

[Avestan text]

15 [Avestan text] [54] [Avestan text] [54] [Avestan text] [55] [Avestan text]

16 [Avestan text] [56] [Avestan text] [57] [Avestan text] [58] [Avestan text] [59] [Avestan text] [60] [Avestan text] [61] [Avestan text] [62] [Avestan text] [63] [Avestan text] [64] [Avestan text] [65] [Avestan text] [66] [Avestan text] [64] [Avestan text] [65] [Avestan text] [67] [Avestan text]

---

54 TD [Avestan text]. — 55 All om.; cf. Yt. 24, 61. — 56 TD, H_6 [Avestan text]. — 57 TD repeats — 58 TD, H_6 omit the following three words. — 59 K_{20} [Avestan text]. — 60 K_{20} omits the following five words. — 61 Corrected; all [Avestan text]; Cf. Yt. 22, 34, Yt. 24, 63, and notes. — 62 Thus corrected by Wd.; TD [Avestan text] [Avestan text]; H_6, K_{20} [Avestan text] [Avestan text]; see also § 34. — 63 Thus corrected by Wd.; K_{20} [Avestan text]; TD, H_6 [Avestan text]; see also § 34. — 64 TD [Avestan text]. — 65 TD, H_6 [Avestan text]. — 66 Thus corrected by Wd.; K_{20} [Avestan text]; TD, H_6 [Avestan text]. — 67 Thus TD: K_{20}, H_6 [Avestan text].

17 [Avestan] 17

18 [Avestan] 18

PARGARD III.

(Westergaard's Yasht-fragment xxii, §§ 19-36.)

19 [Avestan] 19

---

68 K_{20} [Avestan].— 69 K_{20} [Avestan].— 70 K_{20} [Avestan].— 71 TD, H_6 [Avestan]; cf. Yt. 22, 35; and [Avestan] in Yt. 24, 63; Haug [Avestan]. 72 TD [Avestan]; H_6 [Avestan]; cf. Yt. 22, 35.—73 Corrected by Wd.: TD [Avestan]; H_6 [Avestan]; K_{20} torn off; see § 36 below and Yt. 24, 61.—74 Corrected by Wd.; K_{20}, TD, H_6 [Avestan].— 75 K_{20} torn; Wd. notes: "P_7 has a blank in the place of these two words, and K_{21} has filled up the blank erroneously with [Avestan] from sect. 36".— 76 Thus K_{21}; K_{20}, H_6, TD [Avestan].— 77 K_{20} [Avestan].— 78 TD [Avestan]; H_6 [Avestan].

MSS: K_{20}, H_6, H_7, TD, P_7, MU_2.

1 All abbreviate upto [Avestan].

[illegible]

[illegible]

20 [illegible]

[illegible]

21 [illegible]

22 [illegible]

[illegible]

23 [illegible]

24 [illegible]

[illegible]

---

2 K_{20}, H_6, TD [illegible].— 3 TD, H_6, MU_2 [illegible].— 4 MU_2 [illegible].— 5 K_{20}, TD [illegible]; MU_2 [illegible].— 6 TD, MU_2 [illegible].— 7 TD, MU_2 [illegible].— 8 Cf. Y. 46, 1a.— 9 K_{20}, TD [illegible]; MU_2 [illegible].— 10 All abbreviate §§ 21-24; cf. Yt. 22, 3-6.

[Avestan text] ::

25 [Avestan text] 25 [Avestan text][11] [Avestan text][12] [Avestan text][13] [Avestan text] :: [Avestan text][14] [Avestan text][15] [Avestan text] ::

26 [Avestan text] 26 [Avestan text][16] [Avestan text][17] [Avestan text][18] [Avestan text][19] ::

27][20] 27 [Avestan text] ::

---

11 K_{20} [Avestan]; H_6, TD, MU_2 [Avestan].— 12 Thus all.— 13 K_{20} omits [Avestan]; TD, MU_2 [Avestan].— 14 K_{20} [Avestan].— 15 K_{20} [Avestan].— 16 K_{20} [Avestan]; TD, H_6, MU_2 [Avestan].— 17 See p. 279 n. 20; all [Avestan] [Avestan]; but MU_2 [Avestan].— 18 K_{20}, H_6, TD, MU_2 [Avestan].— 19 MU_2 [Avestan] — 20 All abbreviate §§ 27-33 recommencing the text from [Avestan] in § 33; see Introduction; K_{20}, MU_2 insert [Avestan] before [Avestan] to show the abbreviation.

28

29

30

31

32

[Avestan text]

33 [Avestan text]]

[Avestan text] [21] [Avestan text] [22] [Avestan text]

34 [Avestan text] [21] [Avestan text] [23] [Avestan text] [24] [Avestan text] [26] [Avestan text] [27] [Avestan text] [28] [Avestan text] [29] [Avestan text]

21 TD, H_6 MU_2 [Avestan].— 22 All om.—23 H_6, TD, MU_2 om. the last three words; in K_{20} the last word is [Avestan]; Wd. suggests [Avestan].— 24 Corrected; K_{20} [Avestan]; others [Avestan].— 25 TD [Avestan].—26 K_{20} [Avestan]; TD [Avestan].— 27 K_{20} [Avestan]; TD, H_6 [Avestan]; MU_2 [Avestan].— 23 K_{20}, H_6, TD, MU_2 om. the first [Avestan].— 29 H_6,MU_2 [Avestan].

35 — 35 [illegible] [30] [illegible] [31] [illegible] [32] [illegible] [33] [illegible] [34] [illegible]

36 — 36 [illegible] [35] [illegible] [36] [illegible] [37] [illegible] [38] [illegible] [39] [illegible] [40] [illegible] [41] [illegible]

37

---

30 K_{20} [illegible].— 31 K_{20}, H_6, TD, MU_2 [illegible].— 32 H_6, TD, MU_2 [illegible]; K_{20} [illegible].— 33 K_{20} [illegible]; TD, MU_2, H_6 [illegible]; cf. [illegible] in Yt. 24. 63.—34 TD, MU_2 [illegible]; H_6 [illegible].— 35 Thus TD; K_{20}, H_6, MU_2 [illegible].— 36 Thus K_{20}; TD, MU_2, H_6 [illegible]; Wd. suggests [illegible].— 37 All [illegible].— 38 H_6, TD [illegible]; MU_2 [illegible].— 39 K_{20} omits.— 40 H_6, TD, MU_2 [illegible].— 41 H_6, TD, MU_2 [illegible].

فرهنگ لغات اوستا

(لغاتی که در این کتاب معنی شده است) ❀

ا = [illegible]

			صفحه
اَئِثْرَ	[illegible]	آموزش و تعلیم	۲۷۹
اَئِثْریَهْ	[illegible]	شاگرد و آموزنده	۲۷۹
اَئِثْرَ پئیتی	[illegible]	هیربد، استاد، آموزگار	۲۷۹،۸۹
اَئِزَخَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۷
اَئِخَ	[illegible]	یخ	۲۰۵
آئِوُ کَفیّه	[illegible]	یکی از رُقبای گرشاسپ	۱۵۰
اَئِشمَ	[illegible]	دیوخشم، رقیب ایزد سروش	۴۰، ۱۰۵
اَئیریاوَ	[illegible]	اسم خاندان منوچهر	۵۰
اَئیرینَّم خوارنو	[illegible]	فرّ ایرانی	۳۱۵،۲۰۲
اَئیذْیو	[illegible] (درگاتها آئیذّیو [illegible])	سود مند، مفید	۶۱
اَئوختونا َمنْ	[illegible]	کسی که برازنده است از او نام برده شود	۳۵۸
اَئوشْنرَ	[illegible]	وزیر کیکاوُس	۱۳۶،۱۰۳
اَئوروَنتْ	[illegible]	تند و تیز و دلیر و پهلوان	۳۲۷
اَئوْروَنتْ	[illegible]	اروند = الوند	۳۲۷
اَئوْروَنتْ	[illegible]	اسب	۳۲۷

❀ از براي معانی مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع شود بفرهنگ لغات اوستا در جلد اول پشتها بصفحاتي که با اعداد معین شده است صفحات ۶۰۳-۶۲۶ نیز ملاحظه شود

			صفحه
اَئوْرْوَنْت اَسپَ (اَ اوروت)	[illegible]	تیز اسب	۲۶۶
اَئوْرْوَت اَسپَ	[illegible]	لهراسب	۲۶۶، ۲۸۸
اَئوْروَسارَ	[illegible]	امیری است که از کیخسرو شکست دید	۱۵۱, ۲۵۹
اَپخْشیرا	[illegible]	اسم مملکتی است	۹۹
اَپرزات	[illegible]	بعد زائیده شده، متأخر	۲۵
اَپرناَیو	[illegible]	نابرنا، نابالغ	۱۹۷
اَپئوشَ	[illegible]	اپوش، دیوخشکی	۲۰۵
اَپ غژارَ	[illegible]	آبشار، جوی	۱۵۰, ۳٤۱
اَپم نپات	[illegible]	فرشتهٔ آب	۵۹، ۳۲۰
اَثروَن	[illegible]	آتورنان، آذربان	۳۳۱
اَذوْتوَهْ	[illegible]	کوهی است	۳۲۹
اَخوارِتَ	[illegible]	نگرفتنی، بدست نیامدنی	۳۲٤, ۳۳۹
ارائیتی	[illegible]	بخیل، لئیم	۲۸۱
اَرَ	[illegible]	یکی از پارسایان است	۹۰
اَرَ	[illegible]	اسم یک قسم ناخوشی است	۹۰
اَرزوُرَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۵
اَرجتْ اَسپَ	[illegible]	ارجاسب	۲۷۰
اَرشتات	[illegible]	ایزد اشتاد	۲۰۱
اَرشتی	[illegible]	ترکیب دیگری از ارشتات	۲۰۱
اَرشتي	[illegible]	نیزه	۲۰۱
اَرش تکَشَ	[illegible]	راست کیش	۲۰۱
اَرش مننگه	[illegible]	راست منش و راست پندار	۲۰۱
اَرش وَچنگه	[illegible]	راست گفتار	۲۰۱
اَرشوخذَ	[illegible]	راست گفته شده	۲۰۳

صفحه

اَ اِ ژشیّه — راست و درست و نام یکی از پارسایان است ۹۰

اَ رشَنْ — نر (آدمی یا جانور)، اسب نر ۲۲۷، ۲۳۴

اَرْشَنْ — دلیر، یل، پهلوان ۱۵۶

اَزاتَ — هنوز زائیده نشده ۳۳٤

اَزینَوَنتْ — زیناوند، مسلّح ۱٤۰

اَژی — مار ۳۵٦

اَسْتْوَتْ اِرِتَ — سوشیانت، آخرین موعود مزدیسنا ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۳۰۰

اَستوویذوتو — در پازند است وهاذ، است وهات، دیو مرگ ۱۱٦، ۱۳۷

اَستی کَفیّه — یکی از رقبای گرشاسب ۱۵۰

اسموخوانونت — یکی از نخستین پیروان زرتشت ۸۱

اَسنوَنتْ — (...) کوهی است ۲۳۹، ۲٤۱، ۲٤۲-۳۲۸

اَسمَنْ — آسمان ۳۰۳

اَسیّه — کوهی است ۳۲۷

اَشَ — راستی ۳۲۳

اَش خواْرَ — آسایش راستی بخشنده ۳۰۸، ۳۲۳

اَشتَ اَئورونتْ — پسر ویسپ ثئوروَ اشتی یکی از رقبای گشتاسب است ۲۷۰

اَشَستوْ — پسر مدیوماه ۸۰

صفحه

واژه	اوستایی	معنی	صفحه
اَشَ ستمبنَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۸
اشنوخوانونت	[illegible]	یکی از نخستین پیروان زرتشت رجوع شود به اسنوخوانونت	
اَشوزئوچه	[illegible]	پسر فرانیه [illegible] یکی از پارسایان است	۸۲
اشی ونگوهی	[illegible]	ایزد ارت	۱۷۹
اَغرَ ئرَتَ	[illegible]	اغریرث برادر افراسیاب	۲۵۷
اَمَ	[illegible]	جرأت وقوّت و فرشته ایست	۱۱۹, ۱۲۱ ۱۲۹
اَمونَتْ	[illegible]	باجرأت، زورمند	۱۱۹
اَمهرکَ	[illegible]	بیمرگ	۲۷٤
اَنغرَ رئوچاو	[illegible]	انیران، فروغ بی پایان	۷۲, ۱۷۰
اَنغرَ تمنگه	[illegible]	تیرگی بی پایان، مقرّاهریمن	۱۷۰
انگهوی	[illegible]	اسم مملکتی است	۹۹
انگهو وهیشتَ	[illegible]	بهترین جهان، بهشت	۱۷۰
اَنْ ائیریه	[illegible]	نه ایران، انیران، خارجه	۲۰۵
اَتردنگهوْ	[illegible]	کوهی است	۳۲۵
اَترکَنگهه	[illegible]	کوهی است	۳۲۷
اَنوَمیّه	[illegible]	چارپایان خرد	۶۲
اَوْژ دان وَنْ	[illegible]	اسم دریاچه ایست	۳٤۳
اَهوْ	[illegible]	سرور، بزرگ	۲۸۰
اَهورَنَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۸
اَهونَ وئیریه	[illegible]	(رجوع شود به یثا اهو)	۲٤۸، ۳٤۷
اَیسکَ	[illegible]	بی ناخوشی	۲۷٤

آ = [illegible]

			صفحه
آبِرِتَرْ	[illegible]	آورنده	۱۹۰
آپَ	[illegible]	آب	۲۹۹
آتَرْ	[illegible]	آذر، آتش	۲۸۰
آخرْوُرَ	[illegible]	یکی از ناموران و از دوستان گرشاسب از خاندان خسرو	۱۰۴، ۲۶۵
آدا	[illegible]	پاداش اخروی و اسم فرشتهٔ توانگری، اسم دیگری است از برای ایزد ارت	۱۸۳
آدَرَنَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۶
آراستي	[illegible]	عموی زرتشت، پدر مدیوماه	۸۰
آرمتی	[illegible] = آرمئیتي		
	[illegible]	امشاسپند سپندارمذ	۱۸۳,۱۰۶
آزاتَ	[illegible]	آزادو اسم یکي از پارسایان است	۹۰
آزی	[illegible]	آز، دیو حرص و طمع	۲۰۴
آیو	[illegible]	زمان، مدّت	۱۹۷

اِ = [illegible]

اِرِثِ	[illegible]	فرشته ایست	۱۸۶
اِرِخْشَ	[illegible]	آرش تیر انداز	۲۲۶
اِرِدَتْ فذری	[illegible]	مادر سوشیانت	۱۰۸
اِرِزوْرَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۵
اِرِزی	[illegible]	رودي است که بدریاچهٔ هامون میریزد	۳۴۵

			صفحه
ارزیشَ		کوهی است	۳۲۵
ارزیفیّوَپرنَ		پرشاهین	۳۲۵
ارزیفیّه		کوهی است	۳۲۵
ارِشْ		راست	۲۰۱
ارِشْوَ		راست	۲۰۱
ارِشیّه		راست	۲۰۱

اِی =

ایرِیستَ		مُرده، درگذشته	۲۳۲
ایستْ و اُسترَ		ایسد و استر، بزرگترین پسر زرتشت	۸۳
ایسْوَتْ		پسرِ وَرازَ … یکی از نخستین پیروان زرتشت	۸۱
ایشکَتَ		سنگ خارا ؟	۳۲۶
اینْدرَ (اندرَ)		نزد هندوان از پروردگاران بزرگ بشمار است اما در مزدیسنا دیوی است رقیب امشاسپند اردیبهشت	۳۹، ۱۱۵

اُو =

اوِیاپَ		جانور آبی	۶۱
اُوْپائیری‌سَئنَ		کوهی است	۲۹۷، ۳۲۶
اُوْپرَتاتْ		فرشتهٔ برتری و زبردستی	۱۱۹
اُوْپسمَ		جانور خزنده	۶۱
اُوْپروکَئیریه		در بالا کارگر	۱۳۷

واژه	اوستایی	معنی	صفحه
أُوْخشیَّتْ اِرِتَ		هوشیدر بامی، نخستین موعود مزدیسنا	۱۰۰
أُوْخشیَّتْ نَمَه		هوشیدر ماه، دومین موعود مزدیسنا	۱۰۰
أُوْدرَ		سگ آبی	۳۳۰
أُوْدرْیه		کوهی است	۳۳۰
أُوْروْپی		یک جنس سگی است	۱۳۹
أُورْوَذا		رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد	۳۴۵
أُورْونیووائیذیمیذکَ		کوهی است	۳۲۸
أُورْوَتَتْ نرَ		اروتدنر پسر وسطی زرتشت	۸۳
أُورْواخشیّه		برادر گرشاسب، بدست هیتاسب کشته شد	۱۵۰
أُورْوازیشتَ		آتشي که در چوبها و گیاهها است	۷۸
أُوروی خشَودَ		خودِ سر تیز	۱۹۶
أُوروی ورْثرَ		سپر سر تیز	۱۹۶
أُوزْدازَ		پشته، بلندی، تل	۲۴۱
أُوْزوَ		زو، زاب	۴۶، ۱۰۳، ۲۶۵
أُوْسنْ		اراده، میل، آرزو	۲۳۵
أُوْسنْ		کاوس	۹۷
أُوْسذَنْ		اوس (کاوس) پسر مزدیسنا (مزدا پرست) یکی از پارسایان است	۹۷

صفحه

اُوْسِيج [illegible] طبقه ای از پیشوایان دیویسنا که مخالف مزدیسنا بودند ۲۱۸

اُوْشَئوم [illegible] کوهی است ۳۲۸

اُوْشتا [illegible] نخستین کلمه از یسنای چهل و سه ۱۶۷

اُوشتَ خوارِنه [illegible] کوهی است ۳۲۸

اُوشتوت [illegible] دارندهٔ آنچه آرزو شده بود ۳۴۴

اُوشتونیتی [illegible] رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد ۳۴۴

اُوشیدَرِنَ [illegible] کوهی است ۳۲۳,۲۹۷

اُوشیدَم [illegible] کوهی است ۳۲۳,۲۹۷, ۳۲۴

اُوشی [illegible] هوش ۳۲۳

اُوشَه [illegible] سپیده دم ۳۲۳

ب = [illegible]

بَرَنَ [illegible] کوهی است ۳۳۰

بَرَوْ سرّینَ [illegible] کوهی است ۳۲۹

برزئیذی [illegible] بلند همّت ۲۷۰

بستَ وَری [illegible] = بستَ وَئیری [illegible] درشاهنامه نستور پسرزریر برادر زادهٔ گشتاسب ۲۸۸,۲۷۴,۸۷

بَغَ [illegible] (درگاتها بَگَ [illegible]) برخ و بهره و بخش ۱۴۵

بَغَ [illegible] ایزد, خدا ۱۴۵

بغو بخت [illegible] ازطرف بغ مقرّر شده, بخت خدا دادهٔ ۱۴۵

			صفحه
بغوداتَ		بغداد، خدا داده، خدا آفریده	۱۴۵
بنگهه		بنگ	۱۹۹
بوشینستا		بوشاسب، دیو خواب سنگین و تنبلی	۲۰۴
بوئیتی		دیو بت پرستی، بت	۳۷
بوئیذی		هئیت دیگری از بوئیتی	۴۰
بوئیذیژا		مؤنث بوئیذی	۴۰
بومی		بوم	۳۲۵
بومیّه		کوهی است	۳۲۵
بیارِ دراجه		دوساله، مدّت طول دوسال	۲۲۷
بیّنَ		کوهی است	۳۲۶

پ = […]

پارندی		فیض، نعمت، فراوانی و اسم فرشتهٔ گنج و ثروت است	۱۸۲
پئیتیشَ		دیوی است که برضد آنچه نیک است درکار است	۴۰

پئیریشتاخشوذرَ […] مردی که قوهٔ توالد و تناسلش زایل شده باشد ۱۹۷

پذَ	[…] = پاذَ […] = بذَ […]	پا	۱۹۲
پرِنوُ ویرَ		فراخ ویر، بسیار هوشمند	۱۸۶
پرَذاتَ		پیشداد	۲۲۰،۲۱۹،۴۵

پرَشتْ گئو […] پسر پرات […] یکی از نخستین پیروان زرتشت است ۸۱

پرِنَ		پرُ	۱۹۷

صفحه

پرنایو — برنا, کسی که بسّن بلوغ رسیده باشد ۱۹۷

پزدو — پزدك, شپشهٔ گندم, سوس ۳۵۷

پزدیه — راندن, رمانیدن ۱۹۸

پسو — چارپایان اهلی ۶۲

پسوك — چرندهٔ اهلی ۶۱

پشنَ — یکی از رقبای کی گشتاسب ۲۷۰

پشوتنو — پشوتن پسر کی گشتاسب ۲۷۴

پئوئیریو تکئش — نخستین آموزگار کیش ۵۹

پئوروچیستا — (بنا باملاء کانگا Kanga) کوچکترین دختر زرتشت ۱۰۶, ۱۵۷

پئوروخوائرَ — بسیار سهولت بخشنده ۳۰۸

پئوایریه ائینی — پروین ۳۵۵

پوثرَ — پور, پسر ۶۲

پیشترَ — هتخش, پیشور ۳۳۱

ت =

تثریاونت — یکی از رقبای کی گشتاسب ۲۷۰

تخمَ — تهم, دلیر, پهلوان ۱۳۹ ۲۷۴

تخموُ اوروپ — تهمورث ۱۳۹

تنیّه — اسم مملکتی است ۹۸

تثرَ — قلّهٔ کوه ۳۳۰

تئوروی — (تئوروُ) دیوی که آب را مسموم کند دیو تشنگی رقیب امشاسپند خرداد ۳۹, ۳۵۱

تونْسک — کوهی است ۳۲۷

			صفحه
تُورَ	𐬙𐬏𐬭𐬀	تورانی	۹۳
تُوسَ	𐬙𐬏𐬯𐬀	طوس	۲۶۱
تُوشنامئیتی	𐬙𐬏𐬱𐬥𐬁𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌	فرشته ایست=آرمئیتی=سفندارمذ	۱۰۶، ۱۸۳
توشنامئیتی	𐬙𐬏𐬱𐬥𐬁𐬨𐬀𐬌𐬙𐬍	زن پارسائی است	۱۰۶
توماسپَ	𐬙𐬎𐬨𐬁𐬯𐬞𐬀	تهماسب	۴۶, ۱۰۳
تیشتریه	𐬙𐬌𐬱𐬙𐬭𐬌𐬌𐬀	شعری یمانی	۳۵۵

ث = 𐬚

ثریتَ	𐬚𐬭𐬌𐬙𐬀	یکی از پارسایان و پدر گرشاسب درشاهنامه اثرط	۹۳، ۱۰۶
ثریتی	𐬚𐬭𐬌𐬙𐬍	دختر وسطی زرتشت	۱۰۶

ج = 𐬘

جاماْسپَ	𐬘𐬁𐬨𐬁𐬯𐬞𐬀	جاماسب برادر فرشوشتر داماد زرتشت وزیرگشتاسب	۸۸
جَنْ	𐬘𐬀𐬥	زدن	۱۱۳
جهی	𐬘𐬀𐬵𐬌	زن بد عمل و فاحشه	۱۰۸, ۱۷۳
جهیکا	𐬘𐬀𐬵𐬌𐬐𐬁	زن بد عمل و فاحشه	۱۰۸, ۱۷۳ ۱۹۷

چ = 𐬗

چَئچستَ	𐬗𐬀𐬉𐬗𐬀𐬯𐬙𐬀	دریاچهٔ ارمیه	۲۴۷،۲۵۷, ۲۹۰
چنگرنگهکْ	𐬗𐬀𐬢𐬭𐬀𐬢𐬵𐬁𐬗	چرنده	۶۱
چیثرَ	𐬗𐬌𐬚𐬭𐬀	چهر, نژاد, تخمه, نمایش, پیدایش	۸۳، ۳۱۱

صفحه

چِشوَرِسپَ — یکی از پارسایان بزرگ روحانی است در کشور وروجرشت (کشور شمال شرقی) ۹۷

چیتْ — اندیشیدن، آگاهی یافتن، دانستن ۱۰۷

چیستا — = چیستی — دانش و معرفت و فرشتهٔ علوم دینی مزدیسنا ۱۸۶,۱۵۷,۱۹

چیستیوَنتْ — دانشمند ۱۵۷

خ =

خرْفستَرَ — حشره ۳۵۶

خرفستَرَغْنَ — (خرفسترکن) چو بدستی سرسیخ، حشره کش ۱۱۳

خشتاوی — اسم یک خانوادهٔ ایرانی است ۶۸

خننثیتی — پری نمایندهٔ بت پرستی ۳۰۰

خ = (پیش از واو معدوله)

خواذات — خود داد، خود کام، خدا و اسم یکی از پارسایان است ۹۵

خوارِننگهونت — فرهمند، خرهمند، شکوهنده ۳۴۴,۳۲۱

خوارِننگهنستمَ — فرهمند ترین، خرهمند ترین ۳۱۷

خوارننگهیتی — هررود، رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد ۳۴۴

خوارنه — فر، خره ۳۱۴،۳۱۳

خواسترَ — چراگاه و اغذیه خوب بخشنده، دارندهٔ چمن یا چراگاه خوب ۳۴۴,۱۳۵

			صفحه
خواسترَ	[Avestan]	خاش رود, رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد	٣٤٤
خوان	[Avestan]	خورشید	٣١٤

د = [Avestan]

دا	[Avestan]	اندیشیدن, شناختن	١٥٨
داتَ	[Avestan]	داد, قانون	٢١١
دائیتیا	[Avestan]	رودی است در آریا ویج	٣٨
داهی	[Avestan]	اسم مملکتی است	١٠٩, ٥٧
دانو	[Avestan]	اسم یك قبیلهٔ تورانی است	٦٨
دانوکَرِشْ	[Avestan]	(بنا باملاء کانگا Kanga دانوکَرِشَ [Avestan]) دانه کش	٣٥٧
داموئیش اوَپِمَنَ	[Avestan]	فرشته ایست	١١٨
دَئنا	[Avestan]	دین, وجدان	١٥٨
دَئوَ	[Avestan]	دیو	٣٧
دئو دات	[Avestan]	دیو داد, دیو آفریده	٢٠٤
دَازْ	[Avestan]	انباشتن, روبهم چیدن	٢٤١
دَازَ	[Avestan]	سنگ یا گل انباشته شده وروبهم ریخته شده, دز, دژ, دیز, قلعه, حصار	١٤١
دَئیوی	[Avestan]	دیو فریب	٤٠
دَئیتیکَ	[Avestan]	دد	٦١
دَرِغوگَوَ	[Avestan]	دراز دست	٢٠٤
دَرغو انگشتَ	[Avestan]	دراز انگشت	١٩١
دَرغو بازو	[Avestan]	دراز بازو, دراز دست	١٩١
دَوْغذَرْ	[Avestan]	(در گاتها دوغدَر و [Avestan]) دخت, دختر	٦٢

			صفحه
دَخشتَ	𐬛𐬀𐬑𐬱𐬙𐬀	دشتان, حیض	۲۷۰
دَرْشینیکَ	𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬥𐬌𐬐𐬀	یکی از رقبای کی گشتاسب	۲۷۰
دَرَثوشیشونتْ	𐬛𐬀𐬭𐬀𐬚𐬎𐬱𐬌𐬱𐬎𐬎𐬀𐬥𐬙	کوهی است	۳۲۷
دروَنتْ	𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬥𐬙	(درگاتها درگوَنت 𐬛𐬭𐬆𐬔𐬎𐬎𐬀𐬥𐬙) دروغپرست, خبیث, ملعون	۲۷۳
دُروجونْمان	𐬛𐬭𐬎𐬘𐬋.𐬥𐬨𐬁𐬥𐬀	خان و مان دروغ	۱۷۰
دریوی	𐬛𐬭𐬌𐬎𐬎𐬌	دیو دریوزی و گدائی	٤۰
دُژْمتَ	𐬛𐬎𐬲𐬨𐬀𐬙𐬀	پندار بد	۱۷۰
دُژوختَ	𐬛𐬎𐬲𐬏𐬑𐬙𐬀	گفتار بد	۱۷۰
دُژورشتَ	𐬛𐬎𐬲𐬎𐬎𐬀𐬭𐬱𐬙𐬀	کردار بد	۱۷۰
دُژَانکه	𐬛𐬎𐬲𐬀𐬢𐬵𐬀	دوزخ	۱۷۰

ر 𐬭

راتا	𐬭𐬁𐬙𐬀	جود, بخشش	۲۸۱
رائیتی	𐬭𐬁𐬌𐬙𐬌	سخی و بخشنده	۲۸۱
رامْ	𐬭𐬁𐬨	= رامن 𐬭𐬁𐬨𐬀𐬥 سازش و آرامش, ایزد رام	۱۳٤
رَتَشترَ	𐬭𐬀𐬚𐬀𐬉𐬱𐬙𐬁𐬭𐬀	ارتشتار, رزمی	۳۳۱
رَئوذَ	𐬭𐬀𐬊𐬜𐬀	بالش و نمّو	۱۳۹
رَئوذیتَ	𐬭𐬀𐬊𐬜𐬌𐬙𐬀	(رئوایذیت 𐬭𐬀𐬊𐬎𐬀𐬌𐬜𐬌𐬙𐬀) کوهی است	۳۲٥
رَئوَنتْ	𐬭𐬀𐬉𐬎𐬎𐬀𐬥𐬙	رایومند, فروغنده, شکوهنده	۳۲۱, ۳۳۰
رَئوَنتْ	𐬭𐬀𐬉𐬎𐬎𐬀𐬥𐬙	کوه ریوند درخراسان	۳۳۰
رَئمنَ	𐬭𐬀𐬉𐬎𐬨𐬀𐬥	کوهی است	۳۲۸
رَتوْ	𐬭𐬀𐬙𐬎	رد, بزرگ روحانی	۲۸۰

		صفحه
رَئوَچس‌چِشْمَن	روشن چشم، یکی از پارسایان جاودانی است که درهنگام رستاخیز ازیاوران سوشیانت خواهد بود	۹۷
رَوَس چرات	جانور اهلي	۶۱
رَئوزدیه	اسم مملکتی است	۹۸
رَزیشتَ	راست ترین	۱۵۸
رَسستاتْ	فرشته ایست	۱۸۶

ز =

زاتَ	زاده	۳۳۴
زَئنَ	زین، سلاح	۱۴۰
زَئننگهوَنتْ	زیناوند، مسّلح (رجوع شود به ازینونت)	۱۴۰
زاوتر	زوت، پیشوای دینی	۲۰۰
زئیریتَ	زرد	۸۳
زئیریتَ	یکی از پارسایان	۸۳
زَئینیکوْ	زنگیاب، دیوی است	۲۲۸، ۲۶۰، ۳۵۰
زئیری وئیری	زریر پسر لهر اسب	۲۷۴، ۲۸۸
زئیریچَ	دیوي که گیاه را مسموم میکند دیو گرسنگی رقیب امشاسپند امرداد	۳۹، ۳۵۱
زرذَزَ	کوهی است	۵۰، ۳۲۴
زمْ	زمین	۳۰۳
زَرمَ	بهار، فصل سبز	۱۷۱
زرمیّه	بهاری	۱۷۱

واژه	اوستایی	معنی	صفحه
زْیِم	[illegible]	زمستان	۳۰۳
زَرَیه	[illegible]	دریا	۲۹۹,۲۹۲
زَرِنومنت	[illegible]	زرمند, دارای زر	۳۴۵
زَرِنومنت	[illegible]	دریاچه ایست	۳۴۵
زَرِنومئیتی	[illegible]	رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد	۳۴۵

س = [illegible]

واژه	اوستایی	معنی	صفحه
سائینی	[illegible]	اسم مملکتی است	۲۰۹،۸۱،۵۶
سائیریوَنتْ	[illegible]	کوهی است	۳۲۷
سیّامَکَ	[illegible]	سیامک	۳۲۸
سیّامَکَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۸
سیّاو	[illegible]	سیاه	۲۳۴,۲۲۷ ۳۲۸
سیّاوسپی	[illegible]	دارندهٔ اسب سیاه, یکی از پارسایان است	۹۴, ۲۳۴
سَینَ	[illegible]	پسر اهوم ستوت [illegible] یکی از پارسایان است	۹۹,۸۲
سَئینَ	[illegible]	سیمرغ	۱۲۸,۸۲
سَتوَئیسَ	[illegible]	ستاره ایست	۳۵۵,۶۹
سَتَئورَ	[illegible]	ستور	۶۲
سَئوروَ	[illegible]	دیو آشوب و غوغا و مستی, رقیب امشاسپند شهریور	۳۹
سَئیریمَ	[illegible]	مملکت سرم یا سلم	۱۰۸,۵۵

			صفحه
سَثْرَی کَشُوف	[illegible]	سخت یا بلند، کوهه از برای شتر استعمال شده	۳۰۸
سَرِذَ	[illegible]	سال	۱۸۸
سَوُکَشْ	[illegible]	سود رسانندهٔ جهان	۲۰۲
سیغو ئیرِ	[illegible]	اسم مملکت یا قومی است	۱۳۲
سپیتی	[illegible]	سفید و اسم یکی از پارسایان است	۹۶
سپیت وَرَنَهْ	[illegible]	کوهی است	۳۲۹
سپنت آرمئیتی	[illegible]	سپندارمذ	۳۰۶
سپنتو دات	[illegible]	اسفندیار پسر کی گشتاسب	۲۸۸,۲۷٤,۸۷
سپنتو دات	[illegible]	سپند کوه	۳۲۹,۸۷
سپیش	[illegible]	شپش	۳۵۷
سپینج اوروشك	[illegible]	یکی از رقبای گشتاسب	۲۷۰
سیچی دَوَ	[illegible]	کوهی است	٤۲۷
سرْوَتَت فذری	[illegible]	مادر اوخشیت ارتَ (هوشیدر بامی، نخستین موعود مزدیسنا)	۱۰۸

غ = [illegible]

غژر	[illegible] =ژغر [illegible]	ریختن و روان شدن	۳٤۱

ف = [illegible]

فانکو	[illegible]	سرهٔ کوه، کوه سر، قلّه	۳۲۷
فراپیّه	[illegible]	کوهی است	۳۳۰
فرادت گَئث	[illegible]	فزایش بخشنده گیتی، فزایندهٔ جهان	۲۰۲

			صفحه
فرادت خوارنه	[Avestan]	یکی از پارسایان جاودانی که درهنگام رستاخیز ازیاوران سوشیانت خواهد بود	۱۰۰
فرپترجات	[Avestan]	پرنده	۶۱
فراشمی	[Avestan]	صفت است از برای هوم یعنی مقوّی, مفرّح ؟	۳۵۳
فرَدَتَ	[Avestan]	پرحاصل	۲۰۶
فرَدَتَ	[Avestan]	فزایش و بالش	۳۴۴
فرَدَتا	[Avestan]	فراه رود, رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد	۳۴۴
فرَداخشتی	[Avestan]	یکی از پارسایان از خاندان [Avestan] خوبیّه	۱۰۵٬۸۱
فرَزْداتوَ	[Avestan]	اسم دریاچه ایست	۲۹۴
فرنی	[Avestan]	فزونی, فراوانی	۱۰۵
فرنی	[Avestan]	بزرگترین دختر زرتشت	۱۰۵
فرَشَ اُشترَ	[Avestan]	فرشستر (فرشوستر) برادرجاماسب پدرزن زرتشت	۸۸
فرشوَچرَترْ	[Avestan]	نوکننده	۳۳۲
فرشوکر	[Avestan]	یکی ازپسران کي گشتاسب	۲۸۸,۲۷۵,۸۵
فرشو کرتي	[Avestan]	رستاخیز	۳۳۲
فرش همورت	[Avestan]	فرشید ورد یکی از پسران کي گشتاسب	۲۸۸٬۲۷۵,۸۵
فرنگر سیَن	[Avestan]	افراسیاب	۲۶۰

		صفحه
فرّیه	درست	۹۱
فرّیه	یکی از پارسایان است	۹۱
فشو	چارپای اهلی (رجوع شود به پسو)	۶۲

ک=و

کام نوئی زم	اسم یسنائی چهل وشش	۱۶۷
کئوف	کوه	۳۰۸
کرشنز	اسم یك خانوادهٔ ایرانی است	۶۸
کرپن	اسم طبقه‌ای از پیشوایان دیویسنا	۲۱۸٬۱۰۴
کر	ماهی عجیب الخلقه ایست	۱۷۵٬۱۲۶
کرسوزد	کرسیوز برادر افراسیاب	۲۶۰
کسویش	دیوکین	۴۰
کسیّپ	کشف, سنکپشت	۳۵۶
کنیّا	کنیز, کنیزك	۱۰۷
کنس اویه	= دریاچهٔ هامون	۲۹۹
کدرواسپ	کوهی است	۳۲۹
کئوایریس	کوهی است	۳۲۹
ککهیو	کوهی است	۳۲۷
کوی	کی, یکی از پارسایان است	۲۲۰,۹۴ ۲۲۱
کوی	کي, اسم طبقه ای از امرای دیویسنا	۲۱۸,۱۰۴
کوی	کي, عنوان پادشاهان سلسلهٔ کیانی	۲۱۹
کوی کوات	کیقباد	۲۸۸,۲۲۴

			صفحه
کوی ائیپی ونگهو		کي اپیوه	۲۸۸,۲۲۴
کوی اوسذن		یا اوسن کیکاوس	۲۳۴,۲۲۵، ۲۸۸
کوي ارشن		کي آرش (کیارش)	۲۸۸,۲۲۵
کوی پیسینَنگه		یا پیسن کی پشین	۲۸۸,۲۲۵
کوی بیرشن		کي ویارش	۲۸۸,۲۲۵
کوی سیاورشن		کی سیاوش	۲۸۸،۲۳۴
کوی هوسروه		کیخسرو	۲۸۸,۲۵۵
کوی ویشتاسپ		کی گشتاسب	۲۸۸,۲۶۹
کوِئنم خوارنو		فرّ کیاني	۳۱۵'۲۰۷
کوارسمن		کرزم یا گرزم از خویشان و بستگان گشتاسب	۲۷۵،۲۲۴,۸۷

گ =

گئسَ		گیس	۳۲۶
گئسوْ		گیسور	۳۲۶
گئو		گاو	۱۳۲
گئوش پنچو		جانوران پنجگانه	۶۱
گئوتمَ		یکی از دیویسنان و از رقبای زرتشت	۲۸
گرذَ		طماع، شتا بزده	۱۵۴
گوذَ		یکی از شعبات رود رنگها (رجوع شود به رنگها درجلد اول)	۱۵۰
گندرِو		یکی از پارسایان	۹۸

صفحه

کندرو دیوی است که بدست گرشاسب کشته شد ۱۵۰,۹۸

گروئمان گرزمان, عرش ۱۷۰

کرهم طبقهٔ ای از پیشوایان دیوبسنا و مخالف مزدیسنا ۲۱۸

گری = کئیري ... کر, کوه ۳۰۸,۴۴

گیه مرتن ... کیومرث ۴۱

گیه جان ۴۱

گوین یکی از نخستین پیروان زرتشت ۸۱

م = ...

مخشی مگس ۳۵۷

مر مردن ۴۲

مرت مردنی, مردم ۴۲

مرتن مردنی, درگذشتنی, مردم ۴۱

مرشون دیو فراموشی و محوکنندهٔ دین یکتا پرستی ۳۸

میننخ کوهی است ۳۲۷

مئیذیه میان ۲۱۷

مئیذیوئی مانگهه ... مدیوماه پسر آراستی ... پسرعموی زرتشت ۸۰

مئو ئیری مور, مورچه ۳۵۷

مئیریه فریفتار, نابکار, ناپاك ۳۳۳,۲۷۳

مزیشت مهست, بزرگتر ۳۲۵

واژه	اوستایی	معنی	صفحه
مزیشوَنتْ		کوهی است	۲۲۵
مَنوشْچیثرَ		منوچهر	۵۰, ۱۰۳
مَنوشَ		کوهی است	۵۰, ۳۲٤
مَوْزَ		اسم مملکتی است	۹۸
مَهرکَ		مرگ	۲۰٦

ن =

واژه	اوستایی	معنی	صفحه
نائیری		زن صالحهٔ شوهر کرده	۱۰۸
نائیریکا		زن صالحهٔ شوهر کرده	۱۷۳,۱۰۸
ناونگهئی ثیّه		دیو ناخوشنودی, رقیب امشاسپند سپندارمذ	۳۹
نَبا		ناف	۵۹
نبا نَزْدیشتَ		نزدیکان, نیاکان, خویشاوندان, پیامبران	۵۹
نپاتْ		نبیره	۵۹
نَپترَ		نبیره	۵۹
نپتیّه		ناف, خانواده, دودمان	۸۵,۵۹
نافیّه		خانواده, دودمان	۵۹
نَزْدَ		نزد, نزدیک	۵۹
نَثرَ		یك قسم ناخوشی است	۱۰۲
نئوتئیریّه		خاندان نوذر, نوذری	۲۷۲
نئوَترْ		نوذر	۲۷۳
نئریوسنگهه		نریوسنگ = نرسی, پیك ایزدی	۲۹۹

			صفحه
اَسوْ	[illegible]	دیولاشه و مُردار	۳۰
ِغذْكَ	[illegible]	یك قسم هیزمی است	۱۳۱
تنكهوشمنت	[illegible]	کوهی است	۳۲۷

و = [illegible]

واتَ	[illegible]	باد	۱۳٥,۷۰
واتَ	[illegible]	فرشتهٔ باد	۱۳٦
وائتي كَئْشَ	[illegible]	بادغیس	۳۲٥
واخذریكَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۷
وارِغنَ	[illegible]	(وارِغَنْ [illegible]) مرغی است	۱۱۳,۱۱۷,۱۱۸,۱۲٤,۳۱۷,۳۳٦
واریذْكنا	[illegible]	به آفرید, دخترکی گشتاسب	۲۷۰
واستریه	[illegible]	واستریوش	۳۳۱
واوَرْشا	[illegible]	یك قسم ناخوشي است	۱۰۲
وئیری	[illegible]	دریاچه	۲٥٦, ۳۱٤
وُئورُوْنمه	[illegible]	یکی از پارسایان که هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود	۱۰۰
وُئوروَسوهْ	[illegible]	یکی از پارسایان که هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود	۱۰۰
وُاُوْرُوْشَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۸
وُاُوْرُوْسرذَ	[illegible]	پُرانواع, بسیار اقسام	۱۸۸
وَچْ	[illegible]	واج. سخن, گویش	٦٤
وَرازَ	[illegible]	گراز	۸۱
وَرِدَتْ كَئْث	[illegible]	بالنده و پرورانندهٔ گیتی	۲۰۲

صفحه

وَرِنَ دیلم = گیلان ۷۵,۱۰٤,۱٤۷,۱۹۳

وَرَسموُرَنوچه . پسر فرانیه یکی ازپارسایان است ۸۲

وَرِشنی قوچ, گوسفند نر ۱۹۸

وَرِچه شرزه, توانا, زورمند ۲۳۰

وَرِنکهه ور, سوگند, محاکمه ۲۳۲

وَزْ تاختن ۱۲۱

وَزَغَ وزغ ۳۵۷

وَشنْ کوهی است ۳۲۷

وِرِثْرَ (۱) حمله و هجوم (۲) فتح و نصرت ۱۱۳

وِرِثرَغنَ ورِثرَغنْ ایزد بهرام, فرشتهٔ پیروزی ۱۱۲

وَفرَ برف ۳۲۸

وَفرَیا کوهی است ۳۲۸

وندرِمئینیش اندریمان, برادر ارجاسب ۲۷۳

ونگهو وه, نیك, خوب ۱۷۹

ونگهوْ نام یکی از پارسایان است ۹۰

ونگهوفذری . مادر او خشیت نمه (هوشیدرماه دومین موعود) ۱۰۸

ونگهزْ داه بهتردهنده, نیکوتر بخشنده ۳٤۲

ونگهزْداه اسم دریاچه ایست ۳٤۲

وِیذَتْخوارنه . یکی از پارسایان است که در هنگام رستاخیز ازیاوران سوشیانت خواهد بود ۱۰۰,۳۱۳

			صفحه
ویندی خوارنه		یابندهٔ فرّ	۳۱۳
ویرَ		مرد	۹۰
ویذْوَنَ		کوهی است	۳۲۷
ویستئورُوْ		یکی از ناموران و پارسایان از خاندان نوذر	۲۷۳
ویسپَ تئوروئیری		بهمه شکست دهنده, عنوانی است که به اِرِدَتْ فذری مادر سوشیانت داده شده است	۱۰۸
ویشتاسپَ		گشتاسب	۲۶۹
ویشوَ		کوهی است	۳۲۷
وَنْ		چیر شدن, پیروزی یافتن	۳۵۵
وَنَنْتْ		چیرشونده, شکست دهنده	۳۵۵
وَنَنْتْ		ستاره ایست	۳۵۵
ویامبورَ		اسم طبقه ای ازدیوهاست	۱۳۰
ویزَرِش		دیوی است	۱۶۲
ویوّ		اندروای, فرشتهٔ هوا	۱۳۵
وَهورَئوچه		پسر فرانیه یکی از پارسایان است	۸۲
وهوَستي		پسر سنئویه یکی از نخستین پیروان زرتشت است	۸۱

ه =

هَرا		هربرز, البرز	۳۲٤,۲۵۷
هرا بِرِزئیتی		هربرز, البرز	۳۲٤
هَرَئیتی		هربرز, البرز	۳۲٤
هئوسروه		نیکنام, نامور	۲۵۵,۱۲۷

			صفحه
هئوسرونگهه	𐬵𐬀𐬊𐬯𐬭𐬀𐬬𐬀𐬢𐬵𐬀	آوازهٔ نیك, شهرت خوب	۲۵۵
هئوسرونگهن	𐬵𐬀𐬊𐬯𐬭𐬀𐬬𐬀𐬢𐬵𐬀𐬥	دارندهٔ شهرت خوب, نیکنام	۲۵۵
هئوسروه	𐬵𐬀𐬊𐬯𐬭𐬀𐬬𐬀𐬵	خسرو	۲۵۵
هئوسروه	𐬵𐬀𐬊𐬯𐬭𐬀𐬬𐬀𐬵	دریاچه ایست	۲۵۶
هئومَ	𐬵𐬀𐬊𐬨𐬀	گیاه هوم	۳۵۲
هئومَ	𐬵𐬀𐬊𐬨𐬀	هوم, یکی از ناموران است	۲۵۷
هوتئوسا	𐬵𐬎𐬙𐬀𐬊𐬯𐬁	هوتس زن کی گشتاسب	۲۶۸,۱۵۲
هپتوایرنگ	𐬵𐬀𐬟𐬙𐬋𐬌𐬭𐬌𐬧𐬀	هفتورنگ	۳۵۵ ,۷۳
هَپرِسی	𐬵𐬀𐬞𐬆𐬭𐬆𐬯𐬍	گیاهی است	۱۳۱
هَئتو	𐬵𐬀𐬉𐬙𐬎	پل, بند, سدّ	۲۹۸
هَئتومنت	𐬵𐬀𐬉𐬙𐬎𐬨𐬀𐬧𐬙	رود هلمند	۲۹۸
هَنکن	𐬵𐬀𐬧𐬐𐬀𐬥𐬀	هنگ افراسیاب	۲۶۰
هَن ْکرِمَ	𐬵𐬀𐬧𐬐𐬆𐬭𐬆𐬨𐬀	استوار سازنده, متحد کننده	۲۵۶
هَمَنکونَ	𐬵𐬀𐬨𐬀𐬧𐬐𐬎𐬥𐬀	کوهی است	۳۲۷
هَمیذ پئیتی	𐬵𐬀𐬨𐬌𐬜𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌	پیشوا	۸۹
هیتاسپَ	𐬵𐬌𐬙𐬁𐬯𐬞𐬀	کشندهٔ اورواخشیّه برادر گرشاسب	۱۵۰
هوذاه	𐬵𐬎𐬛𐬁𐬵	نیك کنش	۳۰۳
هوَرْ	𐬵𐬬𐬀𐬭	هور, خُر, خورشید	۳۱۴
هورِ چیثرَ	𐬵𐬬𐬀𐬭𐬆𐬗𐬌𐬚𐬭𐬀	خورشید چهر, کوچکترین پسر زرتشت	۸۳
هورِ چَشمَنْ	𐬵𐬬𐬀𐬭𐬆𐬗𐬀𐬱𐬨𐬀𐬥	خور چشم, یکی از پارسایان جاودانی است که در هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود	۹۷

			صفحه
هوسپَ	[Avestan]	دارندهٔ اسب خوب	۳۴۴
هوسپَ	[Avestan]	یکی از پارسایان، بزرگ روحانی است درکشور ورو برشت (کشور شمال غربی)	۹۷، ۳۴۴
هوسپا	[Avestan]	خوس پاس، رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد	۳۴۴
هوش ْهخمن	[Avestan]	خوش دوستی	۶۶
هوکئریه	[Avestan]	اسم بلند ترین قلهٔ البرز	۱۴۸
هومایا	[Avestan]	= هومیَّا [Avestan] هما دختر گشتاسب	۱۰۶، ۲۷۰
هومیگَ	[Avestan]	یکی از تورانیان دیویسنا	۲۷۴
هوُوَ	[Avestan]	(درگاتها هوگوَ [Avestan]) اسم خاندان جاماسب و فرشوشتر	۸۸، ۱۰۵
هوُ وی	[Avestan]	دختر فرشوشتر زن زرتشت	۱۰۵، ۱۷۷

ی = [Avestan]

یاسکرت	[Avestan]	کوشا، تخشا	۷۶
یثا اهو	[Avestan]	نماز معروف یثا اهو (رجوع به اَهونَ وئیریه)	۳۳۳
یَزْ	[Avestan]	یزیدن، یشتن، ستائیدن	۷۶
یزَمئید	[Avestan]	ما میستائیم از فعل یز	۷۶
یهمیَه جتَرَ	[Avestan]	کوهی است	۳۲۹

فهرست برخي از لغات جلد اول و دوم

(ا)

(ب)

(پ)

(ت)

(ج)

(چ)

(خ)

(د)

(ر)

(ز)

(س)

(ش)

فهرست اسامي قبايل و اشخاص و كتب و اماكن و بلاد جلد اول و دوم*

(ا)

* در اين فهرست برخي از اسماء خاصي كه در مراجعهٔ بآنها فائدهٔ تصوّر شده ذكر گرديده نه كليه اسما خاص هر دو جلد كه مجموع آنها اين فهرست را بسيار مطوّل ميساخت و از حيز انتفاع دور مينمود

(آ)

(ی)

INTRODUCTION

TO THE

YASHTS

BY

POURE DAVOUD

Translated by

D. J. IRANI.
1928

انتشارات اساطیر
1999